

فیه شرح المسائل

با فغان مکیو برحق و تائید شانی مطبوع کتاب لاجواب در علم طب که حاوی
کلیات و معشرات و غایبات و مرکبات است که مستطیع به
در خطه

مخازن الشیخ سلیم

شیخ الشیخ السلوی در بیان الامراض و در بیان حکیم شمس و طه
در بیان الامراض و در بیان حکیم شمس و طه

در بیان الامراض و در بیان حکیم شمس و طه
در بیان الامراض و در بیان حکیم شمس و طه

۹۲۵۰

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE9450

بسم الله الرحمن الرحيم

محمد و سپاس هر یک می آید که از حکمت کامله کاف کن را سبب آفرینش موجودات ساخته و از
 کمال صنعت بالغه ارکان را بهر بابا بهم امتزاج بخشیده موجب حصول اغریه و تولید شده
 گردیده و در شک و ستایش هر چه می آید که از غایت مکرمت اعضا و ارواح را از اخطا و لغو
 آفریده و در از نهایت احسان قوی و افعال را از آنها صادر نموده و در و منت مرخص
 را که از فضل خویش بدن انسان را موضوع که صحت و مرض قرار داده و در و اسباب و
 علامات را بنا بر شناخت امراض مقرر گردانیده و در و شنای تنگتر مدیریت را که با فرط
 تدبیر خود از طبیعت کار مدیریت ابدان گرفته و در و حرکات نبض را بر حالات قلب منتظم ختم
 و در و شانی قضی که از غایت بینایت خود انسان ناچیز را در آن تشخیص امراض عطا فرموده
 و از گرم عظیم خویش در ادویه و اغذیه فواید بسیار و منافع بشمار مقرر کرده و در و در و سلام

مرطوب نفس را که از حسن تدبیر علیدان ضلالت را با شر و معاصین هدایت میکند و در
و مریضان کوئی گمراهی را با قرص و سفوفات رافق و رهبری تدوی ساخته و شراعی
تمام المرسلین و محبوب رب العالمین محمد مصطفی صلی الله علیه و علی آله و سلم نیز بر اوصاف
او که متابعت او را چون سته ضروری بر خود لازم می انگاشتند و در رد و اجراء
دین تبیین و جان مال را در می باختند و توانا که از قانون احکامش سربازی ساختند از
احمال بیکه عبارت از قتل و زجر و توبیخ و حبس است سزانش فرمودند و گروهی که از حرکات
و سکناات نفسانی و شومی طبع انحراف و رزیدند مکافات اعمال در دادند و در جمیع این
و تبع تابعین او باد بهرست البنی و آله الامجاد اما بعد میگوید بنده نادان و بیچاره
غلام مرضی ابراهیم خلاصه الاطباء زبده الحکما نعمان محمد ارسطو عصر بطلمیوس دوران
جالینوس زمان حکیم محمد رضا و قیاسیان غفر الله لهما که جناب والد را بدرج و مرقوم و مغفور
بعد تالیف زاد غریب کلیات و منافع ادویه مفرد و مرکبه برای اتمام کتابت کور تالیف
میسر نموده بودند و بهواره اراده میداشتند که هرگاه فرصت دست دهد کتاب بطور
مرتب کرده تمام گردانند تا جامع علم حفظ صحت و علم علاج باشد لیکن چون فرصت دست
و بیغام جل جناب مدوح در رسیدار او جناب فحاشی از کمن خفا بجلوه گاه طعنه
پس چون بنده احقر در مرض موت آن برگزیده افاق بخیرست سماعی حاضر شد ارشاد فرمود
که ترتیب کتاب مرقوم میسر نشد و کارنا تمام پی فائده میباید که هنگام بهر رسیدن فرصت
و بجا بودن هوش و حواس و حرکات و سکناات بدنی این کتاب را مرتب نمائی تا از کتاب
مربور خلق الله فواید و منافع بردارند و این کتاب تمام و کامل گردد و تا صواب اجرائ
پدنامه اعمال من و توشیت گردانند پس ارشاد و سر سرشاد جناب مدوح را وسیله تاج خود و توشیت

استکمال آن را مقدم بر ماکول شد شرب خود انگاشته و به او و همسرش بکت و استنشاق
مسوود جناب مدوح بی کم و کاست ترتیب آدم زد و در نوم و قطعه و همین خیال تو بود و هم
اتمام این کتاب را در حالت صحت برای خود تقدیم با حفظ دانستم و در صورت مرض خود
باله و انگاشتم و بعد از ترتیب کتاب به بورس بکت ارشاد جناب عفران آید و این کتاب
در سن که هزار و دویست و هفتاد و نه هجری نبوی با انجام رسید و در این مجله نافه که تا پنج آه
مخازن التعلیم است از سن تا خیر با ختام گردانید و بدین و کرده اکنون شروع در کتاب

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین علی رسوله محمد و آل و صحابه جمیعین اما بعد جناب من یسیر علی سماء
صا و تعلیم بن اشرف اکمل حکیم محمد شرفیجان غفر الله له و آتیه ما کول
لبوس و سایر حوائج ضروریه انسان صنایع است و در تحصیل امور حیثیت اکثر افراد
را غالباً احتیاج بسفری افتد لا جرم خواست که رساله مختصری
علل و امراض بطریق قواعد طبیه که مراعات آن باعث حفظ صحت و سافری باشد
صحت زایل ایشان بوده باشد تا لیف نماید که با وجود و جازت لفظ زنده و فایده ای که
عظام اطباء کرام محتوی باشد بعون عنایت ایزدی در اندک متنی در سنگ خورشید
و چون این رساله که سسی به زرا و غریب است صورت اتمام پذیرفت تا پنج آه
عقل این بجز خوان همچنان زرا و غریب گفت و تهریه بارگاه جهان بجای نمود که خرج جهان
با هزاران دیده گرد جهان گردیده شش در جهان ندیده حاتم طی از صنایع آوازه خواست
روزنامه سخای خود را طی کرده از نهایت شرم آواره با دیده عدم گردیده از حیرت شش
انورش که روش عقل فعال است نیز علم از خطوط شعاعی نیمه بر گرفته و از کیفیت رسائی

سافر مطهره در میان جاه و جلالتش در بی شک راول از دست نرفته از نسبت شاکلت ماهی
 رایت طفرایش ماه عالم افروز سر یعقوبی افزاخته و کلک گوهرش که باعث انتظام جهان
 بهایان است کار ارباب حاجت ساخته در سعید که مدار افاضه سعادت است اختر شمس
 بهر ارجان دل مشتری گردیده در ایوان کیوان پاسبان قصر فریض شهره تمنائی حصول
 دولت مجرا و صف نعل اشگران خزیده در بهرام خون شام سر انگشتان از خون عادی خیم
 اقیانای کارگاه نمودن در ضمائم ششوی قصب اسبق از اشال و قرآن بوده در پندی و ملک
 ضعیف نو از گش گر خونخوار در چنگال ملکش ضعیف تر از نمودن و حکایت نیش و قیل و قیاس است در

نام و مقام مشهور	نظم اخلاص و یوم چشم در اب دیان	سیلان زمان سلطان دوران	بهرخ
سلطنت نامیده خسته	جهان را آفتاب ذره پرور	بیدان و غلام را چار	
کر و در مصان اوصاف ارا	سوار آرای گلزار جهان	گلی از گلین صاحب قرانت	
آتش آگوش هست گردون	بکن اقبال و عرش فرافزون	بر اعدای ارباب در تادم صور	
بفضل خود مظهر دار و منصور	مهر سپهر گیتی ستانی مرکز دایره جهان بینی	نور سلاله خاندان فرج	
المکان گورگانی	نور خلاصه و دمان عظیم انشان صاحب قرانی	نور خسرو سکندر نشان داور	
در اب دیان خدیو جیش شکست فریدون	خشت کیوان رفعت جیس رتبت سلطان		
ابن سلطان ابن سلطان الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان			
المعاری المعازی معین الدین ابو النصر محمد که شاه بادشاه غازی			
خلد الدملک و سلطان و افاض علی العالمین بره و احسانه از عاکفان سده			
سینه سلطنت و جهان داری و دواقان عتبه علیه خلافت و شهر یاری و رجا و اوائق است			

نسخه خطی
 کتابخانه
 مجلس شورای
 اسلامی
 تهران
 شماره ثبت
 ۱۳۵۸
 شماره قفسه
 ۱۳۵۸
 تاریخ ثبت
 ۱۳۵۸
 تاریخ قفسه
 ۱۳۵۸

ج

که بر قبول بر وجبات این محقر نگذرد و خطای که در فیه آن را یافته باشد
پوشند و در صلاح آن کوشند و الله ولی التوفیق و این رساله تفسیر چهار منزل است منزل اول
قواعد هر دو جز طب منزل دوم در ادویه افغذیه فرد منزل سوم در معالجات و منزل
منزل چهارم در ادویه مرکبه منزل اول در قواعد هر دو جز طب آن تفسیر
میل و در فیه و یک مقام سیل در معرفت طب معنی هر دو قسم آن طب علم است که با
بدن انسان با و معوم کند از جهت صحت و مرض تا حفظ صحت حاصل و از آنکه کند
و آن بر دو قسم است علمی و عملی را نظری نیز گویند و این هر دو علم نظری است علمی است
که در نقطه دانستن اموری چند باشد چنانچه علم به ارواح که سه اند و عملی است که در دانستن
اموری چند باشد با بیان کیفیت عمل اگر چه عمل نکرده باشی چنانچه علم با نکرده او را معامه در منزل
روايع و در تزیید مرغیات بار و اوع و در انتها صفت مرغیات محله و در خطاط محلات
استعمال میکنند رفیق اول در قواعد جزو علمی و آن مثل بر چهار طریق است طریقه
اول در امور طبیطی و دوم در احوال بدن انسان طریقه سوم در
اسباب طریقه چهارم در دلائل طریقه اول در امور طبیطی و آن هفت اند ارکان
افرنج و خطاط اعضا ارواح قوی و افعال و هر یک ازین به فرسخی گفته میشود و فرسخ اول
در ارکان و آن اجزای بسیطه اند که اجزای اولی اند و بدن آدمی را ذخیره از او و از آن
در اینجا نیست که منقسم نشود با جسام مختلفه الصور و ابطال تع و آن بر سه سبب است چهارم
اول ناربعی آتش و طبع او گرم و خشک است و قائده آن در کربات است
تنفید هوا و تلطیف و کسر برودت و اوارض مکان و تحت فلک قمر است دوم هوا و طبع
باد و مزاج او گرم و تر است و قائده آتش تنفید و تحلیل و تخیل و مکان ابر تحت نار است

امور طبیطی
باخت این

ارکان

این هوا که سر محسوس میشود بنا بر اختلاف اجزای مایه و ارضی است سووم مایه یعنی آب آن
 سرد تر است فائده آن سهل قبول اشکال ترک آنست و مکان اوزیر هواست و
 بالائی زمین لیکن جهت پیدایش مرکبات بیاعت تاثیر کو آب اندرون زمین آمد
 و زمین از یک جهت کشون شد چهارم ارض یعنی زمین و مزاج او سرد خشک است
 و فائده آن آتشاک و حفظ اشکال است و مکانش زیر آب فرسخ دوم و مزاج
 و آن کیفیت است ملوئنه متوسطه در کیفیات اربعه که از مزاج عناصر فعل و انفعال هر واحد و
 از کسارت هر یک از دیگری حاصل میشود و آن دو قسم است یکی معتدل مزاجی و آنست
 که داده شود و مرکب از کیفیات عناصر حصه که لایق بمزاج او باشد و این معتدل بمعنی
 عدل فی القسمة است و بجهت عتد اطلاق همین است و این معنی جمیع مرکبات معتدل اند و دوم
 اخراج از زمین اعتدال و آنست که چنین نباشد و سووم مزاج عبارت
 از صین است و این نیز بر دو قسم است یکی آنکه مائل بیک کیفیت باشد و آن چهار است
 و طرب بار و طرب بتر و مائل بکلیت باشد و آن نیز چهار است و طرب حار یا تر و
 طرب بار و تر و هر یک از این اقسام پنج بود یا مادی ساوج آنست که باو خلط غالب نباشد
 و مادی آنست که باشد باو خلط غالب و امثال این اقسام شانزده در سیدی مذکور است فرسخ سوم
 و در اخلاط و آن جمعی است و طرب با فعل سیال بالطبع که تنه میشود و صورت کیلوس اول بسوی او
 مردم در جگر در طبع واحد حسب تفاوت ماده بدانکه انسان بخورد و غذا را تا وقتیکه جزء عضامی شود
 از چهار جانفج میاید اول در معده مثل شک تخن میشود و آنرا کیلوس میگویند و فضل آن بر اثر
 و مر است و دوم در جگر که خلاصه کیلوس صورت خود گذارسته مستعمل بصورت اخلاط اندر میشود
 و آن پنج طانی است مانند کف صفر است آنچه راسب است سود او آنچه متوسط است اگر نفع یافته است

مزاج

اخلاط

این اقسام را در جگر و معده و امثال این اقسام شانزده در سیدی مذکور است فرسخ سوم و در اخلاط و آن جمعی است و طرب با فعل سیال بالطبع که تنه میشود و صورت کیلوس اول بسوی او مردم در جگر در طبع واحد حسب تفاوت ماده بدانکه انسان بخورد و غذا را تا وقتیکه جزء عضامی شود از چهار جانفج میاید اول در معده مثل شک تخن میشود و آنرا کیلوس میگویند و فضل آن بر اثر و مر است و دوم در جگر که خلاصه کیلوس صورت خود گذارسته مستعمل بصورت اخلاط اندر میشود و آن پنج طانی است مانند کف صفر است آنچه راسب است سود او آنچه متوسط است اگر نفع یافته است

خون است و اگر نضج یافته نباشد بلغم بود و فضله این بول است سوم در عروق که در اینجا
 اخلاط تقیل بر طوبت مانده میشود بحسب مزاج هر عضو فقط چهارم در اعضا است که طوبت مانده
 بصورت و بهیت اعضا تقیل میشود و فضله این هر دو هضم عروق و دوش است و این هر سه
 هضم سیمی که میوس است و آن چارست اول دم یعنی خون و آن گرم و تر است دوم
 بلغم و آن سرد و تر است سوم صفرا و آن گرم و خشک است چهارم سودا و آن
 سرد و خشک است و هر واحد از اخلاط اربعه طبعی بود و غیر طبعی از هر خلط آنست که در جگر
 پیدا شود و نافع بدن باشد خون طبعی چهار صفت دارد یکی آنکه سرخ رنگ بود
 و دیگر آنکه بوی متعفن و بوی ترش مانند آن ندارد و عدیم الراحه نبود و سوم آنکه متبدل
 القوام باشد چهارم آنکه شدیدا خلطه باشد و بهترین اخلاط خونست و قائده آن تغذیه
 بدن نماید یا با خلطه تولید روح بود و غیر طبعی آنست که مخالف طبعی بود و خون در عروق باطل
 دیگر کلیات نشد بلکه هر یک علیحدہ علیحدہ موجود اند از حیث است که هر خلط با دو چیز مخصوص
 مستغرق میشود و از فساد یکی فساد دیگری لازم نیاید بلغم نیز دو قسم است طبعی و غیر طبعی
 و وصف دارد یکی آنکه طعم او مائل بشیرینی باشد و او قریب الاستحاله بود بخون و دیگر آنکه
 مستعمل القوام بود و قائده او آنست که بوقت فقدان غذائیل بخون شده بدل یا تحلیل
 گردد و مفاسل را تر دارد و در غذای بعضی اعضا مانند دماغ و نخاع داخل گردد و غیر طبعی
 من جهت طعم چهارست مالح و حامض و عفص و لفه صاحب فالو نچه خلط نیز ذکر کرده
 و این بسبب آمیزش قدری خون بود یا بلغم مالح یعنی شور گرم و خشک است قریب بلغم صفرا
 مالح آنست که صفرای محترقه با بلغم آمیز و حامض یعنی ترش آنست که حرارت ضعیف در بلغم
 اثر کند و این مائل به برودت پیوست بود عفص یعنی زخمت آنست که قدری از سودا با بلغم آمیز

و مایل به برودت و بیست باشد قضا یعنی به فیه آنست که جسم مایه در آن غالب باشد و او در قریب
 اقسام است من جهت قوام پنج صفت مایه و زجاجی و حبیبی و مخاطی و خام زیرا که یا قویست
 مایه گویند و یا غلیظ بود اگر طوبت در باقی مانده باشد زجاجی گویند و اگر طوبت تحلیل رفت باشد
 حبیبی گویند و اگر مختلف القوام بود اگر اختلاف او محسوس بود مخاطی گویند و الا خام صفر او و طبعی
 بود و غیر طبعی طبعی سه صفت دارد یکی آنکه احمر ناصع بود یعنی سرخ مایل به زردی باشد و ویم
 آنکه خفیف بود سیوم آنکه حاد باشد فائده او آنست که خون را لطیف کند تا بدان سبب
 در سالک ضیق گذریا بد و همراه خون غذای بعضی اعضا مانند ریه شود و از مراره با معاریز و او
 بر بیشتر خبر دارد و غیر طبعی پنج قسم است مرقه صفرا و محترقه و کراشی و زنجاری و صفر
 آنست که طوبت رقیقه با صفرا آمیزد و محبیه آنست که طوبت غلیظ با دای آمیزد و محترقه
 آنست که صفرائی غیر طبعی با اندکی سودای محترقه آمیزد و کراشی و زنجاری آنست که بعضی
 از صفرائی طبعی فی نفسه محترق شود و مختلط شود با بعضی دیگر غیر محترق و احتراق در زنجاری اکثر
 و اقوی است از کراشی و این هر دو مشابه به موم حاده اند و در معده متولد شوند سودا نیز بر دو قسم
 طبعی و غیر طبعی طبعی در وی دم بود فائده او آنست که خون را غلیظ کند تا جز به تغذی گردد
 و در غذای اعضا صلبه مانند استخوان اصل شود و از طحال به فم معده ریزد تا آدی را برگرانی
 خبر دارد و غیر طبعی محترق است از هر خلطی که باشد از اخلاط اربعه و غیر طبعی از اخلاط محدث
 مرض بود فرسخ چپا رسم در اعضا و آن اجسام کشنده اند که متولد میشوند
 از کثافت اخلاط محموده و آن بر دو قسم است مشهور و مرکب مفرد و البسیط نیز گویند
 و مراد از البسیط در اینجا آنست که هر جز محسوس که او را جز گفته میشود اگر از عضو گرفته شود
 مشارک کل باشد در اسم و حد و مرکب بخلاف آن مفرد چون عظم و غضروف و رباط

و عصب و وتر و غشا و شرائین و آورده و لحم و شحم و سیمین و آئینه از منی متولد میشوند مگر لحم و شحم و سیمین لحم از خلطت خون متولد میشود و عاقد او حرارت دیوست است و شحم و سیمین از تراب و دیوست خون متولد میشود و عاقد او برودت است و بعضی از اعضا که مرکب از عضوی طبیعی اند که بعد از قوای ضروری است یا بحسب بقا شخص یا بحسب بقا نوع اما بحسب بقای شخص است اند اول قلب که آن بعد از قوت حیوانی است و خدمت میکند او را شرائین که روح حیوانی را که باعث حیوة است از قلب بجمع بدن میرساند و ویم و ملغ و آن بعد از قوت نفسانی است و خدمت میکند او را اعصاب که روح نفسانی را که باعث حواس حرکت است بجمع بدن میرساند سیموم که بعد از قوت طبیعی است و خدمت میکند او را آورده که روح طبعی را که باعث تغذیه و تنبیه است بجمع بدن میرساند اما بحسب بقا نوع این سه عضو مذکور اند بعضو چهارم که نشیمن است و آن محل نضح منی است فرسخ پنجم در اوج و آن جسم لطیف بخاریست که بسبب نضح و بطریقی قلب متولد میشود از لطا اخلاط محموده با خلط اندکی از هوای مستشق چنانچه پیدا میشود اعضا از کثافت آن فائده او آنست که حال قوی باشد تا که منتقل شود قوتی بواسطه آن در بدن و چون روح حامل بر او قوت ضرورت است واجب است که باشد اصناف ارواح سه مانند اصناف قوای فرسخ ششم در قوای و آن نزد اطباء بعد از فعل حیوانی است که بعد از مزاج حادث شود و بر قسم است طبیعی نفسانی و حیوانی طبعی بر دو قسم است یکی آنکه تصرف باشد در غذا بالقوة القریة بفعل بر ابقا شخص دوم آنکه تصرف باشد بر ابقا نوع اما اول نیز بر دو قسم است غذایی ناسیه غاذیه است که از عمل باضمه غذا را شایع شود و از تبدیل با تحلیل شود ناسیه است که بعد از عمل غاذیه زیاده میکند در طول و عرض و عمق جسم بر نسبت طبعی و فعل این قوت بعد از نوباطل که در دو ثانی نیز بر دو قسم است

اول

دوم

یکی مولده دوم صوره اما مولده نیز بر دو قسم است یکی آنکه جدا میکند در مردوزان را خلاط
محموده جوهری را و این قوت از انشین غارت بر جم میکند دوم آنکه تیار کند هر جزئی را در جم
برای استوار صورت عضو مخصوص این قوت از انشین بمصاحبت می در جم می رود و صورت قوی است
در جم کمی پوشاند هر جزئی را صورت عضوی که مقتضای نوع صاحب می باشد اما قوت نفسانی
و قسمت محرک و مدر که اما محرکه بر دو قسمت یکی باعث بر حرکت از اشوقیه گویند و وصف فعل
بر حرکت از افاعله گویند اما اشوقیه نیز بر دو قسم است شهوانی و غضبی شهوانی آنست که باعث
حرکت باشد بوی چیزی نافقه غضبی آنست که باعث حرکت بود جهت دفع مضرتی و این
و مضرتی الواقع باشد یا باعث ظن اما فاعله قوی است که در عصب نفوذ کند تا بوی سلطان
تمشیخ شود عضله پس منقبض شود و عضو یا سرخی شود عضله پس منبسط شود و عضو اما مدر که بر دو
قسم یکی مدر که در ظاهر که خارج دماغ است دوم در باطن اما مدر که ظاهر که آن مانند
جاسوس است برای مدر که باطن پنج اند حس بصر و شمع و ششم و ذوق و لمس اما حس بصر که
آن در قاطع صلیبی است که در قاع است در میان عصبتین که از مقدم دماغ بالاتر از عصبتین است
شاهستین بستران رسته به در چشم می آیند و آن ادراک الوان و اشکال میکند و قوت
سمع مکان او در عصب نفوذ اندرون صماغ است و ادراک صوت میکند و قوت شمع
مکان آن در عصبتین زائدترین شاهستین بستران است که از مقدم دماغ میروند و این قوت
ادراک رایحه میکند و قوت ذوق مکان او عصب نفوذ شده است در جم زبان این قوت
بسبب رطوبت لعابیه نم ادراک طعم میکند و قوت لمس مکانش در جلد و اکثر گوشت که پخته است
است و این قوت ادراک لموسات میکند اما مدر که باطنه بر مذهب حکم پنج اند حس ششم و ششم
و دهم حافظه و متصرف حس مشترک ادراک میکند صور جزئی که محسوس اند با و ادراک حواس ظاهر

باشد و آن بر سه قسم است شود مزاج و مرض ترکیب تفرق اتصال شود و مزاج آنست که
 اول مرض عارض شود باعضاء مفردة مرض ترکیب آنست که اول باعضاء مرکب عارض
 شود تفرق الاتصال آنست که هر دو اولاً عارض شود و مزاج بر دو قسم است
 مفرد مرکب مفرد چهار قسم است حار یا سرد و رطب یا یابس مرکب نیز بر چهار قسم است
 حار رطب حار یا یابس بار و رطب بار و یابس و هر یک از این هشت قسم یا ساج
 بود یا نادی و آده یا مجاور و بالتصق عضو بود یا داخل و باقد و این مدخل یا مورم بود یا غیر
 مورم که عضو آن ماده را تشریب کند امراض ترکیب نیز چهار قسم است امراض خلقت
 و امراض مقدار و امراض عدد و امراض وضع امراض خلقت نیز چهار قسم است یکی
 امراض شکل مانند سر که پهن باشد و دوم امراض مجاری مانند کشته شدن ثقبه غضبیه
 سوم امراض تجاولیف مانند تساع کیسه نشین چهارم امراض سطوح اعضا مانند ماست
 معده امراض مقدار دو قسم است یکی آنکه زیاده شود عضو مانند عظم زبان و دوم آنکه کم شود
 مانند نزال مفرد امراض عدد نیز بر دو قسم است یکی آنکه زیاده شود عضو مانند صلب زائد
 و دوم آنکه نقصان باشد مانند نقصان صلب امراض وضع باشند زوال اعضا و مکان
 غو و خلج و غیر خلج اما تفرق اتصال مختلف میباشد اسم آن باختلاف محل آنکه در جلد واقع
 شود خدش گویند و آنچه در لحم واقع شود جراحت گویند و این جراحت اگر قدیم بود قرح گویند
 و همچنین آنچه واقع میشود در عظم و غضروف و عصب و عروق هر یک باسم مخصوص است
 و کسی را که در قلب جراحت رسد میر و اما امراض مرکب آنست که عادت شود از اجتماع امراض
 مرض واحد که در اسم خاص و علاج خاص باشد مانند ورم مرض یا اصلی باشد یا شرکی که باهر
 اصلی باشد پس مختلف میشود حال شرکی در قوت و ضعف بسبب اختلاف حال اصلی و متقدم

میباشد که اکثر ضرر در اصلی و هر مرض که منتهی میشود بصحت براسه او چهار زمانه است یکی
 ابتدا و وی آنست که ظاهر میشود در وی مرض دوم نزدیک و وی آنست که ظاهر شود در
 غلبه مرض لحظه بلحظه سوم وقت انتها و آن زمانه است که باشد در وی مرض بعد از زیاد
 بر حالت واحد چهارم وقت انحطاط و وی آنست که ظاهر میشود در وی یکی مرض
 در طریق سوم در اسباب و او نزدیک اطباء آنست که باشد اول پس واجب شود از آن
 حالتی از احوال بدن انسان یا ثبات آن حالت و بهر یک از این احوال سه اسباب است
 زیرا که سبب یا غیر بدنی باشد از بادوی گویند و یا بدنی باشد پس اگر واجب کنند آن سبب
 حالت را بغیر واسطه آنرا و اصله گویند و اگر واجب کنند آن حالت را بواسطه آنرا است
 گویند و اسباب بادوی صحت مثل خبر خوش کننده و ساقیه مانند نضج تام و اصله مانند
 اعتدال مزاج و ترکیب و اسباب بادوی مرض مانند حرارت شمس ساقیه مانند استلا
 برای جمعی و اصله چون عفونت برآمی عفنه فعل سبب با لذات و تقضا طبیعت او باشد یا نه
 آب سرد یا با بعضی مانند تخمین و بختن حرارت و هر سبب ضرری بود یا غیر ضرری آنست
 که انسان را بدون وجود ممکن نباشد و غیر ضرری گاه مضاد و منسب طبیعت باشد و گاه غیر
 مضاد و اسباب ضرر بالاستقرارش است یکی هوا و احتیاج بدان بر اثر دفع و تعدیل روح
 بود با تشنای و اخراج فضل و محترقه او بر نفس مانند حال شکستگی و بهترین هوا آنست
 که معتدل باشد و از غبار و دخان از آنجمله قبول ردیه و آنجمله نیتان و آنجمله آب تغیر و متن
 جیف و از معاون ردیه و آنجمله رخیته خالی باشد و میان بقوت و جبران محبوس نباشد مگر آنکه و با
 بود و اینچنین هوا حافظ صحت حاصله و محدث صحت را یلید بود و اگر تغیر شود با انحطاط اشیای مذکور
 حافظ مرض محدث او باشد و تغیرات هوا یا طبعی بود یا غیر طبعی غیر طبعی یا غیر طبیعت بود

و امضا و طبیعت و تغیرات طبیعی تغیرات فصلی بود که آن برین وصف خریف و شتاسهست
 ربیع نزد اطباء آنست که در اشجار و کوفه و شمار نشود و ظاهر شود و موسم بهار عبارت از همین
 و او معتدل و صبح فصول است صیف آنست که گرما در غلبه کند و مزاج آن جاری است
 خریف آنست که تغیر اشجار و شمار و سقوط اوراق در آن ظاهر شود و مزاج آن بار و یا بشت
 و این بدترین فصول است شتاسه آنست که سردی در آن غالب شود و مزاج آن بار و یا بشت
 فصلی از فصول پیدا میکند امراض مناسبتی خود را و ذایل میکند امراض مضایط خود را
 تغیرات طبیعی که مضایط طبیعت بود یا آن سباب سما و بود یا آن سباب ارضی اما سباب
 سما و چنانکه گرمی در هوا میشود و جمع شدن بسیار از ستاره بزرگ در خنده و بافتاب اما سباب
 ارضی سبب خندان ساکن می باشد مختلف میشود ساکن یا سبب نبوی و دوری از خط استوا
 و یا سبب مجاورت جبال و یا سحاب مانند آن اما تغیرات مضایط مجری طبیعی مانند بادهست
 و موسم از سه ضروری که اول سردیست هر چه که در بدن میشود بعد از انفعال از حرارت بدن
 تاثیر میکند در بدن ازین اقسام بیرون نیست یا در وقت بود یا غدا صرف یا در وقت یا غدا
 دوائی یا در دوائی بالخاصیته یا غذائی در دوائی بالخاصیته یا غذائی دوائی بالخاصیته دوائی
 صرف آنست که فقط بحقیقت مزاجی تاثیر در بدن کند غذای صرف آنست که فقط بماده
 تاثیر کند و بالخاصیته آنست که فقط بصورت نوعی تاثیر کند و آن خاصیت یا موافق بدن
 باشد مانند فاذر و یا مخالف بدن باشد مانند سموم و قس علیه الباقی و و او معتدل بود یا غیر
 معتدل و غیر معتدل چهار درجه دارد چنانچه در فرخ اول از طریق اول از رفیق اول از منزل دوم
 بیا نشی می آید و غذا انقسم میشود به سه قسم غلیظ لطیف معتدل و هر یک ازین در قسم است
 صلاح الکیمیوس یا فاسد الکیمیوس هر یک ازین کثیر غذا بود یا قلیل غذا یا متوسط غذا غلیظ

آنست که خون غلیظ از او پیدا شود و لطیف بر خلاف آن متوسط بین این صلاح الکی موس
 آنست که خون نیک از او حاصل شود و فاسد الکی موس خلاف آن و کثیر الغذا آنست که
 خون بسیار از او پیدا شود و قلیل الغذا بر خلاف آن متوسط بین این اما شرب اگر شراب
 باشد ذکر آن ترک کردیم که شرب آن از جمله گناه کبائرست و اگر آب باشد آب صرف غذای بدن
 نمیشود لیکن استعمال کرده میشود بر آنچه فوائدی از آن ترقیق غذاست و دوم طنج غذا سوم بتر
 غذاست که آنرا در مجاری ضیق میرساند سوم از سه ضروریه حرکت و سکون بدنی است و
 ششم میشود حرکت بشدت و ضعف و کثرت و قلت و سرعت بطو اما سیح قوی قلیل گرم
 میکند بدن از یاده از آنچه تحلیل میکند و بطی ضعیف کثیر بکسب و افرات حرکت سکون میرساند
 و سکون معون بر ضمیم است و حرکت بر آن چهارم از سه ضروریه حرکت سکون نفسانی است
 حرکات نفسانی را اعراض نفسانی نیز گویند و لازم میشود حرکت نفس حرکت روح قلبی که محل
 قوت حیوانی است یا بسو خارج بدن فته چنانچه در غضب پیدا باشد و یا بسوی خارج اندک
 اندک چنانچه در فرح و لذت پیدا شود یا بسو داخل فته چنانچه در فرح یا اندک اندک چنانچه در غم
 یا بسوی داخل خارج چنانچه در خجالت پیدا شود و این توجه اگر بسوی خارج میشود گرمی خارج میماند
 و سردی داخل اگر داخل میشود گرمی داخل میماند و سردی خارج و مفرط ازین قائل است و افراط سکون
 نفسی سردی بسیار است پنجم از سه ضروریه نوم و بیداری نوم و قوی حرارت غریزی بر آن
 و ضم اندرون بدن سردی و خواب بر خلاف بدن سرد و محض است بر غذا و خلط مستعد میماند که بضم و کثرت
 نوم در نهار روی است و هرگاه عادت شود بترسج ترک نمایند اما بعد از نیت یا دوستان طعام موجب سبکی
 طعام است بر بعه و تکمل میان نوم و فیه ردیت ششم از سه ضروریه استغفار و احتباس است
 معتدل از هر دو حافظ صحت است و افراط استغفار بدن خشک و افراط احتباس

حرکت
سکون بدنحرکت
نفسانینوم
بیداریاستغفار
احتباس

موجب سرد و عفونت و سقوط شهوت بود اما اسباب غیر ضروری که مضایقه نیست
مانند انداختن قیصر در سبیل نافع است استسقا و تریل را و مانند مالیدن روغنهای محلوله نافع تشنج
و مانند پاشیدن آب سر بر روغن غشی است و اما اسباب مضایقه و مجاری طبعی مانند غرق و
قطع سیف و استعمال سوم است و اسبابیکه نسبت اسباب مذکوره جزئی اند بعضی از آن سحر
اند مانند حرکت بدنی و نفسانی غیر مفرط و استعمال ادویه و اغذیه سخنه از داخل خارج بدن و خوردن
غذای معتدل المقدار و عفونت و ککالت و بعضی سبب دارند و آن کل سخفات اند هرگاه با فراط
باشد و فحاجت خلط و استعمال اغذیه ادویه سبب دارد از داخل خارج و بعضی مضر اند مانند استعمال اغذیه
و ادویه مرطبه از داخل خارج و حمام مرطبه و عیت و کثرت غذا و جناب محملات و استفراغ خلط
مخفف و بعضی مخفف اند مانند استعمال محملات با فراط از داخل خارج و بنده نمودن غذا
از عضو و استعمال اغذیه ادویه مخففه از داخل خارج نیست اسباب سوء مزاج مفرد و دوا نیست
میشود از ترکیب سوء مزاج مفرد اسباب سوء مزاج مرکب نیز مفسدت شکل منحصر است و در ترکیب
یکی آنکه از قبل ولادت در اصل خلقت باشد مانند اسهال سقط و دوم آنکه وقت ولادت بود
مانند آنکه طفل از رحم بر شکل طبعی خارج نشود سوم آنکه بعد ولادت باشد مانند فساد شکل که بوقت
عندق حادث شود و اسباب باقی امراض ترکیب تفرق اتصال در امراض خبری سنجی بسبب
است طریق چهارم در دلایل او آنست که دلیل گرفته شود با در حالت بدن انسان بعضی
علامات دلالت کند بر امراض بعضی بر ترکیب علامات امراضه اجناس اندکی مافوق
از طبع است پس طبع مساوی بر لاس معتدل المزاج معتدل است الا مخالف است و جهت که منفصل شود
است لاس از انجمت دوم مافوق از لحم و همین و شحم کثرت لحم دلالت کند بر حرارت و رطوبت
و کثرت همین و شحم دلالت کند بر سردت و رطوبت سوم شحم کثرت و غلظت و وجودت

و سواد دلالت کند بر حرارت و بی پوست و آشفته شدن آن بر برودت و رطوبت چهار لعل نسبت
سفیدی رنگ دلالت کند بر برودت و غلبه بلغم و حرمت آن بر حرارت غلبه خون و ترکیب
این هر دو بر اعتدال دلالت کند و رنگ گندم گون دلالت بر حرارت کند و زرد بر حرارت
و غده صفر او یا قیاس دم چنانچه در نافعین میباشد و کموت دلالت بر افراط سردی سودا که پنجم
هیتت اعضاست سمع صدر و عروق و ظهور آن و عظم نبض اطراف ظهور مفاصل دلالت بر حرارت
کند و آشفته شدن آن بر برودت و ششم کیفیت افعال اعضاست سرعت افعال از هر کیفیت
باشد و دلالت کند بر غلبه آن به فتنه افعال کامل دلالت کند بر اعتدال و ناقص باطل دلالت کند
بر برودت و تشویش سرعت بر حرارت و بطور برودت و ششم نوم و نقطه کثرت نوم دلالت بر برودت
و رطوبت کند و کثرت لقیظه بر حرارت بی پوست و اعتدال هر دو بر اعتدال نهم فضول سرفه مانند
بول برزد و عرق حاد و ایچه قوی الصبغ دلالت بر حرارت کند و آشفته شدن آن بر برودت و کثرت آن
بر رطوبت و قلت آن بر بی پوست و نهم افعالات نفسانی قوت و سرعت کثرت دلالت بر حرارت کند
و تلبک آن بر برودت و ثبات آن بر بی پوست و سرعت افعال بر رطوبت و چنین دلالت بر برودت
و ضعف قلب کند و حیائی و سرعت قوت غضب جرات و کثرت سرعت و اتصال کلام
نیز بر حرارت دلالت کند و کثرت حیائی غضب برودت اما علامات افرجه هر کس دهسته میشود
از ترکیب علامات افرجه مفروده و اینکه مذکور شد علامات افرجه خلقی است اما علامات افرجه عارضه
همین علامات مذکور اند که عارض میباشد و این افرجه عارضه ضار میباشد پس اگر باشد مزاج عارضه
مادی دلالت کند بر غلبه خون لعل و حرمت و خواب حلاوت دهن ظهور و ظهور و غده و استفاخ
بدن و تحلیل چیزها سرخ و دلالت کند بر غلبه صفرا و نخس زردی رنگ تلخی دهن و قی صفراوی
و شنگه و قلیل تحلیل و تحلیل چیزها زرد و دلالت کند بر غلبه بلغم بیاض لون و کثرت بزاق و

قلت عطش و خفت و تشنگی و جش و حاض و کثرت خواب و بلاد و حواس و قتل و اندوختن و بطور
 نبض و بیاض و قار و زهر و تشنگی و جش و حاض و کثرت خواب و بلاد و حواس و قتل و اندوختن و بطور
 و بیداری و قتل و کثرت افکار و حواس و تشنگی و جش و حاض و کثرت خواب و بلاد و حواس و قتل و اندوختن و بطور
 بعضی از آن ما خود است از نفس اعضا مانند استدلال از خلقت مقدار و عدد و وضع بر عرض
 اعضا آلیه و فیکه غیر مابقی باشند و بعضی از لوازم اعضا مانند استدلال از جمال و بعضی تمامی اند
 مانند استدلال از افعال و افعال اعضا اگر سلیم بود و دلالت میکنند بر جهت مزاج ترکیب
 و اگر ناقص یا باطل بود دلالت کند بر سردی یا بر گرمی و ترکیب متشوش بر حرارت یا بر سردی
 ترکیب از علامات کلیه نبض و بول و براز است که دلالت کند بر احوال بدن انسان نبض
 اول قلب است و بول بر جگر و براز بر معده و معا اما نبض حرکتی است انبساطی و انقباضی
 از او عیه روح که قلب شریعین است بسط او جهت تعدیل روح است نسیم و قضا و جهت استخراج
 فضلات محترقه است و نباض باید که معتدل المزاج و سلیم المزاج و صحیح المزاج باشد و هرگاه که خط
 نبض کند باید که تندی نبض بلکه سی و پنج نبض در دست نبض بدارد و ادنی و دوازده نبضه است
 و نمایند نبض از امور نفسانی و امور بدنی و دور باشد و نبض دست راست مریض از دست راست
 خود و دست چپ از دست چپ و در بنده اجناس اول نبض است جنس اول ما خود است از
 مقدار عرق و قوام آن نه است طویل قصیر معتدل و بعضی معتدل معتدل معتدل معتدل معتدل
 طویل آنست که اجزای نبض به بنای فیکه اصابع آن در گندگی و لاغری معتدل باشد و طول آن نه
 از معتدل محسوس شود و سبب آن زیادتی حرارت بود و اگر معتدل الاصابه نباشد آنرا بر معتدل
 الاصابه قیاس کند قصیر آنست که به نباض معتدل الاصابه در طول کم از معتدل محسوس شود
 و سبب آن کمی حرارت است معتدل آنست که موافق اصابع اربعه نباض معتدل الاصابه

ترکیب

اصابع

محسوس شود و دلالت کند بر اعتدال حرارت برودت بر همین قیاس بود و حال دلالت اضداد
و معتدل لهای اقسام اجناس دیگر در زیادتی و کمی و اعتدال عرضی آنست که اجزای بنفش
در عرض و پهنائی اصابع زیاده از معتدل محسوس شود و دلالت کند بر زیادتی رطوبت و قوت
آنست که ضد عرض بود معتدل و آن متوسط بود میان هر دو شرف آنست
که اجزای بنفش در ارتفاع اکثر محسوس شود و آن دلالت بر زیادتی حرارت کند و منخفض ضد شرف
بود معتدل و آن متوسط بود جنس دوم کیفیت قریع بنفش و آن سه قسم است قوی و ضعیف
و معتدل قوی آنست که سخت بگوید بر انگشتان را و دلالت کند بر شدت قوت حیوانی میان
ضد آن معتدل متوسط بود جنس سوم زمان حرکت بود و آن نیز سه قسم است سریع بطبی
معتدل سریع آنست که زمان حرکت او نهایت کوتاه باشد و دلالت کند بر زیادتی حرارت
بطبی ضد آن بود معتدل متوسط بود جنس چهارم قوام که بود و آن نیز سه قسم است صلب
لین معتدل صلب آنست که فرو نشود هرگاه عمز کرده شود سر انگشتان بر وی و دلالت کند
بر پیوست لین ضد آن معتدل متوسط بود جنس پنجم زمان سکون است و آن نیز سه
قسم است متواتر متفاوت معتدل متواتر آنست که زمانه سکون او کوتاه بود و دلالت کند بر
زیاده تر حرارت از سرعت و ضعف قوت حیوانی متفاوت ضد آن معتدل متوسط بود
جنس ششم لمس که و آن نیز سه قسم است حار بار معتدل حار آنست که وقت حرکت بنفش
گرم محسوس شود و دلالت کند بر گرمی خون در روح که در عروق است بار و ضد آن معتدل
متوسط بود جنس هفتم باخود است از مقدار آنچه در آله بود از رطوبت و آن نیز سه قسم است متمسک
خالی و معتدل متمسک آنست که اندرون عرق رطوبت زاید از حد اعتدال محسوس شود و در آن
کثرت خون در روح بود خالی ضد آن معتدل متوسط بود جنس هشتم استوار احوال که

بنفش
نیاز است

بعضی

مست

مست

مست

وین

و اختلاف در آن و آن دو قسم است مستوی و مختلف مستوی آنست که اجزای که در جمیع مواضع
 یک تیره باشند و سبب آن جن حال نبض بود و مختلف بر خلاف آن و مختلف بر دو قسم است
 منتظم و غیر منتظم منتظم آنست که اختلاف او را نظامی باشد غیر منتظم بر خلاف آن و سبب آن
 افراط ضعف قوت بود و جنس نهم وزن است و آن بر دو قسم است جید الوزن و ردی الوزن
 جید الوزن آنست که وزن نبض مناسب مزاج صاحب نبض بود و ردی الوزن ضد آنست این
 سه قسم است یکی مجاوز الوزن او آنست که وزن او وزن ساقی بود که تسفل بین صاحبش باشد
 مانند نبض صبی بر وزن نبض شباب و دوم متباین الوزن و او آنست که چنین نبض نباشد مانند
 وزن نبض صبی بر وزن نبض شیخ و بالعکس سوم خارج الوزن او آنست که وزن او مشابهت
 وزنی از او را نبض نباشد مانند نبض قعش از انواع نبض مرکب که می آید انداخته شود مانند
 نوشته می آید یکی از آن عظیم است و او آنست که زیاده یا در طول و عرض و شقوق و دوم
 صغیر و او مقابل عظیم است سوم معتدل او متوسط بود چهارم غلیظ و او آنست که زیاده باشد
 در عرض و شقوق پنجم دقیق و او مقابل غلیظ بود ششم معتدل و آن متوسط بود میان هر دو
 این هفت شش انواع دلالت میکند بر آن که دلالت میکند بر آن بسبب اینها هفتم منشاری است
 که مشابه باشد با شان منشار و او آنست که سریع متواتر صلب مختلف الاجزاء باشد و شقوق و غوره
 تقدیم تاخیر و صلابت و لین و دلالت میکند بر دو قسم عظیم که در عضای عصبیه بود و این اکثر در ذات
 می باشد هفتم موجی و آن مشابه منشاری بود و اختلاف اجزاء آنکه لین بود و گویا موجهاست که
 پیهم میرسد بعضی می بعضی او آن دلالت میکند بر ضعف قوت یا بر لین آنکه در استفا و ذات الریه
 و فالج و سکت می باشد نهم دو دست این مشابه موجی بود مگر آنکه ضعیف بود مانند حرکت کرم بسیار یا
 دهم غلی است و مشابه دارد به دو دی مگر آنکه اصغر داشت و اثر و ضعف بود مانند حرکت مویچه

و میباشند نزدیک موت یا زود هم ذنب الفارو آن مانند دم موش میباشند و از دهم علی و
 آن میباشند مانند دم موش که هر دور از اطراف گنده متصل سازند سیزدهم ذوالقصر و او
 آنست که ساکن شود و قتی که متوقع بود حرکت چهار دهم واقع فی الوسط او آنست که حرکت
 کند و قتی که متوقع شود سکون در این مجموع دلالت کند بر سوء حال مرض در بول بعدش
 ساعت اعتماد بول نیامد و شیخ بول علی گفته که بعد یک ساعت تمام رنگ توام بول تغییر یابد و در چهار
 اوله از دهن شیخ بول علی و سایر تا آخرین هفت از جنس اول بولست و آن پنج قسم است صفر
 احمرا خفرا سودا بیض قسم اول اصفر بر آبی اوشش طبقه است اول تبی مانند آب گاه در دلت
 کند بر دلت وقت صفر او دم امربجی شبیه بولون پوست ترنج و دلالت بر اعتدال کند
 سوم اشقر و آن زرد مایل بسرخ بود چهارم نارنجی شبیه بولون نارنج و این سرخ زیاده
 از اشقر بود پنجم ناری و این سرخ زیاده از نارنجی بود و در این شعاع بود مانند نار و شبیه دبا یک
 زعفران در آن سائیده باشند ششم احمرا ناصع و آن زرد مایل بسرخ بود زیاده از ناری
 شبیه شعر زعفران آتیمه دلالت میکند بر زیادتی حرارت نسبت بر مرتبه که قبل اوست و گاه
 در امراض حادّه بول رقیق و سفید باشد و این بیست قسم دوم احمرا بر آبی او چهار طبقه است
 اول اصدر ب آن اول مراتب حرمت بود که گویا هنوز کامل نشده باشد رنگ از رنگ دو
 دوم در وی مشابه بگل سرخ سوم احمرا قانی که شد یا الحمره بود چهارم احمرا قتم که سرخی نایل
 بسیاری میباشد مع غبرت مانند سیاهی پشت بازو آتیمه دلالت بر غلبه خون حرارت میکند
 و گاه بولون سرخ میباشد بسبب دی چنانچه در فالج و سوء القینه و یا بسبب که مقدار آن آلات بول
 چنانچه در قولنج و ناری اول بر حرارت است از احمرا قسم سوم خضر و آن رنگ سبز بود و مرتب
 آن پنج اندکی نیست شبیه رنگ پسته دوم نیلجی شبیه رنگ نیل سوم سماجی شبیه رنگ

جنب فارم

خفرا

خفرا

خفرا

آسمان هر سه دلالت بر برودت کند چهارم گرمی که آبی شبیه بزرگ کند یا پنجم زنجاری شبیه بزرگ
 زنگار و این هر دو دلالت بر احتراق شدیدی کند و دلیل موت باشد قسم چهارم سود است
 اگر بسبب احتراق بود با او صفرت باشد و تقدم میباشد و اگر قوت رایحه و اگر بسبب جمود باشد
 با کموت عدم رایحه بود و گاهی در بحران امراض سوداوی و گاهی از خوردن شی صانع نیز سود
 میباشد قسم پنجم رطوبت است آن دو قسم است یکی حقیقی که مانند شیر میباشد و دلالت کند بر غلبه بلغم
 و یا بر ذوبان شحم و یا بر ذوبان اعضا اصلی دوم مشف مانند آب لالت کند یا بر عدم طبعیت
 در مایت و این بر دست و یا بر سده جنس دوم قوام است رقیق دلالت کند بر عدم نفیج و
 یا بر سده و یا بر ضعف کلیه یا بر زیادتی شرب آب و غلیظ بر کثرت اخلاط و بر عدم نفیج و یا بر غایت
 نفیج یا بر انفجار و رم و یا بر الفتح سده و معتدل القوام دلالت کند بر نفیج جنس
 سیوم صفا و کدورت صافی دلالت کند بر نفیج و سکون اخلاط و کدورت بر عدم
 نفیج و بر سقوط قوت و بر درم باطنی جنس چهارم رایحه است افراط متن دلالت کند بر
 افراط عفونت و یا بر قروح عفنه و عدم رایحه دلالت کند بر جمود و فحاجت اخلاط و گاهی
 دلالت کند بر سقوط قوت و معتدل بر نفیج صامض رایحه بر غلبه حرارت غریبه حلو رایحه
 بر غلبه خون و حریف رایحه بر فساد و صفرا جنس پنجم زبد است کثرت و کبر و بطول و انشعاق
 آن دلالت میکند بر باد غلیظه لزجه و بر کثرت ریا و در امراض کرده و مندر بطول مرض میباشد
 جنس ششم مقدار بول است کثرت آن دلالت کند بر کثرت شرب آب و یا بر ذوبان
 اعضا و یا بر تنفر غفول قبول روی اکلم او اغر او است و قلت آن دلالت کند بر قوط
 تحلل و یا قنار و طوبیت و یا بر سده و یا بر سهال و افراط بول با تحلل خبر میدهد به تنفر جنس هفتم
 رسوب است و آن چیز است که غلط و متمیز از مایت در قاروره میباشد و طبعی و غیر طبعی بود

طبیعی آنست که از فضل خلطها که منفع میشود و بعد از نفع ظاهر گردد اگر کامل نفع است محمود بود
 و الا غیر محمود و اوصاف طبیعی محمود آنست که اس ابيض ستوی الاجز مجتمع در مثل قاروره
 بود هرگاه حرکت داده شود منبسط و منتشر گردد و زود بستر نازل را سب نشود و آن حالت
 میکند بر نفع در اسب از نفع محمود تر است و بعد از آن متعلق که در وسط قاروره میباشد بعد
 از آن غمام که در علی قاره میباشد و عدم سوب دلالت کند بر عدم نفع و یا بر سده و یا بر قلت
 ماده رسوب غیر طبیعی بحسب لون چون اشقر و اسود و بحسب قوام چون صفا جی و قشورے
 و شیشی و کرسنی و نحالی و دسمی و مدی و مخاطی و رطبی و آرد و آن را سب بعد از آن متعلق بعد
 از آن غمام که آنکه متعلق آن بسبب ریح باشد و این غیر طبیعی یا از فضل خلط غیر طبیعی باشد و یا
 از انفصال جرم اعضا اگر سرخ باشد از جگر و کلیه بود و اگر سفید باشد از مثانه و یا از دیوان اعضا
 اصلی و دسمی از دیوان شحم و همین و مدی از انفجار و روم بود و مخاطی از خلط غلیظ و رطبی
 اگر سرخ بود از گرده باشد و اگر زرد و سفید باشد از مثانه بود و بر اثر استدلال از آن چند وجه کنند
 یکی لونیت لون طبیعی او ضیف الناریه بود و شدید الناریه دلالت میکند بر حرارت
 و غلبه صفرا و فیصل الناریه بر فحاجت و برودت و بر از سفید بر غلبه بلغم و یا بر سده مجرای
 مراره و این مندر بقول ویرقان بود و مدی و قحجی بر انفجار و بیدار اسود و اخضر و نجاتی
 و کراتی دلالت کند بر آنچه دلالت میکند بر آن بول ستون بالوان مذکوره و دسم مقدار است
 قلت بر از دلالت میکند بر قلت فضل اغذیه و یا بر هتباس آن در امعاء و این خبر بر تلویح
 و یا بر ضعف دافعه کثرت بر از برای اضداد این باشد سوم قوام است قوت آن دلالت
 کند بر ضعف هضم و یا بر سده و یا بر ضعف جذب ماسارقا و لزوجت بر از دلالت میکند بر غذا
 لنج یا خلط لنج و یا دیوان اعضا و زیدی بر ریح و یا بسبب افراط تحلیل یا بر عیش اغذیه و یا

جنت

بر کثرت بول افضل بر آن است که سهل الزوج متشابه الاجزاء خفیف الناریه و معتدل
 القوام معتدل القدر و معتدل الرایحه در وقت معاد بود و آواز و قراقرز بد حالی باشد
 و رایحه منکر و لون منکر و لالت میکند بر موت رفیق دوم در قواعد خبر علی بقول کلی و آن در
 قسم علم است و بدو طریق بین است طریق اول در علم حفظ صحت
 و ملاک امر درین تعدیل سه ضرورت است و بیان کرده شد بهوار که افضل و بهتر بود و این ابده
 فرسخ بیان کنیم فرسخ اول در تدبیر ماکول حافظه صحت را باید که تعدیل مقدار غذا
 کند و سگون نماید بعد از آن فکر چند قدم راه رفتن که معاونت میکند بر سنجیدن غذا اولی و بهتر است
 و اختیار کند زمان گندم که پاک باشد از شوائب مانند شلیم و گوشت گوسفند یکساله و گوساله
 و بزغاله و مرغ و کبک و تیغ و زردی و جینه مرغ و حلوا که از بادام مقشور و شکر ساخته باشند و
 اختیار کند از قسم سبزه ها انجیر و انگور و خرباز و تاز و از اغذیه و دانه احتراز کند و غیر از شتهای
 صادق غذا نخورد و شهوت با نیجه رافع نکند و در صیف غذای بار و افضل در اول پائین
 روز و در شتا حار افضل در میان روز خورد و در ربیع و در خریف معتدل خورد
 و تکثیر اقسام اغذیه محیر طبیعت است و غذای لذیذ بهتر است و چون اندکی طلب شتهای
 بماند باید که دست از طعام باز کشد و همیشه پرهیز کردن موجب لاغری و سستی بدن بود و
 طاعات خوردن طعام در دفعات و انواع اغذیه و غیر آن که عادت داشته باشد واجب است
 و آنچه سنان صحت باشد بدین ترک نماید و غذای صفاوی مزاج سیر و مطب و سبک
 سیر و قانع و بلغمی سخن و لطیف و سوداوی مطب یا یل بجرارت خورد و صاحب
 سکون و دعت و معدو ضعیف را گوشت و اغذیه غلیظ کمتر دهند و خلط و مراض مجربین
 گفته اند که جمیع کنایان سک و لبن و تخم کند شیر با حموضت و تخم کند سون با شیر و برنج و

مخارن

مخارن

نه انكور بر كوزه انار بر هر ليه و پنج فرسخ دوم در تدبير شراب بهترين آب مانده است
 خصوصاً كه چاري با بزمين پاكي يا بنگريزه او چاري با طرف شمال و مشرق و مندر است
 از اعلى با قبل و بعد المنبع و سبك زدن شيرين بود خصوصاً وقتيكه با كثير و شديد كج بيان
 و آب نيل و آب گنگ جامع اكثر اين صفات است و خوردن آب بعد غذا موجب خاى است
 و ميان غذا را و اگر تخمور و صاحب معده حار را نافع بود و بعد از كمساحت از خوردن غذا
 كه وقت شروع هضم غذاست نبوشند و جمع كنند و ميان آب نه و آب چاه تا وقتيكه كلى از بدن
 سخته نشود از معده كه اين دويت و آب چشمه غلظت دارد و آب كاريز را و از ان است
 و بعد آب كاريز آب چاه و بعد آن آب مين نمناك و نوشيدن آب و شراب بر نهار و
 بعد از جماع و سهل قوى و حمام و بر فواكه خصوصاً بطبخ ضرر دارد و عطش بلعنى از شياى سخته را
 ميشود و چون شراب حرام است لهذا تدبير استعمال آن ذكر نكرديم فرسخ سوم در تدبير حرمت
 سكون بدين ترتيب حرمت قوى كه آزار يا ضرت نيز گويند قوى ترين اسباب ادرخ تولد افلا
 به سوم ربيعه و شبكي بدن پيدا كند و او را قابل غذا گرداند و نشاط آرد و حرارت غريزي با فزون
 و مفصل را سخت او تار را قوى گرداند و رياضت معتدله كه در وقت خولش واقع شود محفوظ
 دارد و ان جميع امراض مادي و اكثر فراجي مانند باره طب بشر طبيكه باني تدبير سه ضرر و ميوافق و هوا
 باشد و وقت رياضت آنست كه بدن از بول و براز خالى باشد و بعد از غذا و كمال
 واقع شود و در امتداد و جمع شديد و بعد جماع منع است و رياضت معتدله محمول حافظ
 صحت آنست كه سرخ و متنفخ شود در ان بدن و شروع شود عرق و زيادتى سيلان عرق
 علامت افراط است آن مجفف طوبات بدن و مضعف قوت بود و هر عضو يكى را رياضت
 او بشرط اعتدال قوى ميگردد و اين به عضو مخصوص نيت بلكه حال هر قوت بدني و نفساني

همین است چنانکه سیکه زیادتی کند خط قوی صیبا شد قوت حافظه او همچنین سیکه زیادتی فکر
 و تخیل کند قوی گردد و فکره و تخیله او و برای هر عضو ریاضت مختصه است چنانچه بر سینه و قوت
 است با و از بلند و بر سینه گوش شنیدن آوازهای لذتیده و برای چشم دیدن اشیا جمیل و سوار
 شدن بر اسب که بعد اعتدال باشد ریاضت کل بدن است تحلیل میکند اکثر از آنچه که میگذرد
 بنمایند باقیمان را و همچنین ترشح برفق و روان شدن اسب با هم به سبقت بدون کمی بردگی و قوی
 گرفتن و بازی کردن بچوگان ریاضت بدن قوی نفس است و سوار شدن بر کشتی قانع است
 فرسوده مانند جذام و استسقا و مقوی معده و مضمم است و غنای دینی که در کشتی عارض شود در
 جس آن بهادت بناید نمود که بسیار نافع بود و از جمله ریاضت و لک است و لایق است
 که قبل از ریاضت و لک کند پیش و تا که اعضا مستعد ریاضت شوند و بعد آن نیز و لک نمایند
 و لیکن درین دلیک باید که دست را بلامیم بر بدن با وضاع مختلفه و جهات مختلفه بگردانند تا اثر آن
 بیخ اجزا بر سرخ چهارم در تدبیر نوم و لقیطه بهترین نوم غرق متصل اعتدال المقدار است
 که کم از شش و زیاد از ده ساعت نباشد و حادث شود بعد از مضمم غدا و شروع آن در انحدار و قوت
 و این از سبکی اعلا بطون دریافت میشود کسی که عادت خواب ارد و به مضمم غدا قبل از انحدار معده
 پس سردار است که ابتدا کند اول بر جانب راست زبانی قلیل بعد آن بایل شود و با جانب
 چپ و بر هر گاه تمام شود مضمم معده باز گردد و بر جانب راست و کسی را که عرق بسیار را بدید غیر از سب
 ظاهر پس بدن او متلی است فرسخ پنجم در تدبیر استفراغ و خباس اگر طبیعت مجتنب باشد باید که از
 شور بار و سیم که با سلق و دهان خ کثیر المقدار نچسته باشد بخوراند و تخم باقر طم نیک ملین است خصوصاً
 برای مشایخ و همچنین تلین کردن شیا فهای سبله و قنهای ملینه و قننه کردن با دمان خصوصاً
 بر وزن بادام نفع میکند مشایخ را و هر گاه که بسیار تلین باشد باید که از شرک و سماق و صبر و صندل

در تدبیر نوم و لقیطه بهترین نوم غرق متصل اعتدال المقدار است

در تدبیر استفراغ و خباس اگر طبیعت مجتنب باشد باید که از شور بار و سیم که با سلق و دهان خ کثیر المقدار نچسته باشد بخوراند و تخم باقر طم نیک ملین است خصوصاً برای مشایخ و همچنین تلین کردن شیا فهای سبله و قنهای ملینه و قننه کردن با دمان خصوصاً بر وزن بادام نفع میکند مشایخ را و هر گاه که بسیار تلین باشد باید که از شرک و سماق و صبر و صندل

و نقل و مانند آن با دویه چنباس سازند و از مستقر غلات معذره در مال صحت حمام و جماع
 است اما حمام بهترین حمام آنست که قدیم البنا عذب الماء و اسع الفضا معتدل الحرارة باشد
 و فعل طبعی حمام بخین بسبب هوا و ترطیب است بسبب آب بیت اول او برتر و مرطوب است
 بیت دوم سخن مرطوب است بیت سوم سخن و محف است و باید که دخول در حمام در
 خروج از آن بتدریج باشد و استعمال حمام که باعث اعتدال باشد نصیج و دفع فضلات و تفتیح سامان نفوذ
 و تسکین بدن و تشعش حرارت غریزی و شهوت غذا و تسکین جلد و دفع کمال و خفت بدن
 سیناید و آب آنرا شستن در حمام غشی و کرب و خفقان می آرد و یاس المزاج استعمال آب کثیر از کوه
 و مرطوب با کس صاحب استقامت باید که قبل از استعمال آب عرق بسیار بگیرد و تا وقتی که جلد تن
 مانند افراط نیست و هرگاه بدن لاغر شدن شرف عرق کند و کرب زیاده شود علامت افراط است
 باید که از حمام بیرون آید و بعد حمام مخصوص در شتا باید که پارچه های پاره پاره و غذا و اجزاء حمام
 زوال حرارت قریب کند یا اعتدال یا اس سده و حمام بر خفا موجب لاغری و تحیف است و قبل
 از ریاضه بسیار کند حمام مرق و اعتدال یا آب سر سخت قوی کند بدن را و منرا و
 است که وصف یک جوان حار مزاج معتدل اللحم باشد استعمال کند و صبی و شیخ و سیکه او را
 استعمال و نموده و نرگه باشد احتراز کند و غسل کردن از آب چشمهای گرم مانند کبرتی نفع میدهد
 و تلح و تشنج طرب را از ناکل کند و طرب یاس او نفع میکند عرق انسان و جمیع معال را اما جماع
 جماع آنوقت کند که غذا هم بود و شهوت قوی باشد از کثرت منی و خواست طبیعت و انشا
 تمام حاصل آید یا تخمیل و یا تکلف و جماع کوکان من جهت قلت استفرغ اقل ضرر است از
 جماع زنان و من جهت حرکات متعبه اضر است از ده باید که از جماع پیر زن و نهایت صغیر و
 حائض و مرضیه و بد صورت و باکره و از جماع زنیکه کسی از مدت با او جماع کرده باشد احتراز نماید

که اینهمه با الخاصیه ضعیفه یک نشوت را و جمیع محبوب سرور میکنند و با وجود کثرت اشتغال
کم ضعیف میکنند و خلق زدن با الخاصیه موجب غم و ضعف انداختن و نشوت بود فرسخ
ششم در تدبیر فصول اربعه بر حافظ صحت لازم است که در ربیع بنابر تقدم بخط
استفراغ سازد و بقصد یا بقی یا با سهال بحسب حاجت مطابق عادت و تقلیل غذائات
و لطیفات و مسکنات و شراب مخروج باب استعمال کند و در صیغه اسالین و
آرام لازم گیرد و از مسخحات و مخففات و حرکات غلیظه اجتناب نماید و غذا کم خورد و غلظه
و اشربه بارد و طب اختیار کند و استفراغ بقی کند و در خریف از مخففات و کثرت جماع
دور باشد و از سروی صبح و گرمی سیانه روز خود را بگذارد و در شتا خود را در لباسها بپوشد
و پنبه و اربوشیده دارد و خوردن اغذیه قویه کثیر اغذای غلیظه مانند هر سه اختیار کند و در تابستان
خوردن آستحمام نماید و مسخحات و حرکات قویه غلیظه و لطیفات استعمال سازد و قصد و قی نکند
مگر سهال بوقت ضرورت بجل آورد فرسخ هفتم در تدبیر حوامل و وضع حمل و مولود و رضاع
و مرضعه اما حوامل پس قصد و تجامست و سهال دمی حوامل را قبل از ماه چهارم و بعد از
ماه هفتم ممنوع است و در وقت ضرورت سهال از سهل بارد و مناسب بود و هر چه بضعف
قلب معده و مزلق جنین باشد بناید و او و جمیع ادریه قلبیه و تریاق فاروق و شر و لیطوس حافظ
جنین بود و حامله را قبض طبیعت ندارند و از آودیه مدره و تخمه و فرقه و استحمام احتراز ضروری بود
و از حرکات شدید و از استلای غذا و هیضه و غذای تیر و تلخ و غضب و غم و قهر و جدات
بایله و بوهائے تیز گاه دارند و قی و غثیان که بایشان افتد وقتی که بسیار نباشد نهند
و خوردن گلقد علی و اسال آن برای اشتهای فاسد زمان حامله مفید بود و خوردن
و مانند آن از اشیای حریفه نیز نافع بود و باشد که بعد از چهار ماه خود بخود زایل شود و خوردن

زراوند قدری پیش از غذا بعد آن از برای سقوط شهوت و خصوصاً با شراب بجان آتش
 سفید بود و آنکه اندک خوردن آب بیکرم خفقان ایشان از ازل کند و همچون کوفی مانند
 آن برای ریح که در سده و سحای ایشان باشد نافع بود و مالیدن روغن گل و آرد شک
 بزمان بختگی کردن در شکم را دور میکند و تاب خطمی و گل سرشوی طلا کردن خارش
 فرج را مفید بود و اگر مقناطیس در دست چپ گیرد و یا بسدر بران راست بندد زن اسان
 بناید و شکطراشیع پر سیا و شان خود سیاه هر یک شش باشد پوست التماس قند سیاه که
 هر یک بکند و آب جوشانیده صاف نموده بخورد و شکم و پشت و اطراف فرج بر روغن بنفشه
 و روغن جنجیلی مالند و اگر پیمرغ و پیله و مغز ساق گاو و هم اصفافه نماید بهتر باشد و آب گرم
 انطول کند و در آن بنشانند و خوردن دارچینی برای تسهیل ولادت و در آن مفید بود و همچنین
 حلیت با چندید ستر بسیار نافع است و از آنکه نشو و نیز و چندید ستر عطسه آرد و وقت عطسه
 و بینی بند کند و از ستم اسپ و استر و خرد و کند و چون حرکت بچه محسوس نشود و اطراف حایه مکرر
 و تا چهار روز در ولادت ماند باید دانست که چه مرده است حتی باید که شکطراشیع پر سیا و شان
 اهل هر یک سه درم ترس بودینه از هر یک دو درم نبات سفید و شغال در آب جوشانیده چنان
 نموده تناول کند و چون بول را در قند سیاه ملوث نموده بخورد و نیز کثول را ساینده نبات
 ساخته میل آرد اسقاط میکند و مجرب است و چون لته را در شیر زقوم تر کرده بر دارد و در اسقاط
 قوی الاثر است و عطسه آوردن بطریقی که گفته شد مفید بود و در و خرق سفید و جاد شیر ساری
 کوفته و بختی در زهره گاو سرشته استعمال کند و سداب خشک شخم خفان قسط از هر یک سه درم و یک
 بکوبد و بر ناف و عانة طلا کند و از پوست مار و سرگین کبوتر و دود کند و اگر بدین تدبیر بیرون نیاید
 می باید که قاطبه دست در فرج بر دویرون آورد و باشد که بچه را پاره پاره میکند و بیرون می آرد

بچه
 دفع

و این محل خطرناک بود و اگر در پیش از ولادت بایل بطرف خانه وطن شود علامت سهولت
ولادت است و همین است علل احتیاج شیمه اما تدبیر وضع حمل زنی که بچه بزرگ یا بدیاب
که در خانه معتدل بزیاده و تاسه روز از غذا نهند و بعضی تا شش روز غذای خورند و آجوان
در آب بجوشانند و صاف نموده شکر سفید در آن انداخته مثل حریبه بنزد و روغن زیتون
انداخته تناول نماید و اگر موسم گرم باشد یا فراج گرم بود بمای آجوان تخم بربان کشته و بجای
آب عرق عنب الثعلب یا عرق گاو زبان بنوشند و اکثر زنان که مانده را در روغن بربان کرده
در قنداب آویخته بخورند و ترکیب ساختن او آنست که اول میوه بار در روغن زرد
بریان کنند و بیرون آرند بعد آن که مانده را در روغن مذکور بریان نمایند و قندار آب عسل
توام نمایند و همه را بیا سیرند که خوب مخلوط شود از آتش فرود آرند و بوقت فرود آوردن اندک
زنجبیل ساییده مخلوط ساخته بکار برند و میوه از قسم بادام و پسته و خرمای نارجیل و کشمش و شنبه
بخورند و روز چهارم شوربای مرغ یا بز که چتری مویک تناول نمایند و روز پنجم نان گندم
نیز شروع میکنند و چهل روز بهین غذا اکتفا میکنند و از چیزهای سرد و هوای سرد و حرکات
متعبه پرهیزی نمایند و هر روزه از روغن کنجد مالش میکنند و اطراف فرج بروغن جنجیلی بمالند
و در درج که بعضی زنان را بعد از زاییدن میباشد پوست آلتاس شکم را شمع پرسیاوشان
قند سیاه کشته در عرق گاو زبان عرق عنب الثعلب جوش داده صاف نموده و به سفید بود
و همچنین تخم کتان بجوشانند و برجم رسانند و یا شیر خر نیگرم کنند و آب دست نمایند و اگر هم شکر
کند نیز نافع بود و ستر نوشانیدن و طبخ جازای خوراندن و برجم رسانیدن هم مفید بود
و اگر او دیر مذکور فاسد نکند قدری پوست خشخاش در آب ترکند و بنوشانند و درین چهل روز
چهار مرتبه غسل میکنند اول روز ششم بعد از آن روز هفتم و سی ام و چهارم و اگر موسم گرم باشد بعد

بیماری

دو سه روز غسل کردن نیز مضائقه ندارد اما تدبیر موی و هرگاه طفل متولد شود تن او را از
 هوای سرد محفوظ دارند و پیش از شیرعل بلبسیانند و آنچه با فضل مروج است خوار و آب
 سائیده از انگشت شهادت بر کام او می مالند و کام را بهر چیزی که بماند و مدت حیات
 از آن چیز تنفس نمایند و چنانچه گفته اند که فاذر بعد فی بروز ولادت پیش از آنکه شیر دهند
 بر کام وی بمانند و ایام حیات خود از سبوم شیر و به ولد و نه تنفس نگرند پس طفل را از آنکه در
 آب غسل نمایند و بعد آن آب شیرین نگیرد و همین مروج است و وقت غسل احتیاط کند که آب
 در دهان و بینی و چشم نرسد و وقت غسل از انگشت خنصر مقعد طفل را مفتوح سازند زیرا که وقتیکه
 جنین در شکم مادر است تبرز نمیکند و جمیع فضلات از راه بول دفع میگردد و در شش ماهه
 و بعد از غسل فلوس س در آب تازه و عرق بادیان و نبات سفید جو شائیده و بهر و بعد از
 هشت پاس از وقت ولادت شیر بنوشانند و آنچه درین زمانه معمول است پیش از دوان
 شیر و دای ملین میدهند صفت دوائی ملین برگ نیم بای بزرگ با و کهنه ز کچور و کلان
 و خور و دندان دانه چکادانه گسرخ مونزینقه با دیان شاهره مغز فلوس یا دانه باشد و آب
 جو شائیده صاف نموده میدهند و روده ناف که آنرا نال میگویند از طرف دوم با نول
 و شیمه متصل میباشد و آنول چیزی گرد سیاه مانند رنگ جگر میباشد و شیمه غشای بود که
 بر جنین در روده حاوی باشد میباشد که آن روده را از انگشت نر و انگشت شهادت گرفته
 از طرف شیمه آن روده را بمانند تا آنچه در وی باشد از خلط و باد بیرون رود پس بر لیسان
 نرم تافته بروغن گاو چرب ساخته مفاصله یکیشیر و چهار انگشت مضموم از ناف آن روده را
 بر بند و به آهسته قطع کنند و پس از قطع خرقة بروغن کبچد و روغن زیت سرشته بر ناف
 نهند و لحظه بلطه روغن انداخته باشند تا ناف را گرم سخت کند و روده ناف در سه چهار روز

خشک شده بافت و خاکستر صندریات در و سازد تا که ناف خشک گردد و روغن بدان نشاند
 و گاه باشد که بوقت قطع ناف درم حادث شود و در آنکس سفید کاشغری رسوت کمیل
 یا آب عنب الثعلب سبز و آب کشنیر سبز سائین ضامد کنند و گاه باشد که ناف بخته شود و درم
 کند باید که در آنکس و سینه و در و خیار آسیا و سنگ جراحت و مانند آن سائیده بپاشند و اگر
 از این تدبیر فایده نشود و طفل زیاده از روز ماه باشد اول دو عدد زکوه پاشانند بعد از آن ادویه
 مذکوره بکار برند و اگر نتواند ناف پدید آید باید که در همان ایام مر فاده بندند و قطع سرب یا طلا
 که از سرب سوان زده باشند یا ستره سحر حق پر نموده بروی نهادن و بعضا بلبسته داشتن
 نفع تمام دارد و آن شبهای بادی احتراز واجب انگارند و تا وقتیکه طفل خود شیر طلب نکند
 و نگرید شیر نهند و طفل را غنقد بستن ^{ای سولدر علی} ناسته چهار ماه لازم بود که موجب محافظت اشکال اعضا
 است و طفل را هر روز تدبیر کنند اگر کسی باشد روغن گا و اگر دختر باشد روغن بنفشه و غرور
 گا و ببالند اما تدبیر رضاع و وضعه شیر یا در بهتر از همه شیر است شیر اگر از مادر باشد از
 روز ولادت تا یک هفته نباید داد و درین اثنا شیر خود را از شخصی دیگر بگاند و وضعه از سبب
 پنج سال کمتر نبود و از سی و پنج سال زیاده نباشد و معتدل اسهال و باخلاق محمود و خواجوت
 و کپتان در حجم متوسط باشد او سترخی نبود و وضعه که شیر میداد باید که وضع محل آن در ماه نهم
 بوده باشد و پس از این باشد و بعضی بر آنند که شیر پسر برای دختر و شیر دختر برای پسر نایب
 بود و شیر وضعه باید که معتدل القوام معتدل المقدار و پدید رنگ و شیرین مزه و پاکیزه بود
 و متشابه الاجزا و قلیل الرغوه باشد و در میان وضع وضعه و در میان رضاعت مدت
 متوسط باشد و آن بعد از چهل روز تا هفت ماه بود و هر صبح پستان را اندکی دوشیده باشد
 پس در دهن طفل دانه و از جلع و غم و غصه و هر چه باعث فساد شیر باشد احتراز کند و غذای

در این
 کتاب

رضعه مان کندم با گوشت بره و بزغالک از قبولات که با دامن و فندق مناسب بود
 و هرگاه شیر غلیظ باشد بلطافات اصلاح کنند و بعد از سه چهار روز بچنین دآب بگرمی میسوزند
 باشند و باز دشتن از ریاضت و آرام دادن و آدویه و اغذیه مولده و غلظت خورا میهند
 شیر را غلیظ میکنند و علامت اعتدال قوام آن آنست که چون شیر را بر ناخن اندازند
 مایل بسیلان شده متوقف ماند و خوردن تودری سخ با شیر گاو برای زیاده کردن شیر مجرب
 و نیز ساق لاله را با جوش شیر به پزد و صاف کنند و قدری شکر سفید اضافه کرده بنوشند فایده یونانی
 و آنچه منی را زیاده کند شیر را نیز زیاده میکنند یا سوز تودری سفید تخم خشخاش و پستان بز و پستان
 میش و مالیدن پستان در زیاده کردن شیر بسیار موثر بود و اگر مردانگ در روضه کل عدس
 با سرکه و یا زیره با سرکه بکشد شیر را کم میکند و آدویه دره و آب شور نوشیدن در زده دشتن
 و فصد کردن درین باب مفید بود و اگر قلت شیر بسبب حرارت باشد تبرید کند و خنک کردن
 میروبات و خوردن غذای سرد مانند آش جودا سفناخ سفید بود و اگر بسبب برودت و یا بسبب
 ضعف قوت جاذبه شدی باشد غذا و دوائی لطیف مایل بحرارت باید خورد و تخم کنیز و ناز
 بود و تعلیق محاجم ناری زیر پستان نیز سودمندست و اگر بسبب غلظی بود که بروغالب باشد
 اگر مغز غالب باشد زردی و صفرت و وقت شیر بود و اگر بلغم غالب باشد سفیدی و مایت
 و حموضت شیر بود و اگر سودا غالب باشد کدورت و غلظت و حموضت شیر بود و علاج آن
 تنقیه غلط غالب کنند و تبدیل مزاج نمایند و ریاضت معتدله و اغذیه بلطفه و شراب چنانچه
 و تناول اغذیه خوشبو در فساد بوی شیر نفع مند بود و اگر تشابه الاجزا نباشد اصلاح غذا کنند
 و معاجین باضمه بکار برند و اگر کثیر العنوه باشد که سرریح خورند و مدت طبعی اوضاع و حال
 است و اگر طفل از بر شیر بگریزد و مانند آن از ششای تلخ بر پستان بالند و در دهن طفل

و دهند و بهترین بوسه از برای طعام یعنی جدا کردن طفل از شیر بوسه بسیار است و نزدیک طعام آب
 دهند و غذا شیر و بوج و نان در شیر و شهد آغشته دهند و در بند معمول است که بعد از جدا کردن
 از شیر غذای کوچکی بگویند ملائم سید دهند و در تندی با حلق طفل گویند و طفل اشیای قوی
 شد بقیه الحارث و شندیة البروت ندهند و خصوصیات نیز نباید داد و اگر ضرورت خصوصیات باشد
 آنوقت دهند که بعد از شیر خالی باشد و علاج شیر خواره بیشتر بعلیج هم وضع کنند و اگر طفل
 خور باشد تدبیر او نیز باید کرد و در روز یک مرتبه اسهال باقی و مانند آن عارض شود آنگاه روز
 شیر او ندهند و چون اثر بر آمدن شایا ظاهر شود و باغ خروگوش و چربی ماکیان برشته جانند
 دندان جلدی برآیند و مالیدن شهد و مسکه و همچنین چیزهای نرم و چرب چون چربی بط
 دوم و روغن بادام و مالیدن شیر شتر نفع کلی میکند و هرگاه دندان آغاز کند از موضع خیر که
 سخت باز دارد و گاه گاه نمک شهد بر دندان او بمالند تا از قلع محفوظ بماند هرگاه طفل گویا
 شود و بیخ زبان او از انگشت مالیدن معین بر فصاحت است فرسخ هشتم در بیان امراض
 که بصبیان اکثر عارض میشود اگر ریاح غلیظه یا رطوبت غلیظه داخل سر اطفال شود و تدریجاً
 نفع نشیون نیز حادث شود آنرا ریاح بصبیان و ام بصبیان نیز گویند و بعضی ام بصبیان را
 مخصوص داشته اند بصری که با تب محرق باشد هرگاه واقع شود با پیا خود می پیچد و کف
 بدان می آید و علاج آن در وقت حدوث آن باید که دست و پا را ایشان بگیرند
 و کف دست و پا بچیزهای خشن بمالند و گذارد که اضطراب کند و باز در آنرا سخت بندند
 و جهت از آنکه تشنج روغن گل یا مسکه یا بنگرم مخلوط کنند و بر بدن بمالند و اگر ازین تدبیر از آله
 مرض شد بهتر است و الا بسبب عوارض علاج کنند مثلاً اگر تب شدید و تشنگی باشد چاهت سفا
 یا شربت باید نمود و تلین طبیعت همیشه باید کرد و غذا داد و آنچه که در سر سام بزرگان مذکور است

در این کتاب
 در بیان امراض
 و تشنج و تشنج
 و تشنج و تشنج

باید کرد و قدام وضع را خفیف دهند و اگر تشنگی نباشد بعد از نصف بسهل گرم کر نفعیه کند
 لیکن ادویه قوی مثل عاریقون ترید دهند و کنند و چند بیدستر و صبر برابر کوفته و بنجیه در آب
 بادیان مثل خشتاس حب بندند و از یک حب ناسته حب در شیراد حل کرده برهند نصف
 و الفج جد و اربا شیراد را سائیده بخوراند و صین باب مجرب و آرد موده است وضعه استعلاج
 جوارشهای گرم دهند و آردیاتی که در صرع بزرگان مذکور است در بخا هم سودمند بود و
 مهره مرجانی با تش سرخ کرده میان دو اسبر و او از پیشانی داغ نهادن نیز مجرب است و بعضی
 با تشک گو سفند هم داغ میکنند و تخم دل سائیده بر کفپای مالیدن نیز سودمند بود و آرد
 آواز مالیده و خفون شدید و غضب شدید و آرد غسل کردن آب سرد و دیدن چیزی براق قرمز
 آمدن بر بلندی اجتناب نمایند و همچنین برهیز از اغذیه غلیظه و لقولات از آشپاشین
 و چرب و تیز از واجبات است و باشد که این مرض بعد بلوغ خود بخود زایل شود و عطر است
 اگر سبب آن ورم حار و نواحی و داغ باشد با تش حرارت بود و علاج آن ببلع سیرک کنند
 و اگر سبب سردی باشد که بسمر رسد باید که با در و ج کوفته و بنجیه در مینی دهند و اگر گوشت
 بریان کنند و طوبی که از آن تراود در مینی چکانند و زعفران و فند کوفته بخور آن کنند
 عطا شل بضم عین مملد و شین معجم ورم حار است که در داغ صبیان حادث شود و از
 فرو شستن تارک سر و عدم سیری از آب دزدی رنگ و در چشم حلقی توان دریافت
 پس تبرید و طیب باغ از پوست کدو و خیار و خرفه و روغن گل مقدری سر که دزدی بنجیه
 و آب کشنیز سبز و آب غنبل شعلب سبز نماید و هرگاه گرم شود ضما و تبدیل نماید و اسهل
 درین مرض خوب نیست پس اگر عارض شود و چشم بگردد و لیلید دست را در آب بجوشانند که گرم
 شود بر آرد و صلا یه نماید و بر تارک سر ضما و ساخته پارچه بر آن بر بندد و مکرر عمل آرد نفع تمام

عطر است
 عطر است

عطر است

و همچنین ضحاک که آله را آب ساینده یا آب کدو دروغن گل زرده تخم مرغ بر تارک سر گذارد
و مر و اید ساینده طباشیر سوده زهر مهره ساینده زرد و سوده از سر یک دوسرخ بهر بخورند
و بعد آن شیر و تخم خرفه سیاه بوداده شیر و تخم کاهو قشر در عرق بارتنگ عرق کبوتره و کلاب
بر آورده رب به شیرین شربت انار شیرین داخل کرده بارتنگ داده بالای آن بنجیه بخورند
و نشاسته با اندک سرکه و غلبه روغن گل نافع بود و خنایر کف دست پاستن دست
و پایی او را در آب سرد شستن مفید بود در صورت قبض طبعیت آب کدو و ما شیر خشت یا آب
عقاب با آب شیر خشت نافع بود و مرصعه را پست جو و مانند آن هر چه ذی قبض بود بخورند
و تقلیل غذا نمایند جماع المامنی الراس گاه باشد که رطوبت مائیه در سر اطفال بسبب
رطوبت و مانع داخل تحف بالائی غشائی صلب که متصل تحف است جمع آید علامت
این قسم آنست که چشم باز ماند همیشه تر بود و دانه جاری باشد و مریض اندرون سر خود
ثقل و گرانی در یاد و این قسم علاج پذیر نیست و باشد که رطوبت مذکوره خارج تحف زیر جلد
بسبب خطائی قایم که بعد از ولادت طفل را شدت غمگند ازین سبب دهن رگها
کشاده گردد و خون رقیق بیرون آید و زیر جلد جمع شود و علامت این قسم آنست که جلد
سر بلند محسوس شود لیکن رنگش بحال خود باشد و با انگشت فرو نتواند نشست و طفل بسیار
گریه و بیدار ماند و اگر رنگ جلد تغییر کرد و سخت باشد که با انگشت فرو نتوانست شد و لذع
و وجع محسوس شود باید دانست که درم است اجتماع رطوبت نیست و علاج آنست
که نظر کند رطوبت کثیر است یا قلیل و بهر وقت قدیر یا محصور در مکان است یا غیر محصور یعنی
بغیر دفع شود اندرون تحف پس اگر کثیر المقدار است و غیر محصور علاج آن خطر دارد
و اگر قلیل المقدار محصور است علاجش آنست که اول موی سر تراشند و بعد از آن

جماع المامنی الراس
تس

با بونه کلیل الملک ثبت سبوس کنند و آب بچوشانند و طول نمایند بعد آن ادویه گرم و
 خشک باز عفران و بوق صفا کنند و پاره پاره سرب بالا آن بندند و اگر کمبود و پاره کرده
 بر آتش گرم ساخته بالای آن اندک نمک پاشیده تمکید کنند تا خلیل رطوبت مینماید و باشد
 که طبیعت خود اصلاح آن میکنند و احتیاج باین تدابیر نمی افتد و حقیر چشم خود دیده که در خانه
 شخصی دختره تولد شده که جلد سر او از دو جا بسیار متفصل بود و غریبان او از مشا به و بیچارگی
 شوش شدند و خواستند که شق کنند و حقیر آنها را ازین حرکت بازداشت و علاج آن
 به بیلاچی کرد بعد از چند روز خود بخود خلیل شد و تا حال زنده است اگر ازین بی فایده نشود
 آن موضع را شق کنند و آنچه در ویست بیرون آرند و در فادیه آن بندند و تا سه روز شراب غوره
 بکنج بر آن چکانند پس از آن رفاده را واکند و اگر زخم مندل شد بهتر و الا بهر چه مدله علاج کنند
 و صورت ورم علاج سرسام کنند و حجامت با شرط بسیار مفید است تشخیص اگر سبب چیست با
 بعد حیات استغافات حادث شود و بتدریج پدید آید علاج آن از مرطوبات کنند و
 این با طفل کم واقع شود و اگر سبب قبض طبیعت و بیخوابی و گریه بسیار افتد علاج آن
 تمکین طبیعت بود بشیان نرم و در نویم آن کوشند و بهر حال که زمان فرقت میدارند هنگام
 گمانند و اگر ضرورت باشد فیون برضعه طفل دهند و در ارجو بهر جنبانند و اگر سبب درد
 و ورم که بوقت بر آمدن دندان میباشد باشد بنا بر نزدیکی دماغ علاج آن آنچه در تسهیل
 بنات انسان مذکور است باید نمود و علاج ورم لثه نیز می آید و اگر سبب ضعف و فساد هم
 باشد و این اکثر بطفلان فریادند علاج آن اصلاح غذای مرضه طفل نمایند و جوهر شکر
 سفوی هم خورد و روغن سوسن روغن حنا مالیدن مفید بود کثرت البکاء طفله که بسیار
 بگریه و بیدار ماندن آن اکثر بواسطه درگوش باشد و باشد که سبب درد احیا یا در چشم مانند آن

بیش

بیش

نیز بود و سبب مردم مانع نیز باشد علاج هر واحد گفته شود و اگر سبب دیشیر معده با علت
 آن نفع یافتن از قی و جوع بود و شیر فاسد دینی بیرون آید علاج آن صلاح شیر کنند و بپزویت
 گوشند و تنقیه نمایند التفزع فی النوم طفلی که در خواب می نرسد باعث دیدن خوابها
 بیونک بود و سبب او آن باشد که در بیداری از چیزی بکیه نرسیده باشد همان صورت در خواب ظاهر
 باشد و علاج آن بخیل خوف از و دور کنند و طفل را بر آن چیز دیگر گردانند اگر سبب متلا
 و اذخا در معده باشد غذا کمتر دهند و بعد طعام از خواب منع نمایند و غسل بلیانند و مصطک
 و مانند آن بخورون دهند و باشد که ایحالت متغیره جدی و حصه نیز میباشد و گاهی طفل
 در خواب حالتی مانند کابوس پیدا میکند میباید که چند بید شتر بپزند و مانند سبب اصبیان علاج
 کنند زکام و نزله که طفلان اعراض شود سبب رطوبت ضعف دماغ ایشان با و بچین
 گوش نیز اکثر از رطوبت میباشد و نشان در گوش آنست که طفل گریه کند بی سببی غیر خطر
 نماید و هر دم دست خود گوش برود و چپیدگی سر کردن نیز از نشان می است علاج این
 امراض مانند علاج زکام و نزله و در گوش کنند چنانچه در علاج بزرگان مفصلا مذکور است
 حول و او آنست که سیلان چشم بجائی شود و آن بعد از صرع حادث شود و سبب شیر او
 و خوا باندن و گریستن بیک جانب تا دیر نیز واقع میشود علاج آن با چرخ بر گوشه
 چشم که مخالف گوشه مایل باشد آویزند و اگر هر دو بیک چشم بهم چسبید باید که هر صبح بمول
 چشم را بشویند زرقه یعنی کبود بودن چشم باید که مشک زعفران با ربک ساییده میل موم
 و چشم کشند و میل بختل تر فرود بر و در چشم کشند بسیار مفید بود احتیاس اشکی
 مجری الا لف مینی بند شدن چیزی در مجری مینی باید که اول از روغنما و قدری موم
 مینی را از اندرون و بیرون چرب کنند و چند قطره از آن در مینی چکانند بعد آن چیزی که

خواب

خواب

خواب

خواب

که عطسه کرد و او را بویانند قلقلع ایشان را هر چه در قلقلع بزرگان می آید مفید بود و گل تنفشه
و گل سرخ را ساییده و در سوزند و در بلغمی قدری زعفران نیز زیاد کنند و گاو زبان سوخته
و آرد جو بریان در وین پاشیدن نیز نفع دهد و در تحمیل باکلاب ساییده پاشیدن نیز نفع
میکند و اگر ازین تدریج فایده نشود حجامت کنند و زو کو پاشانند ضرر را لا ستان فی النوم
اگر صبیان همچنین شایخ و نسوان در خواب دندان میسایند علاج آن بعد از نضح از سهیل
گرم و حب ایاریج تنفیص کنند و گردن را بر و عن زریق ببالد و بادیان ساییده و گلفند آینه بپوشد
و در اکثر البصیان عارض میشود و بخود زایل میگردد و تعالی که از وین صبیان جاری باشد
اقایا ساییده و در وین ببالند از علقه نکید گردن بر و عن موم سفید بود و رم لته که بوقت
روئیدن دندان حادث شود علاج آن چنان نمایند که دندان زود بر آید و استرخا
لحات یعنی سست شدن افتادن ملاذه چون شب یمانی ساییده و غسل آینه بر لحات
ببالند استرخای ملاذه را مفید بود و باز و لب کره و یا نشاسته با سرکه و گل ملانی با سرکه ساییده
بر یا فوخ طلا گردن استرخا ملاذه را مفید بود و سعال اکثر بسبب کثرت رطوبت حادث شود
علاج آن بجلج سعال بلغمی بزرگان کنند و در سعال اطفال اگر چه بلغمی باشد چه شیر باشد یا لخته
و البیوسه نرسند و همچنین است علاج خرخره عظیمه یعنی آواز شدید که در وقت خواب از بیهوشی
می آید و درم شبیه با هرگاه طفل را عارض شود نفس نوز و زنده گوی زیر ضلع حادث
شود علاج آن از منقبجات و سهلات و منشقات بلغم باید کرد و سینه را از سوسا و سوسا و سوسا
باید داشت و آنغذیه باره نباید داد و اگر تواند ماده را پزانیسه سهیل دهد و الا انتظار این نباید
دزد و ماده به سهیل و شبیان مناسب دفع باید کرد و صفت منضج که درین مرض بکار آید
اصل السوس منقشر نمیکونه گاو زبان مویر منقی پر سیا و شان انجیر گل تنفشه تخم خجاری و شلب

منازل

تسلیم

منازل

تسلیم

منازل

تسلیم

منازل

بقدر مناسب گرفته جوش داده صاف نموده قدری نبات سفید داخل کرده خوردن در
روز دوم اگر ملین قوی باشد زود فایده سوسن اضافه نموده بدو روز سهل سنگی
منزله فلوس باید افزود و اگر حاجت افتد وقت دوم سوسن کندم گل گاوزبان پنج سوسن
در عرق گاوزبان جوش داده صاف نموده شربت بنفشه اضافه نموده بدو چون بقدر کسیر خون
خروش در عرق گاوزبان حل نموده بخوراند درین باب مجرب است همچنین قدری مالیدن آن
بر تارک ناخنما سفید بود و قویای سبز نریان نموده یک جزو سها که نیم بریان کیت و هر دو را
در آب یا در شیر بز حل نموده بقدر دانه با جره حب سازند و وقت احتیاج یک حب یا دو حب
در آب یا در شیر مادرش بدو مجرب است فواق یعنی چکی اکثر بسبب سحج حادث میگردد و زمان را
چنان گمان است که بر آتوسیع معده ورود می افتد اگر بسیار با جود هندی با شکر سفید بدو
و چند بیدستر در آب ساییده اندکی دادن سودمند بود قی شدید اگر سبب آن بیادنی نوشیدن
شیر باشد علاج آن شیر کتر دهند و تهویت معده نمایند و باشد که بسبب اجتماع غلجم یا انصباب
صفرا در معده بود علامت هر دو خارج هر دو واحد بود علاج آن مذکور میشود همچنین علاج
همینده و ضعف معده و سبتن شیر و خون در معده در منزل سوم می آید بک تر از آن باید
گردد و اسهالیکه طفل را بوقت بر آمدن دندان می افتد اکثر بواسطه بر آمدن دندان میباشد
حبس آن مناسب نیست مگر وقتی که از افراط حضرت کلی باشد و تدبیر بر آمدن دندان باید کرد
که اصل علاج همین است و در صورت زیادتی اسهال از هر مهره و طباشیر و مانند آن که
در بحث عطاش گذشته حبس باید کرد و مغز بل کوفته و پیخته هموزن آن نبات سفید آمیخته
نیم گرم آب بدو دهند سودمند بود و اگر پوست خشک باشد سیاه بروغن بریان نموده
هموزن آن شکر سفید آمیخته قدر قلیل بطفل دهد بر آب حبس شکم بهتر ازین دوا نیست آب

باز رنگ سیر کرد آفتاب یا آتش اندکی گرم کنند و طفل را در آن نشاند همان ساعت که
از دست فارغ شود و بعد هر دست چنین کنند و یا از آن آب آبرست نمایند و پارچه را بآن
تر کرده بر بقیه بدن بسیار مفید بود و طفل که غذا هم نخورد و پشیر یا پنیر یا شیر خشک و شیر یا
زغال بقدر یک انگه همراه آب سرد دهند صبر میکند و در آن روز شیر ندهند بلکه بر غذای پر پشیری از بند
حقال طبیعت گاه باشد که طفل از اسهال غلبه طوب که مضعف قوی است یا سبب عدم الضیاع
بها قبض حادث میشود علاج آن اگر تب بسیار نه گاو و گوسفند و گاو و گوسفند و گاو و گوسفند و گاو و گوسفند
زیت باب گرم آینه بر شکم باندند و دست از طرف معده بطرف ناف مالیده باشند و از صاف بودن
شیان کنند و اگر تب باشد شایسته جهت صدمه مفید است و در قرابا دین می آید و اگر تب
حاجت تنقیه شود بحسب حاجت و مزاج تنقیه کنند معض چون طفل را عارض شود و در تنقیه
باید که روغن زیت با آب گرم و نمک در شانه گاو انداخته بر شکم بکشد و بکشد و بکشد و بکشد و بکشد
نیکوترین فایده میکند و شکم گوسفند سائیده گرم کرده در لته بکشد کردن نیز نافع بود و چون عصبان
بشت طفل بر روغن گل مانند آن بماند و تسکین در شکم میکند و آنچه در علاج بزرگان است
سبکتر از آن استعمال باید کرد و تولد و دیدن یعنی که در همانی که در معده طفل متولد می شود و در
آن رسوت نیز بکشد و بای بزرگ کوفته بقیه باب بدهند و هر گاه همین ادویه را سائیده
زهره گاو سرشته بته آلوده حمل کند که در هار اقل کرده بیرون می آرد و تا حیل با شکم خوراند
با خاصیت نفی دارد و تا دو سوم سرشته شیاف سازد پس بعد از لحظه طفل را بر سر او غلطاید
مقدور اندک اندک با گشت و یا بچیزی دیگر بخارند و مقابل چراغ دارند و هر گرمی که ظاهر شود
ویرا بگیرند و اگر سوم در روغن گذاشته بیرون دهند و درون مقدر چرب کنند منع خوردن گرم خاکی
انخل نماید و چون معده اکثر طفل را معده بیرون می آید پس باید که اولی باغات

تفصیل

نقص

نقص

نقص

دست او را رد کنند و اگر مشکل باشد نخست از موم و روغن و شیر گاو چرب کنند تا زود باد
 گردد و بعد آن پوست انار حبت بلوط گلنار را زود آب جوشانیده صاف نموده هرگاه بگردد
 در آن نشاند و فصل آن را بر بند و لنگ بر کشند البول فی الفرائش کسی که بول از فراس
 کند باید که سعد کند و خولجان جفت بلوط حب الاس گلنار جلد برابر گرفته بخفته سفوف سازد
 و بدهند و شک جند بیدستر در روغن سوسن آینه برشته صفا و کنند و از آشپهای مدره و
 و ترا حرا کنند و مخمور خوس را بسوزانند و قدری آب بیکرم بدهند و شده اند بر بیان نموده
 با غسل آینه بدهند و بیکوترین حیل آنست که در میان خواب چند مرتبه بیدار نمایند و بول کنند
 و بوقت شب آب و طعام نخورند و دمام خوردن جز بوی مفید بود و تانی که در خمیر آن اندکی خج
 گوشت را ناخته باشند نیز نافع بود و همچنین خوردن همچون فلاسفه نیز نفعده و دنا جیل با شکر نیز نافع است
 حمیات اکثر طفال را تب حطی حادث میشود و علاج آن بکتر از علاج تب رگان کنند
 لیکن اگر تب دمی حادث شود طفل زیاده از شش ماه باشد بعد از سه روز باید که سر را
 گوش او را شرط زنند و قدری خون گیرند اگر در بخار او چنانچه نیز حار است و احتمال کافور
 نشاید و در تب ملتهبی برنجاسف یعنی بوی مادران در آب جوشانیده یا تقوی ساخته گاه گاه میداد
 باشند و در تب مرکب بکچین افیمونی و قرص گل و شربت دیار باید داد و او را در قدری
 ماء حاصل بکلا بپوشانند از نوبت برای لرزه نفع تمام دارد و همچنین اگر گرم نوشانیدن سودمند
 بود و در تبهای از سه تقویت معده ضرور است و طفل اگر پیر از گوشت در روغن نمایند بهتر است
 و الا هر چه بخوراند بسیار ضرر نباشد باید داد و گوشت غذا مناسب بود و هر چند طباطبائی و حبیب
 بعد از حمیات در امراض بزرگان ذکر میکنند لیکن احتراز از این هر دو را با مرض صبیان الب
 و این دانست و فرقی فیابین هر دو آنست که ماده اول خون باشد و ماده دوم صفرا

بسیار
 و نفع

بسیار

بسیار

و سالمترین او آنست که آب بعد از نصف سفید و براق و بلند باشد مانند دانه و در وید و برین
 و شکم کم بر آید و اگر نفس مریض بر جای بود و شعور بر حال و میل بخدا و آب برقرار علائق
 و باید که بنابر تقدم با حفظ در سبب زلولیس سر طفلان بچسانند و حجامت باید کرد و غذا
 سرد و حوضات کنند و اگر گوشت هم بخورد در قبولات پنجه خورد و در سرد و مقوی دل نمایند
 عذاب عرق کیو طره و گلاب و تخمین شربت انار مقرر کنند و در آفتاب یمن مانند آن احتیاج
 نمایند و هرگاه طفلی تب کند و در بسیار کوچک بقدر ده و دوازده و نه طفل را بلع کنند و در وید
 در آب برگ سفید لاله هر یک بقدر نیم نیم باشد تا یک شمشیر مانند و سیر اندرون چشم کنند و در بینی و گوش
 دمنده اندرون حلق اندازند و بالای سینه مالند و چون بر آمدن شروع کند آب عذاب و عذاب
 عرق گا و زبان نبات خوب بکمان بقدر مناسب لطیف دهند و تا بهتر شدن مریض برین اقتصار
 باید کرد و گاهی نزدیک ضعف طفل عرق کیو طره نیز میدهند و چون جدی در بر آمدن درین
 در وید چهارم هم گزشت که تمامه بر نیامد باید که درین دوا انجیر زیاده نماید و گاهی عسل
 و سبوس کند و شکر سرخ نیز اضافه نموده میشود و اگر انجیر فقط بخوشاند و قدری زعفران در آن
 آمیزد و بنوشاند نیز مفید بود و آب گرم نرود و بیاورد و چادر سفت بطوری بر مریض گیرد که تاب
 بر بدنش برسد از بر آوردن آمدن شور و تفتیح مسام سطح الاثر است و همچنین خاکشوی بر بدن
 مریض پاشیدن همین اثر دارد و همین است تدبیر هرگاه شور بروز کند و باز ناپدید نشود و چون
 آب با دیان آب کرفس یا نبات سفید مفید بود و نزدیک اسهال عدس نقش مناسب است
 و در وید که هم قابض و مخرج است مناسب تر است و اسهال در آخر مرض است و در صورت مباد
 بحسب اداز هر مهر و در وید و کربا و باز تنگ باید کرد و اگر کارش شود این علامت بد است
 باید که چوب کز و بویج تیر کرد و شاهجهان ابا و شهر است و از طرف کشمیر آید گرفته بخیر نماید و

دو دآن بیدن رساند و نزدیک عرض کمال بیوشی بندیر تقویت دل و داند و کشیدن شانه
 بهم مضائقه ندارد و او دراج مانع برآمدن جدیری و صبه است و چون برآید باعث حفظ است
 و همچنین شیر اسپ قدری نوشانیدن مانع بروز در انسان است و اگر برآید زیاد از چند دان
 نمی باشد غذا وقت برآمدن بربخ و شکر نپخته و خود شیرین و مان شیرین و کجوری دال موندگ
 عدس همراه نان حدس نیز بریان بخورد میدهند و در موم گرم آب تازه برای نوشیدن میدهند
 و در موم سرد عرق غلب یا عرق گاوزبان بجای آب میدهند و اگر آبله جدر بسیار آید
 و بجا حجت و قرصه انجا متعفن شود قدری کافور در روغن نیوداجل کرده استعمال کند مانع بود
 و خوابانیدن طفل بر ریگ گرم و یا خاسته یا چکشتی برای خشک کردن آبله سریع الاثر است
 و روغن کنجد بگرم بالیدن از آله خشک نشیه میکند و اگر زیر خشک نشیه طوبت باشد مانند مردانگ
 و سفیده از زیر و زرد چوبه و سیدند و سائید و بپاشند و نوعی از جدر بود که آنرا جمعا گویند
 و آن دانه های بزرگ سفید بود که زیاده از چند دانه نمیداشد و بی تب بود و جمیع حواس نفس
 برقرار میماند و این محتاج بعلاج نیست و اگر حاجت افتد سبتر از علاج جدر کنند جمعه یعنی
 سرخ باده که به طفل عارض میشود اول تنقیه مضغه و تعدیل خلط نمایند و بلبه سیاه چربا
 و غیره صنف خون دهند و سوت و صندل سرخ هر یک دانه و ماشه زنجبیل ماشه چاکسو چهار ماشه
 افیون زرد چوبه بضا از هر یک یک ماشه مردانگ نیم ماشه برگ نیم برگ بکاین هر یک نیم ماشه
 و بنجته در آب حل نموده گویشا شل منمنه بنزند و وقت صبح یک حب همراه شیر مادرش میداده باشند
 و اگر حاجت باشد حجامت و علق بکار برند و اگر ثبور مفرم بود مرم سفید آب مفید بود و
 ثبور سیاه و قرحی قتال باشند سعه یعنی گنج چون عارض شود تنقیه مضغه کنند و نصفه
 و اسهال و اطفال نیز خون بگیرند به حجامت و ارسال علق و چون حنا و کیمیا و چون بری خشک

از هر یک یکدم نیکوترین و نه نیکوترین ام گفته شد و گفته بر وزن سرف آینه بماند و ساعتی
در آفتاب نشینند که قروح سرخ و بیهوشی و طمائی که تجربه افعال در سید و صفت آن
آنکه سوخته نیکوترین سوخته مرغ سیاه سوخته پوست خشک سوخته در سنگ بریان همه با یک
ساخته و در وزن زرد که یکصد و یکم تیر از آب شسته باشند در آن آینه طلا کنند و اگر آرد خود
یکشت و اندک نیکوترین بریان کرده با یک ساخته و در جفات ترش آینه کف مال کنند
تا مانند خمیر شود پس بماند و بعد یکپاس بشویند نیز نافع است میباید که اول موی سر بر آید و
بعد از آن دو انگشت کوبالند فرسخ نهیم در دیر سفران بیست و آن شکر شش محل است
محل اول در دیر با سه سفران بر طریق کلی کسی که اراده سفر دارد اگر مثلی باشد باید
که تنقیه کند از فضلات و بتدریج در ریاضت افزاید و مجموع عطش و سوار شدن پیاده رفتن
و مثال آن که در سفر احتیاج بدان میباشد عادت کند مثلاً اگر وقت گرم باشد هر روز اندر خانه
جایی گرم نشیند و اگر سرد باشد جایی کثافته بنشیند یا هوا صحرای عادت کند و از طعام مسامحه
که اندر سفر خواهد خورد و در شهر خوردن عادت کند و از چربی خورد که جلد را جوهر پاکین قلیل
در مقدار که بهضم بخوبی شود چون گوشت بره کیسه اردمان کند که پاک از شواپ باوروی بعضی سیر
و چالینوس حللی برای نیم نچت کردن بعضی قرار داده است که هرگاه در آب جوشانین
بگذرانند و تا حد شکار کنند و باز در آب سرد کرده بر آتش گذارند و تا سه صد باره نمایند نیم
سیر شود و بهشت که طعام خورده همانوقت سوار شود تا حاجت بنجامت آب یا در شود و طعام افاسد
گردانند اگرانی پیدا کنند بگوید که بعد از نزول بمنزل طعام خورد و ترک قبولات و ثواب و هر چه
تولید طعام کند لازم دانند که برای ضرورت که سالجمله باو کنند و گاهی مسافر محتاج میشود و جو
غذای که در سینه آن صبر بر گرنگی نماید چنانچه طعام از جگر زیر بریان ساخته باشند خصوصاً

در دیر با سه
سفران بیست
محل اول در دیر
با سه سفران
بر طریق کلی

که بجای روغن چربی گاو یا روغن بادام انداخته باشند همچنین بنقل از بادام و نیز گاهی مسافر
 محتاج میشود که چیزی که بسبب آن صبر بر تشنگی نماید مثل تخم خرفه یا مسکه که با آب با مسکه و باید
 که ترک کنند و معطره را مثل ماهی و اشیا نملین و شیرین و تخم کندر که سیر بر فرق نماید
 و با مردم جنبی مخلط نشود و از خوردن طعام و شراب از دست غیر احتیاط نماید خصوصاً خنجر یا
 نملین و شیرین نیز در تشنگی که حقیقت آن معلوم نباشد نباید که در دهان بگیرد و یا بیاید و
 یا در بدن بماند و از اطعمه و اشربه که بی سرپوش گذاشته باشند اجتناب نماید و جایکه آب متعفن
 بسیار جمع شده باشد و کثرت موده یا غیر مدفون و غیر سوخته و زمین نمناک بود محل خوف
 و باست منزل نماند و در زیر درختان بزرگ و میان گیاه و نزد یک اشیا نه نقل و کلغ
 و بهوم بدون بخور شلخ گاو که بی و مثال آن نخل سپید و در شب چراغ نزدیک خود ندارد و اگر
 بسبب پیاده رفتن مانده باشد خود را شست مال نماید و عضله های پا را بر روغن گل یا روغن بون
 یا روغن شبت بمالد محل دوم در تندرست مسافری که در گرام سفر کند اگر در گرام سفر کنند
 سر را از آفتاب پوشیده دارد و در روغن بنفشه بر سر مالند و بر مینه لعاب اجنول و تخم خرفه و زعفران
 و سیرکاه سوار شود و نخست پست بود و شربت میوه یا بخور رواندکی صبر کند تا در سینه قرار گیرد و نیز
 گاهی بسبب تشنگی که ضعف در قوی عارض میشود پس واجب است در این وقت سوار شود و شربت
 آرام گیرد و در روز و در کان بلند فرود آید و اگر چنین اشخاصی السبب تشنگی کردی که در آب سرد
 زایل میشود لیکن باید که جلدی نکند بلکه اندکی صبر کرده تشنگی را ببرد و در روغن صندل که سهواً باشد
 و این و مینی را از مال به بند و پیاز یا روغن خرد و پیاز یا خود دشتن مفید بود و روغن مغز
 تخم کدو و روغن بادام در مینی بچکاند اگر کسی اسهول و نفاط را با آب سرد بنوشد یا در آب سرد
 نشیند و از صجاج اجتناب نماید و روغن گل و آب بید که در برابر سر مالند و خرفه و کاه بود که دو بخار بخورد

در روغن بون
 در روغن گل
 در روغن صندل

و اگر تشنگی غلبه کند مضمضه کند با آب سرد و اگر چاره نباشد اندک اندک آب بنوشد و شراب
 قیقق منسوج سودمند بود و آتش زده فاسد که با قند و گلاب تب سازد نیز مسکن تشنگی است و اگر
 تب بسیار شود و غمناک است و وال شریف و نالیف شریف چنین نوشته اند چون انبه خاص را
 پوست دور کرده بعد از آن تخم او را ریزه ریزه تراشیده بکند و گاهی در آب بکند از ناکه آب
 ترشی برود و بعد از آن صاف نموده با قند یا نبات سفید شیرین ساخته بخورد رفع اذیت با همه
 بینا بد و نیز خارش و اور خاکستر گرم پنهان بسیار ناکه که گذشت و پس از آن برآورد و در آب
 بنفشانه که بوی شیرین ساخته بخورد در آله سمیت هوا بعد از آن است نیز در کتاب و صوفی مذکور است
 که ترسندی دافع مانگی راه و مسکن تشنگی است و رفع سمیت هوا حار نماید و آتش زده آن بسیار
 طبیعت در خواص اقوی است و اگر گیسو را ساییده در گلاب نبات حل کرده صافی نموده بخورد
 مسکن تشنگی و رفع سمیت هوا است و مداومت نادره معدنی یعنی زهر مهر و بقدر قیاس طبع
 نافع ضرر هوا است همچنین خون نار حیل دریا بقدر ریخ با گلاب و طین خستو منیر نافع مضرت
 هوا و با است و بوییدن ترنج از برای حضرت هوا و با آرزوده و قرش کردن برگ آهن
 همین اثر دارد و بوییدن نارنج و برگ آن نیز نافع فساد هوا است همچنین بوییدن بوم و بوم
 هوا و با نافع است و بخیر کافور و سعد و صندل و سکن عمود و عنبر و مشک و اترج و طواف و دین
 غار با خاصیت صلاح هوا میکنند و آب بید و گلاب خانه پاشیدن نیز نافع بود و پیش کسی که پتیا
 باشد هوا بد و نیز بوییدن گلاب و شبنم سیب و بوی ناسپاتی و نیلوفر و بنفشه و کدو و گل سرخ نازد
 خود و از اثر هوا و با محفوظ دارد و عمل است و با آنست که هوا کم شود و باران کم آید
 و حیوانات ذکی آنس مثل لعلق و بید و خطان بگریزد و ضفایع و حشرات بسیار شوند و
 حشرات زیر زمین مانند عقرب و موش و مار بر روی زمین آیند و تهب در جرم در او اختراستان

بسیار باشد محل سوم و ده پیر مسافری که در سفر کنند هرگاه مسافر در راه سوار یا بر خود را
 بجایگاه گرم بچو و درین مینی را نگاه دارد که هوا سرد و فتنه داخل نشود و اگر سرد و کار کرده باشد
 جلد خود را بجایگاه گرم بپوشاند و زود پیش آتش نرود بلکه بتدریج رود و دست پا را حرکت دهد
 و مال و بر وزن با گرم مانند زیت سوسن و یا سمین چرب کند خصوصاً هرگاه طفل و عاقر فرج و
 فرغین جنید است و جلالت در آن انداخته باشند و ضماق و سیر حافظ فساد است و
 درین باب بهتر از قطران دوا نیست و سیر و جود و خردل و غیره از اشیای احار و بخور و
 روغن گاو بسیار خوب است خصوصاً وقتی که بر آن شراب صفت بخورد و جلالت شراب
 نیز نافع است و باید که خالی شکم مسافت نکند و بعضی آب شراب بخورد و صبر کند تا دوسه
 قرار گیرد و پسر سوار شود و پای را بپای تابش می چسبیده بموزه فرو کند و موزه چنان باید که در
 پای توان جنبانیدن اگر دست پای بالسیب سراسر مضموم شود و شلغم و کرب و انجیر و با بوم
 در آب جوشانیده اطراف در آن نهند نافع بود و گفته اند بهترین علاج آنست که اطراف را
 اندر برت گیرند تا سراسر از ویرون آید و اگر سبب سرما رنگ اطراف بگرد و سیاه و سیاه شود
 باید که شرط زرد و اطراف را در آب گرم نهند تا خون تمام برود و خود بخود بند شود پس گل ارغی
 در سرکه و آب حل کند و طلا نماید و بعد آن بشراب بکشد یا از آب سرکه بشوید و مکرر چنین کند
 اگر اطراف متضرر شوند نشان پد پا خراش که جدا کنند چنانکه با عضو صحیح محفوظ ماند محل جرم
 در تنه بیکار بدترین رنگ رو که در سفر باشد ضرورت که رنگ وی آن بشوید و باید که جنیری
 لایح بر رو طلا کند مثل لعاب بخیول و کثیر و صمغ عربی سفیدی تخم مرغ تا از اثر گرمی سردی
 و غبار محفوظ ماند و نان خشک نان سیده در آب حیسانینه طلا نمودن نیز مفید بود
 باید که موم روغن که موم سفید را در روغن چربی گداخته مکرر از آب می شویند و در روغن چربی

سازنی که در روغن
 چربی

در روغن چربی
 سفید

در این باب
باید دانست
که آبها مختلفه
است

و بعضی عطر هم درین ترکیب داخل میکنند بسیار خوشبو شود محال بحسب در تدبیر بازداشتن
حضرت آبها مختلفه بسیار بسیار که حضرت آبها باز دارند و درگاه بودین باب نفع میکند
و بهتر آنست که آب شهر خود با خود بردارد و بهر آنیکه رسد همی آسیرد و حرکت دهد یا کل شهر خود
برود و هر که خود آب بنازل آسیرد و حرکت دهد و صبر کند تا نه نشین شود و آب صاف گردد
و نیز حضرت آبها مختلفه را بطنج و تصعید و تقطیر نازل کنند طریقی مطنج نیست که آب را در دیگ
اندازند و زیر دیگ آتش کنند تا نصف بماند پس ایزان صاف کرده بکار برند و طریقی
تصعید نیست که مانند گلاب عرق کنند و طریقی تقطیر بسیار است یکی آنکه آب را
در ظرف گلی تخفیف نهند که از وی تقاطر کند در ظرف تنگ بگیرند و هر چند از موضع بلند تقاطر کند
بهتر است و دوم آنکه آب را در دیگ نهند و بالای دیگ چوبی بگذارند از دیگ بطریق تقاطع و برین چوب
صوف پاکیزه ندانی کرده اند چنانچه سوزیگ را تمام بپوشد پس زیر دیگ آتش افروزند
تا بخار صوف بر آید و فرو همی چکد در دیگ و آب صوف را امتحان همی کنند هرگاه شیرین نماید
صوف را برداشته در ظرفی بنفشارند همین سان هر قدر که بخواهند گیرند چون دو سه بار عرق گرفته
باشند آب دیگ بین اندزد و دیگر آب بریزند ازین عمل آب شور و تخشیرین شود و سوم آنکه در قلع
یکی پر آب یکی تهی در پهلوی یکدیگر نهند و از صوف پاکیزه و فیلکه کنند و یک سر فیلکه اندر قلع بپوشند
و دیگر سر در قلع تهی نهند آب صاف بدین فیلکه از قلع بر بقدح تهی بیاید و چون نریز
سایده در آب تیره اندازند بعد از ساعتی صاف گردد و همچنین چند وانه مغز باوالم
ساین در آب اندازند آب غلیظ صاف میشود و در اوست فادر هر معدنی بقدر قیاس
حافظه صحت و مانع اختلاف میاه و ابویست و خوردن مار جیل در یک بقدر برنج و در یک هفته
یکدوبار با گلاب پیوسته حافظه صحت و رافع مضرت اختلاف آبهاست و همچنین خوردن آب

از خلاف آن رفع مصرت آب است و آب شور با سرکه یا گچین باید خورد و اگر حب الالک
 وز عود و خربوب اندک آب اندازند و بنهند تا قوت آن گیرد صواب باشد و آب شبنمی را
 بشرب و چیز پاک طبع را نرم کند باید خورد و آب تلخ را با چیزهای چرب و شیرین خورند و
 خوردن نخود و آب آن پیش از نوشیدن آب تلخ و مانند آن از آبهای رویه رفع مصرت
 میکند و مصرت آبهای ایستاده را سیوه یا سر دیاز دارد مانند آن را روبه سبب مسافر باید که
 طعام بی سیر و پیاز نخورد و آب را از صافی گذرانند خورد و باشند محل ششم در بیان آن
 که مسافر همراه داشتن بوقت سفر از وجبات است هرگاه کسی مبتلا بمرض وایمی باشد یا استعداد
 باشد بر حدوث مرض باید که همراه خود او ویه وفاق مرض خود نگذارد و همچنین او ویه حاره را
 و یوهم سر و او ویه بارده را و یوهم گاوچرا که فصلی از فصول اکثر پیدا میکند امراض مناسبه
 طبع خود را و اگر در شناسی راه مرضی از امراض مبتلا شود بیاید که معالجه آن مشغول گردد و او
 امراضی که کثیر الوقوع اند چون سینه و تیپ مانند آن باید که همراه باشد و همچنین او ویه مقویه
 دل و دماغ و جگر مانند او و اسک حار و مفرح بار و حار و قرص کافور و غیره نیز همراه خود داشته
 اولی و انسب است و نگاه داشتن طلا و مس گرید مرغ آبی و مرغ خانگی و قفل و امثال آن
 که حشرات را طعمه کند بغایت تحسن است و نیز با خود داشتن شاخ گاو کوهی و تریاک گاو کوهی
 و فاذر هر حدنی و حیوانی و متهره مار و خاک صوفی حمید و خاک و غسان طین مخموم و نار جیل
 دریائی و امثال آن از ضروریات است و اشیا مذکوره در منع گردیدن هوام
 و دفع مصرت هموم شر به قاع مقام تریاق فاروق اند و در داشتن پیاز و غنصل عشب
 خط اذیت هیچ حشرات است و او ویه که دفع هوام و طرد حشرات میکند نیز با خود داشتن
 لازم است همچونین گفته اند که از بخیر خوب انگور و انار و پنجهک و پودینه و قمل و حلیت و شاخ

در بیان
 ششم در بیان
 آن که مسافر
 همراه داشتن
 بوقت سفر از
 وجبات است

و سهم حیوانات بهر هم میگیرند و از دو شاخ گوزن انواع ماران میگیرند و همچنین از دو چشم بز
 گوگرد و موی انسان پاشیدن آب نو شاد و رو خردل در سوراخ مار باعث هلاکت است
 و از دو کردن عقرب و کبریت و سهم خردل و زنج و پیله بر عقرب بگریزد و آب حلیت در غا
 یچنین همین خاصیت دارد و چون آب ترب برگ آن بر عقرب اندازند بمیرد و اگر ترب پاکند
 و بر دوسوراخ عقرب اندازد بیرون نمی آید و چون روغن تخم ترنج کسی تدبیر کند اطراف عقرب نزدیکی
 نمیکند و اگر سیر و کبریت دو کند زنبور میگزیزد و فوسخ و هم در تدبیر مسافران در مثل است بر زورق
 زورق اول در تدبیر حفظ صحت نه سالج ایشان مثل بر دوسواصل ساحل اول در تدبیر
 و علاجی که مخصوص بایشان است در غذا و دیگر احوال مانند تدبیر مسافران بر باشد و آنچه
 بایشان مخصوص باشد نیست که گاه باشد بعضی مردمان را در ابتداء ایام بوقت شستن
 در کشتی دوار و غثیان قوی حادث میشود پس هر گاه قوی عارض شود بندگانند تا خلط
 خام بیرون آید پس اگر افزا کند بسبب بهر دانا و مانند اینها که معده را قوی کند بندگانند
 و اگر اول مقویات معده تناول نموده کشتی سوار شود اولی واسب است و وقتیکه خورده شود
 تخم کرفس منع میکند غثیان را و همچنین فستقین و عدس بخوره و سرکه بنجته اگر بخورند درین باب
 مفید بود و تجارت را از دماغ باز میدار و خصوصاً اگر اندک بود نیند باز نیاید یا باشد همچنین
 شربت سماق نیز بعمایت نافع است و اما کیدن اسفیداج را در هر دوسوراخ بینی مفید بود و اگر
 زرد و طباشیر سفید و صندل سفید و عود و پوست ترنج و مانند آن در گلاب و سرکه ساین
 بر فم معده ضا کند و با نوقت قوی باز میدارد و از اکثر ثقات سموع شده که میگردن لبوسه
 ترش بر اسه دوار و غثیان و تهوع که هنگام شستن کشتی عارض میشود فایده بلخ
 میکند و همچنین تمر هندی و خصوصاً افشوده آن درین باب نفع تمام دارد و تناول

با اینست که در این کتاب
 در این باب
 در این باب
 در این باب

جمیع خصوصیات مقوی معده در نیاب نافع اند و از خواص فیروزه است که دارند آن در
 آب غرق نشود و صاعقه با و زسد و انگشتی بیا قوت نزد خود داشتن از برای قضا
 حاجات و رفع ضرر صاعقه و غرق مفید است ساحل دوم در تذییر غریق الما و آن
 چنانست که او را سرنگون آویزند تا از جوف او آب بیرون آید پس زنجیل سفیدی ریشیه
 و فضل را در سر که بچو شانند و صاف نموده در حلق ریزند و بعد از افاقه حریره از آرد خود بشیر
 تیار نموده بدهند ز ورق دوم در ذکر هر که حیوانی که مخصوص بدیاند و علاج آنها
 ماهی سروده خصوصاً که در کان ننا گذاشته باشد علاج آن قی کردن شب
 و پودینه و سکنجبین پس شراب صفت خوردن و بعد از قی معاجین حاره مانند کونی سود دارد
 و گل مخموم سخت نیک باشد و زراوند و صغیر مفید بود و مراره سگ آبی بقدر عسل بخورد
 هفت روز قاتل باشد علاج آن خوردن و غن گاو دیار صبی و جنطیانامی از هر یک
 یک مثقال نیر یا خرگوش نیم مثقال است از نب بجمری قاتل است علاج آن شیر بز
 شیر خرد شیر زنان و آب برگ خلمی و بنایزی و آب خیار و سرطان نهی توان خورد و اگر
 خارش است را بریان کرده بخورند مفید بود و بعد از تسکین عوارض خربق سیاه غار لقیون نیم
 سفید کثیر آب السوس برابر بگویند و بقدر هم بافتند آب بخورند و نصف بجمری سرخ بود
 گویند بر جبهه و مردم قد را اگر نتواند رسید نفخه بدست و صفت رساند علاج آن تریان کبیر
 و مشرد و لیلوس خورند و موضع زخم را بنمک خاکستر خوب آلوده و آهک تصفیه کنند و در یک
 علاج آن بعد از تذییر کلی بر موضع گزیده او سرکه و گاو گرد طلا کنند و صمغ که در علاج
 نصف بجمری گذشت اینجا هم مفید بود و نوعی دیگر در ریاضیه است که از گاو بدی در سخت پیدا
 میشود و سر ماگیرد و خرد شود و بشیر و علاج حبش مانند علاج زهر است و دیگر که نمک طلا کردن

در این کتاب

در این کتاب

و روغن عاقر قرحا مالیدن و فلفل سیاه با شراب خوردن که در دم دریایی علاج آن بود
 از تدریجی مثل ضفدع بحری بود سگ آبی و تساح و ماهی سیاه موضع گزیده اینها
 از غسل و نمک بپورده از منی طلا کنند پس نمک سرکه در آن بپالند و بشوید و پیچ مرغانی و پیکار و کوسه
 و روغن گاو و نه دوی پیچ تساح درین باب اقوی است خصوصاً گزیده تساح را و همچنین گوشت
 تساح تریاق گزیدن اوست و کسانیکه مداومت سفردیا میکنند بگویند که هیچ دروازه برای
 گزیدن سگ آبی نیست بلکه هر چیزیکه برگزیده او گذارسته میشود فاسد میگردد و پس بهتر نیست که
 موضع گزیده او را هر روزه از آب گوشت بشویند بتدریج صحت خواهد یافت و بعضی بر موضع
 او بول میکنند و نشان طب اسکیوهند بر آن موضعی نهند و اهل مصر شخص تساح گزیده را در
 روغن کهنه غرق مینمایند و میگویند و فنی که تساح گزین باشد در هر سال موضع گزیده او همان وقت
 شکافه میشود و اگر آنکه حوالی جراحات را داغ کنند و هر گاه که انسان چربی شیر را بر بدن خود
 مالند پس با داسیکه بوی چربی در بدن است تساح قریب آن نمی آید طریق دوم در علم
 علاج بقول کلمی علاج تمام میشود بسته چیز اول تدریج دوم ادویه سوم بحال و به طریق
 تخصص است بسته فرسخ فرسخ اول در تدریج و اول است که در اسباب سه ضروریه تصرف
 کند برای حفظ صحت یا استرداد آن اول گذشته و مراد در اینجا ثانی است و حکم آن من جهت
 کیفیت حکم ادویه است زیرا که تاثیر اسباب ضروریه در بدن از تخمین تدریج غیر آن همچو تاثیر
 ادویه میباشد پس چنانچه واجب است در دوا استعمال ضد زیر که علاج بضدی باشد
 همچنین واجب است در اسباب استعمال ضد و از جمله اسباب سه ضروریه براسه غذا
 احکام خاصه اند و آن اینست که گاهی غذا ننهند چنانچه در حیران وقت نوبت و گاهی
 غذا میدهند که کیفیت یعنی غذا نیست کم باشد اگر چه کثیر الکیموس باشد یعنی کثیر المقدار باشد

در علم علاج

در تدریج

چنانچه داده میشود بکسی که قوی الشهوة و قوی الهضم بود و در پیش اخلاط کثیره یا رویه باشند مانند بقول دوقا که گاهی عکس کنند چنانچه داده میشود بکسی که ضعیف الشهوة و الهضم بود و بیشتر محتاج تغذیه باشد مانند گوشت و زردی و بنج و تخم مرغ و گاهی غذا میدهند که در کیفیت و کمیت کم باشد و این دقتی بود که جمع شود با ضعف شهوت و هضم استلای بدنی و گاهی غذا میدهند که زیاده باشد در کیفیت و کمیت چنانچه داده میشود به کسی که اراده ریاضت قویه دارد و بخورد غذای لطیف را بعد غذای غلیظ تا که خود بهم فاسد نشود و غلیظ را بهم فاسد نکند و غذا از او دوست قوت است لیکن دشمن او نیز است پس در هر مرض چنانکه برای تقویت ضرر باشد بدیند و هر چند که مرض مزمن باشد احتیاج غذا برای اینهای قوت زیاده میباشد و چنانکه حاد باشد حاجت غذا کم میباشد و این در صورتی است که قوت تحمل کند الا در حاجت اگر چه بحران باشد فرسخ دوم در علاج یال و برای او سه قاعده و سه فائده است قاعده اول در ریاضت اختیار دو که حار باید داد یا بار و یا رطب یا یالین این بود معرفت نوع مرض میباشد که آیا مرض حار است یا بار و قاعده دوم در اختیار وزن و اگر بقدردیم و در هر دو هم فاضل باشد در هر کیفیت آن که دواهای حار در جه اول داده شود یا ثانی یا زیاده از آن این حاصل میشود و بعضی ملکه صناعی از اشپای که آن طبیعت عضو و مقدار مرض و جنس و مسن عادت و فصل و صنعت و بلد و سمنه و قوت بود اما طبیعت عضو متضمن است به چهار امور مزاج و خلقت و وضع و قوت اما مزاج پس هر گاه که باشد مزاج صحیح او بار و مانند و باغ و عارض شود او را مرض حار پس بجهت مزاج صحیح خود بسیار در صورت احتیاج میشود و تیریدگی را اگر باشد مزاج حار باشد قلب عارض شود او را مرض حار کفایت میکند تیریدگی را اما خلقت پس بعضی اعضا اند که حاجت میکند به آب که ضعیف باشد و وزن و درجه و این برای چندین دلیلی آنکه عضو متحمل باشد مانند ریو و هم که

تجویف دارد از جانبین یعنی از خارج و داخل یا از جانب احد پس کفایت کند اورا و دومی ضعیف
 و اعضا یکدیگر چنین نباشد محتاج میباشد بدوای قوی اما وضع پس عضو که قریب با کفایت
 میکند و آن دو آنیکه قوت آن مقابل علت باشد و بعید محتاج میشود بسوی اقوی و اما
 قوت پس عضو و یکی الحسن شریف در رئیس هر کدام که باشد دلیری کرده نشود بر آن بدوای
 قوی و نه تشریف و نه تحلیل کرده شود و مواد چنین اعضا بغیره قایل باشد که نگردد و قوت را تحلیل
 و نه استعمال کرده شود و مرخیات صرف و نه دو آنیکه در کیفیت سبی باشد مانند زنجار و نه استفرغ
 کرده شود مواد آنها یک فیه اما مقدار مرض پس مرض ضعیف کفایت میکند اورا و دومی
 ضعیف و قوی محتاج میباشد بدوای قوی و همچنین اگر مرض انشی باشد و سن شجوخ
 و عادت بخوردن اشیای بارده و فصل شتا و صناعحت گاوری و بکده شمالی و صحنه کدالت
 کند بر غلبه بلغم و عضو علیل قوی بر احتمال ادویه شدید کیفیت پس درین وقت بلا خوف
 بر استعمال ادویه قویه الحده جرأت کند حتی دو آنیکه در درجه چهارم گرم باشد تمام شربت او
 قاعده سوم قانون وقت است و او آنست که شناخته شود که از اوقات اربعه کدام وقت
 مرض است اگر باشد ابتدا استعمال کرده شود و رواع فقط و در تدریج رواع با مرضی و در
 آنها فقط مرخیات محله و در وقت انحطاط فقط محملات صرفه فائده اول بدانکه
 امراض ترکیب تفرق اتصال مع علاج در امراض جزئیة مذکور است و در اینجا علاج امراض
 سو مزاج مذکور میشود و سو مزاج اگر سافج باشد کفایت میکند تعدیل و تبدیل و اگر یادی
 باشد استفرغ کرده شود ماده باخچه بهر یک مقرر است پس اگر باقی ماند از سو مزاج بعد از
 استفرغ بسبب مجاورت ماده تعدیل کرده شود باخچه تعدیل اوست و معدل هر خلط منضج
 اوست و منضج خنق را گویند و آن عبارت است از آنکه قوام خلط با اعتدال آید تا که قابل

د قانون وقت
 شتا و زمستان
 اگر است

الفعال فعل سهل خود استفراغ سهولت گردد و شرط استفراغ قوی و آن نه است یکی است
 بحسب کثرت کیفیت پس خلا مانع است و دوم قوت پس ضعف مانع است مگر آنکه ضعف قوت
 سهل یا از ترک استفراغ پس استفراغ گردد و بعد آن تقویت قوت نماید سیوم مانع
 است پس افراط حرارت و برودت و مبین قوت خون مانع است چهارم سحر افراط
 و فریبی و تخلف بدن مانع است پنجم اعراض لازمه استعداد و فرج اعیان مانع است
 سن اهرم و طفولیت مانع است ششم وقت شدید الحرارة و شدید البرودة مانع است هفتم
 بله حار و بار و مفرط مانع است نهم صناعت پس شدید التحلیل و تقسیم حمام و محال مانع است
 و هم عادت شخصی که عادت استفراغ ندارد و هجوم کرده نشود استفراغ آن بدوای قوی بلکه
 علی التدریج قلیل قلیل بدوای لطیف کند حتی که عادت شود و سزاوارست که قصد کرده
 شود و هر استفراغ به پنج امور یکی از آن اخراج آنچه که افیت و در بدن بکثرت و کیفیت خود
 دوم آنکه استفراغ بقدر احتمال قوت علیل باشد سیوم آنکه استفراغ از جهت میل موده باشد
 اگر غلیان یا بقوی تنقیه کرده شود و اگر نقص باشد به اسهال چهارم آنکه استفراغ از مجرای
 طبعی قسبک متا و باشد چنانچه استفراغ کرده شود ماده مذهب جگر یا در او ماده مضر یا اسهال
 پنجم آنکه استفراغ بعد تصحیح که واجب است در امراض فرسوده و سحر است در امراض عاده
 آنکه ماده هیاج باشد و عضو که نقل کرده شود بسوی او ماده خس بود و مخالف باشد و جهت
 شاک بود با و ن و صابر و تحمل باشد بر مواد منجذب و گاه جذب کرده شود ماده از عضو شریف
 بسوی خس از که مخالف جهت باشد اگر چه استفراغ کرده نشود از منجذب الیه چنانچه جذب
 میکند بجام بلا شرط و بشرط در جذب آنست که منجذب الیه از منجذب عنه در وجهت بعید
 نباشد بلکه در یک جهت اطول بود آنجهت یا اقصر چنانچه ماده در دست راست جذب

کرده نمیشود بسوی پائینی چپ بلکه یا جذب کرده شود بسوی پائینی راست و این افضل
 است و یا بسوی دست چپ و سزاوارست که جذب کرده نشود و با متلاوهر گاه که واجب
 فصد و استفراغ و باشند اخلاط بر نسبت طبعی پس ریختن است ابتدا کرده شود و فصد پس اگر
 غالب شود و بعد از فصد خلطی دیگر استفراغ کرده شود آن خلط و اگر زیادتی خلط بر نسبت طبعی باشد
 استفراغ کرده شود و خلط غالب او را بعد از آن فصد کرده شود و باید که در میان فصد و استفراغ
 مهلت باشد و بسیار است که واقع میکنند شرب و او را جایگزین واجب باشد فصد در
 حمی و اضطراب و گاهی استفراغ کرده شود برای رذات کیفیت ماده و گاهی برای استسقاء
 یعنی برای تقدیم بالخط و حق غیر معاد امراض و گاهی برای بری تقدیم بالخط برای کسیکه
 معاد و باشد یا امراض و دوائی سهل است و سهل میکند بقوت جاذبه بر اسهال و خفایتی که
 در دست و رسیدن قوت دوا را بجزای حاجت نیست و خواب برود و ضعیف قطع
 یا ضعف عمل و دست و بر قوی قوی میکند عمل آن را و بخورد و زیاده از آب گرم که منخرد
 میسازد و او را قبل از عمل و او را بعد قطع عمل و او نهوشد آب کثیر دفعه و باید که غذا بعد از
 سهیل قوی نشی لذت جید الجوه بر پاشانند و فرج و کسیکه دوا بخورد و اسهال نکند و ممکن باشد
 تسکین کرده شود و الا حرکت داده شود و بخورد و قوا بلض یا جفنه لیند و شاقا سهیل و جمع نمودن
 دوا سهل در یک روز خط دارد و اگر بعد خوردن سهل اعراض نکند پدید آید و مواد طرف اعضا
 رقیقه مائل شود و واجب است که فصد کنند فائده دوم در بیان قی و آن تقیه مکرر کنند
 و بعد از آن که دوا قتل سزائیل مینماید و قروح کلیه و مانند الفحیر ساند و بر امراض مزمنه
 مانند استسقاء و جذام و بر فاقن نفوس و غشیه و فالج مفید بود و قی اختیار بود و غیر اختیار
 اختیار بود و نهم است یکی آنکه برای حفظ صحت کنند دوم آنکه برای ازال امراض و وقت

قی اختیاری صیف برع است بقراط ضامن میشود حفظ صحت کسی که قی در یکماه
 دوم مرتبه بی در پی غیر خط و دوره عادت خود کند و بهر قی طعام جمیع کثیر مختلف الالوان بی
 مضغ کثیر خور و یا مقیات خورده قی کند یعنی مزاج از آب برگ تر باشد و آن آب شربت
 و عسل و نمک خورده قی کند و صفراوی از سکنجبین و آب گرم و گلاب قی مضطرب و بی
 حاجت افتد از آب نیل گرم و نمک بسبب حاجت مکرر قی کند و بعد از سه کلفند و سکنجبین
 با اندکی مصطکی ساین و شربت انار پیخته همراه گلاب بخورند تا که رنگی صادق نشود
 نهند و غذا سیرج المضم کثیر غذا مانند آب بخنی دهند اما آنکه برای از الراض کنند اگر غرض
 در آن تنقیه معده و حوالی آن باشد از ادویه ضعیفه مذکوره کنند و اگر جذب ماده از اماکن بعیده
 باشد از ادویه قویه چون خربق و جوزالقی کنند کسی را که ضعف معده و سینه و دماغ و گردن
 باریک باشد و کسی که بسیار فریه باشد احتراز کند فائده سیوم در بیان حقنه لهرط
 استخراج کرده او را از طائر اندازد و عمل طایر گویند حقنه آنست که در ای عمل مخصوص با معا
 از راه مقدر رسانند و هر دو سیکه بر حجم از او قبل رسانند و او معالج بیک است در خارج فضل
 معده و معا و جذب میکند و او را از اعلی بدن و دوا حقنه کم از نصف رطل و زیاد از
 دو مثقال رطل نباشد و معتدل القوام بود و نیل گرم باشد و در وقت معتدل استعمال کنند و قبل
 از استعمال حقنه چینی مقوی معده چون کلفند و مصطکی و اندکی شور یا یا توایل جاره بخورند
 و در خلوص معده نشاید و غذا در آن روز لطیف و قلیل باشد و ترکیب حقنه سه سله قریب ترکیب
 مطبوعات سه سله است مگر بعضی سه سله است و در حقنه منع کرده اند و آن صبر است و لمیجات
 و حقنه اقسام است و در امراض گرم سبیل بارد و در امراض سرد از سبیل گرم حقنه کنند و قتیکه
 مریض طاقت نوشیدن سبیل ندارد و آن حقنه ضرر بود و فرسخ سیوم در اعمال بیو آن

حقنه

حقنه

حقنه

بیشش قسم است اما آنکه مستعمل اطباءست فصد حجامت و زکوة و این هر سه را بسته برین
 ذکر کنیم بیان اول در فصد و آن مستغرق جمیع اخلاط است و فصد بدو کس باید یکی آنکه
 بخون از مقدار طبعی خود زیاده شود یا بفعل یا بالقوة و دوم آنکه تغییر الکلیفیه باشد یا بفعل یا
 بالقوة و وقت فصد اختیاری آنست که مائل بگرمی باشد که بعد تمام مضم و انقاع
 از بول و براز واقع شود و فصد بشرط قوت تا آخر عمر جائز است و قبل از دو اوده سالگی و نیز در
 بعضی پیش از چهارده سالگی جائز نیست و وقتیکه قمر ناقص النور بود بهتر باشد خواه در اول شهر
 خواه در آخر بخلاف حجامت و فصد ضرطاری هر وقت که حاجت باشد باید کرد و
 نیز در حال بکار بریزد مگر در روز مجران نکنند و آورده که در دست یکشانیدش اند
 قیصال یعنی سر و شعبه کتفی است بالا اتفاق تنقیه خون از مافوق گردن میکند محل
 یعنی هفت اندام مرکب است از قیصال و باسلیق فصد و تنقیه خون از تمام بدن میکند
 باسلیق و ابطی از یک اصل اند و این هر دو تنقیه از ماتحت گردن میکند حیل الذراع
 حکم او بر قول قدما و شیخ بر حکم قیصال است و همچنین مختار است و بود و نوز و حسب ذخیره
 و بعضی متأخرین و حکم باسلیق است ایلم موضع فصد او با بین خضر و فصد است شعبه ابطی
 و چون خون از غلیظ است بهتر آنست که بعد از فصد او دست اندر آب گرم دارند و ایلم است
 او جاع کبیر او چپ او جاع طحال و دل را مفید است و شش را از هر طرف که باشد نفع میکند
 و می باید که بعد از فصد ایلم دست در آب گرم دارد و آورده که در پایی کشانید صافن
 یا بیض عرق النساء صافن یعنی سلیم است او را طشت بقوت میکند و تفتیح افواه و است
 و قاع عرق النساء است و جهت خارش آن و خضیه و قضیب و قروح آنها از برک
 اما را ده باطل اثر تمام دارد و ما بیض در بطن گوزانو است حکمش صافن است لیکن

در او را طشت و اوجاع مقعد و بواسیر قویتر و نافع تر از صافن است عرق النساء نفع او در
 وجع عرق النساء قوی تر از صافن است و در دیگر امور قریب بصافن بود و جهت دوائی و
 نفوس نافع است و بین رگ چند گره میباشد که از بستن پانصدوم میشود و اگر قویست تا لنگ
 یافته نشود شعبه او که میان خضر و بنصر است باید زد و او رده که بسرو دهن تعلق دارد
 عرق جبهه چهار رگ عرق تحت اللسان اند اما عرق جبهه او منقسم است اما بین حاجبین
 فصد او نقل سر و نقل عینین صداع مزمن را سود دارد و فصد چهار رگ که بر هر دو لب واقع
 اند بر هر لب دو رگ فصد آن جفت ثبور و قروح فم و قلاع و اوجاع لثه و امراض لب نفع دارد
 عرق تحت اللسان که در باطن فم میباشد فصد او خواستنی و او را کم کوزتین را سود دارد
 و آنکه در نفس زبان بود فصد او نقل زبان که از خون بود نفع دارد و او بستن و حاض و
 قوی و فربه و لا غریب را فصد کنند کسی که در فصد غشی کند پیش از فصد بیاید که در دو
 صفراوی مزاج را پیش از فصد شربت انار و سیب و بنی مزاج را گشنیز و مرئی به مناسب بود
 و او ستاد و موم زنی را که در شام فصد عادت غشی داشت حکم فصد در نماز فرمودند ازین
 تدبیر باز غشی نکرد بیان دوم در حجامت و آن دو گونه است البته شرط و لا بشرط و شرط
 پاک کردن زدن را گویند و حجامت با شرط است فراغ خون از نفس عضو میکنند و ضرر آن
 با اعضائی رئیس نمیرسد و جوهر روح را کم است فراغ میکنند و هر گاه که ماده در عضو جمع شود و پیش
 باشد تا که فصد کرده باشند تنقیه از نفس عضو کنند و قبل از دو سالگی و بعد از شصت سالگی
 منع است لیکن بهتر است که تا پنج ساله نزد هم نهشتند هم باشد و وقتی که مایل بگری میباشد
 لهذا ساعت دوم درگاه و ساعت سیوم بلکه چهارم در سر یا مفرز کرده اند و حجامت بر مقدم
 پس اس صانع را سفید است لیکن بجن و ذهن ضرر دارد و حجامت بر نفقه گردن خلیفه کامل بود

و مابین کفین خلیفه با سلیق و حجامت بر نقره برای رمد و مجروح قلع و قمل اجنان مفید
 لیکن زنبان آرد و حجامت بر طین و مایل مشهور فخذین و نقرس و بواسیر و داء الفیل را
 مفید و حجامت بر ساق قریب فصد صافن است و حجامت بلا شرط بانار باشد
 یا بلا نار حجامت بلا نار جذب ماده سبوی مخالف میکند و برای تحلیل ریا و کین و رونی نافع
 و مجمره ناری جایگزین ماده غلیظ باشد استعمال میسازند و طریق او که بفعل مروج است آنست که گاه
 را افزونته مجمره بر آن سنگ میسازند بسیار سیوم در میان علق و آن کریت که در آب میباش
 جذب خون در آن بیشتر از جذب حجامت بود و در خناق و دیگر اورام هر جا که باشد استعمال
 میکنند و ایضا در امراض مزمنه جلدیه ارسال علق نیکو چیز است و گفته اند که علق جذب میکند
 گوشت فاسد را و شرط آنست که در حجامت مذکور است اینجا هم همان اعتبار است لیکن در نند
 معمول است که صبیان را که از چله گذشته باشند برای فساد خون ارسال علق مابین
 و کین میکنند مقام در وصیت در امر معالجه که باعث بصیرت است باید که طبیعت را
 عادت کسل نسازند که در هر اندک مرض متوجه علاج شوند و شرب مهمل وقتی عادت میکنند
 و هر جا که تدبیر با سهل ممکن باشد بهر صعب رجوع نمایند و اگر حاجت از ضعف بر نیاید
 با قوی رجوع سازند و اگر آنکه خون سقوط قوت باشد آنوقت واجب است که ابتدا با قوی
 کنند و در معالجه بر یک واقف باشند که موجب الفت عدم افعال طبیعت است و
 لائق نیست که مداومت کنی بر غلط و بگریزی از صواب بسبب تاخیر بودن اثر آن هر دو
 جزا ت مکن بر او و یقویه در فصول قویه و جایگزین ممکن باشد تدبیر با قوی رجوع با و یقین
 هرگاه شناخته نشود مرض که حار است یا بار و پس جزا ت مکن بر دوی مفرط الکفیه بلکه استعمال
 ضعیف مشترک انفع و در صورت بهتر است و هرگاه جمع شود مرض و عرض پس ابتدا کن

حجامت

معالجه

در ادویه مفرده

در کلام کلی در ادویه
در بیان چهار درجه

بعلاج مرض مگر آنکه عرض اقوی بود مانند قویخ پس اول در در آنسکین کن
 بعد از آن علل سده کن منزل دوم در ادویه و اغذیه مفرده
 و آن بر یک میل و دو رفیق شامل است میل بدانکه نزد اطباء دوا بی
 معسر و آنرا گویند که ترکیب صنایع در و نباشد رفیق اول در کلام
 ادویه معسر ده اما کلام کلی در اغذیه پس بیان آن در بحث ماکول و مشروب
 گذشت و آن دو طریق است طریق اول کلام کلی در ادویه و آن چهار
 فسخ است فسخ اول در بیان درجه ادویه بدانکه تاثیر و ادو مزاج
 معتدل چهار درجه انحصار دارد و هر چه بقدر مقدار شربت بعد از ورود شدن
 بدن معتدل و تغیر گردیدن اولاً از کیفیت بدنی اگر بدن ثانیاً تغیر محسوس از
 اثر ادویه بد و از تکرار روزیادته مقدار اثر او ظاهر نشود و آن را معتدل گویند
 و اگر تغیر غیب محسوس دهد و از تکرار روزیادته مقدار تغیر خفیه محسوس شود
 آنرا درجه اول نامند و اگر تغیر محسوس غیب مفراط سازد و آنرا درجه ثانی
 و اگر تغیر مفراط غیب نماید یعنی سجد بلاء که رساند آنرا درجه ثالث اگر غیب
 مفراط بد یعنی سجد بلاء رساند آنرا درجه رابع و آنرا دوائی ستم هم خوانند
 و هر یک از این درجات را بهیچ می باشد که آنرا اول و اوسط و آخر
 درجه خوانند و در تعریف معتدل قید تکرار روزیادته مقدار
 از آن جهت ساختیم که تافرق شود در میان معتدل و درجه اول چه
 در معتدل از تکرار روزیادته مقدار اثر او ظاهر نمیشود و بخلاف درجه
 اول فسخ دوم بدانکه مخفی ماند که هر دو ادو مزاج دارد یکی آنکه

در بیان

از تفاعل عناصر کيفيتی میانه در آن پدید آید که متشابه باشد بعناصر و
 آن را مزاج اولی گویند مثال بودن دو معتدل یا حار یا بار و یا طبع
 یا یا پس معنی ده باشد یا مرکب و دوم آنکه از تاثیر مزاج اولی کيفيتی دیگر
 در مزاج ظاهر شود آن را مزاج ثانی گویند چون روع و تحلیل و تبخیر و
 جزء آن که غلبه کيفیات اربعه است پس هیچ دوائی نیست که مرکب القوی
 نیست زیرا که مزاج ثانی لازم مزاج اولی است چه هر چه گرم است یا
 سرد و اما که تحلیل و روع و مثال آن که از آثار مزاج ثانوی است
 و دوی موجود است اما در عرف خاص اطباء این لفظ را اطلاق نمیکنند مگر بر
 ادویه که قوت آن مرکب بود از قوای متعدد و متضاد و که از آنها آثار مختلفه صادر
 شوند چون حرارت و برودت مانند کشنیز ترنیز و اکثر بعضی ادویه را مزاج
 ثالث مرکب باشد از اشیا و متمزجه که در نفس آن اشیا مزاج و ترکیب از
 عناصر بود پس براس آن مرکب از این اشیا و مزاج ثانی حادث شود
 و از افعال مخالفه صادر شوند چون روع و تحلیل یا متوقفه همچو فقط
 روع یا فقط تحلیل یا متضاد و مانند حرارت و برودت یا اسهال و
 قبض و این چنین دوا اگر ترکیب او معند و طبعی باشد مانند شیر که
 با وجود بودنش معند و از مایه و جنیت و سمنیت مرکب است و این
 هر سه معینا مرکب اند و مزاج خاص دارند و این را مرکب القوی
 حقیقی گویند و اگر ترکیب او معند و صناعی باشد مانند سرکه
 انگور که از دو آثار سخن الفه صادر می شوند آن را مرکب القوی

مجازی نامند و اگر مزاج ثانی مناسبت را از اثر موافق انار اجزای منفرد
 اوست همچو معاجین و غیره و آنرا مرکب متوافقه القوه خوانند چه اگر
 اثر میکند هر واحد از این مبتدیه اثر واحد و اگر مخالفت انار سبب شگاف
 هم تخنبن کند و هم تیرید چنانچه کل سرخ که مرکب است از اجزای
 لطیفه منفذ و اجزای ارضیه کشفه پس اثر میکند هر واحد از این
 اجزاء مبتدیه اثر خود و صدادریسگر و از ان آثار متضاده
 چون حرارت و برودت اثر متضاده القوه که پیدا و اگر اثر موافق صورت
 نوعیه است مانند فعل حجر البیود و تفصیلت صفات اثرات و الخاصیه
 بدانند که مزاج ثانی گاهی چنان قوی میگردد که ایدان خست ملاطبت
 که آتش اجزای او را سوختن نمیتواند همچو طلا و گاهی ازین ضعیف
 میباشد که آتش اجزایش می سوزاند مانند یابونه و گاهی
 ازین هم ضعیف میباشد که صرف تخنبن اجزایش را تحلیل میکند
 مانند عدس و گاهی ازین هم است ترید باشد که شستن اجزایش
 را تحلیل می نماید مانند کاسنی و سرخ سیوم و بیان فعل او
 پوشیده ماند که تاثیر در بدن انسان بر چهار نوع است یک آنکه
 تاثیرش یا فقط در خارج بدن میباشد مانند پیاز که ضداد تفسیح میکند
 واکلا هیچ ازین اثر ظاهر نیست و دوم آنکه یا فقط در داخل میباشد
 مانند سفیده کاشندی که در خوردن هلاک میکند و در ضداد و بیج نقصان
 نمی نماید سیوم آنکه در خارج و داخل یکسان باشد مانند سروی آب

تجرب
 و دوی

کہ از استعمال خارج و داخل سرورے میناید چسارم آنکہ تاثیر خارج مضام
تاثیر داخلے باشد مانند کشنیز تر کہ ہر گاہ ضما و کسند تحلیل اور ام می کند
حقے خازیرا و در خوردن سرورے میسازد و فرسخ چسارم در شناخت
قوت ادویہ بدانکہ قوت ادویہ بدو پنج شناختہ میشود پنج اول تجربہ است
و اعتماد کردہ میشود بران ہفت شرائط شرط اول آنکہ بر بدن انسان
استعمال نمایند شرط دوم آنکہ دوا خالص از کیفیت عرصے باشد مانند گرمی
آب گرم شرط سیوم آنکہ در امراض متضادہ متعل شود و شرط چسارم آنکہ
در امراض بسیط استعمال نموده آید شرط پنجم آنکہ قوت دوا برابر قوت مرض باشد
شرط ششم آنکہ تاثیر دوا اولے باشد شرط ہفتم آنکہ تاثیر دوا دائمی و اکثری
باشد پنج و دوم قیاس است و اعتماد کردہ میشود بر قواسم ادویہ برستہ وجہ
وجہ اول طعم است و اول سبب مادہ و فاعل مختلف میباشد اما مادہ برستہ قسم است
یا لطیف است یا کثیف یا متوسط اما فاعل برستہ قسم است یا حرارت است یا
برودت یا اعتدال پس لطیف حار تیز است و لطیف بار و ترش و لطیف
معتدل و سم و کثیف حار تلخ است و کثیف بار و عفص و کثیف
معتدل شیرین و متوسط حار نسکین و متوسط بار و فاعل
متوسط معتدل تھمہ دارین دلالت قواسم است و جسم دوم
بوئے ادویہ است پس بوئے تیز و بسیار قواسم مانند بوسے شک
و زنبق براے حرارت است و بوسے ملائم و نبودن او براے برودت
و این از طعم ضعیف است چرا کہ گاہے برخلاف این یافتہ میشود مانند کافور

پنج
مست

که با وجود قوت رایحه سرد است و چه سیوم رنگ است و وجه استدلال ادو نیست
 که سردی جزو تر را سفید و جزو خشک را سیاه مینماید و حرارت برعکس آن فعل میکند و این
 دلالت ضعیف تر است چرا که گاهی با وجود سفیدی گرم یافته میشود مانند آب
 گاهی به سبب طعم و رایحه و رنگ در ممتزج فراج ثانی غلطی بدین طور می افتد که طعم و رایحه
 و رنگ بر آن یک نفر میباشند و این هر سه درین ممتزج قوی و غالب می بود و حرارت
 و برودت در ممتزج فراج ثانی مغلوب و ضعیف میباشد پس برین ممتزج طعم یا رایحه
 یا رنگ این مفرد غالب می بود و کیفیت حرارت و برودت تابع مفرد دیگر میباشد مثال
 این غلطی این است که در یکریل شیر و شغال فرغیون ممتزج کرده شود پس این مرکب با وجود
 سفیدی رنگ نهایت ماری می باشد و پخته هر سه که سفیدی برای تمام ادویه نیست بلکه برای
 ادوای واحد که شیر است موجود است و چه چهارم سرعت انفعال دوا و بطور آنست بدانکه چیزی که
 بر کیفیت دوا دلالت میکند سرعت انفعال از حرارت و برودت و بطور اواز آنست و چه
 این آنست که دو جرم هر گاه در لطافت و کثافت و تخلخل متساوی باشند پس هر کدام
 که قبول اشتعال زود می کند جزو ناری دروا کثر است و نیز هر کدام که قبول تاثیر حرارت
 و برودت زود می کند آن کیفیت در قوی تر از دیگر است بشیر طیکه قوت موثر
 و تاثیر متساوی باشد طریق دوم در بیان خواص ادویه مفرد بحروف تهجی و آن
 تقصیر برست او هفت فرسخ است فرسخ اول در حرف الالف ابرسیم که سر اول و
 ثالث و فتح سین مطلقه ای ابرسیم گویند و در هندی ریشم نامند عاب کرم است که بر خود
 می پیچد و در اول گرم و خشک است بقایت قوی دل و روح طبعی و باه و جهت خفایان ضعیف
 معده و ریه و آب مطبوع او با شکر جهت نیکو کردن رنگ رخسار نافع و محسوس او

در حرف الالف ابرسیم

مضر گردد و متصلش اسرار و قدرش ترشش از یکدوم تاسد و درم و بدیش مر و اید سوخته شسته
 است و بهترین طریق استعمال او ریزه بمقراض کردن است آتج بفراس بالنگ ترنج
 و بهندی بچو را گویند و پوست او در دو دهم گرم و خشک و تخمش در اول سیوم گرم و در دویم
 خشک و برگ و شکوفه او در آخر دو دهم گرم گویند و را خرد و دهم خشک و ترشی او در آخر
 دو دهم سرد و خشک و گوشت او که شخم نامند در اول سرد و تر است پوست او قوی دل
 و دماغ و معده و مفرج و سبی و طنج خشک او مسکن قی غیر صفراوی و مفرج جگر حار و متصلش عمل
 و مضر دماغ حار و مضر و متصلش بنفشه و قدرش تر است از خشک او پنجدرم تخمش در جمیع
 افعال مانند پوست او با قوت سهاده و در شمال از مفرج او صادم جمیع مسموم حیوانی و قوتی از ترش
 فاروق است و با گرم یا شرب جهت گزیدن عفر به مجرب است اما میدان یکدوم و مفرج او با نهایت ^{حضرت}
 و کشته و ترش جان است در روغن تخم و جهت بوی شیر با و طلا و با نهایت مفید و اگر کسی بان تدبیر کنی مضر
 با او نزدیک کند و مجرب است برگ او و تخم و مفرج سده و مفرج و مصل و شکوفه او و افعال مثل برگ او
 و ترشی او قوی دل و قابض و مسکن فی صفراوی و جهت نفقان حار و سهال صفراوی و کبیری
 و قوت معده و جگر و روان مفید و مضر سینه و عصب و متصلش شربت شخصی و بدیش
 آب نارنج و لیمو و گوشت او مانع صعود بخارات از معده بدماغ و در مفرج و مضر حرارت غری
 و صورت و مفرج و متصلش عمل و پویندن ترنج مقوی دل و مفرج و جهت مضر ریه و ابالی آزموده
 در روغن او و پوست خالص شش عدد او را در روغن زیتون و روغن خیری از هر یک یک رطل باور
 و در رطل روغن کنجد انداخته و بهر سه شبانه و زبردن آورده پوست تازه بخیه با تاسه و فیه و شیر
 بعد از آن مصل کنند که مرم و خشک و مصل و تبین و جهت امراض بارده و در مفاصل و لرزیدن
 تبایل و در گردن و شانه نافع و صفا و طبع و مجموع ترنج و مکر که یا شرب جهت مفاصل و فقرس

و او را مافع اجاص بغاری آلوده را نامند و مراد از او آلوده سیاه و بزرگ است در اول
 و در دوم تر تین و مفرق و سهل صفرا رقیق و مسکن حرارت دل و قوی صفراوی و تشنگی و
 جهت پتیا حاره و صداع حاره و خارش بدن نافع و مثل سایر ترشیا مضر معال نیست و نفوذ
 او جهت قوی و غشیان حاره مفید و آشناییدن پنج او جهت دفع کرم معده مجرب و جمع او نیست
 حصاة است و ضما و برگ او با سرکه جهت کشتن کرم اسما مجرب و آب او سرد و تر و ملین طبع و
 مسکن تشنگی و در پتیا حاره و سایر آثار مثل آب است و مضر و مانع و مصلحش عنب و مضر معده
 و مصلحش گلفند و در سردی وین مصلح و کند و غسل و بدنش تر سندی و آلوده حرافی است
 و قدر ترشیش تا نیمه رطل آرد و بغاری سرخ نامند و بهندی چاقول گویند و حرارت
 و برودت معتدل و در دو خشک است و بالخاصه در مجروح و الم از حرارت و در سرد و المزاج
 احداث میکند اندام تا خیرین مخصوص با صفا و انده و سرخ فارسی را ساشی گویند
 بعضی بیشتر دارد سفید و در تقویت قوی تر و اقسام او مسدود و قابض و تنها قلیل غذا
 و جهت زحیر و اسهال و سوز و خنای رحم و امراض گرده و مثانه مفید و با شیر و شکله کثیر غذا
 و موی و سمن بدن و مولد منی و آشناییدن آب سرخ که بسیار بنشیند باشد با پیسه گرده جهت
 افراط اسهال و سرخ بنایت مجرب آشناییدن آب بطبوخ او مثل ما در اشقیه سکن از غلط
 مراری معده و اسهال و با شیر تازه نیم وزنش ده روز جهت تولید منی مجرب و سحر و گریه و سرخ
 سبب سفید کردن او بهر سبب قلع رعان مجرب است و حقه آب مغسول او جهت سرخ
 و قروح امعاء مافع و مولد قوای و قابض و مصلحش در آب بخار که گندم خیساییدن و با شیرینی
 خوردن است و بدل او آرد و مغسول آردی سرخ رستنی هندی مشهور است و کچا لویج و زخم او
 و آردی در اطراف او میباشد مایل بسردی است مقوی باه و غلظ منی و مولد ریح و قیل

و مضر بنجره و مصلح آن ترشی و در آب میبالند شستن است و گچا لودر خواص قریب بایست
 مگر آنکه حضرت و بنجر نسبت به امروز یاده است و گویند از و را در عربی قلناس نامند مصلو خود و س
 بهندی و بار و نامند در اول دو گرم خشک گویند و یک بقوی و اجزای بارده او کمتر و
 این قول اقرب است محمل و مفتاح سد و جالی و با قوت قابضه و مقوی بدن و دل و احشای
 ارواح نامنی بیدار و طبع او در امراض سینه و سعال و نزله قوی تر از زوفا و مانع
 عفونت اخلاط و تنقیح و تنقی مره سودائی و مانع و مصلح بلغم و سودا و مضر صفراوی مزاج
 و منعی محررین و مصلحش و سکنجین و مضرش و مصلحش کثیر و مصلحش و بدش و تنقیه سودا
 فتمیون قدر شترش اند و در دم تا پنجره است آس بفار سوز و نامند در اول سرد و دوم خشک
 و قابض و قاطع خون نفث الدم مقوی دل و معده و احشای و مدر لول جهت نزلات و تقویت
 حصاة قطع خون حیض مفید است و ضا و بزرگ او بانار و عرس و گل سرخ و اقا قیامت تقویت
 اعضا نامنین مجرب چون آمله گفته در آب برگ او خیسانیده و در روغن کنجد با سوسه بپوشانند
 تا روغن بماند جهت رویانیدن مو مجرب است و قدر شترش تا سه درم و بدش در احتیاس اقا قیامت
 و در او را مضمض مضر صاحب کام و مصلح محررین و مصلحش و خوالی و مصلحش و تنقیه اسرار
 پنج گیاه است مشهور بهندی مگر خوانند در آخر دوم گرم خشک مطلق و مدر و مفتاح و محمل
 و منقی معده و بزرگ و سر زوگرده از اخلاط بارده و ضا و او با شیه تازه بر کبج ران و پشت و
 زهار جهت نفوذ بسیار مجرب با ماء و غسل سهل قوی بلغم و جهت حصاة و عسر لول و احتیاس
 حیض و در دورک و مفاصل و عرق النساء و نفوس نافع و مضر ریه و مصلحش و مویج و بدش مثل
 وزن او و ج و زنجبیل است یا نصف او خولجان و نصف او و ج و قدر شترش از یک مثقال
 تا سه مثقال است اسفاناج بفارسی اسفنج و بهندی ساگ پاکک نامند در آخر اول سرد

سقطه و

سب

سار

سینه

و گویند معتدل است و ملین طبع و آسج الهضم و کم نفخ تر از سایر بقولات و جهت امراض
 سینه و التهاب و تشنگی و تپهای حاره و دروش و سل مجرب است و مضر بار و المزاج و
 مصلحتش بخن او بارغن بادام و بدش خرفه و قدر شربت از حصاره او تاده شغال و تش
 جت و جع الفواد و شیر و او جت سل و دق مجرب و مضر سپرز و مصلحتش گل مخموم و قدر شربت
 او و درم آشنه بغاری و دار و بهندی چهلید نامند قهوی از گیاه است در اول گرم
 و خشک و آنچه از درخت بلوط بهر سدر و مفتح سده رحم و در حین و تقوی باه و معده دل
 و جگر و مفتح و جهت رفع خفقان و غشیان نافع و بغایت منوم اطفال است و قدر شربتش تا سه
 درم و مضر امعا و مصلحتش انیسون بدش هموزن او و فرماناست آفتیمون بهندی اکا
 بیل و امر بیل نامند و آن بنا نیست بسیار سرخ و فروغ او مثل خیاط و تشنگی و سیوم
 گرم و درم و درم خشک محلل و لطیف و تسهل سودا و بلغم و جهت امراض دماغی و گرم معده و
 سرطان و خون و مایعولیا نافع و بالخاصیه جهت امراض سوداوی و تنقیه سودا و بعدیل
 چون کهنه هر روز و درم او را با نصف رطل شیر تازه خیسانیده و با پانزده شغال بختیز
 بنوشند جهت رفع خفقان و توحش و مایعولیا و تشنج مجرب و چون ضعیف الترسکیت
 زیاده از یکد و جوش بناید و او یا آورا در پوئی بسته اندازند و قدر شربتش تا سه شغال و
 و مطبوخ تاده درم و مضر صفراوی و حار المزاج و مورث غشی و مصلحتش تنفشه و کثیر او و افق
 پیران و گویند مضر ریست و مصلحتش صمغ عربی و کثیر او بدش لا جور و و حجار زنی است
 و مثل او حاشا افسنتین بهندی مجبزی گویند اسم بنا نیست در اول و درم گرم و در آخر
 آن خشک و مفتح و مشتهی و تسهل صفرا و سایر اخلاط معده و تنقی عروق و سینه
 و تشش و تقوی بدن و جگر و معده سرد و در بول و حین و عرق و تریاق سموم مشروب

و ملذومه و محلل ریح و جهت یرقان در عینه و سکنه و با اخیتمون جهت تنقیه سودا نافع و همچون چند
روز از آب طبع او هر روز استفعال نباشد جهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت باشد
موثر و مجرب است و در ورم او جهت گزیدن عقر ب عجیب النفع است و قطور او باز هر روز
در روغن بادام تلخ جهت امراض گوش و کرمی قدیم و ظلمای ساییده او با موسوم در روغن گل
جهت درویشگاه و درد جگر و در معده کهنه مجرب است و قدر شترش از کیشال تا دو مثقال در
در مطبوخ از پنجه رم ناده در دم تصدع و مخفف دماغ و متصلش انیسون و در مخور شربت انار
بدنش جهت معده بوزنش اسارون و نصف او بلیله زرد و به جهت جگر عصا و عاف و تراب
او مقوی معده و در بول و حیض و جهت امراض جگر و سپهر و تنقیح سده و بر مایه شترش و تقویت
نفس و ضیق فیون بفارسی تریاک و بعبی لبن الشش بهندی افیم و اسپیم ناسند و گویند و
از و شیرینجه خشک سیاه است نه سفید و بهترین او مایل بسفیدی و صاف است که در آب زرد
شود و از آتش زود مشتعل گردد و در آفتاب گذاردن قوی الراجیه باشد در چهارم سرد و خشک
و از خشکاش سفید در آخر سیوم مخدر و نوم سکن در دماغ و قوت نفس و مائع نفیض اخلاط و تحلیل روح
حیوانی و جهت سحر و آسمان و قرحه اسعاد و سرور و ضیق نفس و در مد مفید و صفا و جهت درد
سر و تخفیف قروح و با شیر و خمر و زعفران جهت نفوس حار و در مد و فیلاد و با مر و زعفران با استو
جهت زحیر مجرب و در معاجین و ادویه که حافظ قوت آن و جهت نزلات و صداع
حار و قطورش بار و روغن بادام و مر و زعفران جهت درد گوش نافع و مقطع اشتها و قوت باه
بشرط ما و است و ضرر فم و مصلحش چند و در حبشی و فوغل و بدش مثل او بزرگ و لیج و دیکوزان او
بیخ افاح و در احتباس طباشیر و کافور و کبریا و قدر شترش از یکموس تا چهار قیراط و زیاده از
یک دانگ منوع و در ورم کشته افتخار آن با بون کوهی و گا و شیم و بهندی مرطبی نامند

مشتعل

انسان

کلیل الملک

در

در سیوم گرم و در دوم خشک سخن قوی و محمل و متفح سده جگر و مستط جنین و در اول و حفر
 و اکثر او مصدع و مصلحش کنگبین مرکب معده و مصلحش اینست و بدیش با بود ست و قدر
 شربش تا دو شقال و قسم صغیر او و در دوم گرم و در اول خشک در افعال از اول ضعیفتر است
 اکلیل الملک بشار گیا قهر و بندی اسپر گویند بنایتست مرکب القوی حرارت پیوست
 دروغاب و محمل و متفح و قابض و ملین او را دم و جهت صداع و جنین کلات و در جگر و
 معده و سپرز نافع و عصا ره او باز عفوان و تسکین کل ضربان مجرب شرب او مضرا نشین و در شتر
 انجیر و عسل و مویز و بدیش با بونج است و قدر شربش دو شقال و از عصا ره او بست در آملج
 بشارسی آله و بندی آله نامند در درخت هندی است و مستعمل مقشر پیدانه و گویند آنچه در شیر
 یک شبانه روز بخیا نند پس از آن جوش داده از غربال بیرون کنند شیر آبلج است و شرب است
 که تازه او را چند روز در شیر خیا نند بعد از آن خشک کنند و در شیر نا پرورده در دوم سرد و در سیوم
 تلخ و بسیار غصص پرورده در اول سرد و در دوم خشک و مانع انصباب هوا و بر معده و قابض
 محکم باد و قاطع قی و تشنگی و آب بن هن خون بود و سیر و زرف الدم و مجفف رطوبات معده و تقوی
 دل و چشم و معده و احشا و شستی و تسهل سودا و بلغم رقیق بعصر است و آله مقشر و قند سفید
 برابر گرفته پنجدرم با بگرم هر روز بخورد برای سحج و چرک بودا سیر دل و اصریر و ضعف معده و باد
 و تاریکی چشم مجرب است و دروغن آله که با برگ سرود و یا پوست یخ صنوبر ساوی خنثیست و
 آب مطبوخ او با هموزن روغن کنجد یا زیتون جوش داده ترتیب دهند برای تقویت هو و
 سیاه کردن رویانیدن آن و خروج مقع از مجربات دانسته اند و مضر سپرز و مبرودین و
 مصلحش عسل و مصلحش روغن با و ام شیرین و بدیش در اکثر افعال بوزنش بلبله
 اکالی است و پرورده ملین طبع و قاطع ترف الدم و جهت بودا سیر نافع و قدر شربش از سه درم

تا چند گرم و در طبوخ تازه درم است انبر باریس در فارسی زرشک و بهندی زرشک
 در دوم سرد و خشک و با قوت قابضه و مقوی معده و جگر و دل و مانع رخیقن مواد با عضا
 و قاطع صفرا و تشنگی و با او به حاره خوشبو مثل سبیل و مثال آن مفتوح شده جگر و مقوی
 جگر سرد و تر و آب او مانع قی و باز عفوان جهت صلابت جگر مانع و کثرت آب او که آب
 زرشک و آب سبیل برابر و آب لیمو نصف آب زرشک و با شکم قیو ام آورند جهت دفع
 سموم قناری و خفقان و ضعف اشتها مجرب دانسته اند و مولد سبج و متصلش قنصل و قابض
 طبع و مصلح او شکم و شیرینها و بدل او مثلش گلسرخ و دونه آن صندل سفید است و قدر
 شربت از آب او تا بست شغال و از جرش تا پانزده شغال و از دانه او تا بست شغال اینج
 به فارسی انبر و لغزک و در بهندی آب نامند و درختی مشهور است که از اول تگون تا رسیدن
 سبزه است و بعد از رسیدن زرد می شود در دو گرم گرم و در سیوم خشک گویند تا رسیده او دانه اول است
 و بهترین او شیرین بی ریشه که شیر و رفیق دانسته باشد و رسیده بود جهت منع خفقان و
 در سرد بار و بوی سیر سفید و در تقویت باه و گروه و معده و کثرت غذا تو همین بدن و کمترین
 طبع و نیکو کردن رنگ خساره در تجربه او ستا رسیده و ترش او افزاینده اخلاط ملته و
 جهت قطع طحال و برنجختن اشتها و زردی اندین سنگ کرده و شانه و خاکشیر چوب آن جهت
 زدن الدم و طلاء شاخ و برگ او برای دراز کردن سیاه دشتن و موانع و پوست ساق و بیخ او ستا
 و قابض و برگ او با ضم قنصل و کل او که مول نامند سرد و خشک و بسیار خوشبو است
 قنصل و دفع فساد خون و بلغم و صفرا و خسته بریان کرده او قنصل مقوی معده و دافع
 صفرا است و ضعف جگر و مصلح آن مویر و نزد او ستا و شیر و خسته او مصلح او است و نزد
 حضرت جدی غفر الله له مصلح گرمی آن است و آب سرد و فشرده فاسد است و نیکوترین است

انبر

ن

آن آنست که در آب یا برت سرد کرده بخورند و در سوخت گرم بدون سرد کرده خوردن موجب
 انحراف مزاج است و اول او را از دست ملائم نموده چند قطره بنماید و بعد آن از زمین شستنی
 بخورند و خوردن از کار و بریده اگر چه پسند طبع است مگر از چرم و ریشیه او احتیاط نمیشود و در حلال
 نفخ و در شکم مخصص خراش گلو میکند الفحی بفا سی غیر یایه و باندی چسته نامند پتیر یا پیر حیوان
 گرم و خشک است جاد و لطیف و محلل و محف و حالبس اسهال مزمن و سحر است از خواص او
 که هر ذایب را جاد و کل جاد را ذایب میسازد خصوصا خون و شیر که در معده و اعضا متجمد
 شده با جمول و بعد از ظهر بر محل اعانت میکند و نوشیدن این معج عمل نماید و پتیر یا پیر غیر گوش با این صیغه
 در همه خواص قوی تر است و اگر در آب خمیر کرده بر خیشوم ضا و کندر عاف بند نماید و پتیر یا پیر
 خرگور و بزگویی و آه و شتر و گوسفند و فیل بقدر سخودی بعمایت مسمی اند و قدر تشربش تا نیم
 انتقال اینجا ربنا نیست در سوخت سرد و خشک قاطع خون جمیع اعضا و حالبس اسهال مزمن
 اموات و سکنش و التهاب صفرا و جبت بول الدم و الفلح افواه عروق مقعد و سل نافع و مضر
 مبر و دین و مصلحتش زنجبیل و بدش مثل او زرشک قدر تشربش کیشا ام از عصا ره او یکدم
 انسان میوه است نزد حکمای هند سرد است و نر و او ستاد در اول گرم و در وسط و در آخر سرد است
 مفرح و تقوی دماغ و معده و مضر سنجره و اعضا نفس و اعضا و مصلح آن شک و بهترین طریق انتقال
 آن آنست که او را خور و خور کرده در قند و شکر آمیزند و گلاب و عرق بید مشک و عرق
 کیوی زده یکد و گطری بگذارند بعد از آن بیل فرمایند و سایر افعال قوی میکرد و مضرتهای
 او هم زایل میشود انیسون بفا سی بادیان روی نامند و آن تخم نبات است در آخر و در
 گرم و خشک و مبر و بول شیر و محلل ریاح سایر اعضا و مسمی و قابض طبع و تقوی کرده و منفتح
 جگر و سپهر و جهت صانع بار و شقیقه و سر قند و متسا و خائیدن او جبت خفقتان مفید

نفع

نفع

نفع

نفع

وقدر شش از دو درم تا پنج درم و مضر اسهال و مصلحش سنگجین بدش تخم شبت و تقویت با
 مثل او انجیر است ابلج اصفر بپاشی بلبله زرد و بهندی پزرد و طهر کی نامند بهترین بالیده
 بایل بسرخ با ملاست است و آن قرص است در آخر اول سرد و در دوم خشک سهیل بعصر صفر
 و بلغم رقیق و تقوی معده و دماغ و مفتوح سده و جرم او و جرم سایر بلبلات محدث قولنج اند مجموعه
 آن تقوی حواس و ذهن جهت خفتان و خدام و صید و غشیان و حیات مرکبه و استسقا
 و منع صعود بخارات بدماغ نافع است و جرمین گفته اند که استعمال بلبلات در حیات نشاید
 منع است و حق همین است مگر آنکه خلط غلیظی با صفر او بلغم رقیق باشد و عصا به بلبله خشک
 قوی افضل است مضر غلظت و مصلحش عناب سپستان و قدر شربت از جرم او تا پنج درم و در تقوی
 و مطبوخ از هند درم داده و درم و مصلح قبض او و روغن بادام و بدش در غیر اسهال پوست انار و
 گویند باز و بدل او است ابلج هندی و اسود نیز گویند و بپاشی بلبله سیاه و بهندی نکلی
 پز نامند و در وسط اول سرد و در دوم خشک سهیل سودا و منقی خون از سودا و جهت بواسیر و پز
 نافع و مضر جگر است و مصلحش عسل و بدش بلبله کابلی و در قبض نصف وزن او و در قدر شش
 از جرمش تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال ابلج کابلی بپاشی بلبله کابلی
 و بهندی انبیا طری و پز نامند بهترین او بالیده و سیاه مایل بزردی است در برویت
 معتدل در اول خشک و بعضی او را و بلبله سیاه را گرم با عسل می دانند سهیل بلغم بودا و صفر
 مخلوط با خلط و در بول بهترین اقسام بلبله و قوی تر از بلبله زرد و سیاه و آنچه بلبله زرد فایده
 میکند اینهم نماید و آن بلبله در بول است و در روخته او جهت تقویت دندان و لثه و جرب
 و بدش بلبله سیاه و قدر شربت از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و فائده مرکب
 دیگر که قوم است فرسخ دوم در حرف الباء الموحدة التازی و الفارسی با بونج

انجیر

انجیر

انجیر

انجیر

در فاسی با بونه و بهندی سو نهل مرهطی نامند در جمیع اجزائش القحوان است در دو دم گرم در آخر
 اول خشک محلل بی جذب متفتح و در دو قوی دماغ و باه و جهت تب بلغمی و سودا و مرکبه در دو دم
 و نزلات و تسکین در با و درم جگر و قلع و ایلادوس شرب با وضاد و نافع و مضر خلق و مصلح غسل و
 شربت انار و بدش قیوم و قدر شربش تا سه شقال و پنج او گرم خشک و در افعال بوز ازل او
 و شقال او با شرب و عمل بسیار محکم باه است و در غن او در مرکبات مسطورت با در پنجوبه معرب
 او گرمه و قار است بلغمی مفرج القلوب بهندی بلبل و لوتن و رام قسی نامند نبات است در دو دم گرم و قوی
 ال و دماغ و حواس معده و جگر و مفرج و با هم و تورث ذکا و حفظ و محلل سودا و متفتح امراض بلغمی و جهت
 صفقان و فواق و رفع سموم نافع و قدر شربش از خشک او داده درم و از تازه اش تا بست درم و
 ضرر و مصلح او صمغ عربی است و کند و بدش و دوزن او ابرشیم است و شمش در افعال ضعیف تر
 از برگش و قدر شربش تا دو شقال یا لنگه نوعی از ریحان است جهت اسهال مجدی و دیگر از
 مسا باشد با کلاب مجرب و جهت مخص و زجیر مفید و بدش تخم ریحان و قدر شربش تا دو شقال است
 برسیا و شان لغت یونانیست بفارسی پرسیا و شان و بلغمی شکر البهار و بهندی راجع بهنسان
 آن نبات است معتدل یا بل گرمی و خشکی و قوتش تا شش سال با قیست لطیف و محف و محلل و
 فتح و متفتح و در بول و حیض و سهل سودا و بلغم معده و اما جهت تنقیه شش و ضیق النفس و در بونی
 یرقان مفید و مفرج خشک و جهت اسهال و طلای تازه او جهت گزیدن سگ دیوانه شرب او
 نما و نافع و مضر سپر و مصلح مصطک و بدش جهت آلام شش بوزنش نبشته و نصف آن اصل او
 است و قدر شربش از جرم او تا هفت درم و از آب طنج از او تا بست درم برز قطونا
 شهر است بفارسی تخم ننگو و بهندی اسنبول نامند و بهترین او سفید و زبون ترین او سیاه
 و پیوم سرد و در دو دم تر و سیاه او با بیوست و سفید او مسکن تشنگی و حرارت و بلین طبع

در پنجوبه معرب

در ریحان

در ریحان

در ریحان

و بوداده اوقا بعضی جهت پنهانی حاره و غلیان خون و خشونت سینه و زبان و علل ضرر او
 و سر فروض و ادب آب و دهن جهت و مل مجرب و ضما کو بیده او که باشد اور و غن کمل و پوست
 خشکاش نچینه باشند جهت ارم حاره و تسکین درد آن مجرب و تضعیف عصب و مفید اشتها
 و مصلح آن غسل و سنجیدن عسل و بدکش در تبرید خرفه و در نفع تخم کتان و در سر فروض و خشونت
 حلق و امثال آن بیدانه و قد شربتیش از دو درم تاده درم و ده درم کو بیده او کشنده
 است بسفاسج بخت بایل بسیاری باریک و گره داره از هر گره ریشهای برآمده اند
 آن سبز در دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول گرم و در پیوست معتدل است
 و سهل مره سودا و بلغم غلیظ و محلل نفخ و قولنج و جهت خدام و علل سوداوی نافع و مخرج
 بالعرض از جهت دفع سودا و طبوخ او با اصل السونخ انیسون جهت سر فروض و خفق النفس
 و دواست مطبوخ او با عناب جهت سقوط بواسیر لغایت موثر و چون شته حال او را چنانچه
 با فلوکس خیار شنبه و با بنجین نبوشند جهت ریح بواسیر و در معده فرسته و صبح مجرب است
 و مضر سینه و گرده و مصلح آن پرسیاوشان بدکش جهت موا و سوداوی نصف و زرشاق نیمه
 و ریح آن نمک هندی است و قدر شربت از جرم او تاسه درم و در مطبوخ تا شش درم است
 بسیار سه لغایری جاد و تری و بز باز و هندی جو تری نامند و آن پوست اندرون چرب است
 که بر جوز چپیده پیور و بهترین او تند بو است و بایل بسجی بجم چپیده است در دوم گرم و خشک
 گویند در اول گرم و در دوم خشک محلل ریح و مفتح سده و مفتح و مقوی معده و باده و جهت
 سلس البول و نفث الدم و در سپر از سوده و سوطا و جهت صرع و شقیقه مجرب و مصلح و
 کلاب گویند مضر و مصلح او صمغ عربی است و بدکش جوز بو او قدر شربتیش تاسه درم بسد
 تخفیف سینه و بدکش آن نیز لغت هندی است اسهم حبان است و بفارسی پنج حبان

بسیار

بسیار

بسیار

و بهندی جز بگوینا مانند آن سنگ است در اول سرد و در دوم خشک و قابض و قاطع
نزف الدم و جیت و بواسیر و خفایان و صرع و ضعف معده و نفث الدم و سنگ کرده و شش
و سپر زرافه و نیم شقال او باربع شقال صمغ عربی که بسفندی تخم مرغ سرشته باشند با آب سرد جیت
قطع نزف الدم باطنی مجرب است خصوصاً سوخته او و محرق مغول نوع سیاه و بغایت مقوی
ول و منضر کرده و صورت تهوع و مصلحش کثیر و بدیش جیت حبس خون بود نشاءم الاغزین قدر
شترش تا یک شقال و اولی استعمال محرق او است بصل بغازی بیاض مانند بری گستانی باشد
برای اوقوی تر از لبنانی و مجموع آن در آخر سیوم گرم در اول آن خشک با طوبت فضلیه و
مفتح سده و مقوی شهوتین خصوصاً پنجه او با گوشت چرب و دافع مضرت هوا و بامی و احتلاف
آبها و مدربول و حیض و مفت حصاة و قطور آن جهت نزول آب و جرب چشم گویند مجرب و
مطبوع مهر آبی او کثیر غذا و ملین طبع و پنجه او در نرس که یا پرورده او بسکه جهت درم سپرز
برای تخنن اشتها و تقویت باضمه آب او جهت رفع گزیدن سنگ دیوانه نافع خصوصاً چون سه
صد شقال از آن در سه روز بخور و بغایت مجرب است و ضماد پنجه او جهت تضعیف او را م بارده
و باروغن که همان شتر جیت شفاق مقعد و بواسیر و جیر و زرد و محرق او با سوسیالی سوخته و کافور
جهت آکل مجرب و صمغ محروین و مصلحش با آب نمک شستن و تخم او در آخر در دم گرم خشک
با طوبت فضلی و سبی و قدر شترش یک شقال لطیف لغت روشی است بغازی خرچره و بهندی
که بوجه مانند نا شیرین او سرد و در دوم تر و شیرین او تر و قدر شیرینی مائل بحارث بهتر
او شیرین کم آب نازک بجزیم بهترین نا شیرین او ملین است که خرچره که بکشد و شش
اقسام سیرج الاتحاله خلط غالبی و سیرج بعضی نیست و موافق صفراوی سوداوی و حرار
و برودت مستدل و مجموع اصناف او مدربول و خفج حصاة است و جاکس و تسریع النفوذ

جرب

پنج

و در عرق و شیر و سبیل آنچه با و رسد و مصلح حال کرده و سریع الاستحاضه بطنی که در معده باشد و مصلحت
 سر که در بهترین اوقات تناول او مابین دو طعام که طعام اول از معده بخور شده باشد و تخم او
 در اول گرم و در دوم ترلین و سببی و متفتح شده و چگونه بول و جهت در دینه و سرفه حار و
 خشونت زبان و خلق و پهای حاره و مرکبه تشنگی و حرقت بول و جهت بدرقه شدن قوت او و
 بجزو جاری بول قضا و کو بیده غیر مقرر و بغایت جالی بشود و جهت کلف مجرب است و مضر نیز
 و مصلحتش عسل و قدر شربت از تخم او و در دم تا چند گرم لطیف هندی بفارسی خربوزه هندی
 و تیسری هندی و در هندی تیز نماند و در اول دوم سرد و در آخر آن ترسکن حدت صفرا و خون
 و تشنگی و در بول و با کجین جهت تفتیح شده و یرقان و با شیر خشت و مانند آن جهت تیماسی
 حار و مفید و موله خون رقیق و بلغم شیرین و مضر سپرز و بار و المزاج و مضر معده سرد و مصلح آن
 گلقد و عسل و در خراجی که صفرا غالب باشد هندی و از جهت لطافت و تخیل بصفت را میشود
 و در اخر جبهه باره بدون مصلح صورت ضعیف باه و در مفاصل و اشال آلت و تخم او در دوم
 سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم که دست و در اخراج حصاة و اخراج خربوزه از معده گویند
 مجرب است و قدر شربت او تا چند گرم بقلبه حامضه در هندی ساک چون که نماند و در فارسی
 تره نرسانانی گویند قسمی از حامض بزرگ برگ است و در افعال مثل حامض مضر عصب
 و مصلحتش عسل بقلبه الحمضات است بفارسی خرفه و هندی خلفه و قسم خور و رالونیان
 در سیوم سرد و تر و گویند در دوم تر آب او سکن حدت صفرا و خون و قاطع نفوذ الدم
 و نفوذ الدم و مانع نزلات و در بول و جهت حرقت آن و بواسیر و نواسیر و حرارت جگر
 و پهای حاره و دفع حب القرح و دروشانه و در و سر حار نافع و تا شاید آن او بار و جهت
 قطع تب مجرب است و قدر شربت از آب او تا بست مثقال و مضر باه سب و دین

تیسری

بقلم حامضه

بقلم الحمضات

وضعیف الحرارة و بالخاصیة سقط اشتها و اکثرا و مورت تاریکی چشم و مصلح او مصطکی و تخم ش
 در جمیع افعال مانند آب او و از آن ضعیفتر و قدر شربت او تا پنجم درم و گویند مضر سبز و معده
 بار و هست و مصلحتش قند و بدش در اکثر افعال بزرگ و نانو و باده او قابض و غیر بود و باده
 ملین طبیعت است لکن سیانیه بنا نیست شبیه کاسنی بهندی ساگ چولائی گویند در دوم
 سرد و تر ملین طبع و مرطاب بدن و تولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفه حار و طبیعی
 و مضر سیر و دین و قاطع باده و مصلحتش قند و بدش جو ارشاد و تخم ش سرد و خشک و اوج همت
 امراض حاره و اورام شربا و ضما و آنافع است و مضر گرد و مصلحتش شکر و قدر شربت تا سه
 مثقال است بلیج بغاری بلبله و بهندی به طیرا مانند شمر و نخت هند نیست و مستعمل پوست
 او در آخراول سرد و در آخر دوم خشک و قاطع و قابض و مقوی معده و اشتها و باخا مینماید
 مسهل سودا و باطین مسهل صفرا و قاطع رطوبات و صداع و تجارات و جهت بود اسیر و بود
 واده و جهت اسهال زین نافع و مضر سفل و مصلحتش عسل و شکر و بدش آلهه تشمیرت بقدر
 ثلث و قدر شربت تا سه درم. **تنقیج معرب** از بنفشه فارسی است بهندی بنوسا مانند
 در آول سرد و در دوم تر و گویند در آول سرد و تر است و بعضی در آول گرم و تر دانسته اند مسهل
 صفرا و تنقیج و مسکن عطش و حدت خون حیات حاره و خفقان و غشی و منوم و تحلیل اورام
 و جهت صداع حار و سرفه و خونت سینه و خلق و حرقت مثانه و بول احتباس آن و در گرده
 و ذوات الجنین و الریه و خناق و صرع اطفال و نزلات و زکام نافع و مداومت خوردن دو
 درم او تا چهار درم بآب سرد جهت رفع اسهال و با شیر خشت و شکر و امثال آن مسهل سیر و
 و اکثرا و مورت ضعف دل باعث کرب ثقل معده و مصلحتش انگی از انیسون و بدش نیلوفر و برگ
 جنازی و در رسال کل گاو زبان قدر شربت او از جرش تا پنج مثقال و در مطبوع تا ده مثقال

تنقیج معرب

بچین

تنقیج

و روغن بنفشه سرد و تر منوم و جهت جرب و خشکی دماغ و سینه و سرفه و قطره را در اعلیل جهت
 حرقت بول حرارت مثانه و معوط او جهت درد سر حار و پیچوابی مفید و بدیش روغن نیلوفر
 و ترکیب او در مرکبات مسکون بوقاق بپاشی بوره نامند سفید بک پسر را رخ را از این نامند و
 سرخ را نظرون و در اکثر استعمل از این است در سیوم گرم و خشک محمل و جاذب خون بظاهر بیان
 و آتشامیدن او را فواید و هیچ وجهی طلایی آن و مقاوم و سموم و فاسد معده و محرک تی و مصلحتش
 مصطلک و صمغ عربی و بدیش بکینم وزن او نمک است و قدر شربت از یک سیم تا ده درم و قسم سرخ
 او از نیدرم تا یک درم بوزیدان بپندی سادر نامند بخت سفید و اطول بختی در احمر
 دوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه و مهبی و محرک جماع و با لخاصیه سهل زرد آب و متفح سده
 جگر و سپر و تنقی معده و جهت استسقا و رفع کرم امعا و در مفاصل و نفوس و اذابت
 اخلاط غلیظه و با قرومانا برای بواسیر فافع و مضر انشیان و مصلحتش عمل خوردن بدیش و وزن
 او همین سفید و گویند بوزنش و ج و قدر شربت آن یک شکان همین بلیت فارسی اسم بختیت
 که بخت او که هست است سفید سرخ و سیاه سفید در دوم گرم و خشک سرخ او قوی تر و گرم تر و در قوی
 دل و باه و سمن و متفح محمل ریح و ملغم لنب و موافق میرودین و جهت خفقان و سنگ گرده و شانه
 و یرقان نافع و قدر شربت از جرم آن تا دو شقال و از آب او تا سه و قیسه و منضر فل
 و مصلحتش انیسون و کثیر او بدل هر دو یکدگر و بدل هر دو بوزن او و دوری و نصف آن
 سان العصاره و بدل احمر او در رنج و سفید او زربناد است بهنند می ترکیاری
 مشهور است لعاب بسیار دارد و دفع صفرا و مدر و مقوی و مولد منی بعضی مراد از مطلق او
 تخم مرغ خانگی است و نیمبرشت او معتدل ترین اغذیه و مایل بگری و مرکب القوی
 است و پوست او در اول دوم سرد و خشک و سفیدی او در دوم سرد و تر و زرده

دردن

بوزیدان

بخت

بختی
بخت

او در اول گرم تر و کثیر غذا و قلیل الفضول مولد خلط صالح و سببی تقوی ال بدین جهت نفک
 و منع نزول نزلات حار و یسینه و اصلاح آن موافق مزاج سوداوی و با تخم تره سبز که نمک تقوی
 و براده قضیب گا و کوهی و پنبه را به شکر جهت تقویت باه و بغایت نافع و اگر کثرت و مداومت آن
 مولد حصاة کرده و سبب و نیم خجسته او در مزاج طفال قاسم مقام شیر و بسیار رخیته او و دیگر هم و مورت
 قوی و مصلحتش او و به حاره و ابکاره و طباشیر و کبراجت قطع سیلان خون و با نیم مثقال
 لک زگر آن جهت قطع سیلان حیض و در حیض مجرب است و سفیدی تخم مرغ مولد خلط خا
 و دیگر هم و خوردن زرده با سفیده موافق محرور المزاج و صفا و ابکاره و زرد و بزرگ جهت صفا
 حار مجرب است و پوست او جالی و تحیف و قاطع رعان و تقوی سوخته او جهت رعان
 و لک مجرب است قدر شربت تخم او و خجسته و تا پانزده عدد و ترکیب نیم برشت کردن او در محل اول
 از فرسخ نیم از طریق اول از رفیق دوم از منزل اول مقوم است پا و زهر معدنی و پا زهر
 عربی و جگر اسه و بندی زهر موره مانند در حرارت معتدل و در آخر دوم خشک و دانه جو و مقادیر جمع
 سموم حیوانی و نباتی و معدنی میکند و موافق همه افرجه و تقوی دل و اعضای رئیس و حافظ حرارت
 و رطوبت غریزی و مانع تعفن اخلاط و زایل کننده سمیت آن و سببی در ادع او را مصلحت
 و بارده و جهت خفتان بغایت مجرب است قدر شربتش در دفع سم از سه نخود تا دو دانگ
 و در سایر خواص از یک قیراط تا یک انگشت و مداومت آن هر روز یک قیراط حافظ صحت و به
 ضرر هوایی و نباتی و اختلاف میاه و آبویه است پا و زهر حیوانی مراد از مطلق و جگر اسه
 است در آخر دوم گرم و در اول سیوم خشک تقوی جمیع اعضا و سببی و تریاق سموم
 و در خواص مثل معدنی است مگر در مزاج لغایت مضرت و طلا و آب ریحان جهت
 گزیدن زنبور مجرب است و قدر شربتش از یک قیراط تا دوازده قیراط است باید که بر روی سنگ

پا و زهر معدنی

پا و زهر حیوانی

پیش

همراه گلاب یا عرق کیوڑه یا عرق بید مشک ساییده بدیند پیتیاخت نیست مدور غیر تمام
 مشهور گویند در آخر سیوم گرم و خشک بعضی در اول چهارم میدانند اگر یک سرخ یا دو سرخ
 در آب ساییده بخورند برای درد و پشیش و ایلاوس و فالج و دفع زهر مار و حشرات و اسهال
 منفت تمام می بخشد و هرگاه بقدر چهار گندم در آب ساییده قبل از آمدن لرزه تب بخورند
 لرزه تب موقوف یا کم میگردد و حضرت والد را چه غفر الله میفرمایند که راقم در هیضه و در حکم
 بقدر دو ماشه زیاده و کم در گلاب ساییده استعمال کرده نفع کلی بخشد و در سفر طعام فاسد یعنی
 شب گذاشته را چند کس خورند همه باقی کردن دقتی بندنی شد و بعضی اعضا نشان
 تیرگی و کموت اشکارا گردیده بود و الله شریف همین دو اسب نابودن دو گاو و گاو گلاب پیده
 باوزان مختلفه استعمال فرمود نفع تمام بخشد و در صورت که تی بند نشود مکرر بدیند انجام کاری بند
 میگردد و آتی کلاره در عن او که اورا ورق درق تراشیده در روغن کنجد بریان کرده تیار سازند
 شخصی را که سم داده باشد و بهیوش افتاده باشد قدری بدیند اثر سم باطل گردد و مالش این خون
 برای فالج بسیار نافع است و شراب او که سبب و بخور آنرا از آرنه بریزه نموده در شراب پادشاه
 اندازند و پانزده روز در گاوگاهارند بعد از آن هر روز یک ماشه آنرا وقت شام بخورند برای قوت باه
 منفت بسیار بخشد و قدر شراب او از یک پیمانه دو حبه نوشته اند و منبر امراض گرم و گرم فراوان
 و بدیش نارجیل دریا گنه است چنانکه سم غرخت هندی شوه است یکی ترش که شربتی نامند
 و دوم شیرین که شکری گویند ترش او بسیار خوش طعم و دفع صفرا و خون و تقطیع بلغم نماید
 و به نسبت دیگر ترشی حضرت کم دارد و تقویت معده را قوت شکلی و مقوی دل و معده و افشردن
 که با قند و گلاب ترتیب دهند و تقویت دل و شکم نشان دازد و حرارت تب
 بیدیل و آب او در تقویت معده و دیگر منافع بیدیل افشردن او معالج انبه و شیرین برود

بدین

نسبت به اول کمتر مگر در تقویت معده و دل افزون تر از دست فرسخ سیوم در وقت
 التواء فوقانی تا بول بهاری یک تنبول و بندی بان و ناگ بیل نامند نباش
 شبیه برگ کوبیا و بر درخت می پیچد در دوم گرم و خشک مفتوح و منفتح و شستی و مقوی معده
 و جگر و دماغ و دل و حافظه و قوه سمی و نشاط آورنده و مصغ او جهت دفع رطوبت و هضم قوت
 بن دندان قطع نرف الدم هامة تحلیل در رم هامة و سرخ کردن لب نافع و اکثرا مو صید
 محروم وین و مصلحتش بکنجین بدش قوه لعل و قدر شمش تا و شقال ترید و بندی نسوت
 نامند رخ است ظاهر سیاه و باطن سفید و محفون بهترین و سفید و سبک و صمغ دار است در
 اول سیوم گرم و در آخر آن خشک تسهل بلغم و رطوبت رقیق و با تخمیل قاطع بلغم غلیظ و آنچه از
 بدن نفعی معده و رحم و مفتوح معده آن نفعی دماغ از بلغم و جهت عرف النساء و امثال او و فالح
 و ستر که بشارت رطوبات معده باشد و با بلید کابی و امثال آن جهت مایه یخ و اجنون و
 صرع و با تخم کتان در روغن بادام جهت سعال خرس و در دسینه نافع و قدر شربت از جرم تا
 سه درم و در مطبوخ تا پنجم درم و در ساجین مبالغه در کوبیدن او نباید کرد و مضر اسهال و مجفف
 اعضا و مغش و مکرر مصلحتش خواشیدن پوست سیاه او و با روغن بادام و پسته چرب کردن
 و با کثیر استعمال نمودن بدش پوست ریشة توت است بوزن او و در بعضی افزاید غار لقون
 ترنجبین شبنم که بر خار می بجای منقذ میگردد و شیرین در اول گرم و تر و جالی از شر
 و لکین طبع و تسهل صفرا و محرک باه و از شیر خشت لطیفتر است و جهت سرفه و در دسینه و غلیظ
 و پهای حاره و تشنگی و با مار الحین جهت اخراج اخلاط محترقه و بشیر تازه و دشیده جهت
 تحریک باه نافع و قدر شربت او از هفت شقال تا سی شقال و مضر سپهر و مصلحتش ترشندی
 و حباب بدش شیر خشت ترس بازاری با قادی مصری و بید یا کاکا و بید از با کاکا و بید

در وقت
 التواء

در وقت

ترنجبین

در وقت

و سفید می باشد در دوم گرم و در آخر اول خشک و بستانی او در آخر اول گرم است در اول
 حیض جامی و متفتح و محلل و کشنده اقسام گرم شکم و ضما و او جهت بهی و ضعف و خنازیر و جذبه
 هوا هم و تقصید نخچه او با سرکه و غسل جهت عرق النساء و خوردن مطبوخ او با فلوینیا جهت بروز منعقد
 و بواسیر موجب است و غسل بشیره با او باعث سرخی رنگ است و تحول او اسقاط جنین کند
 اکثر او باعث زردی رخسار و روی غذا و در پیضم است و مصلحتش شیرینیا و بدلتش در جملای چه
 و دوزن او با قلا و تخم خرپوزه و در رفع گرم بوزن او درسته و در سایر افعال مانند این است
 و قدر ترشش با او ویدارسته درم تا چند درم و از مفرد او تا هفت درم و ترس بری در جمیع افعال
 قوی تر از بستانی است تقاح بفارسی سبب و بهندی سیونامند شیرین او در اول گرم در دوم
 تر و ترش او در اول دوم سرد و خشک ترش و شیرین او که میخوش نامند در حرارت و برودت
 معتدل و در اول خشک مجموع او مقوی دل و دماغ و جگر و جهت خفایان عسر نفس نافع و شیرین
 او مفرح و ملطف روح حیوانی و با قوت تر یا قیه و نخچه او جهت سرفه سی و آب او با شراب و گوشت
 آب جهت رفع غشی موجب است و اکثر خوردن آن باعث تهیای مرکب و مصلحتش اخلاط
 لطیفه و ترش او قابض و تسکین فی عطش و موافق معده صفراوی و خشک کرده او با آب
 و او ویدنا سبب جهت تقویت معده و اسهال صفراوی تسکین فی نافع و اکثر او مضر سینیه و موش
 ذات الریه و ریاح عروق و مصلحتش کلفند و در حبس است و میخوش او مولد خلط صالح و در
 افعال مثل ترش است و مریامی او در جمیع افعال بهتر از مفرد است و مریامی که در نهی
 انبلی و اعلی نامند در غشی است در سیوم سرد و در دوم خشک تسکین غشیان و فی صفراوی
 و تشنگی و ملین طبع و سهل صفرا و اخلاط محترقه و شتی و مقوی دل معده سترخیه و در حموضات
 سوای اسهالی نیست و مطنی همچان خون و جهت خفایان حار و تهیای حاره و تفریح محرومین

تقاح

مریامی

بیدیل و اکثرا و مورث سحج و معال متضرر سپرز و مولد رسده و مصلحتش کثیر و بیش الوی سیاه و
 در غیر اسهال زرشک قدر شربت آن از بهفت شقال ناسی شقال و دانه او در سیوم و خوشک
 قاقلیض و مغز تخم اجبت اسکانی مجرب است و برای او خصوصاً مریای قسم سرخ او بسیار لذیذ
 و مفید بملغ مذکوره چون برگ اوبسانید و در آب بماند و صاف کنند و بیاشامند
 جبت تب صفراوی و زحیر حار و سوزاک نافع است و کل او همراه گوشت پنجه خوردند
 بسیار لذیذ و سکن صفرا و ملین طبع و برانگیختن اشتها مفید قوت بفارسی و بهندی قوت نیز
 گویند و در ختی است شیرین و در اول گرم و در دوم سرد و در بول و ملین طبع و مولد خون صالح و
 و مفتوح سد و مصلح حال جگر و شستن مقوی کرده و جهت آبله و حصه نافع و مفسد معده و مصلحت
 سکنجبین و زرشک که شاه قوت بود و در دوم سرد و در اول خشک قاقلیض و طیفی حدت خون
 و قاقلیض صفرا و خشک او مضر سینه و عصب و مصلحتش غسل چون آب ریشیه قوت را که از سنگا
 او گرفته باشند بقدر بهفت اوقیه یا برگ انجیر و برگ تاک بقدر یک و نیم در یک سرپوش خمیر گرفته
 بچوشانند تا به سدس سد خضاب بغایت قوی و مجرب است تووری بهندی مکهاره
 گویند زرد و سفید و سرخ میباشد و بی تندی و زرد و سفید را در صفهان قدومه و سرخ او را
 قدومه کلگون گویند در دوم گرم و در اول تر محرک باه و شستی و شستن و جهت برودت احتشاور
 سرخ کردن رخساره و صاف نمودن بشره و رفع مواد سوداوی و معال سببی نافع و بدیش
 بهمن سرخ است و قدر شربت تا پنج گرم و نبات او قاقلیض و در غایت روع است تووری
 شمشور است قسم بیاض قسمی تلخ و خشک است بک پزنده ماده خام و دفع اماس
 و زردی بدن و استقاده امراض سپرز و جذام بوا سیر فساد صفرا و قسمی گپا تووری ناسنیدیا
 چرب سرد و کرباعت تب سرد و فساد بلغم و قسمی از هر دو کلان که از تووری نامند ملین و رافع

توت

موری

سحج

م

فنا و صفر یا بطل تواریخ هندی است و خواص قمر اول مزاجش تری و حضرت والد ماجد
 سرور است ملین و رافع حرارت مزاج و ضعف معده و در اخرجه یا لبه مناسبت دارد و
 در هندوستان برای محوم از آن ضرر و بیاض و بدین قمر و طبیعت که بفارسی انجیر نامند
 در اول گرم و در دوم ترسبی و کثیر غذا تر از سایر میوه با و مسکن حرارت و تشنگی و تسهل بر فوج
 مبر و دل و سینه بدن خصوصا چون چهل صباح با انیسون تناول نمایند در سینه بی بخت
 و مقوی جگر و منفخ سده و رافع سده و درم سپر و بوی اسید و نزال کلیه و خشک او در دوم گرم و در
 اول تری و در جمیع مراتب مذکور ضعیفتر از تازه و چون انجیرانه روز در سرکه خیسایند هر روز بخورد
 او را با قدری سرکه او نبوشند بعضی را کو بیده ضا و نمایند جهت تحلیل صلابت و درم سپر و مجرب
 میداند و چون مغز گردگان با ساوی او کو بیده روزی بست شقال بخورند با خاصیت پهل
 بیناید و مجرب است و مضر جگر ضعیف و مصلحتش انیسون و مصلح انجیر تازه و سکنجبین و بدلتش در ادویه
 شش مغز حیوانه و قدر شربت از خشک او تاسی شقال از تازه او تا یکطل فرسخ چهارم در
 حروف التماسه توم بفارسی سپر هندی اسن نامند تری بستانی پیا شد بستانی
 دو قسم باشد یکی بسیار دندان و دیگری یک دندان و بهترین همه بوستانی شهر پر و دندان است
 در آخر سیوم گرم و خشک با رطوبت فضلیه و تحمل قدر و منفخ و جالی و جاذب و محفط رطوبت
 معده و مفاصل و با قوت تریاقیه و خوردن او با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال را قمر
 مضرت آیهای مختلف هوای و بانی بعضی آنست و محرک باه و مولد سنی در رطوبت و محفط
 آن در خوردن آنرا و در مزاج فصل حار محرق خون و مضر بوی اسید و مصلحتش بختن او در آب
 باندک نمک و بدلتش پیا و عنصل و سیر حرای است فرسخ پنجم در حروف التماسه تازی
 الفارسی جد و الفارسی ماه پروین و هندی زربی خوانند و پنجست مخروطی شکل است در

در حروف التماسه توم

در حروف التماسه تازی

انکشتی و از آن کو چکتر پنج قسمی باشد ختائی و هندی و عقربی و زیتونی و اندلسی بهترین او ختائی
 که نبش می باشد و اول سیوم گرم و خشک قاع مقام تریاق که میر قی و مقوی دل و اعضا
 رئیس و فاد و زهر افمی و سایر سیوم و نبش و مفتوح و محلل و منفع و مسکن او جلاع و مقوی با صبر
 و باه و آستها و در حجت او رام حاره و باره و دستقا و تب ربع و حصاة و یرقان و تسهین پان
 و صرع و فلج و عسر البول و قولنج و امراض باره نافع و قدر شربش حجت طفلان از نیکانگ
 تا یکد انگ و تب ربع و دو انگ و در تقویت باه تا نیم شقال و در استسقا تا چهار انگ و تورث
 جراثمت اسهال و تصدع محرورین و شش سکنجین و بدش و دفعی سه وزن او زرد بنا و چرم جیر لپاری
 تره نیک گویند بری او در سیوم گرم و در آخر دو خشک و بستانی او در دو گرم و در اول خشک
 در شیر و بول و مفتوح سده و جگر و سپر و زفت حصاة و مولدنی و محک باه و تصدع و تورث سده
 و بخور و عظم و بصر و خشک سنی و سرکه است و تخم او در افعال مذکوره قوی تر از آن و تورث ثوران
 خون انصاب و او با اعضای ضعیفه و خشک شرب تازه و قدر شربت از بستانی او تا پنج گرم
 و از بری تا سه گرم و بدش مثل آن تو در بست جزر بلفاری گزند و هندی گاجر مانند و در دو
 گرم و تر و گویند و اول تر است سببی و در بول و مفتوح سده و جگر و مقوی معده و قطع لغم و زمین و
 سرفه و در دین و معده و جگر و اخراج حصاة نافع و مر بای او یغایت سببی و مقوی احتشاد
 رحم و حافظه و شامیدن آب او حجت خفان بسیار مفید و جریم او لطبی لطیف و نافع و مسفر
 محرورین و خشک او دویه حاره و خشک محک باه و در انار مثل اصل او و قدر شربت از جریم او تا صد
 و شصت شقال و از مربی هفت شقال و از تخم او تا دو گرم و بدش در قودانیون و بر
 او در اول سیوم گرم و در آخر اول خشک و در افعال سوائی تحریک قوی تر از بستانی جلنا
 بلفاری گلنار و هندی ببول انار کا دکی انار مانند و او غیر گل انار شمر است اگر چه در جمیع

جبهه

جبهه

جبهه

افعال مشابه بیکدیگر اند و در دوم هر دو خشک و قابض و راجع و قوی و اعضا و جفت اهراس و
 و صفراوی و زرق الدم هر عضو نافع و قدر شترش تا در دوم و صمد و متصلش کثیر او پیش از شتر
 پوست از جلیبیا ناهندی که بان بید گویند بیونانی استمخصیت بایل بسرخ در اول سوم
 گرم و خشک بقایت لطیف و فتح و تحلیل و مده و تر یا ق سموم و جفت گزیدن سنگ یواند و هوام
 و سموم شتر و بصفیر و قدر شترش تا کمال و صخر سینه و متصلش استقل و قدر یون ق بدش و صخر
 و تحلیل کیوزن نیم او اسار و ان نصف او بخ کبر و در هر محل قسط و زراوند و بوزیدان و بقای
 قوتش تا سه سال است و حصار او در افعال قوی تر و قوت او تا هفت سال باقی است چند
 بقای آتش بچکان مانند آن شبیه خصیه است و حیوان آن مای و بهترین آسوخ و بعد از آن زرد
 سیاه او از سموم قمار است چند بید شتر گزید و آخر سوم گرم و خشک و فتح و تحلیل و جفت خفان
 بار و نسیان فایز و رسته سایه امراض بار و دماغی و عصبی نافع و آشناییدن آن بقدریکه
 افیون خورده باشد راضع سمیت افیون است چون بار بار افیون بیایند زهر او و رکن و قوتش
 تا پانزده سال بماند و قدر شترش تا یک انگ و صخر خورین و صمد او شتر است بنفشه و بدش مثل او و پنج
 فضل جو زهر آگر و گان بدهندی اخروٹ مانند مغز او در دوم گرم و در اول خشک و بارطوبت فضل
 و ملین طبع و تحلیل و سهی و خوردن و شغال او که با و شغال انجیر کو بیده با و ملین طبع مجرب با صفت
 مسکن منخ و صمد قروح است شرب و ضا و او نوشایدن سوخته او که با پوست سوخته باشند
 بقدریکه شغال باب بود و شغال آن جفت قطع خون بوا سید و طلائی نشا ره چوب او با سر که جفت
 سرخ کردن رنگ خسار مجرب است و بریان کرده او با پوست جفت سرفه که از بهوی می شود باشد
 مفید و مغز کنه او را چون ناشتا بخانید و طلا نماند جفت تشنج بار و و بیس او تا در دوم پستان سید
 و در عن گروگان آتار مانند کنه خائیده است و تحلیل و صخر و نوشایدن در یک و رسته درم تا

بیشتر

بیشتر

بیشتر

یکمجهت در درک ظلماتی اوجیت اکله و نواصیه چشم و رفع در و آ بارده بدنی و در آن
 قویا و قیل مجرب است و قدر شربت از مغز او تاده شغال و مضر محو درین و مصلحتش خشکی و بدلی
 مغز و گان حبه انحصار بوزن او و بدل روغن روغن سداب جو زبوا انقاری جو زبوا و
 برندی جانفل جانفل نامند و قدر درخت هندی است و درخت او بقدر انار و بهترین آن تاده و در
 و تند است که خطوط سیاه داشته باشد در دو گرم گرم خشک گویند خشکی او در سیوم است قانضر
 و مفرح و تقوی و غده و قم آن و مری و جگر و حافظ حرارت غریزی و هضم و جهت صلابت
 جگر و سپر و اورام بارده آن ضحاده و بار و غنها جهت اوجاع بارده و کرمی کوشش و کمال او
 جهت تقویت با صره و جرب و بل نافع و قدر شربتیش تا و شغال و قوتش تا سه سال قهیت و مضر
 شش و مصلحتش غسل و مصلح محو درین و مصلحتش کشین و بسیا خوردن او مورت محق و مضر جگر و مصلح
 او بنفشه و بدلیش بسبب سبب چاه خطائی نبات است برکش مایل بنفشه گرم با عدال و ترو
 در آخرو دو گرم گرم و در وسط آن خشک ملین و منضج و تقوی هاضمه و ارواح و قوی و معده و باه
 و ضحاده و جهت اورام صلبه و تسکین در و بوسیر نافع و مضر معده بارده و طرب و مصلحتش با میان
 خطائی و رازیانه است و قدر شربتیش تا نیمه گرم خوب چینی بنفشه معروف بهترین آن قطعه
 بزرگ ابلس سرخ نیم رنگ است که در دی باشد و بی کرده و بی گرم و شناخ جانینده بود کرم زده او
 ضعیف العمل است و مرکب تقوی و یایل بجمارت و میوست او زیاد و بر حرارت او و لغایت
 محفط رطوبات غریبه و لطیف و محلل مواد غلیظه و مدبول و عرق است و تنوم و مفتح سده و تقوی
 خون و روح از کثافات و با قوت قابضه و ملین صلابات و سرولح النفوذ و عمق بدن و
 تقوی اعضای نریه و تناسل و باه و حرارت غریزی و معده و در بروز کردن حصیه و در
 توالد و تناسل مکرر و تجربه صاحب تفسه در آمده و جهت علت آن شک و جهل و در رفع جمیع علل

جو زبوا

چاه خطائی

چاه خطائی

سوداوی و قروح غریبه و خبیثه و آنگاه او را دم شور و بوی شیرین و صیر و وجع المفاصل اکثر امراض بنیه
و تسهیل بدن قطع عادات ایون و سایر اوجاع بارده و مواد نر از زکام مجید است و تسهیل در
اکثر آب مطبوخ است و جرم او سرد و قوی لطیف است مگر تازه او که خشک نشده باشد
فرسخ ششم در حرف الحار لعل حب لیل بقاری تخم نیلوفر بیج و بندی زردکی و هر چای
گویند و او دانگیا هست شبیه بلبلاب در سیوم گرم خشک سهیل اقسام گرم و باز در سهیل تخم
علیظ و با ستموینا سهیل صفرا و اختلاط غلیظه و با لیلیه سهیل سودا و متع سده جگر و سپر و حجت درد
مفاصل و سایر امراض بارده نافع و قدر شترش از یکدیگر انگ تا نیم شقال و یکدیگر دم و زیاده او کشنده
پهوض و مصوق با سایر لقاح و سهیل مفروط و مصلحتش بللیه و حق بلنج و آلودن او بر وزن بادام است
و بدش بودن او شخم خفیل است و قوتش تا سه سال بانی است حب بلسان تخم دخت
بلسان است در آخر دم گرم خشک مدر بول و حیض و مقوی و مده و تحف رطوبات معده و اشتا
و ماح و رافع مض و امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و در معده و حجت تحلیل نفخ و رقت
و درم ریه و عرق النساء و صرع و سده جگر و متسفان نفع و قدر شترش تا دو درم و مضر شانه و
مصلحتش کثیر و بدش بکیم و زن او عود بلسان است و اگر نباشد سلیخه و در زناقات هم وزن او
حب انار یا زراوند و طویل است حجر اکحیه بقاری مهره مارگو یندیمی از مار بهم میرسد و قوی
یباشد و آزار مار مهره و نامند و بهترین اوست که چون بر موضع مار گزیده بگذارد بچسبید بعد از آن
چون در شیر اندازند شیر را بنجد کند چون جذب تمام سم کرده باشد دیگر بنچسبد و هنگام جذب سم
زنگ او شنیر گردد پس از آنکه در شیر اندازد سم خود بشیر باز دهد و خود بحال آید بیگزیدن
مخصوص است و حجت گزیدن عقرب و دیگر موم ضعیف اعمل است قدر شترش تا سه قیراط
حجر الیهود و سنگیست بشکل بلوط یا لیسفیدی طبعی ندارد و محمد بن احمد گوید که زرد ماده میباشد

در اعراض
المطبوخات

حب بلان

حجر الیهود

حجر الیهود

ده اوستدیر جبت حصاة زنان مجرب است و نژاد شکل بلوط جبت حصاة مردان در اول گرم
 در دوم خشک و گویند معتدل است در بول و مانع تولد حصاة و از یکدنگ تا نیمه شغال با
 نجاه شغال آب مفت سنگ کرده و نشانه است بداند که حجرا لیهو بالا اتفاق مفت سنگ کرده
 است لیکن در مفت سنگ نشانه اختلاف است جماعت کثیر منکر اند و قدر شترش از یکدنگ
 از نیم شغال و مضر سر و پیرو متصلش تخم کرفس و گویند مضر جگر و مصلحش صمغ است حسک
 فارسی خار خشک و بندی گو کهر و نامند بری و بستانی میباشد بستانی بهتر است مصلح بسته
 پهلوان مرکب القوی و خشکی او غالب جالی و در بول مسکن در دمانه و افزاینده منی و مفت حصاة
 منضج در اوج و لین و رافع قوای خارجیه و ثریون نخود را در آب تازه او مکرر پرورده کنند
 و تقویت باه بیدیل است و مضر سر و پیرو متصلش بادام قدر شترش تا پنجم گرم حفض هندی روت
 مانند کی و بندی میباشد و آن عصاره برگ و تخم نباتیت خازناک قریب سه درع بهترین او
 بیرون زرد مایل سیاهی و دروش مایل بسرخ و او معتدل در حرارت و برودت و در دوم خشک
 غالب و در اوج و محل و سبزه و اشامیدن او جبت او را م باطنی و اسهال و احتباس خون و
 نفث الدم سینه و سرفه و ادرار حصین و بواسیر و در و جگر و غرغره او جبت در م حلق و مضغه او
 جبت تقویت نشه و قطور او جبت چرک گوش و ضما و او جبت شفاق مقعد و او خس و او را م
 منع نزلات و احتیاج جبت جرب حکم و سلاق ضعف بصر و دمع و در دمانه نافع و قدر شترش
 از نیم شغال تا یک گرم و مضر سر و پیرو متصلش انیسون و بدیش حفض هندیست و آن عصاره پیل
 نهج است و در جمیع افعال قوی تر از حفض عربی است مگر در ریح و او سیاه تر از حفض است
 میباشد حلیمه در بندی متهی نامند از جوب معروفه است و قوتش تا دو سال باقی است در اول
 دوم گرم و در اول خشک منفع و سبی و تقوی ریه و با رطوبت فضلیه و چون باشد طبع دهنده منفعی است

حفض

حفظ

و جهت سوا و جنبه سینه و سرفه و بر بوی مجرای تن و جهت او را مصلح بطنی و درم سپرز و درم
 و شوخی آتش و کلفت بغایت موثر و تصدیع و تنشی و مضر ایشان و سوله غلط غلیظ و مصلحش سکنجبین
 و انیسون بدانش تخم کتان و قدر شربت از گیاه و او را و درم از تخم او تا پنجم درم و درم او که از تخم
 او گیرند گرم و تند و مقل و ملین و ملا با ت است حلیتت بغاری انگور و دیگر و درم و بهندی رنگ
 مانند اسفند صمغ اجندان است بهترین اقسام الطیب است چهار گرم و درم و درم خشک و تنش تا بهفت
 سال با قیست و تنش او در سیوم خشک بوی او شبیه بوی گندنا و اقسام او قاتل جنین و مخرج آن و
 محلل قوی و بوی و در جهت امراض بار و دماغی و فلاج و تب ریح و باز و درم و جهت سرفه
 خشک و درم و پهلج و طلائی او با انجیر خشک و سرکه جهت قوا نافع و مضر و نافع و جگر و مصلحش انار
 و انیسون و بوی او مضر و درم و مصلحش بنفشه و شربت صندل و اکثرا و موثر است اسهال
 و تب و مصلحش آب مورد و سیب صندل بدیش جاو شیر و سکنج است قدر شربت از یک عدد
 تا نیم تنهال حمص بغاری نخود گویند و بهندی چنان مانند بوی و بستانی و بستانی گرم و خشک
 از بستانی منفخ سده جگر و سپرز و ملین او را مبن گوشه ایشان و بستانی او بهترین صواب است
 نزد قهراط و درم گرم و در اول خشک و تازه سبز او در اول تر و قوتش تا سه سال با قیما و ملین
 طبع و سببی و مقوی شش و مسمن بدن و مقوی حرارت غریزی و موله خون صالح و کثیر اعصاب
 و منبه اشتها و چون او را در سرکه کشید ترک کنند و ناستا بخورند و در آن روز چیزی دیگر نخورند جهت
 کشتن گرم معده مجرب دانسته اند و آب منقوع او را با قدری عسل بنوشند جهت اعاده باه با سوز
 بجدیل است و طبعش بنخود سیاه مسقط جنین و مفتت حصاة و در افعال قوی تر از سفید
 و با قوت تر یا قیو و مضر قرحه نشانه و موله ریح و مصلحش خشخاش و گند و زیره و در سایر
 افعال بدیش ترس و در قوت باه و بیاست محاض بهندی چه که مانند درم سرد

جگر

مصلح

مصلح

و خشک با قوت قابضه و سکن قی و غشایان صفراوی و ششتری و جهت رفع خمار التهاب تقویت
 جگر رفع و مضرباه و مصلحش شیرینها و بدیش ترشی ترنج و قدر ششش تا هپره ورم و تخم او در اول
 سرد و در دوم خشک قابض و جهت قرصه اسعا و خفقان حار و برشته او است اسهال کبدی
 و دومی صفراوی و شور و تعلیق او بر بازوی چپ زنان مانع استن و مضر کرده و سپر و مصلحش
 را در یانه و فند و قدر ششش و در دوم خنظل بهند اندر این کاپیل نامند شکر گیا آیدست بقدر بهند
 در نهایت لحن و مستعمل شحم اوست و قوتش تا چهار سال باقی است و آنچه بیرون آورده باشد تا
 دو سال در اول چهارم گرم و در دوم خشک سهل سودا و بلغم غلیظ و جهت فالج و امراض بارده
 و اعراض و عضای عصبانی و کرده و شانه نافع و قدر ششش از کید انگ تا نیم گرم و مضرباه حار
 و معده و مصلحش کثیر او قتل و مضربان نخینه و مصلحش رب قوا که و بدیش برابرا و میدا و نیم گرم
 آن حرل است حنا که سر حاد و تشدید خون بندی مندی نامند بنایتش گلش سرخ مایل به سبزی
 که کب القوی و مایل بسردی و در دوم خشک گویند در اول گرم است با قوت قابضه اشاسیدن
 آب نفیع او روزی بی شغال با هفت شغال شکر جهت ابتدای جذام بغایت نافع و تا سینه
 جرم او نیم شغال با ناصیه رفع قویج و طلائی او با آب برگ بید انجیر جهت شقاق فزونی در
 زانو و بارگ گردگان با ناصیه جهت بیضه و خوزه و شقیقه و صداع ریجی و بلغمی مجرب است
 و مضرباه و مصلحش کثیر او لعاب اسفول و گل و متدل و لطیف و طلاک و جهت فالج و امراض
 و عصبانی مفید است خطمه ببارسی گندرم و بندی گیون نامند بهترین و تازه بالیده
 مایل بزردی و بعد از آن جنس سفید اوست در اول گرم و در طبیعت و بیوست متدل
 است و تازه او که خشک نشده باشد در دوم تر و بهترین غذا مایه اصحا و شیر غذا و سمن و
 و مکر گرم معده و مصلحش سرکه کته و مضربان حله و نیمه و نافع و در نیمه و مصلح او شیرینها و

در کتب دیگر

نخ

خ

نخ

از افق
المنقوطة
جهازی

نیر

نور

طلای آرد و گندم با آب کشیده جبت روع تحلیل اورام حاره و خنازیر و غده موجب است فرسخ
 بهنقته در حوت الحاء المنقوطة جهازی لغاری نان کلاغ گویند از جنس خطمی است در
 اول سر و ترو گویند در دوم و باور قیت و مدربول و منفعج و راع و منفعج سده و تخم او سرده
 و کشیر اللعاب مغز و مغزی و ملین و جبت سر و گرم و خشک و قرحه کرده و شانه و گر فکلی آواز
 و تقویت اسما و رفح نزل و ضا و اجبت اورام حاره نافع و مضر معده ضعیف و مصلکش ربوب
 فواکه و بدلت تخم خطمی و قدر شربش تا پنج درم و قدر شربش از آب خبازی تا پنجاه درم و جهازی
 بستار تخم سیاه و برودت و طوبت او زیاد و از بری و ملین طبع و سینه و پتهای حاره و تصفیه
 صوت نافع و مضر معده بارده و مصلکش ادویه حاره است و تخم او مصل قوی اخلاط غلیظه و مفتوح سده
 و جبت عرق النساء نافع و قدر شربش دو درم است خیمه لغاری خاکشی و در بندی خوب کلان
 نامند در دوم گرم در اول تر سبی و شتی و تقوی معده و باضمه و جبت معده سرد و آب و تصفیه
 و شری و سده درم و جبت رفح سمیت ادویه و کینه و شتال و جبت نفث اخلاط سینه
 و ربه و ضما و ش جبت اورام صلبه و درم بن گوش و پستان و نیشین و قرحه و با عمل جبت
 اعانت محل نافع و قدر شربش تا دو و شتال و منفعج و مصلکش کثیره او بوزنش تو دست خروال
 بهندی را می نامند تخم گیا بهیست مراد و مطلق از نوع سرخ است در اول چهار گرم گرم خشک
 و با تخم و محلل طوبات دماغ و معده و سایر اعضا و غشت حصاة و جبت در ریجی بلغمی و جگر و سپر
 و امراض بارده و دماغی و طلا کردن او بار و غن قیض جبت لغو و لطف و جبت درد دندان
 بی درم محرب و مضر محرورین و مورث تشنگی و مصلکش کاسنی و بدلتش و دوزن او حب الرثاء
 و قدر شربش تا سده درم و دروغن او که او را کو بیده بطور روغن با اویم تیار نمایند بغایت
 و محلل و طلای او جبت اختناق و رحم و پتهای خرم و درد های کمنه و لفعج سده و صلب

اشتهای بدن اوجبت در معده بار و فرس نافع و قدر شربش تا سه درم خروم کبر خافق را
 بفارسی بید بخیر و بندی از ندری گویند در آخر و دم گرم و خشک تحمل و لیکن عصب سهل قوی
 خلط بار و جهت فالج و لقوه و امراض بار و نافع و قدر شربش از پنج عدد تا ده عدد و مستطاب
 اشتهای و موجب کرب و مصلحت کثیره و صفا و اوجبت تا لیکن مکلف و اورام بلغمی و در دمان
 و قفرس بعید بل روغن او در مرکبات بطور است خسر بفارسی کا هونا سندیستانی و بری
 میباشد و بری او سرد و تر از بستانی و شیر او گرم است و در حیض و گیاه او در آخر و دم سرد
 و در اول تر و بستانی او در دم سرد و تر و تسلیح الاخذار و مولد خون صالح رقیق و مسکن
 حدت خون و صفرا و خشکی و التهاب و مفتوح سده و مدبول و منوم و رافع اورام حاره و دافع
 نما و رافع سستی و لیکن طبع و جهت امراض حاره و بیوست سودا و صفرا و جذام و یرقان
 و تپاس حاره و حرقت مثانه و بول و در سرد و منع صعود بخارات بدماغ و نزله حاره
 و سرفه که از گرمی و خشکی باشد نافع و اکثرا و مضر باه و مولد ریاح و مضر صاحب سل و ربو و
 مورث انسیان و ضعف با صره و مصلحت بودینه و کفرس و صفا و اوجبت اورام و التهاب
 نافع و قدر شربش از آب و تاشی در دم و تخم او در دویم سرد و خشک و خنجر و منوم و جهت نزل و
 تر کاسه و در وسینه و تقطیر بول و سیلان مینی نافع و مضر باه و مصلحت مصلطه و بدیش دم الاخوین
 قدر شربش دو درم و روغن او در مرکبات مرقوم است خشکاش بندی خشک ناسندیستانی
 را بفارسی خشکاش سفید گویند گاش سفید میباشد و خشکاش سیاه را گل خفیش و سیاه و کبود
 و این الوان را تخم سیاه میباشد و تخم خشکاش سفید در آخر و دم سرد و در اول تر و خنجر و منوم
 مواد رقیقه صفراوی دده در دم او با شکر جهت خنثی سینه و سرفه حار یا بس نفث الدم و حرقت
 مثانه و تپتی نافع و مقوی جگر ضعیف و کرده و سمن و با عسل مبی و مداوست قاطع باه و مضر

ریه و مصلحت غسل و شکر و پوست او را بیل شکلی در آید و مسدود چون کیشغال پوست او
 صبح و شام تناول کنند جهت اسهال و معوی صفراوی التاب اما عجیب است و قدر
 شربش یا چند گرم و از تخم نازده او ناده در رم و از پوست او نیک نیم شغال و از گل او نیک در رم و غلظت
 که بطور روغن گل بگیرند و در تخم و سکن در دکان حاره و روغن تخم ششماش در افعال از آن
 ضعیف تر است ششماش اسود و مراد از مطلق او هم برایت در آخر سوم سرد و در جمیع افعال
 تخم او قوی تر از بستانی و جهت حرارت جگر نافع و مضر و مانع و مصلح او بادیان و قدر شربت
 او پنجیم اجزا بقدر نصف شربت بستانی است و از تخم کیشغال و بدیش در اکثر مورد تخم کاهو
 خصیة الشعلب بقرسی تلک گویند آن جنینست سفید و از سورجان کو چکنر و طعم و شیرین و در
 نازده او گوشت شبیه بوی می در آخر اول گرم و تر و سببی معوی عصب جهت کز از و تشنج یا بلس
 و تولید می و تولدویت نغوظ سفید و طعم او باروغن کل مثبت و معوی و مانع او سقوط است
 و قدر شربش و شغال و مضر نیم معد و مصلح او شکر و بدیش تخم زردک است چند قسم میباشد چنانچه
 در موطا است مفعلاً مذکور است عظمی معروف است سفید و سبز و مختلف الاوان میباشد آنچه
 بی گل یا ضعیفی بری یا جالینوس سرد تر و انسته و شیخ الرئیس گرم باعتدال اکثر مرکب القوام لیس و
 و تری از انواع خبازی نموده اند و تحمل منضج و رادع و مری و گل او ضعیف تر از دیگر شاخ او و آب طبعی
 او چنانچه در افع خضرتندی او و سیاه و کیشغال آن جهت تحلیل قوی تر و کشادن بول و حیض و قرحه
 اسهال و نفث الدم سه فرجه حاره و اسهال و منصف مواد سوداوی و صفاد او جهت تسکین و او را هم و عرف
 نافع و مکرر و کثیر و تخم او و خروانه خرا که با سر طلا کنند جهت تحلیل اوله و تری عجیب و پوست می او تبطلین و طبعی
 جهت زخمیر و منصف سده معاد قرحان نافع هر گاه بیخ او را کوفته و در لسته بسته و در آب گذاشته و در
 زیر آسمان چندان نهند که آب بخیزد و جهت نفث الدم سه فرجه حاره و مصلح او عصاره زرشک

ششماش
اسود

تغیر بقرسی

طبی

و با ویان گویند ضرر به است و مصلحتش عمل بدیش خباز می قدرشش از یک شقال تا دو شقال و از
 طبع او تا شتی شقال خل بفارسی سرکه نامند و ادانگور و خرمایه و زرد شکو و عسل و انجیر مانند آن از
 جوبات مثل پنجه و شال آن تیار می سازند و بهترین همه سرکه انگوری است از مطلق او همین بر است
 مرکب الکوه و در دوم سر و خشک گویند خشکی او در سوم است تا بعضی بسیار محف و سریع القوه
 و رساننده قوت او و به با عضوا و لطیف و قاطع اخلاط غلیظه و عین مضم و قاطع نرف الدم و اعضا و
 محرک اشتها و فتق سده و سار و با و سپر و طلائی او جیت منع انتشار قروح خبیثه و در دوسر و گزین
 چو انات سمیه حاره و خوشگی آتش بلعایت مجرب ضاد انجیری که در و طبع یافته باشد جهت سوزش
 عضو و خنونت آن و جوشانیده او با کلاب که پارچه را بآن تر کرده بر سر ضا و کنند جهت در دوسر
 که از صف و خون و بخارات حام شده باشد و مضمضه طبع او بازیره و صفت جیت تسکین و دندان
 و قروح لثه مجرب است و ضرر عصب پیران قوت باه و مصلح او شیرین است قدرشش تا شتی
 شقال بدیش در بعضی امور شراب در بعضی آب لیمو است همه را قسم سرکه سر و خشک لکن سرکه
 نازی و ناز جلی و علی گرم و خشک است خلاف بلخی بفارسی بید خشک مانند گل آویش از برگ
 بهم میرسد بقدر بلوطی و ملون نرودی و اندکی سرخی و سیاهی سفیدی و بسیار خوشبو و جالبه و سوز
 سرد و تر است و جمعی دیگر در اول گرم و بایل بخشکی بیان نموده اند و محلول و با طعم و منفعت سده خفیفه
 و ماعلی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از بخار و عمو او حاره باشد و ملین طبع و عرق او در
 افعال از کلاب عرق بید قوی تر و ملین طبع و مقوی دل و معین باه است و قدرشش تا شتی
 است و روغن شگوفه بید خشک سرد و خفیف و مسکن در دوسر حار و مانع صعود بخارات و بدل
 او روغن گل و دستور ساختن روغن آن مانند روغن بنفشه است و بدل عرق او عرق بنبو
 است و خمر بفارسی شراب است و از مطلق آن شراب انگوری مراد است که آب انگور صاف را

ص

بلخی

ص

در خم که درون او برفت یا قیر یا سوم اندوده کرده مدتی در آفتاب گذارند تا بچوش آید پس سایه
 بردارند یا خم را در سیرین اسپ فن کنند هرگاه برسد بعد از آن صفا خستنیار سازند و غیره بگویند
 را بنهند نامند و اصناف او بحسب اعمال زیاده شربت قسم میرسد و چون خردل داخل کنند
 بدون جوشیدن خم میشود باز عفران موجب بسیار نشاط و تقویت جگر و دل میگردد چون
 سرعات استعمال خم بحسب سن فصل مغراج و مقدار و مکان و وقت کرده میشود جهت حفظ
 صحت نیکو کردن فکر و رنگ رخسار و تقویت هضم و فحم دل و معده تاثیر میکند و باعث
 شجاعت و سخاوت است و خوردن شراب سفید با سبب آب گوشت بجز بی جهت غش
 و بیوشی محرب است قدر شربت شراب بحسب افرجه موقوف بر سطح طبیعت و شرب آن
 آنرا گویند که یکسال تا دو سال برو گذشت باشد در سوم گرم و در دوم خشک است و قدیم که
 زیاده از دو سال تا چهل سال برو گذرد پیوسته او در سیوم و سطر که تازه است در دوم
 گرم و تری آنچه از ششماه تا یکسال برو گذرد در آخر دوم گرم و مایل بطبعت است بهتر است
 که بعد از جوشیدن آفتاب تا سه ماه گذرد استعمال کنند چون مزاج مردم هندوستان ضعیف میباشد
 باید که اول کم از قدر شربت استعمال کنند اگر چه عده گذشته بیاست که نافع شراب
 بهم نکرده نیست بگرچین در بعضی اوقات شارع هم خصت میفرماید و نیز در قوم سیوس و بعضی قوم
 هندو مانند کایت نوشیدن آن مروج است اندک است و شرب خولجان بپاشی پنج پان برنجی
 کلینج نامند و تخمیت سرخ تیره پر گره و تند طعم و از هند و روم خیر و عینط پر گره را خولجان
 نامند و گی گره را که باریک صلب است عقاربی و کرم خیر بهتر است قوتش تا هفت سال باقی ماند
 در آخر دوم گرم خشک تقوی معده و حشا و باه و ماسک بول بجات کاسه ریاح و جنت قویخ
 و برودت کلینج در دگر و در دگر باره یعنی نافع و یکد رم سائیده او با یکو قیشر گوسفند ناشتا میشود

در تحریک باه مجرب است و مضرول و حجاب مصدع مخورین و مصلح او صندل و طباشیر و قدح
 شتریش تا یکین شقال و بدش در چین و کیا به است و حوض بقاری شقال و وندی آرد
 تا سوزد و بهترین اولوست که عبارت از آنچه گوشت او از دانه جدا شود و در اول سوزد و در دوم
 تر بدین مسکن تشنگی و غلیان خون صفرا و بخارات حاره یا آبجهت بد بوئی و بمان و شکلی
 و مانع مفید و در افزای حاره معین باه و شسته طعام و آب نیم طل و آب شرب گذارند تا صاف
 شود و با شکر و ترنجبین اشال آن چند سهیل صفر او جهت رفع اخلاط مفرقه مفید و مضر طری
 و اعصاب هورث تنها خرمه اگر چه بعد از یک ماه یا دو ماه با و مصلح او عسل و قسم دوم و که کار و نماند
 غلیظ تر و در سوزن و با قوت قابضه و نقل و موش قویج و همچنین خام و تلخ او همین اثر دارد و آب
 برگ شکوفه شفتالو بقدر و و فیه با شکر جهت قتل گرم معده و حب القرع بسیار موثر در غن و دانه
 جهت درد گوش و کرمی آن قیصر هم از آن خوانند او جهت اسهال مجرب است خیار شنبه
 معرب خیار چنبر فارسی است و مغز فلوس نیز نامند و در هندی املناس گویند و عمل مغز است
 شیرین و بد مزه و بدبو میباشد اول گرم تر تحلیل و ملین و با او بیهنا سبب هر خلط مهمل آن و
 مسکن حدت خون و ملین سینه و سهل بر فتن و لطیفی الحمل و جهت تحلیل اورام باطنی و ظاهری
 نفع و با تمر هندی سهل صفراوی سوخته و با ترید سهل بلغم و با بسفاج و آب شاه تره و آب برگ
 و آب کاسنی سهل سودا و جهت تصفیه سده جگر و در آن میرقان تنها حاره و رفع سده و همان نفع و در
 او با کبش نیز سبب راع خناق صعب تحلیل آن طلای او جهت ملین صلابات مفید و مضر
 معده و مغزی و مصلح او صطک و انیسون هورث پیش بسبب چسبیدن او با سوا و مصلح آن و غن
 با دام و قدر شتریش از پنج شقال تا بست شقال و بدش سه وزن او مویز بیدانه و نیم وزن او
 ترنجبین و سبب هورث حرف الدال المهمله و در چین بقاری و چینی و بیدانه و چینی نامند

نخ

نخ

در صفت الدال المهمله

در آخر دوم گرم و خشک و قویش تا پانزده سال باقیست محافظ قوتهای طبیعی انسانی و حیوانی
و بنیات لطیف و فتح و تحلیل ریح و منفع و جالی با صره و جبت نزلات و تناسل و خفا و جنون
و تقویت اعضا و ریه و در گرده و تقویت باه و مطبوع او با صطک جبت فواق مجرب
و مصلح محرورین و مضر شتانه و مصلح او کثیرا و اسار و نیش در تحلیل و لطیف و تقویت
اعضای و زن او بهل و کبابه و در اصلاح او و سیلیخه و در باده و خولجان و قدر شربش از
دو درم تا پنج درم **در افق** بکار فلفل دراز و بیهندی پیل گویند در آخر دوم گرم و خشک
تحلل مواد بارده و منفع سده جگر و با ختم طعام محکم باه و در بلول و جبین و جبت خوشبو کردن
و دهان و در رفع قی و تقویت سده نافع و قدر شربش تا یک مثقال و تصدیع و مصلحش صمغ عربی و صندل
و بدش فلفل سفید است و **در جلیج** بفاresi مرغ خانگی و بیهندی مرغی ناسند و خروس یعنی
مرغ تربیت با و حرارت کمتر دارد و پوست دروغالب خروس بچه اهل و مایل بر طوبت و
مرغ جوان فربه در آخر اول گرم و در طوبت معتدل و مرغ بچه طرب تر از آن طوبت نصید و کلام
به روت خروس بچه خلاف قیاس تجربه است چه همه گوشتها غیر بانی حار اند و مهرای آن
کثیرا غذا و الطف از آنکه طویر و مولد خون صالح و غیر مهرای آن است و گوشت آب خروس
سالمخورد و تحلیل و طین طبع و جبت قوی و بسیار مفید است و با او است مرق و گوشت او تا یک هفته
با نان میده جبت زایل کردن صفرت رنگ خسار یک سبب آن معلوم نباشد مجرب و کذاک
نوشیدن خون خروس و مرغ و سعط کردن خشک کرده او جبت قطع رعاف و پیره و سنگدان او
که خشک بود با شراب جبت در سده از مجرب است و طلا پیه نیگرم او بر سر جبت مایه خوب
عجیب النفع است خوردن مرغ با شیر و کشک ماست و پیر مورث قوی و در او است آن با
نقرس و مصلحش او و به عاره و در محرورین و کجین در ارج بیهندی نیر مانند در دوم گرم و

در افق

در جلیج

در جلیج

شک الطف از یک تندر دو گوشت او فرایند و جوهر داغ و فم و حفظ و منی و مقوی
 معده و اعضا و مضر و مری و مصلحت ترشید و در مخرج بخت مغزی شکل خاکسری رنگ
 گره دار قوتش ناده سال با قیست در سوم گرم و خشک محلل بلغم و سودا و ریاح غلیظه و قوی
 حواس معده و جگر و سپرد و دل و مخرج و جهت خفان گزیدن و غریب و تقویت با صبر و اختیار
 پاره و در خانه جهت رفع طاعون با نفاصه مفید و مصلحت و مصلحت راز دانه و در مخرج و اثر به
 بارده حاصه و بدش بوزش زردی و قدر ترشش تا دو درم و هم الاخوین بفارسی
 خون سیا و شان بپندی رنگ بهر تان و آن صفت خالص الحمره مایل به بنفشجی و
 قوتش در تان بانی می ماند در سوم سرد و خشک قایل بعض قوی و قاطع خون از جمیع اعضا و مری
 سیلان فضول و مضر و مصلحت ترشید و در مخرج و قدر ترشش از نیم درم تا یک شال فرسخ نیم درم و در
 الدال المعجیه و سب بفارسی زرد و طلا و پندی سونا مانند معتدل مایل به حرارت و مقوی
 اول حرارت و رطوبت غریزی و مخرج قلب و جهت خفان و سودا و جنون و جنون و امراض
 سوداوی و صفراوی و مریقان و سپرز و ضعف گرده و سنگ شانه و رفع هموم و براده
 او که با مری و آید و آب ترنج حل کرده باند جهت جذام و اسهال و هوای و زخم و محلول و با نوشید
 فقط جهت سوزن آشتن او و ثقبه غرب جهت رفع آن مجرب و مضر شانه و مصلحت و مصلحت
 یا قوت محلول و قدر ترشش از یک نیم قیراط تا یکد انگ است فرسخ و هم در حرف الراء
 المصلحه راز یا نج بفارسی بادیان پندی سولف نامند بستانی دبری میباشد بستانی او
 در اول سوم گرم و در اول خشک و تخش گرم و تر و تخش قوی تر از سایر اجزاء و مصلحت و
 مولد شیر و مری و مصلحت و مصلحت سده جگر و سپرز و سین و مقوی معده و با صبر و محلل ریاح و
 اخلاط غلیظه و مقوی قوی و تریاق سموم با قوت قایل و جهت خفان و غشی با گل گاو زبان

رنگ

و مصلحت

و مصلحت

و مصلحت

و مصلحت

و مصلحت

مجرّب و با او دید مناسبه و نهماجت ریح غلیظه نافع و جهت بدرقه شدن قوت او و به
 و ایصال آن باطراف بدن مستعمل مضر محرورین و مصلحتش منسل و کینمین قی بدل تخم او تخم
 کرفس قدر شترش از تخم او کینقال از تخم او و در طبوغات و دوشال بری او در آخر سوم گرم
 و در دوم خشک جهت تقطیر بول و تنقیه رحم اسهال مزمن و رفع احتباس حین نافع است
 را و ندبغاری ریوندا مانند آن پنج ریاس است و بهترین او چینی که سرخ مایل بزرودی
 و قلیل الرایحه باشد مرکب القوی در اول دوم گرم و خشک تسهل بعصار خلاط غلیظه و رقیقه و خام
 و با قوت قابضه و جمیف و محلل مدر بول و حین و منفع و مقطع و منفع سده و جگر و سپر و دها
 و مبر و بالعرض سبب شدت تحلیل قباکل سرخ و قوا بعض جهت اسهال موسی مفید و با کینه
 رافع پها و حرارت غریبه جهت در کرده و شانه و رحم و خفان نافع و مضر غفل و مصلحتش صمغ
 و بدش در امراض معده و جگر کینم و زن او کل سرخ خوش و سبیل قدر شترش تا دو درم رمان
 بغاری انار گویند اقسام میباشند شیرین بیدانه را ابلس مانند لطیف تر از سایر اقسام و با عذال
 و در اول نزد با قوت قابضه و قلیل الغذاء و مولد خون صالح و تفاح و از خجبت باعث نفوذ
 محرورین و مدر بول و جالی و منفع و ملین طبع و سورت تشنگی و خوردن او بعد از طعام سبب
 آن و جهت تقویت جگر و استقای لحمی و زرقی و سوراقتنیه و یرقان سپر و خفان و سرفه
 حار و فر بر کردن بدن نافع و کسار او منسد غذا و مری معده و مصلحتش انار ترش و در بادیا لخراج
 و تحلیل پرورده است و مصلحتش در آب انار شیرین و در افحال قوی تر از آب او و در معده
 انار ترش و شیرین که بمری مری و بکار کینجوش مانند در سرفی تری مائل بل اعتدال است و انار
 ترش در دوم سرد و خشک قابض مدر بول و مکن حرارت معده و جهت قی و خفان جاری و
 صعود و بخار و حج مفید و مضر سرد و مضعف جاذبه جگر و قوت باه و مصلح او انار شیرین با ناز

راوند

انار

در افعال قوی تر از آب اوست چون جوف انار ترش را خالی کرده روغن گل در آن داخل
 بر آتش نرم گذاشته در گوش چکانند برای درد آن بجايت مؤثر است چون پوست انار
 ترش را با باز و هموزن ساییده در سرکه بچوشانند تا ماهر او معتقد گردد و بقدرا فلفلی خوب بند
 پانزده عدد و زیاده از آن جهت رفع اسهال فرس و صبح مخوف مجرب است در آب انارین
 دوم سرد و در اول خشک قابض و جهت قی نافع و آب انارین که با پیله افشوده باشند
 از غیر طبل تا یک طبل و بست در شکم صفا و تقوی معده و جهت حیات صفا و در بر قی
 مجرب است قمریخ یا زده در حرف الزا و الحجه ترسیب بقا میگزیند بهترین او پرگو
 و کم دانه و بزرگ مقدار است و دانه پیرون کرده او را منقی ناسند در آخر اول گرم در اول
 منضج خلط غلیظ و محرک باه میروین و من بدن و تقوی جگر و جهت سفره بلغمی امر
 کرده و نشانه و قرحه اسعاجرب دانسته اند و با سرکه جهت یرقان و چون با انیسون بخست
 و دهر کرده آب او را باروغن با دانه نبوشند جهت سفره و درین سفره و درین سفره و درین سفره
 سیو یا ترش و منضج گردیده و خشک عناب قدرش ترش ناسد درم و نوعی که میدانستش ناسد
 بهترین او سپروز بون ترین آن سیاه و همه آن لطیف تر از دانه دار سی و با قوت سرد و آب
 منضج و منطبخ او که با فانیته و بام آورده با جهت سفره و مواد سینه نافع و منقی صوت
 و ضما و او با صبر جهت کچلی سر مجرب است و در همه افعال گیرانند و مؤثر است و کثرت او محرق خون
 و منضج او مانند مؤثر تر از او نفع فارسی است قسم نر از طویل در از واده را حرج و کرد
 مانند از مطلق او را قسم طویل است قسم نر او در سوم گرم و در دوم خشک تریاق سموم حیا
 و بنائی در بول حیض و قاتل اقسام گرم معده و جالی و محل و مقطع بلغم و منضج مفتت
 حصاه و جهت تنقیه سینه و صفا کردن خسار و تنقیه جگر و سفید و سنون او جهت تنقیه رطوبات

عادت انار
 در آب انارین
 در آب انارین
 در آب انارین
 در آب انارین

در آب انارین

لش و فرزند او جهت احتباس حیض مجرب مضر جگر و سپرز گفته اند و مصلحتش غسل و بدش را در
درج است و در تحلیل صلا بات سپرز و ریاح مثل اوزر نیا و نصف آن انزروت و قدر شتر
از دو درم تا دو مثقال و قسم باوه او در دو درم گرم خشک و لطیف اوزر یا ده از طول و قطف
و متقی معده و ریاح و جهت ربو و تنیق النفس سرفه مرسته و فوان و جنون و درم سپرز
مفید و در سایر افعال قوی تر از زراوست مضر سپرز و تخفیف اعضا و مصلحتش غسل و بدش قسم
طویل گویند بوزن اوزر نیا و نصف آن قسط و قدر شربت تا دو درم است زرنبا و باهم
بندی کیو کچی مانند تخم طمش یا تلخ میباشد یا شیرین آنچه شیرین باشد ضعیف است
و قوتش تا سه سال باقیست در آخردرم گرم خشک و بارطوبت فضلیه و مفرج و متقی و معده
و ریاح و تحلیل ریاح و سببی و مدربول و حیض و مسمن و سهل سودا و حاس فی و متفتح سد و جهت
و خشت و مواد سوداوی و خفان و تحریک باده مفید با انخاصیه رافع حایل غلل با دره و صید
وز یا ده او مضر و مصلحتش بنفشه و بدش در تفریح و دوشل او در رنج و قدر شترش او کینقال تا دو
درم است زعفران بندی کیو کچی مانند معروف است در دو درم گرم در دو درم خشک مفرج قوی و
متقی و حواس متفتح و تحلیل و مدربول و با قوت قابضه و محرک باده و متقی جوهر روح حیوانی
و جگر و حشا و کورت نشا و فحاک منوم و جهت رفع سده جگر و سپرز و رسانیدن قوت ادویه
بعضا و کینقال او جهت عسر لاوت مجرب و متما دوش جهت منع سیلان طوبات چشم و تسکین
گوش و در سرد بار و در رفع یخزایی نافع و چون ده درم او را آب سرشته مانند گردگان بدر کنند
و تعلیق نمایند جهت عسر لاوت و اخراج شیمه زان و ادیان با انخاصیه مجرب است و صید و مخر
و نصف اشها و غشی و مداومت او کدر حواس مضر عصاب و مصلحتش سکنجبین و انیسون و بدش
مثل او دانه ترنج و قدر شترش تا دو درم و سه درم او کشته است زنجبیل بندی سوخته و سده

زرنبا

زعفران

زنجبیل

نامند چنانست معروف در سوم گرم در اول خشک با رطوبت فضلیه و تقوی با ضمه و طبع و
 منفذ سده و جگر و سببی و تحلیل ریاخ غلیظه معده و معارضه اشکلی لغنی و تقوی معده و جگر و خراج
 خلط غلیظه و با ترید سهل رطوبات مفاصل و ساقین و با زروی بیضه نیمه شست جهت
 زیاده کردن فی و با خولجان و سینه جهت تقویت باه از اسرار مجرب است و ضمادش جهت
 تقویت اعصاب کز از در ریاخ بواسیر معیدیل و مضر حلق و مصلحش غسل و بدش از فاضل و قدر
 شترش در دوم و مرکا او محرک باه و بر دین جهت تقویت با ضمه تخفیف بغم قوی ترست زوقای
 یا لبس گیاهیت در دوم گرم در آخر آن خشک کوبی او قوی تر از تانی لطیف و سهل بلغم و
 مخرج ریاخ غلیظه و گرم معده و خون جاد و تحلیل او رام و جهت مسرفه فرس و ربو و نزله و فاج و درد
 سینه و معده و جگر و قوی و تخمضه او که در سر که پنجه باشند جهت درد دندان نافع
 و مضر جگر و مصلحش صمغ عربی و بدش صغره و قدر شترش در مطلق یا پنجه گرم فرسخ و دوازدهم در
 حرف اسپین الملهه اسپستان لغت فارسی است بعبی و بوق و بندی و بصوره و بطور
 نامند و درختی است در حرارت برودت معتدل در اول تر و سهل محور المزاج و هواد و هوای
 و حلق و سینه و حلق و سکن حدت صغره و عطش و تقوی اسما و جهت حرقت بول و مسرفه
 حار و یاس اخراج گرم معده و خشونت صوت و اصلاح اذیت او و میوه هله و کرفس و آواز
 و پیمائی حاره و بلغم شور نافع و مضعف معده و مضر جگر گفته اند و مصلحش در سرد و دین گل سرخ
 و در غیر آن عذاب بدش خطمی قدر شترش از سی عدد تا بست شغال سلطان
 نهی بغاری خرنجنگ بندگی یکد و نامند بهترین اوده است و شناخت ماگی او نیست
 که هرگاه سوزن بر پشت او بخاند آب سفید بر آید در دوم سرد و تر جاذب و تحلیل و سببی
 محورین و کثیر غذا و طبی اضم و طبع و دو سه عدد او که اطراف آنرا قطع کرده چون او را باب ماستر

در حرف اسپین
 اسپین

حاکم نوری

ماک و مک شسته و آب صاف لطیف نموده باشند و با جوهر شکر طبع داده بپوشند جهت تسکین
 و دفع پیوست اعضا و نهال مفراط عار مجرب بدستور محرق او با صمغ و ادویه ناسه همین عمل دارد
 چون چند عدد زنده او را در دیگ مسن تعلیمی بسوزانند تا خاکستر شود و هر روز یک ملحقه با نه او
 آب بنوشند جهت دفع سم سگ و یوانه گزیده مجرب است و بسیار یک بر موضع زخم او و بر روی از روغن
 زیتون سرکه و جاشیر ترتیب داده نهادن آن اگر از گزیدن سگ یوانه عرصه گذشته باشد بقدر
 دو ملحقه هر روز بپزند و گفته اند که شرط احراق او جهت این فائده تقویت کسبش است و پس بود
 مقابل فقر بود و شعاعی بکمال طالع گشته باشد و گویند ضرر شانه و مصلحتش کل قبری کل محتوم و قدر
 شیرت از سوخته او سه مثقال از خام و نجبه او پنج مثقال است سحر به بند بود تا منتهی تقویت را آخر
 دوم گرم و خشک بجهت بی لزج و در بول حیض و منقش حصاة و جهت تحریک باه بسیار موثر
 و تا سیدن او جهت زیاده کردن فهم و عقل و دفع ریاح و تقویت معده و خفایان برقان صمغ
 بار و دیو سیاه و قنطاری و تقویت باضمه بار و غن جبهه الحضر جهت درد کمر و سردی کرده و سنان
 و پیشانی کشته و قطعه بول سفید و جهت سم عقرب شراب و ضماد نافع و خوردن یکوبیه از شرابی که یکوبیه را
 در یک گیل شراب چوشانند به جهت دفع اقسام کرم معده مجرب است و مضر خلق و صوت و
 مصلحتش شک و مضریه و مصلح آن انیسون و داوست او محرق خون مولد جذام و مصلح او سه روز
 در سرکه خیساییدن است بدش مثل او سنبه الطیب نصف آن مژ و ربع او واری چینی و قدر شکر
 او تا در شغال سفر چهل لپاری آبی و به و بندگی بهی نامند و معروف است شیرین او
 در برودت قریب لاعتدال و در آخر اول تر و در بول مقوی معده دل و دماغ و مفرح و تلک
 آب او که گرم کرده استعمال کنند جهت دفع تهج اطراف و سوء الفقیه مجرب است و درش
 او در اول سرد و در دوم خشک و در تقویت معده قوی تر از شیرین و جرم هر دو قابض

سعد

سفر چل

و اکثر او سهل بعض مخصوصا بعد از غذا و در خلای معدة حایل طبع حار المزاج اند و باین
 اقسام و مخرج و مقوی قوتهای روح حیوانی و انسانی و خوردن آن جهت تفریح و رفع کسالت
 و وسوسه و حفظ جنین از سقط و ضعف جگر و معدة و فم آن برفقان و نزلات و
 درد سر مزمن و قی و منع صعود بخارات بدیغ و دل انصباب او در وقت معدة که از خیرتر
 مواد مختصره باشد مفید و جرم او بسدد و در مضار اقوی از آب و مصلح او باسل مبی که در دست
 ویریان کرده و در آتش بقدریکه رنگش تیره شود و جهت قطع اسهال مزمن مجرب است خصوصا
 چون جوف او را خالی کرده و زبور را ریزد ریزه کرده در آن جای او ده پیخته باشد و مضرت چنانکه
 ضعیفه و مخش قصبه ریه مرث قلع و خصوصا جرم غیر مایه او و مصلح آن عمل انیسون باشد
 آن قدر شربت از آب او تا قی مردم و رب ترش در آخر اول سرد و خشک و قابض و قاطع فی
 و اسهال ماری و سکن تشنگی و در و معدة و اعشای که غلط در و موجود باشد و سهل بعضی و مضه
 صاحب سعال است و رب به شیرین قریب الاعتدال میبوست در و غالب قبض و کثیره از سیم
 ترش و در جمیع افعال مثل آن در احتشای ضعیفه از و نسب است قدر شربت از آن مجرب است
 و شکوفه تازه او معتدل با قوت قابضه و سکن درد سر و مقوی دل و دماغ و معدة و مری او
 جهت تقویت معدة و دل و خفقان حار و منع صعود بخارات مرث و پیدانه در و دوم سرد و تر و پاک
 قوت قابضه و لعاب و جهت خشونت حلقوم و سرفه حار و یالیه و تسکین حرارت معدة و تنها
 و سوزش زبان و دمان میبوست آن مفید و مغذی و بهی مجربین و موافق اعضای نفس و
 جهت سل و قرحه اسعال نافع و قدر ترشش و شعال از لعاب و تاده شعال و تضعیف
 مری و معدة و مصلحش در مجربین شکر و در میرودین رازیانه و بدش بر فطو و اسقونیای بعلی محمود
 مانند در سیوم گرم و در آخر دوم خشک سهل صفر اول و جات مخلوط با آن جاذب از قهصای بدن

و مقوی فعل هر سه ای بقاییت سریع العمل من قابل چنین کرم معده و جالی و محمل و جهت گردیدن
 شکر با وضو نافع چون او را با ترید بش او همراه شیر نبوشند جهت اخراج کرم معده و مخرج
 و با مال جوهر و جهت امراض سوداوی و با ترید و ترید جهت مواد لطیفه و مفید و مضر و معده و مخرج
 و جگر و مورث تشنگی و کرب و غم و رافع اشتها و مصلح او با گلایه آب سماق و به قرص کردن است و بشکر
 یکیم وزن او صبر زرد و هم وزن او بلیله زرد است و قدر شیر قش از نیمه انگ تا دو دانگ زیاد
 از غیر کرم شده است از گزش تا یکدم سکر بقا شکر نماند و آن معصاره بنایت شل نی و بی
 که از طبع مستعد گردد و هرگاه بی تصفیه باشد شکر را چرماند چون بار دیگر طبع داده صفا کرده و در ظرف
 ریزند که در دوا جدا گردد و سیلیکا نیست و آب فیک در اول کرم در آخر توکلین طبع و خلق و پند
 و جالی و طوبی آن جهت سفره و حباس بول حرقت آن نافع و مولد خون و مورث نفع و شکر
 سرخ که شور است در شاه جهان آباد بشکر در دوم کرم در اول تر تجربه رسیده که مسهل است
 روز سهیل اکثر داده شکر و سیلیکا در آخر اول کرم در اول تر و طبع زدنات قرص الاستدال
 بهترین قسام است هر چه شکر است حرارت او کمتر است هر چه کنه شود خشکی و روغالب بشود و انوار
 شکر صالح افند و آسمن جالی و کلین طبع و مقوی ارواح و قوای جگر و موی سریع النفوذ و یقین
 و مولد خون صالح و رافع خلط سوداوی امراض آن در اخذ به صنی سریع الاثر و نوشیدن آب کرم
 روغن بادام جهت بجهت الصوت و تکلیف قوی و با و مثل روغن گاو نیم کرم نبوشند جهت عسل بول
 جگر است و اکتال او با و در پدید گرفتن سمار جهت سلاق جگر چشم مجرب و مضر صا جان سل و سهیل
 و منصف صفراوی مزاج و کنه او حرق خون و مصلحش بادام شیر تازه و در شیا و کاهو مانند آن بشکر
 قوی و قوت با و کلین مثل او و جبین قدر ترش تاسی درم است سیلیکا پوست شکر
 درخت است به شکر نماند و در آخر دوم کرم و خشک و هفت قسم میباشد چنانچه در تحفه المؤمنین گویا

سک

سیلیکا

یکی زرد و غلیظه خوشبو و دوم سرخ و خوشبو و این را ارقم بهم شاربیده نموده و این بهترین است
و قوتش تا هفت سال باقی است تشنج و متفتح شده و تقوی اعضا و جهت بود و معال و در
سعد و منغ نزلات زکام نافع و مضر کرده و مصلحت کثیرا و بدش و این قدر ترش تا دو درم است
سلوک بفارسی چند تا مانند مرکب القوی و حرارتش در اول قوت قافیه بود و جالی
و سبر و جرم او حالم طبع و آب و ملین آن و قلیل الغذاء و قلیل و قطع بلغم و متفتح و جهت ترش
و تحریک با هوائی از طبع بود و قوت از ابل میگرد و و قطره دیگر با و بارون با و ادم جهت در گوشت
نافع و ضما و آب دیگر با و باوره اتری جهت تهیج پشت پا و استقا محرب اکثر اوجاق خون
و دورت قویج و مصلحتش بهفتن او با عدس است سماق مستعمل پوست دانه اوست و قوتش تا
ده سال باقیست در دوم سرد و خشک و جلی آن در سوم در اوج و قابض و تقوی احشاء و
جهت نرف الدم نفث الدم اسهال مزمن و تهیج نافع و نیکو با و بازیره جهت رفع قی غلیف
جرب و مریج شتها و سفون و جهت تقویت نشه نافع و مضر سده و جگر بار و مصلحتش انیسون بدش سکر
نذر ترش پنجم سسمه بفارسی کج و بهندی تل مانند در اول گرم و متروخ آواز و شونت خلق
و مواد سوداوی و اخلاط سوخته و خوردن او با شرب جهت گزیدن فعی و با شل او شکر و شش
در دوم حله آن زبر البنج سفید نصف آن با و ادم که هر روز از مجموع او یک قیقه ناول کنند جهت فریب
بدن خوردن و درم او با گردگان سوخته جهت قطع خون بواسیر محرب قسورث بدبوی دبان و
صداع و مصلحتش عمل بدش تخم کتان قدر ترش پنجم دروغن و در دوم گرم و تر و در مزوره
مضی از اکثر دبان بهتر و دما و است خوردن و جهت قرصه شش و رفع هزار دبا لعاب است و بنول
جهت خشونت و غارش بدن و خشکی آتش و جراحی که از آنک بهر سبب محرب مفسد و مانع ضعیف
و مصلحتش چو شایندن پوست بدش روغن با و ادم شیرین است و قدر ترش تا ده درم سمن

مفت

مفت

مفت

مفت

بفتح اول سکون ثانی لغاری روغن نامند بهترین آن روغن گاو و گوسفند و بز است تا زایل
از بدن مانند روغن گاو لطیف تر از سایر و مجرب آن در آخر اول گرم تر و هر چند کهنه میشود و حراش
زیاده و رطوبت او کم میشود و محکم و مضج و مقادیر هموم و ملین جلد و نفی بشره و فضول دماغی و سینه
سمن بدن را رفع یوست خیشوم و حلق در آب گرم خوردن و فی کردن جهت هموم شریقه
و کوبید و بایم و قیه شکر جهت عسر بول مجرب مضر علتها رطوبی و بولد صفراد و خوردن و مری مجده
ضعیف و ضعف هضم و مصلحت در خوردن و در سبب و در شات قدر شربش و در دای
تا و او قیه است سنا گیاهی است برگ است و قوتش تا هفت سال باقی است
در آخر دوم گرم و اول خشک سهل بلغم سودا و صفرا و خلط سوخته و متقی دماغ و شدید النفوذ لعین
بدن متقی آن جهت مفاصل و امراض بلغمی سوداوی و جنون و صرع و در سهر و شقیقه و در بیلو
مضید و آب مطبوخ او بهتر از جرمان و سحوق کیشقال او با عمل که از سه روز تا یک هفته هر روز بیا نشاند
جهت وجع مفاصل مانند آن مجرب است مورت کرب و منصف و غلیان و مصلحتش پاک کردن از
چوب شلخ و آلودن بروغن بادام و با بلبله زرد و نیون و بنفشه و آب میوه احتمال نمودن
پدش مثل او ترید و نصف آن بلبله زرد و ربع آن بنفشه و قدر شربت از جرمان و از و در دم
و او مطبوخ او ماده در سمنبل یعنی خوشه است بعرفه آب شامبل سندی و حبلی و روی
و او مطبوخ او و سنبلیله است که او را سنبلیله الطیب نامند و او گیاه است گی گل و بی ثمر و قوتش
تا سه سال باقیست در دوم گرم و خشک و مصلح و تقوی معده و جگر بار و در بول و حوض و محض
رطوبات سهره و سینه و فضول دماغی و هفت حصاه و حابس طبع و جهت یرقان و بول اسیر و
سفره و در سینه و سپرز و تحلیل نفخ و تشق و در سمنبل مضید و با سنبلیله و سنبلیله بغایت مشتی
و تقوی معده و احتیال او با مزاج جهت مجرب مضر کرده و مصلحتش کثیر و پدش از و قدر شربت او

سنا

سنبلیله

جمله
جمله

تا يك مثال سنگا طره مشهور است و سنگه كوشه ارمه سوره بخان خام او كه پوستش سبز بود بسيار لذت
 شيرين سهر و دفع فساد صفرا و خون قبول دهنی و در معاجين سفوف قوت ياه و غلط منی بسيار
 سنگه ثم مشهور است شيرين ترش ميا شد و بهترين و شيرين است مزاجش نهد و اساد در اول
 است تقوی دل و دفع مسكن حرارت رافع تشنگی و سمیت به او قاطع صفرا و تقوی معد و ترشی او بکلاه
 همیشه بسيار مرغوب طبایع و نسبت به ترشی با مضرت بسيار کم می دارد بلکه اساد و ارقام مفيد باشد که می
 صفراوی مزاج را دیدیم که میگفت سرفه نزله من که بسبب صفراست از خوردن این طرث میشود چون
 پوست نازک از قاشقه او دور کرده در میان شربت گلاب نبات و سنگه طری گذارند تا اثر شربت در
 ظاهر شود و از ترشی و شربت متاثر شود بخورند در تقویت و دفع و رغبت طبیعت اقوی میشود و اگر
 را در ظرف گلی آب رسیده تیار سازند تا بوی او اثر نماید زیاده مخرج است نیز اگر قاشقه را تراشید
 اندک نمک ده بخورید موجب از دیالذلت و عدم ظهور ترشی آن میگردد و شيرين است حاج این صفا
 ندارد و اگر بجای نمک نیندازند لذت آن بهیضه مخصوصا اگر قدری عرق کیده و بهیضه سنگه
 بپاشند و صخره خجره و دندان نزله سرفه بارده و مصلح آن نمک قند و سنون و حریبه با و موقوفات
 و جز آن مضرا عصاب منی را رقیق و کم کند و مصلح آن معاجين با بهیضه این در بعضی فوائد
 مذکوره قوی از درد و بعضی ضعیف و طلای پوست خشک او تنها با ادویه دیگر صفتی رنگ
 و مزمل کلف است سور بخان بهاری سنبلیله و بهندی بر بری گویند تخمیت در سوم گرم
 و در دوم خشک و قوتش تا سه سال باقیست سهل اقسام بلغم و قاطع آن خصوصا از مفاصل و مفتح
 سدد و جاذب اخلاط از جهز عمیق بدن مرقع یرقان و سپر و با صبر جهت عرق النساء مجرب
 دانسته اند و با تخمیل و فضل لغایت مبی جهت مفاصل بسیار مفید و نهاد او با عرقان تخم خج
 در تسکین درد استخوان و تحلیل ادرام و حمل ادرار و غش کسه کوفته جهت بواسیر مجرب است و قدر

منازل

شربت از صفرا و بیکدرم و با او سیصد گرم و بیا و مضر معدده سورث مقوی مضطرب جگر و مصلحتش
 کثیر از عطران شکر و بدش مستحب بوزن اوست و در تخمیل و فضل مقوی فصل و اندک سوس در بلاد اکثر
 معروف است و در شا بهمان آباد طبعی گویند تلخ و غیر متعل و پنج شیرین و اویل تلخی متعل و
 قوتش تا ده سال باقی است و باید که پوست سیاه او را جدا کرده استعمال نمایند زیرا که مار او را دوست
 می دارد و خود را با او میالد و پنج او در اول گرم مایل خشکی و منضج اخلاط غلیظه و مکره و مکن خشکی و
 در بول حصی و سهل رطوبات و صفرا و تخمیل ریح و جیت اقسام سعال و ربو و نفیسه سینه و شش و جگر
 و التهاب حده و سوزش و خشونت سینه و طلق و امراض دماغی و عصبی و تنهای کینه و بواسیر امراض
 نافع و اصل السوس مضر کرده و سپرز مصلح او کثیرا و غناب بدش نصف او ترید و شش او از تخمیل
 و قدر شربش تا پنج درم و رب السوس که آب مطبوخ پنج مقشره او را جدا و علقا و جو شاییده باشد و
 در جمیع افعال بهتر از آن در اخ ضرر سهلات و لذیذ او و به است سیم رستی مشهور است و سوس
 مقوی معدده و بهی دفع فساد و صفرا و قابض و مولد با و فضاخ و مصلح او همراه گوشت بختن است و سهل
 در ختی و بهی کلان و سوس و بهی و سمن قابض شکم و دفع دمایل و شور و جوارم و فساد
 خون صفرا و زردی که می دهند قوی ترین او و به با همیه است اگر پوست پنج او بکوبند و شیر گرفته
 یا شکر تری بر آن آمیخته بنوشند فهم و عمر زیاد کند و حرارت غریزی بر آگهی و سنی بهیضه و پنج او
 قوی تر و سطح تر بود درین فعل اقوی است فرسخ سینه و هم در حرث و شش این المقتوله شایسته پنج
 بفارسی شایسته گویند برگ او بهتر از سایر است مرکب القوی و در حرارت معتدل در دو نیم
 خشک گویند در دو نیم گرم است و شیخ الرئیس در اول سرد دانسته و منفع سده جگر و مقوی معدده و سهل
 و مراره و سهل اخلاط غلیظه خصوصاً سودا و مره و مخرقه و صاف کننده خون خشک و در تقویت معدده
 قوی تر و جیت امراض سوداوی و بنم شود و فساد خشک او که با احتیاط استعمال سازند جیت جرب حکم بر است

سوس

سیم

در کتب
 المقتوله شایسته

و بخش معتدل الحرارة در افعال قوی تر و مجرب احمد و جالینوس قوی تر از سایر اجزا دانسته اند و گویند
مضرش و مصلحتش کاسنی و بدیش نصف زن او سنا و دینک او بلیا زرد و قدرش برب از جرم او
از سه درم تا پنجم درم در طبع تازه درم از آب و از سی شقال تا شصت شقال شفت بقا شوب
و بندی سویا تا و قوتش تازه سال باقی ست در آخر دویم گرم در اولش خشک از آرد و یکبار است
محلل و منفج در بول حیض شیر و تخم او درین افعال اقوی و مسکن ماضی و باقی است جهت
یقائن امراض بلغمی و ضعف معده و جگر و سپرز و بوسنگ گرد و دانه و امراض آلات تناسلی
و سوخته او در سیوم گرم و خشک خوردن تخم او بار بار در جاج و غسل جهت ریزانیدن حصاه و عسر
موجب دانسته اند و در او و ضعف قروح و اکثرا و ضعف باصره و مضر و درین مصلحتش آب و
و بدیش با دیان قدرش تا هیفت درم از تخم او تا سه درم شعیب بقرسی جو گویند بهترین او
بالیده تازه است و گفته اند که یک سال بر گذشته باشد بسیار است آخر اول مضر و خشک و قلیل غذا
و باقوت جالیه فایده و هیفت راد و مسکن غلیان خون صفرا و شکلی و مصلح شیر تب و مضر شانه و مصلح
روغنما و آرد بوداده و که سوپتی نامند با قدری شکر بهترین غذا طفل است شقاقل بقرسی
گذر صحرانی بهندی گاجر بگل و که کشند تا بیخت و متعلخ نیم او و قوتش تا چهار سال باقیست در اول
گرم و در دوم تر و بی مفتوح و قاطع بلغم و تقوی که و معمن کرده و معده و جگر و مصلح و مضر شانه و مصلح
و غسل و بدیش در تقویت باه حب الصنوبر و بوزیدان است قدرش تا پنجم درم شعیب بقرسی
و بعضی لغت ناسند بر بیستانی میباشند بیستانی او در اول دوم گرم در اول تر شیر غذا و هیچ باه و
در بول و تقوی باصره و مفتوح حصاه و رافع سل و ملین طبع و سینه و قطن و در مضم و مصلح آن
زیره و شیرینها و اگر ریشهای باریک او سائیده با غسل بخوشند جهت سپرز و عسر بول موجب است
شیرینی شل و طوطی و بی نفع است تخم او در اول سیوم گرم در اول تر و بی تر از بیج آن و در بیج

ب

ب

ب

ب

افعال قوی تر از ان و موله ریح و مصلح محرورین و مصلحت سکنجین و ترشیا و کفند و قدر ترشتر
تا و در دم است مصلح لغاری هم نامند در اول دویم گرم در طوبت معتدل و قوتش تا سالی سال است
و مصلح و مصلح و مصلح او به مصلح با و توافق زخما و غور و نه خرواب و که بقدر گندم ریزه کرد
فروریزد و یا در غنیا حل نموده بنوشند جهت فروح باطنی و سحج مجرب حصنه او بار و غن گش
سحج بغایت نافع و رافع اشتها و سدوست و مصلحتش باقی بدش آرد با طلا و شترش تا نیرم شتر
بغاری سیاه و ده است در بندی کله بخنی نامند قوتش تا هفت سال باقی است در اول دویم گرم
و مشک و کل و جالی و جفت و مصلح و جهت قوتش ریخی در و سینه و سرفه و استفادیرقان و سپر سیدیل
و ضماد او با بول اطفال جهت تحلیل ادرام صلبه با سکه جهت بتن در ص قو با مجرب و قطور بوداده و
باز تیون بقدر سه چهار قطره جهت رفع زکام که با عطسه بسیار مجرب شرب و غن او بار و غن زیتون
و کندر جهت اعاده باه مایوسین از مجربات دانسته اند و کتار شربا و مورت خنای محرورین و مصلحتش
سکه و مضر کرده و مصلحتش کتیرا و بدش انیسون و نصف او شبت و شترش تا دو گرم از و غن او
تا یک گرم شیر خشک است بعضی اشجار بهر است از جنس شبنم نیست مانند تخمین و بهترین و سفید
و شیرین و صفا بزرگ است که چون دهن گاه زکام زبان بسیار رسد و در اول گرم در طوبت
معتدل و در جمیع افعال سودا تقویت باه و مضر صا جان قوتش قوی و در تخمین و شترش تا سالی سال است
با وجود آنکه سهل اخلاط رقیقه است مضر صا جان قوتش است جالی و مصلحین طبع و سهل اخلاط خشو مکرر
رقیق و قوی و جگر و دعه احتش و جهت خشونت خلق و سرفه و حرارت جگر و درم آن مفید و موله و قدر معتدل
و مصلحتش و غن با دم را زیاده و بدش مثل او و تخمین و شترش تا سالی سال است فرسخ چهار گرم
در حر و اقصا و المصلح صمیر کبیر در بندی و لیه گویند و اوعصاره نباتیت میگویند که در بندی
او را که میگویند و قوطری بهتر است بعد از ان عربی و فارسی است و هر چه بر وقت سال بکند

شتر

شتر

شتر

در وقت
المصلح صمیر

چهار سال گذشته آنچه بدو پوسیده و بی درختگی باشد استعمال آن بجز نفیست و باید که در میان
 صبر بسیار باشد و در دو گرم و در نیم خشک و سهل قوی موادیکه بسیار دفع بوده باشد و در آنچه میانه باشد
 باشد ضعیف الاثر و خرج سودا و غلیظ و مای و صفای مای و در حلال متعین بود و سیر استعمال نباید کرد و
 با غار یقون جهت ربو و تقیه سینه و بآب سرد جهت نفث الدم سینه و با آدویه مناسب جهت یرقان
 و جمیع امراض سوداوی و خارج اقسام کرم و امراض سبز و زرد و مفید و طلای او با مورد و شرب
 جهت سیاه و در از کردن مجرب با خاصیت مضر جگر و مفعول اکثر آن مورت اسهال و موی کهنه
 انواع زبون آن گاهی تا سه روز ماندن معده با کرب میگرد و مصلح او مثل ازرق و بدش و در او
 و جراحات و چند آن خفص در اسهال هموزن او ترید و تشریش با کشتال صمغ در شیر گوسفند
 رطوبت بخورد و بعد از مطلق آن صمغ عربی است که از درخت معیلان حاصل میشود و
 بهترین از در دایم سفیدی و سفید صابراق است در دو نیم خشک و در گرمی معتدل و با عصاره
 جالینوس جمیع صمغ کرم است و قابض و مغزی و مقوی معده و ممانع ریختن مواد بسینه و
 جهت اسهال و سرخ و قرصه و در سینه و در شقال و جهت سحج مجرب طلای او با سفید
 تخم مرغ جهت سوختگی آتش و قطره او با کلاب جهت رمد و سلاق و جرب بتا مفید و مفضل
 و مصلحش کثیر اصل قوت چوب او تا شش سال باقیست و آن سفید و سرخ و زرد و سفید
 زرد و در دو گرم و در دو نیم خشک و عکس آن مقوی معده و دل و مفرج و در ادع و قابض و
 جهت خفقان حار و پتیمی تند و التهاب و منع صمغ بخارات بدماغ نافع و طلای او جهت
 در دس حار و باد سرخ و غله و حمزه و قرص او را م حار و مفید و خصوصاً با غلب اشعلب و طی الام
 و امثال آن بغایت مضر راه و قطع آن مضر صوت و مصلحش عسل و نبات و بدل
 سفید او نصف آن کافور و بدل سرخ او مثل آن فلفل است و ضماد و صندل سرخ با کلاب

صمغ

صمغ

در حرارت
البطنه تضاندر حرارت
المعدة تضان

طین نارنی

طین غریض

طین گونوم

جنت قلع سفید و در سایر آنرا سوای تفریح مثل سفید است قدرش بیش کفالت فرسخ یا فرسنگ
 در حرارت تضان البطنه تضان بفساری گو سفید مایه و بیش نامند و بهندی بهیتر گویند و بجهت
 اطباء مطلق گو سفید است بهترین و یکساله است که فریب باشد و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ و
 لغیف و تمولد غلط فاسد گوشت گردن حوالی آن بهتر از سایر اجزاء اعضا و است در دومیم
 گرم و تر و تسخیم مغوی بدن جگر کرده و مغز سر و مورث بلاد و نسیان و زهره او جالی آنرا
 و طلاء می گزیند و با سرکه جنت سوختگی آتش و در دفع و اخس مجرب است در ایام طاعون و وبا
 استعمال گوشت او جنت کثرت تولد خون جائز نیست فرسخ شانه و هم در حرارت اطباء و هم
 طبیبان شیراز چوب کفنه ملاهند به هم میرسانند و بهترین و سفید سندی است که با اندک تند می گردند
 زبان با و استخوان سوخته که آن بخوش می سازند با نیک شوری بلی حدت می باشد و در آب
 حل نمیشود و در دومیم سرد و در یوم خشک مغوی دل حار و بار و معده و جگر و قاطع می باشد
 و اسهال رموی حار و محقق رطوبات معده و جنت خفقان و غشی حار و تضاد و جهت بود اسهال
 و قلع و سپید شدن و با یکجین جنت توحش و غم و رفع کرب التهاب سفید و سحوط او بار و غن نفیسه جنت
 تقویت با صره مجرب است اندام و ملا و است و مضر باه و مصلطش مصطلک و عمل گویند مضر بر و مصلطش
 غنای بدیش بوزن او تخم خرفه بوداده و صندل سفید بهترین بدانهاست قدرش بیش تا دو درم است
 طین ابرسی کلیست در دوم سرد و در آن خراش خشک در دفع و وبا و طاعون و دروغ او را هم قطع
 سیلان خون اعضا و اسهال مثل طین مخموم و جنت ضیق النفس و سل لغایت نافع و مضر بر و مصلطش
 مصطلک و شترش تا دو درم است طین و غنستان زرد و گاهی بسیار رنگ چون زرد غنستان که
 حوالی شیران است آوند بدین نام می شده در جمیع افعال بهتر و اقوی از گل مخموم مفرح
 قوی و دفع سمیت اخلاط و پیغشی خفقان است قدرش بیش کفالت طین مخموم بهترین او

در غایت سرخی میباشد و در او شبیه نشیب در دوم سر و خشک و تریاق جمله سموم و قوی می و
 مفرج و رافع مضرت هوا و باالی است با شراب یا آب گرم شربت متقی سموم مضر و مصلحتش
 مضر سپر و مصلح او کثیر و بدیش گل و اغستان و قدر شترش ناکینه قال طین صدوقی حمید
 بقاری خاک صدوقی حمید نامند خاکیت سفید و خوشبو که از بلاد شیر و ان از بقعه صدوقی حمید آورند
 لند این نام گی گشته نگاشتن او مانع گردین هوا هم نام است از مجرب است و تهر با دیگر
 اثر دارد و شترش ناکینه قال فرسخ هفتدهم در حرف العین الحاله عاقر قره حالت عربی است
 و آن نبات است در مغرب کثیر الوجود و در شکل و شاخ و گل و برگ شبیه با بونه و بخش قبیله بطنی بطبری
 که شتی تند و محرق و گویند آن چرخ طرخون سبلی است و جمیع آنکه چرخ طرخون سبی ابو الفتح است و قشیر
 تا هفت سال بقیت و آخر سیوم گرم خشک و متفتح و محلل و جانی و قوی باه و مبر وین و مصلح بلغم و در وقت
 در سینه و سرفه و کنت زبان و قوه و فاج و عشه و کز از و مصلح و اسنال آن و استفاد و در دندان
 و ضما و نافع و مضمضه و بلغم او با مسکه جهت سستی لثات زبان حرکت دندان مفید و مضر و مصلح
 میوزج و کثیر و بدیش و افلس و شترش ناکینه گرم و روغن او محلل و مدر عرق و جهت جمیع امراض
 بارده و سقوط و جهت صرع و در و سرفه و طریق ساختن او است که یکو قیه خشک او را که بپزد
 یک طل آب بچوشانند تا بدو و قیه سبب و قیه روغن زیتون بچوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند
 صاف نمایند غسل بخاری شهید و بکین نامند و بهترین آن صاف نامی و سرنخی قوام دارد
 که باندک حدت و خوش طعمی و بی موم باشد و بعد از آن سفید و زبون ترین او سبز و سیاه و
 خشک و تلخ و کینه است یعنی دوسان سوخته باشد و در غایت حدت میباشد و سورت جنون و
 محرق اخلاط و ملک است و غسل خام مصلح اخلاط از حبه محک سرفه و نفاخ و موافق معده و در
 و در م معاد و صالح غذا و در جلا و حدت قوی تر از آنش بیده و هیچ فی است و عمل کفره را نفوذ و

در غایت سرخی
 مضر سپر و مصلح
 عاقر قره

ص

الاضلاج و غذائیت بیشتر و بی نفع و سکن سرفه و در بلول مجموعہ آبی آخر دوم گرم در اول آن
 خشک و جالی و منقطع بغم و رطوبیات متقوی جوهر حرارت غریزی قیما ذوب طریبات از عین بدن
 و تریاق سموم و حافظ قوت ادویه رسانیدن آن با بعضا و تفتح و جفت فضول دماغی و سینه و
 معده و قصبه ریه و جگر و سپرز و استقا و یرقان حصاة و عسر بول و فاج و لقوه و اسهال آن در
 انواع ریح و تقویت اشتها و باده نافع و باخاصیت سکن بخشش و اگر او را آب جوشانیده و گوشت
 قطو کند پاک میکند چرک او نمون بکن جهت رفع ضرر افیون سموم بارده و بار و غش و غیر جهت مفا
 و تقویت باده و خفا و او با عذبه جهت تنقیه زخمها و بردن شست زیاده و التیام آن با کر سنه و زرا و زرد
 طویل جهت التیام جراحت عمیقہ مجرب مضر محرومین سیرج الاستحالة الصفراء و مضره و مفسد و مایع
 حار و خشک سکه و کشنیز و روتبش و بدیش و شتابانگولیت و شربش تا نزد شمال غنیمت
 رطوبت که مانند موسیانی میخورد و بدترین و شهابیل بسیندگی که با دهنیت خوشبو می
 باشد بعد از آن بایل زردی و زردی بعد از آن بایل بسیری زردی ترین و سیاه صفیجی
 خالص و در خاییدن منقطع نمیشود و مصلوح او که زلاون و گچ و موتم غنیمت سیاه که با زرا و مصلوح
 از اصلی تفرقه بسیار مشکل است در دوم گرم در اول خشک حافظ ارض و قوتها و با مصلوح و جگر
 اشتها و باده و تفتح سد و پاد زهر سموم سقوط قوت که از شرب او جماع بود و عاده کینا و تقوی فضل
 معالجین تراکیب بالطبع رافع امراض بارده دماغی و باخاصیت رافع امراض باره آن جهت
 جنون نزلات شقیقه و امراض سینه و گوش و بینی و سرفه و ریه و خفقان غشی و تشنه و ضعف و
 معده و جگر و استقا و یرقان در معده و سپرز و کرده و ریح و فاج و لقوه و عرشه و مفاصل
 عرق النساء و تقویت حواس الغاش حرارت غریزی نافع و مملک او بر حلیل باشد لذت
 جمیع طرفین بخدا فراد و شرب یکد انگله هر روز تا سه روز جهت رطوبت و معده و نم آن نو و کس مجرب و بخوار

تنبیه

مصلح و با بوسیدن او در جمیع امور مذکوره قوی الاثر و باعث غلبان خون رقت آن می‌گردد
 شری و محرورین و مصلحش کافور و پیوه با سر و ترگویند مضر معاست و مصلح او صمغ عربی و زعفران
 بعضی ضعیف روح کبد است بدش بوزن و شکش شربش بکد آنک عنب بفاکار انگور و بندنی
 لاکه نامند بهترین و نازک پوست شیرین بزرگ دانه و کم تخم است در آخر اول گرم تر و در غایت
 بهترین میوه با و بغایت مسمن بدن صواب کننده خون و مولد خون صالح و مصلح حال سینه
 شش و مضر معده طبع بر عینه و مصلحش نسیم و رازیانه و مضر سده جگر و سپر و قوچ و قوچ میوه و تخم کرفس
 و بلبل و مورق و تشنگی و مصلح آن سکنجبین و آب سرد بعد از آنکه ربنایت مفسد بلکه بر همه میوه با خوردن آب
 مناسب است موت پتیا عفن و استسقا و مایه و طعام غوره شود و بعد و در روز او چیدنش بخورد
 و روانه او در دوم سرد و خشک و مولد ریح و مضر معده و اسهال و پوست او بسیار لطیف و مضر و مولد ریح
 او در و تخم سوخته او جهت جراحت نافع عنب اشخاب بفاکار سنگ انگور و در به ترک بپزند و بخورند
 و گویند بری و دبستانی میباشند و هر یک و ماده میوه و تخم با و دبستانی عنب اشخاب معروف است و او طوطی را
 مراد همین نوع است و تخم سیاه او غیر مستعمل است در دوم سرد و مایل خشکی و زهر و بعضی در اول سرد و تر
 مستعمل خانه است راد و مبر و ملطف و با قوت قابضه و مسکن تشنگی و رفع اورام حاره و چها
 آب او با شکر فربل امراض احشا و استسقای حار و تحلیل اورام باطنی و تسهل اخلاط و مری رافع
 زحیم و مضر درم و غرغره او جهت درم حلق و درد دندان لبنایت موثر و قطره او جهت امراض
 میانش و بینی نافع و گویند مضر شانه است و مصلحش قند و بدش کاکج و قدر شربش تلخ شفا
 به رطوبت ماده شفا از آب و مال است شفا از آب غیر مطبوخ او بغایت متقی است عنب
 بهترین و اور سیده بالیده شیرین است و خشک او بهتر از تازه و قوتش تا دو سال قهت است
 معتدل حرارت و برودت مایل بطوبت و ملین احشا و ملین اخلاط و قهقه و مضج و غلیظ و رافع و مضر

عنب

عنب

عنب

و مصلحتش عمل و تخم او در بول و شیر و عین و محرم باه و قوی و جهت در دجگر بار و در دم سپهر مفید و
در تمام فعال قوی تر از هیچ او و نیم مشغال او بعد از طعام باضمح آن با کجیدین بغایت نفی جگر و ضما و جهت
توبه با محرم و قدر شربت از هر دم او است در دم از آب و ناسی در دم از تخم آن بکیر دم است بر سر بسیار
گریم و عمل نیست شامی را قوت کب از ترش تخم بستانی است و گرم تر از شلغم و شعیف تر از ترب و
در بول و محمل طوبی و انار او نفی و مصلحتش نمک فبر فیون هم صغیت خاکستری رنگ
یایل بزوی دکنه او مایل بسرخ و تخم و طعم دوی آن تند و قوتش با چهار سال با قیوت و حیا هم
گریم خشک گویند و آخر سوم گرم خشک و ملطف و بغایت محرق و سهیل زرد و با تخم جهت استسقا
سپهر و عرق النساء و مفصل و رفع ضرر سموم و در دورک و کر که از بلغم باشد بغایت نافع و شرب او
جنین که احتمال او با عمل جهت نزول آب مفید و محمول او از حبه تا دو سه حبه جهت احتباس طشت مجرب
اگر سوزش پیدا شود و روغن گل رافع است قدر شربش در قیطره و زیاد آن موجب اختلاط عقل
التهاب و فواق و در بعضی از مریضه پس مفروض و در بعضی قافض با فوط و مصلح آن آب فواکه یا بر سر
و تبرید قوی و اصلاح او از مقل و رب السوس و سایر صمغ و جهت و مصلح حدت او بر روغن بادام شیرین
چرب کردن است بیش در استسقا مازین در قیونج بند و هم سیاه قنار است و در خشک معرب
از پر خشک فاسی است آن بر می بستانی پیا شد در آخر دوم گرم خشک بر می گرم تر و
بفتح سده دماغی و مصفاة و تقوی جگر و دل و معده و هم غذای غلیظه در افعال بهتر از مریضه
و نام جهت سوس خفان بلغمی سودا و تحلیل ریح و تسکین بخش و در سرد بار و برانگیختن اشتها
و رفع سپهر نافع و مولد سودا و صید محروم و مصلحتش نفثه و کجیدین بدش سوس و تخم او
بسیار خشک باضمح و تخف می قدر شربش سه گرم از تخم او تا دو گرم است مسقط معرب است فاسی
ست و دخت او شبیه بدخت سقر و قوت غیر مقشر او را در صله راز و مغز او را تا سه ماه با قیوت

در قوت

در خشک

در قوت

حافظ فساد است مغز او در دو مکرر و خشک و بعضی در اول تر و بعضی سده جگر و مری
صالح و موجب بی بدن مقوی معده و فم آن جگر که سائر یوب کول با و نمیرد خصوصاً چون
با پوست قین ملاصق مغز خورده شود و فم آن رافع خفقا ن جیت در جگر و قی و غلبه آن لاغری
و سرفه و سرفه تقویت برودت جگر و لاغری کرده و برقان و سپر ز نافع و مصلح معده و رین و سرفه
شری و مصلحش سرکه ترشیا و میوه با بارده و پوست سرخ رفیق لاصق مغز او معتدل در
حرارت و خشک پوست سبز بیرون او و خشک و بغایت مقوی معده و دل و قی بعضی
رافع اسهال تشنگی و قی و طبع پوست سفید صلب و کله طبع فطر داده باشد در آن آب نشستن
بهت خروج مقعد مجرب روغن ایست خوشبو کننده طعمه و باخی صیغه مضر معده و معوط او باشد
بهت لقوه تقویت حافظه و تقویت دماغ مجرب قضا بقرسی لقوه و بیم و بندری چاندی نامند و کون
او از گوگرد و زینق پاکد است اندک گوگرد بقدر عشر زینق باشد در اول سرد و خشک گویند معتدل
و در تفریح تقویت قریب به باقوت و بهت خفقا ن بدوی و دمان رفیع رطوبات از حبه و عفت و بلغم و
مالینو لیا و جنون سوسن و بو سرفه و استسقا و سپر ز سنگ کرده و شانه نافع وضما و او محمل اهرام و
اکتال او بهت میاض و تقویت با صره سفید و مضرها و مصلحش کثیر او و ترشش نیمه گرم و خورون
و طرف لقوه با شت فیرج است فلفل هندی مرغ گویند سیاه و سفید سیاه و هر یک بر ویت نیست سفید
قابض و سیاه چین ارد و تند تر و آخر سوم گرم و خشک سفید در اول آن و بعضی بعکس است اندو
جاذب و بهت محمل و جالی و قاطع بلغم و تر باق سهوم بارده و مقوی حافظه و مفتح سده و مقوی معده
و جگر و سخن آن و پا و بر عسلها محصب اعضا عصبها و با شیه و خشک محکم باه و رافع سرفه بار و در بو
و ضیق نفس و ریاح و مقصود اکتال او بهت ظلمت بصر و ریاض و ناخن و طلا جو شاییده او در کلاب
بهت رفع نزلات بارده و در دندان مجرب بدستور مضمضه آن کمر پوست خشک شش جو شاییده

باشند مجرب است و چون جهت دندان کرم خورد و سیح الاثر و تصفیه می شود و عرق و خشک سینه و
 حلق و مضر کرده و دیگر مایه و اجزای باطنی و اهل که در بجاری بول داشته باشد و مصلحتش بر و غنمای
 سرد است و در بر وین عسل و برش و تخمیل و شربش تا یک شقال فو و پنج معرب از پودنه فارسی
 بری و بستانی و چلبی و نه ری و شیار و مراد و مطلق او بریت و شکطرا شیع شیمی چلبی است بری را
 شاخا متفرق و تند بود و با عطری گیش و نیزه نائل با تدارت و خشک مشابه تخم پکانت و در اول
 گرم خشک و نبات لطیف و در عرق و سهل سودا و محلل ریاخ و تریاق گزیدن جانوران و جهت
 استقا و یرقان و فواق و کرا و از و اخراج و قیئ و قنول و معده و سینه و خشک معده او جهت تقویت نش
 مفید و مضر است و مصلحتش کثیر و بدش مثل و تصفیه و پودنه نهری است و قدر شربش تا دو درم است
 فو و پنج نهری اگر راز و ساق بزرگ باشد و در آخر دو درم گرم خشک و بول و مضر کرده و مصلحتش کثیر و بدش
 نفع و شربش کثیر و نیم فو و پنج معرب پودنه فارسی است بهترین و شیار پوری که بدش است
 که گیش و هوا صاف غایده در غیر آن مکرر و مجموع او از عرق و چلبی و بوی خشک فاسد میگردد
 در اول سرد و در سوم خشک و مقوی است و معده و پا و هر سه درم و رفع اسهال و قرحه و معا و ساق
 و اجزای باطنی و جهت خفقان باسل جهت صرع و سپر و سنگ گرده و مثانه و احتال او جهت
 تقویت روح با صوره و مژه ناخن و بیاض و قیقه و قریه سایر طبقات نافع و مضر کرده و مصلحتش
 کثیر و قدر شربش نیم درم جهت سموم قویه یا کیدرم و بالخاصه سدس درم او جهت گزیدن عقرب
 مجرب است و اندر دهنش و مقوی دل و نافع خونت است و دیگر خواص او در ساحل اول از زورق
 اول از فرخ و هم از رفیق دوم از سنبل اول و فوم است و فرسخ و ستم و حرف اتفاق قاتله
 بفارسی هیل نامند و بهندی الاکچی گویند کبار و صغیر و سیاه کبار را غلاف سیاه با و صغار را
 سفید و هر دو با عطری تند می تلخی اند و از هند خیر و کبار را ذکر و زو صغار را انشی و ماده گویند

فون

چون

در دهن
قاتله

و قوت آن ماده سال باقیست کبار او خوشبو و در فرج و سایر افعال قوتی در دوم گرم و خشک
 مسخن باضم و مفرح و مقوی و معده و مفتح سرد و با قوت قابضه جهت ریح معده و شادانی
 و غشیان در جگر و سده آن خصوصاً با غلات آن جهت صرع و سنگ ده نافع و گویند مضربه
 و مصلحش شکر و بدش کیورن نیم آن قاقله صغاریست شترش تا یک مثقال قضم صغارا و در آخر اول گرم
 و در دوم خشک و تقویت باضم قوتی از کبار و سکنی و توقف طوبات سینه قوت قابضه و کثیر
 از کبار و سایر افعال کثیر کبار و مضر مسا و مصلحش کثیر و بدش نصف آن کبابه و شترش در دوم قویا
 بنای شکر اسمعیلی خیاره است که خیار در از خیار سبز نیز گویند و بندی کلدی گویند در آخر دوم گرم
 و سکن حرارت و تشنگی و مدرنگ کرده و شانه و جهت التهاب معده و جگر مفید لطیفه از قند و مصلح باضم
 تر از آن تخم او و بدول و مفتح و قوتی از تخم قند است پوست گوشت او و ولد ریح و قوایم و در مضم
 و غلطی که او بهر سده عفونت مانند قند در اکثر افعال مصلحش عسل و میوز و از یانه و شترش بک
 جهت سگ یوانه گزیده و خشک کرده آن جهت اسهال صفراوی مفید است قند اسمعیلی خیار
 و در شیر از خیار یا لنگ در خراسان خیار یا درنگ بندی کثیر نامند در آخر دوم گرم و سکن
 حرارت صفرا و خون التهاب اشتا و رافع تشنگی و مفتح سده و جگر و بدول و مخرج حصاة و غلیظه راز قنار
 جهت پتہای تند ویرقان و در سرد آب و تا پهل و پنجم مثقال با شکر جهت اسهال مضره صفراوی
 که در معده اسهال باشد نافع و مضر بر دین خام کننده غذا و ولد غلط خام و چون در معده فاسد گردد
 خلط می شود و مصلحش معاجین حار و بوییدن خیار جهت تخاش روح حیوانی و در حرار مفید
 ترشی خیار و مطلق حرارت تخم او و در تر از خیاره و بدول و رافع پتہا حار و در مگر و سکن و در
 شش و قرصه آن که در حرارت باشد با مضر آفتاب و مصلحش کثیر و بدش تخم خیاره و قدر شترش
 تا پنجم گرم است و قنفل بزرگ گویند و آن کوفه درختی است نرو ماده می باشد و در سوم گرم و

چند

چند

چند

و خشک منفذ و محلول است و می تواند و جگر و دماغ و باطنیه و دفع در افعالی و غشیان و استفا
و علل سودا و بلغمی و سلس البول و غیره و با شیر تازه و بشیر و بادست بغایت محکم باد
طلای آن بر اعلیل باعث لذت جماع و جهت سکنه و سرد و ماوراء و با روغن مجرب مضر کرده
است و شمش صند و بدش مثل او و در چینی نصف او بسیار قدرش بیش از یک شال است و قرصه
اسم چینی است هر درخت چوب است مراد با پوست درخت است چوبی از آن خوشبو و
وسطه مانند رنگ قرص و در پوشیده بآن او را قرصه القز نقل یا سبب نامند قوی مائل بسرخ و شیرین
از قرصه القز نقل و در پوشیده با چینی است او را قرصه الدار چینی گویند و در بعضی پوست درخت
دار چینی است و همی سفید و خطه خطه و همی سفید و زرد و سبب باشد بهترین اقسام قرصه القز نقل
است و در فعال ضعیفتر از در چینی و جمعی از آن را قویتر دانسته اند و در آخر دوم گرم خشک و تقوی اعضا
باطنی و در تقویت معده و جگر و سیر قویتر از در چینی و جهت فایده و تقوه و صرع و امراض عصبیه
مفصل نافع و بدش سلیخه است قدرش بیش از دو درم قرص افراسی که دانند و درم یک باشد
یکی را که دی سبز و دیگر را که کوبیده و در دو درم سرد و تر و تلخ و منفذ و در بول و عرق و در
تشنگی قلیل غذا خوردن که و با فروات جهت پیکر عاده و سر و جگر گرم و تر و طیب بدن
دماغ و مری و باطنی و جهت سودا و تقویت دماغی و تولید خلط صالح موثر و ترش و لطیف
باضم و سکن عذش خون صفر است اقسام که در مولد و منفذ و مضعف معده و مضعف است و فضا
بطبعی و سوداوی که از احتراق ملغم باشد و باعث قلیج و پیکر و سیر الاستحاله خلط موجود و در معده
با اغذیه غلبه بطبع غالب آن سیر و در هر گاه در معده فاسد شود و مانند خیار مولد خلط کثیف
و مصلحتش او به حاره زیره و در مزاج صفراوی غوره و سرکه و مثال آن پوست خشک سوخته و
و قطع زرق الدم جراحا و دفع اکله زخمها مجرب و غیره که در دوم سرد و در اول جهت فایده

۱۲۸

۱۲۸

ولاغری کرده و قرحه شانه و شونت سینه و پشت اندام ریه و پها حار و گلی سرفه و قرحه مفا
 مفید و روغن مغز تخم او که مثل روغن بادام می بریزد الطیف است جهت رفع خجالی و بوست
 و مانع منحل صفا و کسل و پها حار و بعدیل قدر شربت از مغز تخم او و روغن آن تا بهفت شغال و
 بدیش تخم هندوانه و روغن کدو که چوب را کو بیده آب آنرا باربع اور و روغن کنجد و جوشانده نار و روغن
 صفت باند سر و تر و مد طب جهت حرارت بیوست و مانع و تشنج یا پس و تلبین صلابات بسیار مفید است
 قدر و تخم شنبه بیخ فلاح و از نو احوی هند خیره و دانه می باشد یکی شیرین یک سفید یا عطر
 و از آنرا قسط بحر می عربی گویند و قسمی بایل سیاهی یک سطر یکم کو بویخ و آنرا قسط هند گویند و قسمی بایل
 بسرخی و خوشبو و کلین فی تخم است از مطلق او مدر و شط شیرین است بهترین و سفید بازه گرم خود
 است که اندک بان اگر زود نوش تا چهار سال باقیست در سوم گرم خشک در بول حوض و مفتوح است
 جگر و قاطع اجلاط غلیظه و از حبه می کشند و قسام گرم صند و جهت در وینه تقویت معده و جگر و
 در و با مزه و دما و معده و کلیل سیاح اخراج سنگ کرده و باسل جهت بود تشنج و کرا از در عشته
 خدر مانع و مضر شانه و مصلحت کلنگین مضر ریه و مصلحت انیسون بدیش نصف زن آن عاقر قرحا و
 قدر شربت یک گرم روغن قسط سافج که قسط تلخ چهل شغال اینکوفه در شراب کشا نوز و زکند
 و با چا صند شغال روغن بهترین جوشنا تا شرابی شده روغن باند گرم خشک و محمل قوی
 قصب السکر نیاری خشک و بندی گنا و اکیه گویند و در اول گرم در دوم رو آب و سمن بدین
 مفتوح سد و مطلق خون منقعی شانه و در بول و مانع خشونت سینه و سرفه و محرک باه و ملین طبع و
 هیچ فی و قاطع استباب معده مولد نفخ و ریاح و از تخم آن و نفخ زایل میشود و کثا خوردن غیر مطبوخ او
 مفید شربت او مضر بیلان و مصلحت انیسون قصب الازریه بندی چرا تیه گویند یا تیسر
 در دوم گرم خشک و مطلق و در بول عرق و مفتوح و تقوی دل و جگر و معده و رافع خفقان

صفت

و از آنرا

و از آنرا قسط بحر می عربی گویند و قسمی بایل سیاهی یک سطر یکم کو بویخ و آنرا قسط هند گویند و قسمی بایل
 بسرخی و خوشبو و کلین فی تخم است از مطلق او مدر و شط شیرین است بهترین و سفید بازه گرم خود
 است که اندک بان اگر زود نوش تا چهار سال باقیست در سوم گرم خشک در بول حوض و مفتوح است

قصب

قصب الازریه

بسر کرم و محل ریانج تریاق سموم مدرمه سودا و جفت فایح و امراض بارده و باغی و مفصل
 نافع و گفته اند که چون پنج کبر از مکره بیده باشد آن روغن کبجی و بوزن آن آب بخوشا نند تا تمام
 آب بنیم و زن روغن بسوزد پس او را بر سر ضما و غلیظی کند موی را سیاه کند و هرگز موفیق ندز وید و
 نجرب دانسته اند و قمرش که خیار کبر باشد و تخم او در سوم گرم و خشک خیار رسیده او بدون خیارین
 و اندک اولین طبع و خیار او مفتوح شده و جگر و سپهر و قدر شربت از پنج او تا سه گرم و مطبوعات هفت
 شقال مضر باشد و مصلحتش انیسون است مضر معده محرومین و مصلح آن سکنجبین کتان بهندی
 اسی گویند تا نیست تخم او در اول گرم و خشک با طوبی فضلیه و در ولین طبع و باندک فلفل
 و عمل جهت تحریک یا ه مایوسین مجرب پیدا نند و لعوق او و عمل جهت سرفه بلغمی و ضما و او با بول
 جهت تسکین و مصلح آن قفس عرق انسان و مضعف با ضمه و مصلح آن سکنجبین و مصلح بصر
 و مصلح او شنبه و مضر انیسون و مصلحش عمل و بدکش حلیه است و قدر شربت از سه گرم تا
 نه گرم کثیرا بهندی کثیرا گویند معنی است و آن سفید مایل به سرخی و در حرارت برودت معتدل
 و در اول ترست و بعضی در اول سرد و خشک است اندک کرباقوی و غلط مواد قریه و سکن
 لذیع وحدت خلط و قرح چشم و قاطع نفث الدم سینه و جفت سرفه و خشونت سینه و قرحه ریه و
 گرفتگی آواز و حرقة البول و لذیع اعصاب و تقویت آن تسکین و گرده شانه و امراض چشم مفید و طلاء
 جهت کلفت و تش و نرم کردن جلد و رفع خشونت آن شقاق لب و کتب احوال او جهت قسام
 رمد و مضر سفل و مصلحش انیسون بدش در لغزیه غیر آن صمغ عربی و ولین تغلیظ تخم کدو
 و قدر شربت از یک گرم تا پنج گرم کرفس بهندک محمود است آسمان بد باشد قسم جلی صحرا می و
 جلی غیر صحرائی و نیم عطی و بری وستانی بد باشد و او مطلق کرفس را وستانی است و خوش فیه
 اجزاء است بعد از آن تخم او در اول دوم گرم و خشک بعا بیت مفتوح شده و جگر و سپهر و در اول

سکنجبین

سکنجبین

سکنجبین

و حیض نشقی که در دستاره نبوی محرک باه و استهواقی و معاون عمل ادویه سهله و هست و بطلان
و فواق و مضر حوال و مضر و محرک صرع مصرعین و مضر شیر باعث صرع مولود و دقت عقل
آن بخور تازه و لافناخ و صندل آن انیسون و تخم کرفس بستانی در فلقح قوی تر از سایر اجزا و با هم
غذا و در سایر نافع مانند پنجه او و مضر ریو و مصلحتش همانا و تورت سحج و مصلحتش کشیر او بدش ناخواه
قدر شربت از پنجه او و طلب و خات پنجه درم از عصاره او تا پانزده درم از جرم آن درم از تخم آن
یک درم است کرات بغایری کند تا مانند بری بستانی میباشد بستانی او سبکی گویند قسم است
آنچه بکشد باریک در تمام از جود است کرات اقبل و آنچه در آخر زستان اولن سارید کرات
گویند و از بطلان او مراد کرات اقبل است سوم گرم در دوم خشک خوردن او بطن از غذا نام
ترش شدن طعم او ملین طبع و در حین و لطیف و بی و رافع قوی و مفتح سده جگر و قوی که و قوت
با ضم و قوی تصبیه است تمام کرات بر تخم تر از پیاز و لافناخ و فسد لثه و دندان و محرق خون و
مصلحتش کشیر و تخم او در آخر دوم گرم خشک نبوی و با شراب بغایت محرک باه و شغال او با صلب
قاطع نزل از دم و در کرات تر و مضر ریو و مصلحتش عمل قدر شربت و از یک درم و شغال است
کند و پیوسته کشیر و بدهد و میباشد بری بستانی میباشد بری را بک این زردی با در صعب
فحال قوی تر از بستانی و از آن بون است بری بستانی او مرکب القوی و زرد و قاطع سردی و خشکی
آن در دوم است و شیخ رئیس و جالینوس گرم دانسته اند و تازه او باندک حد قاطع باه و لغو
بهفت شغال او با کشتنی منوم نافع تخم و صندل و بخارید باغ صفا با سکر و سماق و جرم او
مسکن صفرا و التهاب و تشنگی و حابس و ضماد او با شیر خمر جهت ضمیران چشم نافع با آرد و جوی
خنازیر او را مصلیه با آرد با قلا را در خنازیر و قطره آب در چشم جهت شرب بر زردی باه و صلبه و غم
زردی چشم و جگر و حن سرب آبا بکشیر بسانند و بارغن گل سرخ طلا کنند جهت سرطان و شرب

غیر مفرح مجرب است و مضیه بآب و جبت جوش زبان سوزش زبان نافع و بیش برگشتن
 و کاهو قدر شربت از آب و یک قویه از جرم او تا سه قویه تخم او که شش خشک عبارت از پوست
 در دو دم سرد در دو دم خشک مفرح و تقوی دل و مانع صعود بخار و بلغم و حالب اسهال در مخرج صفا
 بوداده او را رفع خفقان میزند و سوس حار و خار و در سرد با صندل و انیسون جبت
 تقویت میدهد و غاییدن او را رفع بوی شراب و عرق میست و مضه صفا بوضیق انفس
 منقلل حیض و سکن بخون و زیاده او و رت نسیان اختلاف دهن و سصل و تخم مرغ نیمه شربت بخت
 تخم کاهو و تخم شمشاد و قدر شربت از پنجم گرم تا یک قویه است کسیر و پنج تقویت میاید و در کمر
 و دفع نسا و صفرا و خون و قابض شکم و مولدنی و تسکین تشنگی خصوصا اگر او را مع پوست بخورند
 او را ساینده در شربت نبات و کلاب جلکده صاف نموده بخورند باعث سردی نافع سوزاک میشود
 خصوصا که همراه پوست بسایند لیکن بغیر پوست باعث اقبال طبعیت لطیف است چون او را
 خائیده آبش فرو برند و فصل او را بیکنند موجب تبرید و عدم گرانی میشود کثوث گیاه است
 باریک تخم او که کجتر از تخم ترب اول گرم در دو دم خشک و مفتح سده احشاور و تقوی معده و سپهر
 و جگر و ملین طبع و جبت بهتر است ویرقان و تقویه بدن و بوی خنای و مخص و تحلیل راح مفید و آب او
 با سکنجبین سهیل صفرا و خشکی و مصلحتش تسکین و تخم او در افعال قوی تر از سایر اجزاء و جبت جرب و نفرا
 مفید بوداده و قابض گویند مضه سپهر است و سکنجبین و مضه و کاسنی و بیش باد و روغ
 دولت آن فستقین است و قدر شربت از آب و دو قویه از جرم او و مطبوخا پانزده درم از تخم او و درم
 کشری بفارسی او و دو بندی سفری آن گویند بری وستانی می باشد وستانی آن تن شیرین
 اقسام است آن دو شیرین معتدل و مایل بکرات در دو دم و حالب بخار و مفرح و تقوی معده و هضم
 و دل و رفع تشنگی و خفقان و زلات سوزش مثانه و ملین طبع و با قوت قابض بعد از ملین و مطب و داغ

و

شربت

درین کتاب
 از کتابهای
 و در کتابهای
 و در کتابهای

و اهل هند قایلین شکم نوشته اند و استادم مرحوم به آشنائی خود که اسهال داشت تجربه فرموده اند و
مولد نفخ و قویج و بصلش زنجبیل مربی بهترین اقسام مر و ترش و لطیف آید و رسیدن او به
در اول سرد و در دوم خشک قایلین مقتوی حکم و معده و شستی و مسکن حرارت خون غلیظ و صفرا و
آشکلی و مولد غلط صلیح و بعد از طعام سهیل بعضی قبل از آن قایلین و بعضی شام و بعضی غسل و نایب
مورث قویج است و شکم و مر و مقتوی دل و مفرج و قاطع نفث الهم سهیل و قویج عربی و قلیل الحلا
و بسیار قایلین و مسدوست و بعضی عصب مورث قویج و بعضی غسل و دوید چاره و خوشبو رب و اوقاف
طبع و مقتوی معده چاره است کمون معرب از خامون لغازی زیره ناسن زری و بستانی میباشد و
هر یک اصناف مختلفه است سیاه بری و بستانی را کمون کرمانی و زور فارسی شامی و سفید زری
گویند و بری از صنف از بستانی قوی است و از مطلق او مر و کرمانی است و بهترین اقسام کرم
بری از بون زین سفید بستانی است قوتش تا هفت سال باقیست در اول سوم گرم و خشک و
مد و تر یاق سموم هوام و محرک آروغ و حالبین طبع و حیض و تحمل ریح و نفخ و باضم و جهت عسر
تخمینه و مضطرب و اسکن در دندان نزلات خصو صگا با سحر و سوط ادبا سر که جهت رعایت نافع و ضرر
رید و شش کثیر و بیل کرمانی سایر اقسام و بیل کمون شامی کرد و با تخم گنداست قد و شتریش
دو درم و دوازده است جرم و عرق او مورث لاغری است کند و صغیر و شیر و صلب مایل به سحر
را کند و کر و سفید و نرم را شش و تازه را که در آبها حرکت داده باشد حرج و پوست با رفیق او را
که از سائیدن بیکدیگر جدا میشود و قشاک کند و آنچه صغیر می ماند او باشد و قاق کند و ناسند و
قوت کند تا بست سال سیاه در دوم گرم و در سوم خشک و لطیف و تحمل ریح و حالبین نفث الهم
حجب مانع از ظاهر اعضا و نفث الهم مقتوی دل و معده و با خمر و حافظه و مخفف و نفخ و بهی و منقعه
و مقتوی روح حیوانی و دماغی و جهت خفایا یا به صطک جهت طوبات دماغی و غشیان و قوی و

کمون

کندر

اسهال رطوبی و باصمغ جهت عسر النفس و سرفه مزمن رطوبی و باصل و شکر جهت ضعف معده و ریاض
 غلیظه و نسیان و با درده تخم مرغ نیمه شربت جهت تقویت باه و تولید منی و خصوصاً با جوز و سیاه
 و اکحال او جهت جلای باضره و در حقیقت و خون منجمد در آن بیاض و جرب و حک و طمست چشم خصوصاً
 باصل مفید و انشا را و محرق خون و بلغم و تصحیح خوردن باعث جنون و خدام و هوش سیاه و مصلحتش
 برنج فارسی و شکر و بدش مصلک و قدر شتریش پندرم است فشار کند و خشک تر از کند و در اندک
 و جهت نفث الدم بغایت موثر و تقوی معده و مانع سیلان مواد باعضا و دقاق کند و لطیف تر
 از کند و متفتح و جمالی و در افحال ضعیف تر از فشار است که با از نوع مهره است از در یک مغرب
 بساحل می افتد و بعضی را اعتقاد آنست که صمغ جوز و غیر آنست و نزد بعضی آب چشمه است
 که مانند مهر منجمد در جزایر مغرب میگردد و صاحب تحفه می نگارند که قطعه اند که با مشابه
 نمود که کسی در آن مانده و متحجر شده بود و از اقوال قدما ظاهر میشود که که با و سندر و در آن زمان
 و سندر و در آن مخصوص بلاد هند و که با مخصوص بلاد مغرب شمال می باشد و در یونان که با هر دو
 و سندر و در آن که حرارتی که زایل بدن بهر سبب جذب که با میکند و که با محتاج به آید و در آن زیاد و بسیار
 و در سندر و در آن سرخی غالب است و در که با و زردی و صلابت در حین سوختن بوی شاخ سوخته
 میدهد و نزد مجربین احمد معدنیت و بهترین که با آنست که در ساحل مغرب از زمین فراع مغرب
 بهر سبب در گرمی معتدل و در دو خشک و نزد بعضی در اول سروه است و متقوی معده و دل
 و متفرج و قاطع ظرف الدم و جميع اعضا و حاس نفث الدم و حین نزلات و مانعی وقتی و جهت اسهال
 و موی و دیرقان و خفقان و حرقت بول و ضعف کرده و سنگ شده و باصل جهت عسر البول و باصل جهت
 جهت زحیر نافع و طلاء با صمغ جهت ساقط کردن و انبوا سیر و تعلیق او جهت حفظ جنین از
 اسقاط و رفع یرقان از مجربات است و مضر سیر و مصلحتش بنفشه است و بدش سندر و در تفحج

بصر

سکه

کرمی

درد الام
لا جورد

لین
لین البقر

مروارید و شیرینش نیم شقال است که برنی تر و خست بندنی مشهور است و قسم میباشند هر قسم
 و تر و گران و تقوی اعضا و دفع تشنگی و بیوشی فساد و خلط و خون منقرض و تقوی معده و دل و
 چون در آب ساینده در چشم کشند بوی را ببرد و اکثر تازه او بیم حدودت قوا و دفع مصلحت
 و دفع است فرج لیست و دوم در حرف اللام لا جورد و حجر معدنی منقرض است بهر
 صاف و شفاف که بکودی یا و بسرخ و سبزی مائل باشد در آنچه بسیار زرد و اول جوردی نمیشد
 در اول گرم و منحل او در اول سرد و دوم خشک و سهیل سودا و خلط غلیظه مخلوط بخونی صفت
 کننده آن از کدورات و با خاصیت رافع سودای حوالی قلب و تعلیق او رافع خوف و دفع و
 مقوی در جمالی و با قوت فایده رافع امراض سودای و غم و هم و خوش تر بخارات غلیظه و
 در حیض و احتمال او جهت سلاق در مد و معده و بیاض و قرصه و نفوخ او جهت رعان و سفید و
 فم معده و تشنگی و موجب کرب غشیان و مصلحت کثیر او غسل و بدش حجر ارسنی و قدر شیرین
 از نیم شقال تا یک شقال لین بهار شیر گویند مرکب بقوی است و مثل برهمنیت مائیت و جنیت
 و بهنیت او در اول گرم و خشک مائیت در دوم سرد و تر و جنیت در اول سرد و خشک لین البقر
 شیرین است و دگوش از جنس است شیرین این غلظت از دو هم دور و بهنیت غالب و مائیت
 و جنیت کمتر و شیرین و مایل با اعتدال غلیظه تر از دیگر البان است تازه و دوشیده آن که سرد شده با
 بنوشند بهی و سخن و تصحیح و تسلیع و کثیر غذا و نیکو کننده زخار و موملینی و مد فضلات و مقوی
 جوهر دماغ و تریاق سموم است نفی و لکین طبع و مرطب دماغ و جهت سحج و نیان غم و اسهال و تقویت
 بدن و سل کبلی تب خلطی باشد و امراض بینی و قویا و جرب و حکم و جذام و مطبوع او با برنج
 جهت طول عمر و با خرمادر و گان جهت فریبی کرده و بدن و طلای او با سفید آب قلعی جهت
 نفوس او را مچاره مجرب مضر صاحبان سپرز و درم حشا و جگر و ضعف عصب در دوسر و

سبب

سبب

سبب

سبب

سبب

صبر و مشردن از زمان استن صاحبان خفایا طوبی و نخبه و کثرت را و مورت سنگ کرده و
 و سیرج الاستحاله غلبه و مصلحت شکر و بدش شیر نیز و قدرش بیش از نیم طبل تا یک طبل است
 لبن انسان شیر کوفته است و نهیت و جنیت او غالب غلیظ تر از شیر گاو و بهتر است و از شیر
 سیاه و در تقویت باه و جود و دماغ و نخاع و نفث الدم و شرب و با صمغ عربی و روغن بادام جهت سرفه
 مجرب و در سایر افعال مضار مثل سیرج است لبن (المعشر شیر زیت و دانه است و غا و برودت
 رطوبت و زیاد و فضولات مجالی و مریض و نخاع و در حرارت ریه و خلق و شانه و پستان و غده و
 و غرغره و جهت مرم و لاس خنق و سایر افعال مانند شیر گاو و از آن لطیفتر و قدرش بیش از دو
 پیمانه تا نیم طبل است بدش شیر گاو لبن انسان شیر زیت است او موافق ترین شیر باست از همه
 و خمر سرد تر است و در بول و مریض و نخاع و خشم و در دفع سل و یبوست سینه و سرفه و سببی
 سوطا و جهت خشکی دماغ و بخوابی و سرسام و غلظت و قطن و قطره و جهت درد گوش و مفید و بدش
 شیر الاغ است قدرش بیش از دو اوقیه تا نیم طبل است بهترین شیر زنان سائر البان است
 که چون بر رو ناخن ریزند جمع شود و با چسبیدگی باشد با اعتدال قوام گویند چون شیر حاکم
 بر رو قطن و نشه قطن شیر و یاد در زیر آن بماند آن زن بدختر حاکمه خواهد بود و بعکس آن به پسر صاحب
 تحفه المومنین آنرا از حرم بانگشته است لبن اللقاح شیر شتر است و نهیت بسبب شدت آنرا
 از وجده اندیش و لند اگر در رفیق و مایل شوریت است و مفتح و در بول و ما و صفر یعنی زرد آب و با شکر
 مقوی بدن صاف کننده بشه و محرک باه و شته و جهت سده یبوست جگه و اورام سینه و با و غیر
 و ربو و ته های زرقی و طوبی و علی شیر و بوا شیر نافع و با یک از دو اوقیه شیر و کفنه و بهر چه تا یک طبل است
 و با یک شتر را نه روز قبل از استعمال شیر و تعریف بر زیاده و کاسنی و مثال آن نمایند لبن الاتان
 شیر الاغ یعنی خمر است و دانه غالب جنیت و نهیت کم دارد و او سردترین شیر باست

بسیار مرطب میبردست شمرخ و جالی و مفتوح و طبعی الاستحاله غلبه معده و جفت سل و دق و
 نزول میسوی و سرفه حار و نزله تند و سرفه نفس حار و نفث الدم التهاب خون صفرا و جراثیم
 رحم و مثانه و آلات بول و حرقة البول و قرصه معافز حیر و مضغه و جهت تقویت شه و دندان نافع و مضر
 مرطوبین در دسربار و و تحش کلنگین بدیش شیرین و لطیف او با ششیای مناسبه بر علی شرط
 و قدر ترشیش از دو قیه تا نیم رطل است لبس الحاض بقار است نامند و بندنی چاچمه گویند و
 دو مضر و تر و مرطب مقوی باه محرومین و سکن لشنگی و غذا است و نسبت بدوغ زیاد و در
 سائر افعال قریب با دست و مضر معده و کثیف و دیرضم و مسدود و موله غلط خام مضر تنهائی
 مرکبه و غفنه و تحش ساجین او و یه حاره و زنجیل مربی محوم بهترین بواسی گویند و زیست که
 بر یک سال کمتر از ششماه بر و نگذشته باشد و بعد گو ساله و شش ماه جوان بهتر از شش ماه و دست
 خوردن محوم موجب قسوت قلب و تیرگی با صره و بلاد و عرض صفات بهیمیت و بسیار
 خوردن آن باعث ضعف بدن نقصان ارواح و سقوط قوت های او است و شرب آب بعد از این
 بغایت مضر و تناول نمودن و شرب باعث تخمه و جمع کردن و با شیره تخم مرغ جالب نیست و گو
 آب با الحام سلیح النفوذ و موافق تهمین و ضعیف القوه است لسان الحام که باز رنگ مانند غیر
 و کبیر و شیره تخم صغیر سیاه و کوچک تخم کبیر سبز و تر از تخم صغیر و سافه کبیر یا ده از تخم صغیر و از مطلق او
 صغیر است و در دسربار و خشک برگ و تخم او لطیف و جالی و رادع و قابض و قوی جگر و مفتوح و
 حالب و نف الدم جمیع اعضا و عصاره برگ و تخم او سکن لشنگی و جهت فساد و مضم و دق و دل
 و نفث الدم سده سیر و جگر و ضعف آن سده صرع و تنهائی حاره و رطوبت و جوش زبان و
 شه و قرصه ریوی و نف الدم سده کرده و حرقت بول سیلان حیض خون بواسیر و ضحاک و نزله
 او جهت التیام زخمها و درم آن سوختگی آتش و داء الفیل و قروح خبیثه و ساعیه و آکل و

لبس الحاض

و

سان الحام

تا فارسی نافع و مفاد برگ اوراد و عصاره گویند مضریه و مصلحتش عمل عصاره و مضریه و
 مصلحتش مصلحت و بدیش حماض و سبک و تخم او در افعال مانند عصاره آن بوداده او قابض و مقوی
 اسهال و راح و حرق و باریک و تقویت قوت ماسک سیدیل و در سایر افعال ضعیفه و عصاره است
 و قدرشربت از آب و ازده شغال تا نیمه و از تخم آن تا سه درم است لسان الثور باریک و زبان
 ناسند و گل و لاجوردی میباشد و اول گرم تر و قوتش تا هفت سال بقیت و گل و لطف
 جمیع اجزا را و مفرح و مقوی عصاره ریشه حواس و سهیل مره سودا و صفرا و جبت امراض سوداوی
 و سرسام و برسام جنون و بالخیلیا و خفقان و خشونت سیند و سرفه و ضیق النفس و سنگ مثانه و
 یرقان و تقویت حرارت غریزی و موثر و مضریه و مصلحتش مندل و بدیش بوزن او ابرشیم حرق
 و چهار رنگ آن پوست نرغ است قدرشربت از آب او تا چهار و نیمه از جرم او دو درم
 و عرق گاو زبان جبت امراض سوداوی مفید و در سایر افعال ضعیفه ازده و قدرشربت شش
 و برگ سوخته او جبت قلاع اطفال و سستی بن دندان حرارت و همان مفید لوز اکمل و بنارس
 با دوام شیرین گویند و اول گرم تر و مفتح و حافظ قوت با و جالی عصاره باطنی و ملین آن و ملین
 طبع و خلق و موافق سینه و حین باه و مسکن حرقت بول و منی و سمن بدن با شکر کثیر غذا و
 حافظ جوهر باغ و شیر او با شکر جبت سرفه و مجرب بوداده او قابض و مقوی معده و برگ
 تازه او سهل خشک و قابض با دوام مری و رتخیز و فربه کردن بدن و صناع گرد و مقوی
 و روغن با دوام معتدل در گرمی و سردی بنایت مرطب و موافق تشنج پیسی و حننه و شرب چکانه
 او در احلیل جبت درد کرده و مثانه و عسر بول و قولنج و اعانت بر خروج حصاة و با کثیر او شکر
 جبت سرفه خشک مجرب جبت تصفیه آواز و قصبه ریه و رفع ضرا و ویه مسهل و جوب مفید
 و غرغره او با آب گرم جبت خشونت خلق موثر و مضرا شامی ضعیفه و مصلحتش مصلحت و قدر

کشی

سجده

۱۴۱

ششترش تانہ شقال اولو و یفاری موارید و بندید موتی نامند بزرگ مقدار اومسی به در
و آنچه در صفت مختصر بی باشد با وجود بزرگی در تقیم نامند و گویند تانہ شقال مکل است بهتر
او سفید بزرگ و در پست روغن و عرق و بویها که به مضر او در آفرودم سرد و خشک و در تفریح
قوی تر از طلا و خواص در اجزاء بدن و لطیف و تقوی اعضا و رافع انواع خفقان و خوف
و فرغ سوداوی جهت اسهال و موی مراری ضعیف جگر کرده و امراض دل و بد بوی و دمان
حصاة و حرقة البول و سرد و یرقان و رافع سموم و سواسن جنون و ربو و کتال او جهت رمد
و ظلمت بصر مفید و سنون او جهت پاک کردن دندان تقویت لثه مجرب میدانند و گاه ششترش
مقوی دل و در دمان و ششترش او جهت از آله غم و ضعف دل موثر و گویند مضر شانه و مصلحت لب و
بدنش صاف و سفید و قدر ششترش تانہ شقال است لیمو در جمیع افعال مانند ترنج است پوست
در او و در دوم گرم خشک و تقوی معده و دل و قابض و محرک اشتها و معین هضم غذا و مفتح سده
گرفته و محلل قلیح ریجی و آروغ آورنده و مصلح کیفیت اخلاط روید و پا در هر سموم سرد و بلط و غده
و سایر افعال مثل ترنج است ترنج و آنچه باین پوست رویشی است در افعال مانند گوشت ترنج و ترشی
در دوم سرد و خشک و تقوی معده و لطیف و بسیار جالی و قاطع اخلاط غلیظه و لزج و جالی بهن سیاه
و کلف و بیا و سکن غلیان خون صفرا و جهت پیتا حاره و صفا و وی و غنوت خون و بهر و
شتری و در دل و درم حلق و لبا و کرب و غم و غلیان و در او و سرد که از اخلاط غلیظه باشند
و خمار و سموم هوا و او به قتال و فی صفراوی و صحت سواد حاره و جگر و معده در و خفقان و
و غلبه خلط غیر خالص مفید و در اکثر افعال قائم مقام سرکه جهت مریض بهتر از سرکه است و مضر
و صاحب سرفه یار و المزاج و اکثر او در خلای معده و ضعف امعاء و مورت و پیش و مصلحت شکم و
و تخم او در دوم گرم و در آخر اول خشک و تفریح او بنیای عظیم و در دفع سموم همچو تخم ترنج و قدر ششترش

ملک

در وقت صبح
بسیار

ماش

بسیار

بسیار

از یک درم تا دو درم بزرگ لیمو در تیفخ ضعیف تر از بزرگ ترخ فرسخ نسبت موسوم است که
 مامیران قسمی از بزرگ و خوب است بهندی او که زرد مایل سیاهی باشد بهتر است از چینی که
 بزرگ و مایل بسبزی است و خوش شبیه به کبچر و در آخر سوم گرم و خشک و قوتش تالیست سال است
 مفتوح سرد و مفرح جلد و جالی و در محل و شراب و جبت و یرقان و جش و ریاح غلیظه و کچال و
 جبت بیاض و ظلمت لب و ناخن مفید و خوش عمل و بدش زرد و چوبه و تشنه و نیم شال ماسا
 بهندی مونگ گویند از جود با معروف است در آخر اول سرد مایل خشکی و قوتش تا سال است
 و لطیف تر از عدس و ساجیه است با کم نفخ تر و مولد خلط صالح و سکن حرارت و التهاب صفرا و
 قابض و موافق کرده و قوی عصب بهترین ادویه صا جان پنهانی حار است و جبت سحر
 و درم لمان در موضع با صرة نزلات مری و قاطع باه و مضر و ندان و در مضر و مصلح و
 در مضر باه و روغن بادام تلخ و قوط و بدش با قلا و با خاصیت با وجود و دردت تحریک سودا میکند
 ما غریبانی بر دور بهندی بگری گویند گوشت او نسبت سایر لحوم سرد تر و کثیف تر از گوشت سفید و
 موافق محرومین و بیاضان گرم فصل گل گرم بلدان اسهول که مضر سودا و مزاج مصلح او بادام
 و سیاه تازه و در شیه و ماء الشعیر و اولجایت مضر است و گوشت بز غاله یا فوق شش یا به سیاه یا
 و بهترین لحوم مکن غلیان و خون ملطف است و پیله و محل و قوت قابضه طلا سکنین اولجایت
 محل و جبت درم سپر و تنقا سوخته او لطف و جالی و با سحر که جبت و او اشعل و با عمل
 جت او را مصلحه از مجربانست و زهره سکن خشک او را با کند جبت رفع او را در حین و شتر
 سم سوخته بز را دو درم عمل جبت رفع بول در فراش مجرب و نسته اند و داغ کردن با دام
 جت عرق انسان از مجربانست و زهره شوش و عرب از مزنگوش فارسی غیر از ان افارست
 و بهندی مرد و نامند و از جلد ریاحین خوشبو است و در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و در افعال

بهتر از سوسنر مخلل و مفتح و لطیف جالی و مدلول منبت حصاه و مفتح و سخن احتیاج و محبت
 رطوبات معده و احاطت منصف قوتیج ریجی ستم قاصده و جگر و سپر زو و باغ و خفان و صبح افروز
 و بالیو کیا مرقی و لقوقه در دینه و سرفه و ضیق نفس و یلح سپر زو در دسر و شقیقه و حدیث کام و
 عسر بول و حباس حصن و جاع طبعی نافع و ظکا او با حنادر حمام حبس و در سربار و و با نر و لاج
 حبس و مرهم آئین مجرب بوبیدن او حبس سده و سخن و باغ و منغ و خازن و جگر و حدیث و مصلحت
 کاسنی و تخم خرفه و بذر سوسنر و قدر شربت از جرم او تاد و شفال و در مطبوخ تا بهشت شفال
 و در و غن او که آب او را با شل آن و غن زیتون و جوشانند تا روض بماند حبس فالج و در عشه
 و کز او و شقیقه و در دسر بار و دو شقیقه سده و تحلیل ریا و گرانی سامعه نافع و روشت منطی است
 و یگویند فارسی است و بقراری و در شک نیز و بهندی کنوچه خوانند اهم حبس است و الواع
 میباشد و نیز و بعضی چهار نوع و نیز و بعضی پنج نوع است و از مطلق او و در نوع خوشبوی است
 که در با حنادر با و نیز و جالینوس مجموع صفات آن گرم و خشک اند و تحلیل ریا و بلغم و مفتح سده و
 و تقوی معده و مفتح او را مصلبه و مدلول و عرق و رافع استقامت و در اعضا و تخم او طین طبع
 و لید و او و تخم آن فالجن و رافع اسهال و رموی و قرصه و حاق و حج است و نیز و محمد بن ذکریا تخم و دو
 دوم گرم و در اول تر است هر جان معروف است و در بهندی و نوگانا سده و خشکی کمتر از لید و
 در سایر افعال مانند است و دیگر گرم او را پا و زهر جمیع سموم دانسته اند مسک بقراری
 شک و بهندی استوری نامند خون منجمد است که از حیوان که چکتر از آبه و در بلا و چین و بند
 و ترک حاصل میشود و او را آبهوی چینی نامند و ستم او کو ناه تر از پا و و دندان پیش او کج
 بطرف زمین و شلخ او منحنی و سفید و در از سجد یکد بر بنا له او رسد و ان سوراخا میباشد که
 استنشاق آن میکند و مسک چهار قسم میباشد یکی راستگی نامند و آن خوشیت که از حیوان بطریق

و

بجان مسک

حیض را بوا سیر دفع شده بر کنگها منجمد گرد و در رعایت خوشبو دیوی اورعان می آرد
 و رنگش زرد و قطعات او دراز و با صلابت و قلیل الوجود است و دم را تنگی نامند و آن نافه
 است او جمعیت خون او در حوا نافع بهم میرسد و بعد از رسیدن بسبب خارش با پوستی که طرف
 اوست می فکند و سوم چینی نامند و آن غنیست که بعد از صید موضع ناف او شکافه اطراف را
 برست میماند تا خون از اطراف بجا جمع شود پس خشک میکنند و آن سیاه با صلابت با چهارم
 هندی نامند و او خفیت که از فوج حیوان مذکور بهم میرسد و با جگر و کسین او نمیر کرده خشک
 می نمایند و او شقر غیر صلب است و عمل سازنده و علامت اصلی بودن آنچه در نافه است نیست
 که ریمان را بسوزن کرده اول از نافه گذرانند پس از وسط سیر آنرا بیرون کنند
 پس اگر بوی سیر نگذیرد اصلی است و الا فلا و آنکه در نافه نباشد نیست که قدری میزان
 گرفته بآن بن در کف دست بماند اگر حل شود اصلی است و اگر فکند شود غیر اصلی و بهترین
 او نمیشود قوتش تا سه سال باقی میماند و از نافه بیرون آورده او تا یکسال در سوم گرم
 و در دوم خشک بهر چند که گند و خوشکی آن غالب میشود و متفتح شود و تحلیل اخلاط بارده
 مقوی باه و اعضائی رئیس حرارت غریزی و اعضای ظاهری و باطنی و حواس و مفرغ و حالب
 طبع و جهت ضعف ل سودای و غشی و رفع ضرر ادویه سمیه و سمومات و غم و وحشت
 و خفقان را در دوا بخوبی و خدر فایح و قوه بلا و نسیان شود و مانند قوت او بهر بدن و فرزند
 معین حمل قطلا و سقوط او جهت سکت جمیع امراض را در دماغی قطلا و تمیخ او با روغن بآن مقدم دماغ جهت
 فایح و بوسیدن جهت لانت صداع بار و قطلا او با روغن صبر بر طبل جهت تحریک باه و احتمال جهت طبل
 و سیاض و موهن طفه نافع و ضرر حورین و بصله کافور و روغن بنفشه و شرباب و باد بود بآن و غش و کلاب بدش مثل او
 نصف و سافج است قدش ترش نماید و مکرر اشباع می نماید و قوت ترش است آنست که هر کس که در مکرر آن خشک

[illegible]

مسجد

8

از جندی و مالی میباشند معدنی بدون آب متکون میگردد و آن جلی بر می میباشند و مالی آن
 خشک است که منجر میگردد و معدنی او قسام است هر یک انامی مخصوص است مذکور شد و بهتر
 است که اندرانی معدنی است پس ملخ مائی بعد از آن نمک طعام و زنبون ترین آن ملخ معدنی
 و املخ مصنوعه نیز میباشد و آن چنان میباشد که خاکستر بعضی نباتات که آب از آنها نموده
 با تش لایه آفتاب خنک میسازند و کند که از ابوال انسان حیوانات نمک میگیرند و مراد از
 مطلق ملخ نمک طعام است و مجموعه آن سه ملخ ملخ سودا و ماء و صفرو ملخ اغذیه یارده بود و ده
 قایض سوخته آن لطیفه هم که غاسل اسود و قی به مرغی طعمه و مانع حدوث جذام و عسل
 و سکنجبین مانع ضرر افیون و سموم مخدر و گزین هوا و جهت استسقا و امراض سودا و موی غبی
 مانع قوی کردن باب نمک سنجبین منقی معدره و احتمال او با دوار و جهت بیاض مجرب است
 و مضر و مانع و مورتا یکی چشم آتش را و محرق خون و مفضل منی و سورت خارش بدن و جرب
 مضر ابدان نحیف و ملخ صغیر و عرق او که ابرج و ابلق کشد بیاض تش تش خوش طعم و نجف طعم
 معدره و معاد فتح سد و رافع استسقا و سپرد آتش را و باعث لاغری بدن ملخ اندرانی
 بفارسی نمک سنگ بلوری نامند و در آخر دوم گرم و خشک و ملخ در تقویت فهم و ذهن و
 رفع تخم قوی تر و در او عین استمال غیر او جایز نیست ملخ اسود و از قسام ملخ و سنجبین است
 او سیاه بی لفظیت منقی و مخرج ملخ سودا و ملخ سنجبین نمک طعام است و اوان مختلفه میباشد
 و اکثر او سفید و بعضی مایل به سرخی و بعضی بسیار بی و بعضی بزرگی و بهترین و سفید و صفاست
 در آخر دوم گرم و خشک و فعال ملخ اندرانی است ملخ هندی یکی است شفاف و سرخ
 مایل بسیار قطعات بزرگ میباشد در اول سوم گرم و خشک و ملخ سودا و ملخ و مخرج
 است و ملخ رایج و در سایر افعال مانند سایر قسام قدرتش کم میگردم نیم میوه یا لعنت یونانی است

ملخ اندرانی

ملخ اسود

ملخ سنجبین

ملخ هندی

حافظ الاجساد است بفارسی موسیالی مانند آب چینه است که در بلاد فارس مانند قیر میخورد میشود
 و در بعضی بلاد گیلان لرستان نیز موجود است عرق اقبال نیز مانند آنچه در سواحل دریای
 مغرب یافته میشود بخوبی فارس بلاد ایران نیز سردترین و سیاه و براق است که بوی بدیست
 باشد در اول سووم گرم در دوم خشک و نزد بعضی خشکی غالب گرمی است قوتش تا چهل سال با
 تقوی دل مسخر و محکم هوا بارده و تقوی اعضا باطنی و ظاهری و همین باه و حافظ ارواح بدنی
 و سیراج النفوس و جهت وجع الفوا و خنثی و رحم ابتدای خدام و افضیل و قتل زبانی گزین عقر
 فایح و فواق و غشه و لثوه و سوس و شش و در دو تقویت معده و جمیع امراض یارده و نفث الدم و
 جراحت شانه و سلس البول و شرب محلول او در روغن زیتون و جهت شکستگی اعضا و جبرین رفتن مصل
 و کوفتگی و پار شدن عصب و عصب و عیدیل و قطور او با روغن گل جهت گرانی ساسه و سقوط او با آب
 سرخ خوش و مانند آن جهت شقیقه و صرع و امراض ناعی و دلوک و با عمل جهت لکنت زبان و تسو
 آن با روغن نارچیل مانند آن تفصیل و انشای حوالی آن جهت تحریک با نفع و مضر و درین فصل
 سکنجبین و بدیش و قهاری و سوس و شش و شکستگی اعضا و درم و سایر امراض از قیر طایکد و گنج
 بست و چهارم و حرف النون ناخواه اسم فارسی است به عربی کون ملوکی بپندی اجوا
 گویند و در بعضی او تخم صغیر جلی است قوتش تا چهار سال با قیست در اول سووم گرم و خشک و خفیف
 و در بول و حیض عرق و تریاق سووم محلول و فواق در طویا از جبهه در سینه و شکم و سینه و سینه
 ریجی و آنچه سبب و دوا سیمی سبب با جهت رفع حوادث افیون و مضر آن فی غشیان آروغ بدو و مضر
 فساد و شهادت و پنهان و نه خصوصاً بلع و سرد و شاد و بقی برص نافع و ضاوا و با سفیدی تخم مرغ جهت
 برآمده و جرب با عمل جهت در جمیع اعضا و تحلیل او را مگر آن جهت است خصوصاً چلین قوی و یا دانست خوردن سه
 ششال او که یک شل شیر بخورند تا نصف سید باشد که یک قوی که بالا کوم خورد و جهت رفع سنگ گرده و شانه

در حرف النون
 ناخواه

از عجوبات است بسیار فریبکند چون او را در آب میچندان که یک انگشت بالا آید تر کنند و
 خشک نمایند و بهت باز کار نمایند جهت اعاده استسکا با یوسین مجرب است و مصلح محروین و
 کشنده و قتل شیر مصلح آن نمیشد بیش شو نیز در غیبه بین قدر شترش تاسه درم تا جیل
 بفارسی ناریل که پره گویند در آخر دوم گرم در اول آن خشک و تلخ او بسیار گرم
 و خشک و با مضرت است آب اگر گرم تر و بهر که اول گرم در سوم خشک و مغز ناریل مولد بینی
 و سخن کرده و سخن بدن میزدین جهت دفع مواد بارده نمی سود او و جنون و ضعف جگر و با شک
 جهت تولید خون صالح و تقویت حرارت غریزی نافع و جرم او و برضرم مولد خون غلیظ و مصلح آن
 شک و نبات و ضرر محروین و خشک میوه با ترش و تلخ آن مورث غشیان و غشی است و قدر
 شترش از جرم آن تاسه شغال از آب و تاسه و قیه تا جیل سحری بفارسی ناریل در یابی
 گویند مفعی قوی ساینج و جهت دفع سموم هوام افخی و افیون و مانند آن مجرب است و
 تا قی کند مکرر باید و او اگر قی کند علامت صلا از سم بود در دفع مضرت هوای و بای و اخلاف
 آنهاست و اقوی از تریاق کبیر است قدر شربت او یک قیراط است تا رخ معرب از نارنگ
 فارسی است گویند ریشه و پوست درخت و پوست نارنج و شکوفه و تخم او در دوم
 گرم و خشک و ترشی او در آخر دوم سرد و خشک و موافق نزلات و سرفه
 حار و در برگ و پوست او قوت عظیم و جمیع اجزاء او در همه امور بهتر از بزم
 و شرب یک درم و نیم خشک او با آب گرم جهت تجش و ضما و پوست
 زرد او یا سرکه جهت در و سرد آب خنیا نین پوست و شکوفه او جهت
 عسر ولادت مجرب و ترشی او با شکر سهیل صفا و مدر آن در دفع امراض
 حاره و انگار او مضاعف جگر و مصلحش عمل و شکر و دو درم از تخم مقشتر

برجیب

برجیب

برجیب

او شریاق گزیدن جانوران و در سایر افعال مانند ترنج و لیو سوت و ضرر نایج با عصاب
 کثیر است بوییدن شکوفه او مقوی دماغ و عرق او که سسی البروق بهار است در دویم گرم و خشک
 و جهت ضعف دماغ و تفریح و تقویت اشتها و باده و خفقان و غشی و خوردن او بهفت روز
 هر روز دو اوقیه او را بعد از هر جان منسوب حاجت شکر جهت نفع طحال و کثیر بوییدن
 او و شرب خجوابی مفید عرق بهار است و در مصلح او کلاب قوتش در طرف من با بهفت سال و در شیشه
 نایسان با قیست نشاء بفراسی نشاء گنید در آخر اول سرد و خشک و نزد بعضی سرد و تر است
 مغزی و رافع و قاضی و موافق معالجات او و بهینه و حالب اسهال و خون خصوصاً بود او که آن
 و یا شکر و روغن بادام که نیکو فرمودند جهت خشونت خلق و سرد و در و سینه و سسل و قطع خون و بواسیر
 نافع و مطلق منی و سرد و در و سینه و سسل و شیرینها و کرفس و قرضل و برکش پنج مغسول و قدر شربش
 از یک شقال تا باز و ده شقال نیل بری و بستانی پیدا شد در آخر اول گرم و در دوم خشک و نهایی
 معتدل است و محل در اوج ابتدائی او را هم و قاضی و رافع نفث الدم و زرق الدم و جالی کلفت
 بهق و جراحات تازه را نافع است و برگ او خضاب بسیار خوب است و طلای سوخته او با بنجوزن
 مردانگ و قدری روغن کحل و سوم جهت آکله از مجربات است باید که قبل از اطلاق موضع آب بارنگ
 غسل بشویند و ضرر به مصلح او غسل و بدش بوزن او آرد و جو نشت او با مینا و قدر شربش تا دو
 درم است نیل و قمر بنایت است شهر انواع میباشد جمله اجزای او در دو درم سرد و تر بخیزد او
 که گرم و خشک و تخم او که سرد و خشک است و هر دو از مطلق او گل نیلوفر کیو است و نیلوفر زرد
 گرم و خشک که بوی لطیف تر و قوی از آن است که در آن تمامی حاره و خشکی و تنوم و مطلق
 اجلام و جهت در سرد و خشکی دماغ و خشت سینه و سرد حاره و زرد و باز و خضران و دانه چینی جهت
 تقویت دل و خفقان نافع و ضرر نشاء و مصلحش نهائ مضر با و مصلح آن لبوبات و بدش

نشا

منش

نیلوفر

در حین الواء
در اجزاء

نخفته و خطمی و پنج اوجیت سپرد و اسهال فزین و سیلان منی و غشایش جیت در دوشانه و حده نام
و تخش رافع او را حقیق در دوشانه است اکثر او و تریب تخش منصف قضیب و منجم کننده منی و
قدر شربت از هر یک او از دو درم تا سه درم فسخ بست و پنج در حین الواء و در اجزاء
بغاری گلشن نامند و بهترین او است تمام شکفته است و آن مرکب القوی نکر و اکثر در اول سرد و اول دوم
نزد جمعی گرم و تر و نزد بعضی معتدل و مفرح و تقوی دل اعضا و سهیل صفرا و بلغم رفیق و با قوت قاضیه
و خشک او را قبض زیاد و قمع و سار و قیام و جیت ضعف معده و جگر و گرده و خفقان عارض و غشی و طلاء
او و قطره عصاره اوجیت در دوسر و ششم گوش و مضمضه و جیت تقویت لثه و در زرشک اوجیت
جیت شهادت انیام زخمها و قلع و زخم آبله مفید و آنچه در میان گل شبیه به تخم در دوشه آنرا
زرد و رد گویند و درم او با ب رافع اسهال عسر الحلاج و نفث الدم سیلان خون است خصوصا
چون با اقلع گل بسایند و محمول او تقوی رحم و بوسیدن گل مهیج زکام و عطسه و ناشری
در بعضی اضرجه و در بعضی مسکن آن و مصلح او کا فور و مضربه و مورث تشنگی و مصلحش انیسون و
شش او نخفته و ربع او مرز و نجوش قدر شربت از تازه او تا ده درم و از خشک آن تا چهار درم
و از آب او تا هشت درم و روغن گل که گل بی اقلع را در روغن کینکریده در آفتاب بگذرانند
از سفید شدن گل تجویز گل تا هفت مرتبه کرده تیار سازند و یا آب فشرده تازه او را با شش آن بزنند
و بخور یا زیتون بچوشانند تا روغن بماند و روغن فک و مرکب القوی مرطب و باغ و منوم و رافع و قاضیه
و محلل و موافق مواد حاره و بارده و با قوت مسهل و مسکن التهاب معده و رافع مواد خلیشه زخمها
و مضمضه او مسکن درد دندان و تطول او تقوی و باغ و تقوی اعضا و محلل مواد فاسده
و در تسکین درد عجیب اکثر است طلای او با سرکه و فلفل او با سرکه و گلاب مسکن در درد و جیت و باغی
و موافق او را نم چرب کردن او و چای اسهال و تقوی فعل آن و بدارش بنموزن او و روغن نخفته و

بوزن آن بدن خلط عرق کل که گلاب گویند نیز مرکب تقوی است یا بل بسوی با حرارت
لطیفه و یا بل بر طوبی با قوت قابضه بعضی بسوی خشکی او را بسیار غالب است اند و مقوی
و مانع و غم سده و قوت های بدنی و دیگر در جهت نفث الدم خشونت سینه و عوارض نیز در سده
و معاد در درج و سرد و جهت خفایان حار و تقویت بدن بوییدن طلا را نودن او جهت در درجه
حار و در چشم و با قوت فضل جهت باران و خلط او جهت تقویت دل در دفع غشی و خمار و به
و تقویت و مانع و حواس باطنی و نشاء نفس مفید و گلاب مکرر بقدر دو اوقیه سهیل است
و با خاصیت مضربه و باعث سفیدی شود و خلطش جلاب و نبات و قدر شربش تا
شغال فرسخ نیست ششم در حرف الها و هند با باری کاسنی نامند
بستانی جبری پیدا شد بستانی او دو قسم میباشد یکی برگ بزرگ و با خشونت و یا بل پلخی و
کبود و بزرگ او را هند با شامی نامند و تبرید و ترطیب او زیاد و از قسم صغیر او دیگری را
برگ کوچک و باریک گلش کبود و زرد پلخی او غالب او را هند با بلقل نامند و در قسم در اول
سرد و تر و با جزای حار لطیفه که از شستن رفع گردد لهذا شستن کاسنی منع است از جهت
لطافت مغرط بحسب اختلاف مکان و هوا و زمان تغییر طعم و طبع او میشود و او منفق
سده و مقوی جگر و مسکن حرارت خون و تشنگی صفرا و التهاب معده و متوافق
جگر حار و بار و در واقع سده او و منفی مجاری بول کرده و آن بنگ او با باریانه بهتر است
یرقان سده است چون آب او را بجوشانند و کف گرفته بکنجین بنوشند جهت پنهانی کنند
و تقویت معده با کفند جهت تب بلع و طلا آب او جهت آرام حاره و در چشم و ضاد کو بین برگ
او با آرد و در جهت مفصل و نفوس حار و آرام حاره بلع غرغره او با خیار شنبه جهت ابتدا
در حلق و خنق و ضاد کو بیدر برگ او جهت رطوبت و حار و در غن بنفشه و صندل و فلفل شکر است

در حرف الهاء
هند با

و قدر شربت از آب او تا غریظ است و تخم کاسنی در دو دم خشک و بایل حرارت با جوار بار و جوی پتیا
صفراوی و سدری و قاقش خفطان و صمدی و امراض جگر و باطبخ صندل و رازیانہ
بجست رفع سموم و ضعف گردد و در سبب قطع نزف الدم و تحریک اشتها موثر و بغیر از ترطیب
نایب است بگل کاسنی و اوغشی و کریم الطعم و سکنجبین آوینہ خوشبو موافق او و قدر شربش از دو دم
تا پنج درم و بچکا کاسنی در اول گرم در دو دم خشک بقایت مفتوح و لطیف و خلط و نفی مجاری غذا
و در بول و جوی پتیا مرکب منزه و تصفیه خون و رفع درم احشا و در و مفاصل و استسقا و تخم
و تحلیل مواد و نفی و قدر شربت از سائیدن او از یک درم تا چهار درم و در بطبخ از پنج درم تا نوزده
درم و عرق کاسنی نسبت آب و بسیار ضعیف تر است قبری او و با تش مانند بستانی و گلشن کبود
و طعمش بسیار تلخ میباشد و از خراول سرد و خشک و مقوی معده بغیر از ترطیبی تر از بستانی و غای
نفث الدم و تخم و بیخ او در فعال قوی تر از بستانی و ضایع اوجت گرمین و غرق و بنور و ما مقید و هر یک
دیگری اندر تلخ است و هفت درم و حرف ایسا میا قوت اقسام میباشد بهترین از تلخ شفا
گلناریست که رمانی نامند یا قوت سرخ در حرارت معتدل زرد او در دو دم گرم خشک کبود او
در اول دو دم سفید در اول خشکی در هر غالب است مقوی دل و دماغ و مفرج و شرب یک درم او زرق
سموم و تعلیق او با نجا صفتیه جهت تغیر هوا و وسواس و صرع و خفطان و نزف الدم و اکثری او
به شفا حاجا و عرق و در دهان شستن اوجت رفع تشنگی و بدبوی دهان موثر و قدر شربش از
یک قیراط تا یکدنگ یا سیمین در سندی و خبیلی مانند بربی و بستانی میباشد پتیا او در دو دم گرم خشک
و مفتوح سدر و سبب تلخ و سودا و اماره صفرا و نفث و دریا و غلیظه و فالج و مصل و مفرج و محرک و در جوی و بنور
اوجت در دسربار و در قوتیت و دماغ و طول طلیح اوجت در دم بار و در صمدی و ضما و اوجت کلث
سرخ کردن رخسار و بزرگ کردن قضیب و اعانت لحوطه موثر و مضر مورین و مصلش نفثه و بدتش یا مین زرد

و در بول و جوی پتیا

و در بول و جوی پتیا

بدل هر دو یا همین بری و قدر شربت از جرم او تسکین درم از آب و ده درم روغن یا همین سبزه
 مفتوح و تجمل در هیچ افعال مکتوره قوی التا شیرست قدر شربت از ده درم تا چند درم و گل یا همین نزد
 را در قفل سبزه بر پنجه تکیه درم او را غسل بکوی قیچند روز بدست و مداوت نماید جبت استوار و در دگر
 و مفاسل مجربست رفیق و دوم در بیان اغاث مستعمله بین کتابا مبتدیان را اشکال نه افتد
 آبرن آنکه آبیکه او دیده در جوشانید با نود و ظرف کلان اندازند و بیمار را در آن بنشانند
 آتش تا به نطفه استنشاق چیزی مائی در بینی کشیدن اطرافیل معرب از تری پهل است
 عبارت از بلبله و بلبله و آله بود اکل چیزی است که بغیر تحلیل خود جوهر لحم را بخورد یا با هم
 سازد مانند نگار کمال چیزی در چشم کشیدن انجباب آنکه بخار آب گرم بدن رسانند خود
 بجای پیچیده سنگون ساخته چنانچه برای آوردن عرق میسازند یا سجات مطبوع او و بگوشش رسانند
 پا و هر چیزی که از نشان پوست که حفظ صحت قوت نماید و روح را از تحلیل باز دارد تا بسبب
 آن ضرر عموم را دفع سازد و گفته اند هر چه دفع سم بجایست کند و مفرد باشد پا و هر
 ست مانند هر مهره یا شوی آنکه در آب گرم یا در آبیکه در وی سبوس گندم
 و غیره او دیده جوشانیده باشند یا پرک بیمار را که از نوبه عیقه تا زانو در آب بود و سنجو آنکه
 او دیده را بسوزند تا بوی آن بدماغ برسد یا دو دو آن بطریق مخصوص بعضی هستند برود آنکه او
 سر که از ترتیب ده باشد بچشم کشند تا درین روغن مالیدن است تریاق دوائی است
 که خاصیت پا و هر دمانند تریاق فاروق گفته اند که مرکب شاعی با تهرتخ چیزی برین
 مالیدن چاذب چیز است که ماده را بجانب موضع خود بکشد مانند چندید سترجالی چیز است
 که رطوبت از جرد از افواه سام عضو بخار و بارو میباشد حکم چنانچه در دمانند جوشان
 چاهد چیز است که از نشان او قبول سیلان با و حال آنکه یا فضل مجتمع غیر سیلان بود و آن جزوات

نزد
 بزرگوار
 بزرگوار

خود طوبی دارد که برای او برودت کشف مجروح عارض میشود و هرگاه حرارت بدنی یا خارجی
 در و تا شیر سگیند سیلان می پذیرد و مانند موم جوارش چیز است که طعام را میخورد و حقیقت
 سائل است که در محققه کرده از راه دبر یا معا و از راه حلیل و قبل در شانه و رحم را محمول
 باد و نیز کرده یا آلوده در دبر یا در قبل و از آنجا که چیز است که بسبب پیوستن خود به سطح جرات
 خشک نشسته پیدا کند که محافظت از آفات نماید مانند از روت خضاب چیز است که موی را
 سیاه کند یا رنگ در مینی چیز است که در جوش و عن باشد مانند لبوب و در آنکه او و
 خشک بسیارند و در چشم یا بر جراحت پاندا و ع چیز است که بسبب تبریک و تحفیت عضو و
 ساسم آن مو از عضو دفع کند و آنچه در ریختن باشد منع او بختین کند و عضو را قوی گرداند
 و حرارت جاذبه عضوی را تسکین دهد تا جذب هوا نکند مانند صندل این ضد جاذبه است
 زروق بهندی بچکاری گویند و است که در حلیل و قبل است که معمول یا محمول است رزین
 و آن است که از رازقه و مزق مانند سیال چیز است که اجزای او در جفا پراکنده شود
 اعم از آنکه اجزای او از هم منقطع شود یا نشود مانند یا لعات این جنس جامد است معطر سیالی را
 گویند که مینی ریخته شود و لاسیده عام است خواه در مینی خواه در گوش خواه در حلیل و
 شود سگوب آنکه چیزی سائل اندک اندک از فاصله بریدن نیند و توقف نکند و باز بریند
 سخم چیز است که بسبب کیفیت معادله خاصیت خود فساد مزاج نکند مانند پیش سئون
 چیز است که سائیده بردن مانده یا پاشند و مقوی جوش باشد شهموم آنچه خشک
 پیونید شفاف که آزارشاف نیز مانند چیز است که در از ساخته در دبر یا در قبل باد و دیگر
 دارند یا در آب سائیده در چشم کشند ضماد آنچه چیزی غلیظ بر عضو نهند طبعی و دانست
 که او دیر را جوشانیده آب او استعمال کنند ظلال آنچه چیزی رقیق بر عضو نهند یا مانند عاصیر

که بسبب شدت قبض و مواد رطوبت رقیق را که در تجویف عضو است خارج کند مانند بلبله کاپلی
غمره چیریت که از قسم اعصاب است که در دهن حرکت دهند تا حلق رسانند و بلع نکنند و سینه را از عصب
چیریت که بسبب طوبت سیلان یا بسبب خود داده و جامه تشنه سطح عضو را بشوید مانند آب
فقیله آنچه فصل بود از کرده در و بر یا در قبل یا در گوش یا در بینی یا در رحم یا در حراحت و اندام دیگر
محمولی که مخصوص به فنج زین حرمت قالبض چیریت که بهاری عضو است که در آب و آب و آب و آب
نماید مانند گل ازنی قائل چیریت که کیفیت و صورت نوعیه خود را که کند قاشق چیریت
که بسبب طبع لاخود اجزای فاسده جلد را خارج کند یا چک از سطح استخوان بزداید مانند قط قطور
چیری تا که در گوش دیگر سوراخ چکانند کای یعنی داغ دهند چیریت که جلد را خست و شک
سخت مانند گشت کند چیریت که در کشف چیریت که وقت تاثیر حرارت غریبی اجزای او
سوی اجزا خود را قطع نمیشود و اجزای ارضی و غالب در رطوبت شدیدة الحماز جبهه بطور
که بسبب تفرق لغت را منع کند و اگر با وجود این لیس با مانع خورد شدن اجزا اگر میشود مانند
کحل آنچه بر سر کرده در چشم کشند و آنچه گرم کرده بر عضو نهند هرگاه سرد شود باز گرم کرده
بزنند و آن رطب بود مانند آنکه آب او و یا صفت آب گرم در شانه گاو یا در شیشه پرخته
یا پارچه در آن بر نموده بر عضو نهند یا با لیس بزنند آنکه او و یا شک او صرسته بر تابه گرم
بر عضو نهند یا پارچه یا نمد گرم کرده بر نهند و فی ع چیریت که بقوت لغاوه خود اتصال عضو
در منافذ کثیره که بالفرد خود محسوس نمیشد بلکه بجماعت محسوس شوند متفرق سازد و حار مانند خردل یا
پچیر که کحل چیریت که رقیق و خوشبو و شیشه کنند و حرکت دهند و بویند لیس چیریت
که هرگاه هر دو طرف او کشیده شود از یکدیگر مفصل و قطع شود و با وجود این سهل است که با
و با چیریت کشند تا اتصال بود و با عمل لیس چیریت که از طلا غلیظه تر و از صاف و رقیق تر است

بسیار لطیف چیز است که وقت تاثیر حرارت غریزی اجزای او با جزای صفت
 منقسم شوند مانند غایت و این ضد کشیت است **ک** چیز است که هرگاه
 آب تر کرده شود از او اجزای از حبه منقسم شوند مانند جناب زری مایع چیز است که سیالان
 کند و رقیق القوام بود چون آب مایع بمعنی شور چیز است که در زبان و نگرندگی نفوذ کند
 مانند مایع مبرور چیز است که بقوت تبرید خود بروت پیدا کند مانند کافور مسمی آنچه
 ریاح لطیفه سجا را محصور و عصاره منقسم و ناسل گردیده محرک و شود و باعث نمون ماده نومی
 گردد مانند لیوب محض چیز است که تجلیل و لطیف و رطوبت با بدن انا بود و مانند فاونیا
 مجهر چیز است که بتکثیف بروت خود اجزای رطوبت را فراهم آورد مانند زربلنج محمل
 چیز است که ماده را برایتجا تیار کند و جزو اجزای منقسم کند هرگاه تاثیرش در و دایم
 باشد آنرا با کل نابود سازد مانند بابو محمل رطوبت که آنرا کاسر رطوبت نیز گویند چیز است
 که قوام سح را تنگ کرده مندرغ سازد و مانند ناخواه محرق چیز است که بحرارت خود لطافت
 و رطوبت را با کل نابود کند و مادیت را باقی دارد مانند فریون این ضد محمل است
 محکم چیز است که بحدت خود و خلط الذراع حاد را بجانب سام جلد بکشد و بحدت قرص برساند
 مانند لیوب محمل چیز است که خون القوت جاذبه خود بطرف جلد جذب قوی کند بحدت که عضو
 را گرم و رنگ جلد را سرخ کند مانند خردل محمل چیز است که روح حساب و محمل که
 عضو را برای تاثیر روح نفسانی یا عضو عصب را برای تاثیر قوای نفسانی غیر قابل
 تام سازد و آن برد و نوع است کی آنکه کیفیت باشد و آن بروت پیوسته است
 مانند آفیون دوم آنکه بجا صیت بود و همچو طر خون و برگ عناب که در تخم جرس فوق
 تاثیر عظیم دارد محسن چیز است که از ماده از حبه اجزای سطح عضو را

بعد ملاست طبیعی مانند ملاست تعبیه پیدا عارضه همچو ملاست معده مثلاً الرض نماید بار دارند
 مازود و حار همچو ذوق طبعی است که طوبیاء بطرف مجاری لول حرکت پیدا تا راه بول دفع
 مانند تخم خیارین مدخل چیز است که به حیف و تکلیف خویش رطوبتی را که در میان هر دو لب
 زخم است آنج که روزه با هم چسباند مانند در سنگ هر معنی تلخ چیز است که بسطح ظاهر زبان می
 کند و آنرا درشت سازد و با کراهیت بود طبعی را بر هم نماید مانند صبر مرغی چیز است که بجزارت
 و طوبیاء ملتذ و جرم عضو از هم کند مانند خطمی مطب چیز است که بفطر طوبیاء خود احوال
 رطوبت کند مانند روغن کاه و مرقق چیز است که قوام غذا و خلط را رقیق کند مانند آب لیمو
 چیز است که بر طوبیاء خود سطح فضلیه تحسین مجاری را تر کرده قابل انزلاق و خارج نموده بجزای
 و خارج کند مانند آلو بخارا و زهره هر غذائی که بدون گوشت برای مریض سپید مسود
 چیز است که کثافت تغیریت بیوت خویش مجاری مسام جلد را بنمونه و او دو لب لیس را
 متعین سازد و مانند پنجه مسطح چیز است که سبب قشر طبعی خود هم را کشاده چنین را نیز چون
 شکلات مسکه چیز است که سستی آورد و هم از آنکه قشر هم پاشد شربت بنامد همچو گریه سبب قشر
 که خلاط و ارواح را از حرکت طبیعی باز دارد و مانند عرق کبوتر و سبب چیز است که نفول را از عروق
 اعضا بطرف اعضا حرکت نماید خیار شمر شمری پنجه خریک طبعی خویش غذا کند مانند حاض لب
 چیز است که بفطر طوبیاء و سبب تکلیف خود جوهر عضو یا مواد اصلب سخت نماید مانند افیون این
 متعادل نمی است مصلح چیز است که اصلاح حال ماکول مشرب نماید هم از آنکه ضرر را دفع نماید همچو
 کثیر که اصلاح پودینه است یا متعادل فعل او کند همچو امتراج ترید باز بنجیل یا حفظ قوت سازد مانند
 امتراج ادویه باسل یا کسر حدت نماید مثل امتراج کثیر یا بضمونی یا بدرقه بهجت رسانیدن قوت بود
 باشد همچو امتراج درایج با مدرات مضر چیز است که بدن را ضرر کند هم است که او را نقصان رساند

یا احداث مرض کند بطریق چیز نیست که او به راه یا عیانت جوئد تا این آب و بنو تا مدتی
 چیز نیست که صحت خلط را حاد و راسک سازد مانند آلودن بجا ریه عرق چیز نیست که رطوبات را
 مسام و دفع کند مانند گل ابری معطش چیز نیست که بقوت خویش تحرک او و دماغی بخشد و کند
 از تحرک او عصبه آید مانند کشش معطش چیز نیست که طبیعت را محتاج ترویج نماید از آنکه
 ترویج او با لذات باشد معده و کبد یا به او و مانند ریه و دل همچو کف منقض چیز نیست که مزاج
 روح و رطوبات اصلی را فاسد کند تا روح حیات کار خود نماید مانند فاساد مغش چیز نیست
 که ماده و رطوبات معدی را بجانب اعلا یا بدن حرکت دهد و دفع کردن نتواند مانند ترید مغزی
 دوی یا بس است که رطوبت رقیقه از جبهه درو باشد که بسبب آن بر افواید مسام عضوی جلد را
 نموده سیلان هوا کند مانند استخوان باین مصلحت چیز نیست که قوام رطوبات را غلیظ تر و
 کیفیت تر از قوام سابق کند و آن ضد لطیف است و آن برشته گشته است اول آنکه بسبب
 خود بعضی اجزای خلط را حاد سازد و مانند سحر که در وقت که سحر است خویش اجزای خلط را
 منعقد نماید چنانچه سبب سوم آنکه بفرط پوست که در وقت اجزای خلط را غلیظ کند همچو سنگها و
 مشقت چیز نیست که اجزای خلط را سحر را ریزه کند مانند سنگ را سحر را سحر چیز نیست
 که ماده ساده متبسته اخل مجری را که از ایشان او نفوذ است بطرف خارج بدن بیرون کند
 مانند اسطوخودوس این ضد سرد است مصلح چیز نیست که بیرون خود و فضل را از بدن بیرون
 و غریبی را در غذا و خلط باطل کند بحدی که غذا را غیر منضم و خلط را غیر نفیج ببارد مانند قشر
 مسطح چیز نیست که روح حیوانی و نفسانی را در بدن بنط و منتشر نموده تعادل مزاج او سازد
 و خوف را دور کند مانند غیر مفسدی چیز نیست که ریاح محتمله را بپا کند و مانند استخوان مفرح
 چیز نیست که رطوبت اصلی را که وصل اجزای جلد از پوست ناپدید کند و ماده وید ماده را بجای

او یکشد و موجب قرحه گردد مانند سیار زو این ضد مد است منقطع چیز نیست که ماده غلیظه لزج
 متشبثه عضو را بطرف اجزا خور و منقسم نماید اگر غلیظت لزجیت او باقی باشد حار مانند غایه
 و باز همچو کبر مقتوی چیز نیست که مزاج و قوام عضو را چندان تعدیل کند که فضول منصبه
 قبول نکند عام است که بسبب تعدیل مزاج باشد مانند روغن گل یا باغچه صیغه همچو
 گل مختم مقتوی چیز نیست که از نشان او باشد که رطوبات را بطرف اعلا بی بدن حرکت
 دهد تا از راه معده و دهن دفع شود مانند آب غیر مطبوع غلبه سبز مگر ب چیز نیست که
 بحرانه تعبیه روات جوهر خود قلب معده را ضرر رساند و بیقرار کند مانند بید بخیر حکم که از آتیا
 نسبت الاثم نیز گویند چیز است که بسبب تعدیل مزاج تخفیف خود خون جراحت منقذ نموده کم کند مانند
 مردانگ ملطوف چیز نیست که قوام ده موجوده بدن را از قوام سابق رقیق کند مانند زو
 و این ضد غلط است مکن چیز نیست که زده و رطوبات که در مجامع و احوالی آن است از راه مقعد
 بیرون آورد مانند ترشندی مجلس چیز نیست که بر سطح عضو خشن بپراگنده شده رفع خشونت او
 کند و آن بر وجه است یکی آنکه خشونت عضو را زایل سازد و آنرا مجلس حقیقی گویند و دوم
 خشونت او را بفریاد و بیرون دهد و رطوبات از زیره را بظاهر عضو پیدا کند آنرا مجلس زنی مانند مانند کثیر
 و این ضد خشونت چیز نیست که هرگاه رطوبت مائیه در سایش نفوذ کند اثر او
 ظاهر نشود مانند آب منقطع چیز نیست که قوام غلط را تعدیل کرده بر آتیا سازد و آن حار
 میباشد مانند سیار و نشان او بر باد آلوده است گفته نوشته این ضد منجم است منقطع چیز نیست که رطوبت
 غلیظه کثیره بر تیره رو غالب باشد که حرارت غریزی بر تحلیل آن قادر نبود بلکه آنرا بر باج
 استجیل سازد مانند سیار منقطع چیز نیست که هرگاه بحجم ملاقی شود و زودی در و نفوذ کند مانند
 زعفران منوم که آنرا سبب نیز گویند چیز نیست که مجاری روح نفس را بند کند تا روح آن

انتشار در بدن باز دارند این معوج قروح چیز است که بطوبت غلیظه خود قرح را
 ستر می کنند خشک شدن نه بلکه طوبت آن بیفزاید مانند موم روغن نطول چیز است که از
 قسم ایاعات از فاصله فصل بر بدن ریزند و گاهی او را بر آبریزن و آبکیاب نیز استعمال میازند
 نفوق چیز است که اودی را سائید در مینی دهند نفوق چیز است که اودی را شب باقیات
 ترکند و صبح آب از اصاف سازند و جو چیز است که هنگام بهوشی در حق می چکانند هم
 چیز است که غذا را از دوی فاع طبع دهد مانند زنجبیل دین ضد مخرج است هیش چیز است
 که از ادنی ساجزای او جدا شود و مفت شود مانند عاریقون **منزل سیوم** در معالجات
 امراض شعل بود و رفیق و یک مقام است رفیق اول در بیان تدبیر امراض مختصه بعضو
 عضو بر سبیل ایجا نزد آن متضمن برست و دو طریق است طریق اول در امراض دماغ
 و سر از جمله صدمات است یعنی در دسه اگر از گرمی باشد علامت آن تشنگی و حرارت
 طس خشکی دهن است می باید که لعاب بدهد نه تسه باشد تسه شیره تخم کاهو نقشه شیره مغز تخم تربوز
 از هر یک هفت باشد و آب بر آورده شربت نیلوفر دو توله یا نبات سفید و توله و خلطه دنا
 نمایند و شیر بز یا شیر و خمر یا مغز تخم تربوز و آب سائید در مینی و گوش چکانند و کشنیر سبز و عسل
 یا عطر خس خطه بقطه بود و خلطه بود و تسخه خلطه و اگر مرکبات مستعمل در قرا بدین مذکور است هنگام
 حاجت بد اجار جمع نمایند و صندل سفید با کشنیر سبز با آب گوکناز حل کرده بر پیشانی ضا
 کنند و همچنین ضاد قرص مثلث در آب کشنیر سبز یا آب گوکناز نیز مفید بود و پارچه بگل آب
 سر که در و عن گل تر کرده بر افوخ گذارند برای صدمات و سر سام نافع است و شنا خدا در سا
 پا و کف پا بکشد بعد از آن پاشویه نماید و غذا از بقولات بارده مثل پاکاسه و خرفه و توری و
 که در آب ریخته کنند و کچری آشجو دال مزنگ باشد که نیز مناسب بود و همین است علاج سهرقنی بیدار

در معالجات
 امراض دماغ
 و سر

تفتیقہ سترہم

عصا یہ

مفروضہ تفتیقہ یعنی در نیم ستر ستر ستر که درم عار دماغ و حجاب های داخلی اوست و ما شتر
 که آن درم و موی رد و پیشانی است و عصا یہ و آن در دیست که در هر دو ابرو متصل
 بعضی پیشانی عارض شود و گاهی در یک ابرو پیدا شد لیکن در ستر ستر تفتیقہ و ما شتر او
 عصا یہ قصد سر را و ضرر در بود و خنجر آرد و نوک یک پاس بر سر آید و اگر باز احتیاج افتد که عمل
 نماید بر ستر ستر نفع کلی میدهد و نیز معمول است چون مرغ زن را شکم بر سر مریض بگذاشت که خون
 بر سر مریض افتد گرم گرم بر سر مریض بگذارد و قتی که سوخت شود دور کنند بجایت مجرب و نافع
 است اقسام ستر ستر را دو چنین حکم کیو تر چیه است لیکن اول شریف استعمال این هر دو در اقسام
 باروی نمودند چون قرص شکست را با آب کشنیر ستر سترین بر پیشانی ضما و کنند تفتیقہ و ما شتر
 نیز نافع است همچنین باز بود آب تر کرده نزدیک بالین مریض را راند و آب آرد و مالید
 روغن گاو که مکرر از آب شسته باشند و روغن بادام بر کف پای مریض نیز خواب آرد و
 خداوند متعال حق که برای هر بسیار نافع است استعمال کند و در دسر و جو که علامت آن سرخی
 وجه و ضربان در سر و غلط قار و ریه با تدریج کند و بعد از قصد سر را و باید کرد اگر درین امر مرض
 تفتیقہ حاجت افتد سه چهار روز منضج بار و خورد و در ایام و او ن سہل از سہل با تفتیقہ کند
 و اگر احتیاج سہل بکشد و ستوانند بکشد و میان هر دو تدریج از اعاب بهدانه و شربت
 و سہل سہل کند اگر سہل قی شود باز همان وقت مغز فلوکس کنند و نیز چنین تفرندی و عرقیات
 مالیده و شستاموده شیر با و ام پالا آن ریخته بخورد و اگر سہل عمل نکند از عرقیات دیگر هم و
 شیا فایات اعانت کند کسی را که در سہل عادت قی باشد پیش از سہل بدو روز قی کنند
 پاک شود و در سہل اول اندک مقویات معده مانند شربت انار تناول کنند و علاج در دسر
 صدراوی که علامت آن شدت حرارت و تلخی و بیداری و زردی و صفائی قار و ریه است

در دسر و جو

علاج

سواى قصد مانند علل ج در دسره موی است باز یادتی تیرید و اگر ملیم را در آب که صبر و حنظل
 در آن جوشانیده با سائید یا در آب برگ رب سوده در بینی چکانند برای صدای که سبب
 گرم و مانع باشد مجرب است و علامت این صداع حساس حرکت کرم و غنچه است در سبزه
 آمدن خون از بینی قطره قطره در صداع که سبب حرکت معده باشد اصلاح معده کنند و استاده
 و انتفاص این صداع بحسب اختلاف معده با و خوردن آب یا مضه و تی کردن درین قسم نافع بود
 لیکن اگر او بلغمی باشد تخم شبت تخم زرب عسل نکند در آب جوشانیده و همانند و مکرر فی کس
 و اندکی سطلک رومی در گلفند آنچه بخورد اگر صفراوشی یا بکنجین آب گرم فی کس و همچنین
 با کلاب تناول کند فی کس بکنجین کردن بعد از آن شربت انار و شربت بید و کنجین با کلاب بسیار
 خوردن بر این صداع که سبب خارش شرب با مضه بود بقوه و آن مرضی است که در عضلات
 رو و چشم حاد گردد و شقی از رو کج شود و بهما و قره های چشم کما بین یا بنطبق نشوند و اگر نفه
 زند از یک جانب بر آید گفته اند اگر تا مدت شش ماه طول کشد باید اصلاح بناید و شت علل این
 تا چهار روز بر بادا عسل الکفایه اگر مرض بد داشت کند تا هفت روز و پاره چو زبوا در
 وین و ارد و روز پنجم شور با ز کبوتر و موته تیار نموده بدرد و اگر تبه تیه حاجت آید روز ششم
 منضج گرم بدو و چون ماده در عصاب تشرب است می باید که هفت روز منضج گرم بدو روز نهم
 از سهل گرم منضج کند و در این امر ارض بعد از ماو اصل چای آب غرق بادیان میداده یا شند
 روز دوم سهل جلنجین یعنی گلکند عسل در عرق بادیان مالیده و ضامن و تخم سیم چکان را
 اضافه نموده کار برند و بادا سهل روز نهم در هم درین حب ایارج و حب پیاز تیه کند و طریق
 دادن آن نیست که بعد از دو سهل فلوس با ز دوسه روز منضج ماده منضج گرم نموده بکوبد حب پیاز
 بادام بارغن گاو چپ کرده بورق نقره پیچیده از چهار گله می شب باقی مانده همراه آب گرم و

و خواب نماید و وقت صبح سهیل گرم گردد آن سوا منفر فلوس دروغن بید انجیر مالیده ضامنوده
 با نسد بنوشند و بجای آب غذا آنچه در سهیل گرم میدهند بدهند و روز دوم کلفند عرق با دیان
 تخم بجان را تا اول کند و باز بدستور حب و آبس از آن مجون سیر دودار المسک حار و دیگر
 معاجین گرم مانند آن بخورد و دروغن و بهوره و دیگر روغن های گرم مثل آن با لود و همین است
 علاج قلعج و آن ستر خای یک جانب بدن است در طول از ستر قدم و گفته اند که هرگاه رنگ
 عضو فلوچ مغیره شود و صغیر داریک که دو علاج پذیر نیست و همین است علاج استرخا و آن
 ترل و ضعیفی است که ظاهر میشود و در عضوی بسبب عجز قوت محرکه و همین است علاج قعد و آن تشنج
 عصب و از جهت سدا و از جهت خلالت آن چنانچه عضو هیچ جانب حرکت نکند و همین است
 علاج اختلاج یعنی جستن اعضا و همین است علاج رعشه و آن علنی بود که در اعضای مرکبه
 حادث شود بسبب عجز قوت محرکه از تحریک عضل یا ثبات آن بطریق اتصال پس حرکات ارادی
 بحرکات غیر ارادی یا ثبات اراد که تحریک غیر ارادی مختلط شود و همین است علاج خدر یا
 و خدر عبارت از نقصان یا ابطالان درص لسی است و همین است علاج سسته و آن سینه
 تار است که در بطون و باغ حادث شود و اعضا بسبب آن از حوس حرکت معطل شوند و فرق
 سکوت نیست آنست که پیغمقوش را برابر و رخ بهی صاحب سکه نهند اگر پیغمقوش نماید
 معلوم کنند که زنده است و الا مرده همچنین اگر در مردمک چشم صاحب سکه شبیه چیری یا چرخ
 دیده شود زنده بود و الا نیست باید که صاحب سکه را تا هفتاد و دو ساعت که سه شبانه روز
 باشند و فن نکنند و همین است علاج تشنج و آن علقی است عصبی عصب بسوی مبداء خود حرکت کند
 و از حرکت انبساطی باز ماند و عضو نیز تابع او شود و همین است علاج که از و آن تشنج
 عضله یا چیز گردن است همین است علاج صداع بار و لیکن در صداع بار و احتیاج ما و اصل نیست

فنا
پیشتر
مادر

اختلاج عرشه

خدر
سکهتشنج
گردن
صلی بارو

و اما صرع و آن سده غیر تامه است که در بلون دماغ و مجاری اعصاب حادث شود و روح نفس را از نفوذ در عضام منع کند و بقراط گفته که اگر صرع بعد از بلوغ حادث گردد زایل نمیشود و در آن مرضی است که چنان پندارد که چیزها میگرد و سدر و آن مقدمه دوار است و چنان محسوس میشود که بخاری از بدن متصاعد میشود و سبب آن چشم تاریک میگردد و کایا و آن مرضی است که چون آدمی در خواب رود پندارد که چیزی گران بر سینه او و او را میفشاند و نفس او تنگ شود و او از نتواند داد و نتواند جنبید و بیشتر غس که در رم بلغمی دماغ است و آن خواب مفراطی بود که بشواری بیدار شود و چو و آن مرضی است که آدمی تاگاه بر یک حال ماند مثلا اگر ایستاده باشد همچنان ایستاده بماند و اگر گشته باشد نشسته بماند یعنی فراموشی علاج جمیع امراض مانند علاج صداع باروست و بیدار گردد از بر صداع و در آن سده نیز فایده میکند و قرص شک در آب حاطا ملائم کردن صداع بار و نیز نافع بود چون بنقد هندی یعنی ریبه در آب سائین دو سه قطره سوط نمایند صداع فرس شقیقه بسیار بود و چون جنبید ستر بر سر صاع نشین بالین شود یا جوید نافع بود و موضع کباب چینی و در چینی و وجع عاقر قرحا برای فالج و صرع بسیار نافع است مغز مرغ چون تخم بخورد خوب جودت ذهن و نافع است نسیم را و خوردن تریاق و مشرد و بطوس از نیم درم تا یک درم از برای سکت و صرع و فالج و لقوه بسیار نافع است و تا به گرم کرده بر سر گذاشتن و کندش و نقل و جنبید ستر بویانیدن بسیار مفید بود و نقل از حب صنوبر با الحاضیه شفع میکند بصاحب لقوه و فالج و نظر کردن در آئینه چینی نافع ترین اشیا است صاحب لقوه و آئینه چینی آنست که از مس و نقره و برنج ساخته باشند و شراب و سرکه ضارترین اشیا است امراض عصبانی را و جناب از خوردن شب در امراض دماغی

و آن مرضی است که چنان پندارد که چیزها میگرد و سدر و آن مقدمه دوار است و چنان محسوس میشود که بخاری از بدن متصاعد میشود و سبب آن چشم تاریک میگردد و کایا و آن مرضی است که چون آدمی در خواب رود پندارد که چیزی گران بر سینه او و او را میفشاند و نفس او تنگ شود و او از نتواند داد و نتواند جنبید و بیشتر غس که در رم بلغمی دماغ است و آن خواب مفراطی بود که بشواری بیدار شود و چو و آن مرضی است که آدمی تاگاه بر یک حال ماند مثلا اگر ایستاده باشد همچنان ایستاده بماند و اگر گشته باشد نشسته بماند یعنی فراموشی علاج جمیع امراض مانند علاج صداع باروست و بیدار گردد از بر صداع و در آن سده نیز فایده میکند و قرص شک در آب حاطا ملائم کردن صداع بار و نیز نافع بود چون بنقد هندی یعنی ریبه در آب سائین دو سه قطره سوط نمایند صداع فرس شقیقه بسیار بود و چون جنبید ستر بر سر صاع نشین بالین شود یا جوید نافع بود و موضع کباب چینی و در چینی و وجع عاقر قرحا برای فالج و صرع بسیار نافع است مغز مرغ چون تخم بخورد خوب جودت ذهن و نافع است نسیم را و خوردن تریاق و مشرد و بطوس از نیم درم تا یک درم از برای سکت و صرع و فالج و لقوه بسیار نافع است و تا به گرم کرده بر سر گذاشتن و کندش و نقل و جنبید ستر بویانیدن بسیار مفید بود و نقل از حب صنوبر با الحاضیه شفع میکند بصاحب لقوه و فالج و نظر کردن در آئینه چینی نافع ترین اشیا است صاحب لقوه و آئینه چینی آنست که از مس و نقره و برنج ساخته باشند و شراب و سرکه ضارترین اشیا است امراض عصبانی را و جناب از خوردن شب در امراض دماغی

واجب و از طلا و نقره بر آخذ مفید بود و اسطوخودوس و کشنیر خشک یک یک باشد در یک تله
 اطرافش کشنیری آویخته بدواز بر آوار و سدر و گابوس مفید بود و حکایت با بنجین خوردن
 برای صرع بسیار نافع است و در جوهر و صلیب فائده بلنج میکند و نوشیدن بنیر یا چو آن خاصه
 خرگوش با سر که نیز از حبر است و همچنین سنگ عقیق ساییده چون مکر زهر باشد فائده میکند
 شرب بندق هندی سوط آن در آب چشند نیز نفی دهد و جوهره عود و صلیب ریسمان که بودسته
 در گوی مصروع انداختن مجرب بسیار است و آنچنین بسد و یا قوت و زهر در گردن مصروع
 بسیار مفید است و آنچنین در موش بر سر صبا صرع مجرب است اندوه بوسیدن عاقر قرحا و آنچنین
 آن نیز نافع است و سوط استخوان سوخته انسان شفا میدهد از صرع و بوسیدن چندین ستر
 و حکایت نیز نفی میکند و بنیر تاج خروس نیز نافع است غذا از گوشت بز مرغ و گنجشک مناسب بود
 مایه تخم لیا و آن تخم نون است بسو بدی و فساد و صفا این مرض همیشه بداندیش و رسان
 اندوه مند باشد بنیر سیاه ظاهر اگر از احتراق خون بود صابون همیشه فراح خندان بود و
 اگر از احتراق صفرا باشد با خون و غضب اضطراب و اگر از احتراق سودا باشد با گریه و کثرت
 خوف و فکر بود و اگر از احتراق بلغم بود با سلس و سکون بود علاج آن اگر از احتراق خون باشد
 و صفرا باشد اندک نمک بعد از آن فصد صاف نماید و اگر خوف سقوط قوت نباشد در هر حال ابتدا
 بفضله کنند و باید که شتر و سیع زنده یا ماده غلیظه بیرون آید و مجمه باشد بر هر دو ساق پا بنیر مفید
 بود و تبرید صاحب مایه تخم لیا از آله مرئی شسته بوزق نفوذ چیده همراه شیر و آلو بخارا شیر و کشنیر
 شربت شیر و خرفه سیاه شربت نیلوفر تخم فرخ خشک کند و مخرج باره باشد شیر و زرشک شیر و آلو بخارا
 شربت انار شیرین نیز نافع بود و دروغن بنفشه و روغن بادام دروغن کدو و برتارک سر مالیدن
 و ربی و گوش چکانیدن مفید بود و تبرید اگر آب صندل و کافور کند و اگر احتیاج تنقیه شود

مایه تخم لیا

نصف ماده از منضج بارو باید نمود پس هرگاه نصف غلیظ معلوم شود و قاروره که غلیظ گردد و در
 رنگ آن از سفیدی بسیار بی زردی چنانچه اسطوخودوس سفید هر یک هفتاد باشد فستقین بلجیات از هر یک
 ششاد ششاد کلمی فستقون دریا چهل گتان بسته هر یک ششاد غار بقون و ششاد مغز فلوس ششاد سفید
 ششادین گلفند شیر خشت نمرندی از هر یک چهل توله شیر و بادام پنجاه در منضج بارو زیاده نموده کینه
 و همین است علاج مالینوکیا صفراوی لیکن تریه و کین درین قسم زیاده باید نمود و اگر بعد از سه روز
 سبب فستقون کند نسبت و طریق استعمال آن مانند حب ایارج است و بدانند که در سودای که از
 احتراق خلط حادث میشود بعضی از علما آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز ششاد
 پس و منضج و سهل آن دو نیمه صدان خلط نیز بسیار و کج و جوه رعایت آن خلط نمایند و در
 مالینوکیا یعنی در سودای آلوده از پنجاه گلفند کلمی و زردان هر یک پنجاه گلفند کلمی و اسطوخودوس
 ششاد کلمی یکوفته ششاد ششاد صفراوی هفتاد و منضج حار از این دو و دین ششاد حار را
 موقوف نمایند پس هرگاه ماده منضج باید بر و سهل سفید فستقون دریا چهل گتان بسته چنانچه
 بلجیات غار بقون تریه و صوف و سهل از این دو چون ماده غلیظه محتاج منضج زیاده میباشد
 باید که در ششاد سموات منضجات دهند و در مالینوکیا سودا و طریب باید نمود و اگر در غنی
 بعد از سه روز مغز فلوس فستقون حب ایارج نمایند و در سودا و سبب فستقون کنند اولی بود و در
 مالینوکیا صفراوی و سودا و بعد از تنقیه با آب کین و شیر بز و ماء القع بسیار مفید بود و تقویت
 دل از شر و دیوس و دار المسک حار و مخرج حار باید که در حساب این مرض تفریح و انبساط و
 تنویر نافع ترین اشیاء است و طریب هوا خانه دریا حین عطر به در خانه بختن و بویانیدن و غناء
 روح طریقه خوردن از غذای طریقه فضل الکیموس برین محام پیش از غذا آب نیگرم بر سر بختن
 بهترین تدابیر است از کثرت جماع و از اغذیه که سودا را زیاده کند مانند عدس و کرب و گوشت خشک

از حریف و مانع و شدیده الحموضه احتراز و فروست و هرگاه فساد طعام خصوصا صفا صفت فم معده
 شود و بی گناهند و قشری گفته که نصف درم افیون یا آتش جو دو رسکند جنون و در یک روز یکین
 احوط آنست که اول از قد قلیل شروع سازند و بتدریج تا مقدار مذکور رسانند و در مالینو لیا
 مراقب اگر سبب مرض درم حار مرق یا علل ج و درم حار باید کرد و گداشتن محجمه بشرط مرق مفید
 بود و گفته اند که قصد بعد هر چهل روز درین مرض مفید بود و نوشیدن شیر خربسار نافع بود و اگر
 ماده سرد باشد لطولات مضادات حاره باید کرد و درین قسم تنقیه از ادویه شدیده الحار
 نباید کرد و گوشت و تخمین و مغزها و جوارشها مقوی معده دل مفید بود و غذا چو مرغ و زردی
 بیضه و مانند آن مناسب بود و مالینو لیا مرقی که بقلق و غلی سینه و تهوع و شایع و جوع و غرق
 و در و در میان هر دو شایع باشد زکام و نزله فصلاتی که از دماغ فرواید اگر بهترین آید زکام گویند
 اگر غلیظ و سینه آید نزله گویند و اگر جاری باشد علامت آن سرخی رو چشم و تیزی طوبت که در
 دماغ آید علل آن بیدانه عذاب بیستان تخم خطمی سفید گاو زبان گیلانی در آب جوش
 خفیف آده و مسامحه و تربت بنفشه و خلک و ده بدید و اگر نزله باز نه آید گویند که اگر یک یک باشد در خمیره
 خشک است آینه همراه همین جو شانه زیاده کند و لطوح و جوب غرغره و کونار و غیره که حبش که کند تمام
 نماید و درم عطسه گیر و اگر حاجت تنقیه شود بعد از تضعیف از سهیل بار و حب بنفشه تنقیه کند و طریق استعمال
 این مثل حب ایارج است در صورتیکه ماده ملغمی باشد تنقیه از سهیل گرم و حب ایارج هم مضایقه ندارد
 و اگر ماده تیز و با جدت باشد اول قصد سرد نماید و تبرید یک در صد اعلا کند و بدو روغنهای سرد
 مانند روغن نیلوفر و کدو شستنیاق نماید از کافور و صندل تخم کند و تا زکام زایل نشود از خود
 گوشت احتراز نماید و اگر چه نزله جاری باشد از هوای سرد و آب بسیار سرد اجتناب نماید و
 خواب در خصوص طعام نکند و در ابتدا نزله حبش از دوا که اگر متعجب شود از شک طبرزد و کاغذ و غیره

زکام و نزله

شبکوی

شبکوی

باض

حول

خیالات

باض

باض

باض

باض

باض

باض

باض

و نحو و بختی که در زیر طبع با بون و مانند آن بحباب یا بطریق دوم در امراض چشم
 اگر شب کور که عارض شود با یکدیگر و قدر چشمه کرده و در روز آفتاب گذارد پس استعمال نماید
 و کل شب استعمال کنند و ملائیس گفته چون دار فلفل و وج در جگر زعفران کنند و بریان نمایند و میگویند
 از آن بیرون آید در چشم کشند برای شب کوری عجیب است او کشندش و صبر و صبر و صبر و صبر
 و کل کل که جگر بسیار ضعیف است که در چشم افتد مجرب است و صبر و صبر و صبر و صبر
 با قدری عنبر و مشک در چشم کشیدن حول را که آن عبارت است از آن که در این کمال
 چیز را در چیز بنده فائده میکند خیالات و ادانت که در هر دو و در چشم اشکال الوان
 مختلفه دیده شود اگر بسبب نزول باشد علاجش گفته میشود گفته اند که چون خیالات ناش ماه
 یک تیره مانند که در صورت بصر ضعیف آن نیز این چشم از نزول امین مانند اگر بسبب این بود و او
 و نافع باشد از خیالات و خمیره جات و دیگر مقویات و نافع بود و اگر بسبب این بود و نافع باشد از خیالات
 و نافع و مقویات آن کشند نزول آب آن عبارت است از رطوبت مغزیه که در شب عنبیه جمع آید
 و نافع البصر شود و علامت او آنست که راضی اما اندیشه و موی و در پیش چشم محسوس شود
 و چیزی را که بسیار روشن باشد مانند چراغ و ماه ضعیف بیند چون مستحکم شود و صبر و صبر و صبر
 و رفیق باشد یعنی از قرح علاج نبود و در ابتدا آن تخم کیم بار یک ساییده در شهد آرد و در
 در چشم کشند و در خان کشند بر آب ابتدا نزول آب سیلان رطوبت از مجاریات او است
 و در امت خوردن اطریفا و خمیره جات کند و معوط کا پهل از مجاریات است و عصاره آمله
 نافع بود و کل لاجور در چشم کشیدن نین مره را باز دارد و در غن خسته زرد آکوی تلخ و مرغان
 ماییدن بعد از آن که باب نمک شسته باشد محل جهان را یعنی پیش که در یک تلخ شود
 سفید بود و چمن صبر و موی و نافع است و در اطراف نمودن نافع است و شعر زاید شعر منقلب است که سر

مترکان از گولن بجانب چشم باشد شتر اید آنست که موی زاید باطن بکف و دراز نیست و میرید علاج
 آنست که آن موی را بکنند و شتر آنجور خون ضعیف یا خون قرا و شتر یا خون قرا و سنگ بر موضع
 طلا کنند و عصا را در از بر آن ضعیف بصر و شتر چشم مجرب و آن ز سوده است و حل صدق
 استعمال سازند و اگر درین مراض ازین تدابیر فایده نشود بعد از وضع تنقیه از سهل حاکر کند بعد از آن
 حب یا ریح و حب شنبلیله و قرق و چشم اگر در قرق چک بود اول مایه اعلی در چشم کشند و شتر
 بر اندرون چشم چکانند بعد از آن شیان کنند و در چشم کشند و در و در استعمال نمایند و شیان رنگا
 برای جرب چشم و دمع کل چشم مجرب آن سوده است ماز و کوفه و دمیته شل غبار ساینه بر این
 بپاشند و سه سکه بگذارند زایل میکند جرب عین را و کافور محلول در آب نیز نافع بود و جرب خشو
 باشد و باطن بکف و آن خارش بود و دمع آنست که همیشه چشم از اشک باشد و کل چشم را
 بسکه پیروی گویند شعیره در دم دراز مانند جوهر بنیت احقان جاذب میشود و باید که در ابتدای
 مرض سوت گل از منی صبر و آب گاسنی ساینده ضحاک نماید بعد از آن خون که بر طلا نمایند و
 ضحاک کردن با موم گداخته نیز مفید بود و کل کافور بر حرقت همین فایده میکند چون سوخته
 فیکه چراغ بر تهیاست نهند و اندک تیل چراغ بر آن انداخته از سپاری چالیه بپایند ساینده را
 در چشم کشند و سلاق مجرب است و سلاق آنست که جنس غلیظ و سرخ گردد و باشد که قره
 بریزد و بیشتر بعد از مراد شود و شیان ظفره برای ظفره یعنی ناخن فایده میکند و آن
 زیاد نیست که بر تلخه شتر میشود از گوشه چشم و بر تمام تلخه رسد و علاج خوب که ماسور چشم
 است اول چکر را صورت از پنبه بکشد پاک کند و مومک اخاییده بر نا صورت بندد و آستخون سر گریه
 که در زمین نهایت چهل روز دفن کرده با ساینده در و نماید و آب برگ تور خوی خصوصاً جنگلی
 در نا صورت خشن بجایت نافع است چکانیدن شیان غرب نیز نافع است بر نا صورت و آن

قلم

جرب
 دمع کل چشم
 شعیره

سلاق
 ظفره
 عاب

نهایت مفید بود و اگر در این امراض ازین تدبیر فایده نشود قصد کنند تنقیه از مسهل و حب ایاج
 نمایند طرفه نقطه مسخ و در تجربه حادث شود علاج آن در ابتدا قطره خون یا کوبه و یا بلط
 و یا گل نی در چشم چکانند و رانها با محلول چکانند چنانکه سفید بود و تکمیل رخسار خفیف مانند در چشم
 است نشود علاج آن خفیف از علاج رد بود و در مدد بود و در تجربه یعنی در سفیدی چشم بل کم پاره
 بود چشم که از تنفخ رگهای ملتحمه و قرینه حادث میشود علاج آن از لعاب بیدانه شیر و عنباب شیر
 منقرض تر بود و شربت نیلوفر بکند و مضاد گل ارمنی استعمال نمایند و پارچه از نیل رنگ نموده ملایم با کاج چشم
 و پاره کرده ای هندسی است چون آب ساینده گردد اگر چشم طلا کنند سفید بود و گهر برادر چشم و
 رد و دود بسیار مجرب است و در آب شب نیز سفید بود و شیان بیض در شیر و خمر یا شیر بر جل کرده
 در چشم کشیدن نیز نافع است و جب گیر و آب کوکبا ساینده گردد اگر چشم طلا کنند و اگر این تدبیر پاره
 نکند قصد سر از جانب مرض بگیرد و زلوسین دو گوش در نقره گردن هفت هفت عدد بچسباند
 و روز دوم نیز چنین کنند و اگر حتماً تنقیه شود نفع ماده از منضج بار و نموده از مسهل بار و تنقیه کنند
 پس حب ایاج خور و در طریق استعمال این شل حب ایاج است در صورتیکه ماده مرکب باشد و یا مزاج
 مرض گرم نباشد تنقیه از حب ایاج هم مضائقه ندارد و در مریخ عظیم بود که طعمه تورم چشم
 بند تواند کرد علاج آن مانند علاج رد بود و در سوت و گیر و آب کوکبا طلا نمودن برادر از
 گمانی سفید بود بعد از آن که سنجگی معلوم شود زغال کشته و پودر خام را با آب ساینده بیرون بیاک
 طلا کنند و اگر عسر نفع مطلوب باشد و نقل زرد چوب در آب ساینده طلا نماید و خانه بنو طلا نمودن
 نیز نافع است روزگوره علاج آن لعاب بیدانه لعاب سبوز شیر خشتاش شربت نیلوفر و سابل
 کند و شیر بز و روغن بنفشه روغن کدو و روغن چکاند و روغن تقویت و مانع باغذیه و طبعه و غلظ
 خون باغذیه از جمل هر یک که پاچه کند و در آب سر غوطه زند و در دهم در چشم کشد برده

خلا

بسمه

ب

و

و

ب

در مریض
در گوش

رطوبت غلیظه که اندرون جنین می شود می باید که انزروت بماند که سرکه طلا نماید و اگر تحلیل نشود
شق کند و بیرون آورد و طریق سوم در امراض گوش اگر در گوش از گرمی عارض
شود و علامت آن سرخی گوش و سوزش آن شدت در دو تسکین آن از شیای بارده بود
تبریکه که در رگ گذشت بپایزد و هموار در شیر دختر یا شیر بزرگ کرده و بگرم در گوش چکانند و
شیان این شیر را شیر دختر چکانند مفید بود و روغن گل باندک سرکه چکانند و بگرم در گوش
چکانند و تا دو اربع و ما و انجیر در گوش چکانند نیز فایده میکند و اطراف گوش به صندلین و
کلاب کشنیر سبز و کاهو طلا کنند و انکباب پوست خشتاش نمایند و اگر در گوش نهایت سختی بود
انکابیون در روغن گل حلو و بگرم در گوش چکانند و اگر از ورم باشد نیز تبریکه و مفید بود
و طلای جد و طلا نماید و طلای نر و باب کشنیر سبز یا آب غلب کشنیر سبز مفید بود و اگر از این
تدبیر فایده نشود قصد سران کنند و اگر حاجت بر لوفت نیز کار برند و اگر احتیاج تنقیه شود
ماه از منضج بارده نموده بسهل بار و تنقیه کند و اگر ورم تحلیل نشود و در زیاده گردد و تب شد
کندی باید که عاب حلیه خنک آن تخم مرو شیر دختر آمیخته بگرم در گوش چکانند تا منضج یابد و
منفجر شود پس فقیه فیه که ساخته بسل سرشته در گوش نهاد تا پاک شود بعد از آن انزروت
ساییده بفتیکه که بسل سرشته باشد یا شیده در گوش گذارند و اگر بسبب طول زبان و حرکات
شود و علامتش آنست که حرکت آنها محسوس شود و عصاره آستین با سرکه در گوش چکانند و چکانند
آب برگ شفا لونی نیز مفید بود و هرگاه میزد از آلت بیرون کند و آویزه قاتل کریم که در بحث
در و سرگشته در اینجا نیز مفید بود و همین است تدبیر همام که در گوش رود و اگر آب و گوش
رود و میباید که کف دست را بر سوراخ گوش نهد و بر یک پا پیاده و چستین شروع کند و یا قدی
پنبه را بر سر چوبی پیچیده گرم کرده در گوش بگذارد تا جذب کند و اگر در گوش از سردی باشد

روغن نابونه روغن سوسن روغن بلسان نیگرم کرده در گوش چکاند و روغن ترب روغن بادام
 تلخ نیز درین باب مجرب است و روغن زرد که در گوش انداختن مسکن درواست همچنین روغن قطره
 از شیر زقوم در گوش چکانند در ورا سکن یکسکه همچنین آب سکه درین مجرب است بکیر نکرده بکا
 و قدری از تخم آن کاشایده بر آن میاشند و نیم بریان کنند و فشرده آب از بکیر نکرده در گوش چکانند
 بهجت گرانی گوش و در آن تخم بر رسیده است و اگر در سبب هم سرد باشد غلبه مغز فلوکس
 اکلیل الملک نابونه در آب کشیند و بر سبب سبب میگویم نموده گرداگرد گوش ضا و غاید و همین ادویه در
 گاو جوشانیده بخار آن بگیرد و روغنهای مذکور در گوش چکاند و طبعی بکیر نکرده در گوش است
 و باد سرد و آب سرد که گوش سرد و در و پدید آید علاج آن نیز همین است و همین است علاج در گوش
 که سبب سبب باشد گوش را گرم شدن مضرب و چون باز و بار یک سبب سبب در شراب کشته آب میخورد چکانند
 رطوبت در گوش سایل شود قطع کند و اگر تبیه حاجت شود نضج ماده از منضج حار نموده بل
 حار تنقیه کنند پس از آن حب ایاز حب بسیار خور و در بعضی که نقصان یا بطلان در سماعت او حاضر
 شود نیز علاج همین است روغنهای مذکور و روغن زرد لوی تلخ در گوش چکاند و تخم و خردل بکیر
 و فیل سبب ساخت در گوش نهد و قطره موسیای بار و روغن گل بکیرانی گوش نافع بود و دوی
 و طبعی یعنی آمدن آواز در گوش همین علاج دارد و روغن قسط را چکانند هم مضرب
 و انکباب مثبت بگیرد و چون فسنین با سر که جوش داده صاف نموده نیم گرم در گوش چکانند
 خارش گوش با بر و اگر گوش را آواز عظیم ناخوش آید تقویت و باغ از اطریفات و خمیر جات
 کند و شمومات و مروحیات و باغ بکار بر و طریق چهارم در امراض بلنی
 اگر خون از بینی آید تر بیکه درید و گذشت باید و اولی از بینی با سر که برضما کنند و اگر آنکه خشک
 در آب سبب بریا فوج نماید و گذشت نیز فائده مییابد و کافور قدری در سر که جوشانیده در بینی

روغن صندل

روغن صندل

چکانیدن خون آمدن از بینی با و دارد و آنچه معمول و مجرب است کافور قدری در آب افشوده
 گیرین خمر حل نموده در بینی بچکاند و حال را بنده میکند و اگر قدری انبوسن اضافه کرده شود
 اقوی خواهد بود همچنین ششم شتر سوخته در بینی دیدن در حال رعان را بنده میکند و اگر ازین
 فایده نشود فصد سر و کند و بجه بر دوش شکم نهند و رعا که در روز بجران واقع شود قطع
 نکینند و فیکه ضعف طاهر شود هشتم بطلان یا نقصان قوت شم باشد سوط شک استعمال
 کنند شخصی البطلان شم عارض گردد یا وجود یک تنقیه و باغ مکر نموده هیچ فایده نشد روزی
 عطسه آمد و بلغم غلیظ و فته از راه بینی برآمد صحت یافت و سکه بوشا نند و در بینی کوفته بینی
 نهند و انکباب شود نیز استعمال نمایند و اگر ازین تدریج فایده نشود بعد از نصف از سوسل جارجب ایاچ
 تنقیه کنند و نگاه باشد که گوشت زاید در مخزن رود و موجب این ضل گردد و از ابواسیر الف
 گویند علاج فصد سر و کند و ز بوشا نند و تدریج در گذشت بدهر بعد از آن تبیین طبیعت
 بسهل بارد نموده سیکه تنقیه کند و فیکه زاج در بینی نهند و ضماد حب اسهلین بر بینی نمایند
 با آن مرمز نگار نهند و ضماد سحی کردن نیز بسیار فایده میکند و اگر ازین تدریج نائل نشود قطع
 کنند قروح الف اگر زخم بینی تر بود بعد از فصد و جاست پس سه تنقیه مرمز سفیده استعمال
 کنند و اگر خشک شد موم روغن روغن بنفشه روغن دبال و گلی بینی را نیز همین علاج بود و اگر
 بر روغن گل موم روغن سید سوط کند عطاس را نافع بود همچنین بوسیدن تفاح نیز نفع دهد و چون
 بعد از تنقیه صندل گلاب کافور و روغن گل را بویید خارش بینی را سودمند بود و شخصی که بوی بد
 دریافت کند و بوی نیک نه جذبید شتر بدم در بینی او چکانند و چکانیدن بول خرسا نافع بود
 و تنقیح سودمند بود و اگر بدین تدریج فایده نشود تنقیه بلغم اسهل و حب ایاچ کنند و شخصی که بوی نیک
 در یابد و بوی بد مشک ایم چکانند و اگر فایده نشود تنقیه خلط محرق نماید طریق پنجم در امر ضل

شم

بواسیر الف
بش

قروح

در امر ضل

دوم زبان
بطلان فوق

بسهل بار نماید جب کا نور دہن آرد ورم زبان اگر از ادم گرم باشد علاج آن سهل علاج
چون دہن کہ از گرمی باشد نماید اگر سرد باشد سهل علاج جوش دہن کہ از سردی باشد سهل آرد
همچنین سهل علاج استرخا و نقل زبان بطلمان فوق گاہ باشد کہ حسن فوق باطل گردد و علاج
آن تنقیہ از سهل گرم کند بعد از آن جب ایام جب شبیا خورد و مضضہ عاقرقاجا بر دوا اگر دہن
گرمی باشد مضضہ سیاهی نماید اگر مجموع طہما را تلخ دریافت کند باید کہ تنقیہ صفر از سهل بار
کند اگر شیرینی یافت شود این لالت بر غلبہ خون است و یا بر بلغم شیرین اگر غلبہ خون باشد
قصہ کند و تنقیہ صفر نماید اگر غلبہ بلغم باشد از سهل حار تنقیہ سازد و اگر شور یا ترش دریافت کند
علاج آن نیز سهل حار باید کرد و سرد و مضضہ کہ برای بطلمان فوق مفید است بحسب
احتیاج از آن مضضہ نماید صفحہ غده سخت باشد کہ زیر زبان حادث شود اگر سرخ و با سوزش
باشد تبرید یک در رنگ داشت باید داد و قصہ سرد نماید و زکوپا ند و تنقیہ سهل بار کنند و اگر
سفید سخت باشد بعد از تنقیہ سهل حار عمل آرد و ادویہ کا کہ مانند نوشاد کافی و زجاج محرق
و زکار و مر با سرکہ بسایند و بر زبان بپاشند و ادویہ کہ در بوا اسیر مینی مذکور شدہ اینجا نیز مفید بود
از این تدبیر بہتر نشود شستن کنند و مادہ اش بیرون آرد و علاج خشکی زبان مانند علاج جوش دہن
سرخ باشد و مضضہ مورد عمل آرد و کوی کہ در خیار وقت قطع آن ظاہر میشود و ادویہ برای تر قیدن زبان
بود و ما سنبول و کثیر او بہداند و در دہن گیرند و در آب لعاب بر آورده مضضہ کند و علاج ورم لب
نیز مثل علاج جوش دہن سرخ باشد و تمام دکلار کار بر دق و روح و شور شفت علاج آن نیز مثل
علاج جوش دہن است و مرهم سفید و مفید بود و اسیر شفت و آن است کہ لب زیرین سطر
شود و در میان آن شق گردد و باشد کہ مانند قوت پیدا شود و گاہی بر دہن لب شتر گردد و باید
کہ قصہ سرد و چهار رک کند و سہلی کہ در بالینو لیا گذشتہ بہر شخصی ہمین مرض مبتلا شدہ بود اول

صفحه

تنگ زبان

ورم لب
فوق و تحت
بواسیر شفت

در ارضان
در دندان

ز لوبچیانیدم بعد از آن فموجب استمال کنانیدم صحت یافت و علاج ترکیدن لب
مثل علامت قیدن زبان باشد و پوستی تنگ مضیه بر آن نهند طریق ششم در اراضان
ولته در دندان اگر شبت باشد و از ملاقات چیزهای سرد تسکین یابد بترید یک در درید
گذاشت باید داد و قصد سراد و چهارگ کند و باز لوبچیانیدم مضیه عدسی کند و اگر در قیاس
شدید یا کافور یا اسکر و کلاب مغزج نموده بگرم مضیه نماید و فیون بخورد و بر دندان
بمالد و سنون زرد برای درد و شحام دندان مجرب است از موده است و بعد از نضج از مسهل باد
تنقیه کند و اگر شدید نیا شد و از ملاقات چیزهای گرم تسکین یابد اصل السوس مشکونه پیر
گاز زبان کیلانی دانه سیل نبات سفید و آب جوشانیده صاف نموده بدمد و همین ادویه
جوشانیده مضیه کند و خلطیت و سیریه بمان نموده بر دندان نهند و بر شخت بخورد و بر دندان
بمالد و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج از مسهل گرم تنقیه کند و اگر بدین تدبیر در دساکن نشود و
مستورم نباشد از زبور قطع نمایند و با پیله را در شیر یا تخم شیر زقوم تر نموده بر دندان نهند و یا چربی
صفیر عجمی بر آن نهند تا قطع شود لیکن احتیاط کنند که از این دو اب دیگر دندانها نرسد اگر
باده ولته مستورم باشد فایده میکند در صورت علاج ورم نشه نمایند و اگر سبب گرم باشد دندان را
بنجار سیسم کند تا تخم تب بچربی بریدارد که گرم بیرون آید و مضیه با رنگ استمال نماید و شکر کاسنان
اگر سبب طویت رقیقه بود که لته است که علامت آن لته مسترخ باشد و لعاب از دهان جاری بود
و اندرون تیغ دندان سردی در میان کند علاج آن مضیه عاقر قرح و سنون نیله تهنه استمال
کند و بعد از نضج از مسهل ها تنقیه کند و اگر سبب گرم حار لته بود علامت آن شدت درود
ضربان با علاج ورم نشه کند و مضیه عاقر قرح و سنون زرد که برای درد دندان مفید است استمال
کند و اگر سبب یسر سقمه باشد نیز همین علاج بود و سنون زرد بمالد و سنون پوست میخلان

در دندان

نیز محسوس است و اگر بسبب نقصان گوشت نشسته و تا کل آن باشد باید که قصد سر و و چهار گر کنند و
 بعد از تصفیه تنقیه سهیل با روغن انید و سنون کر شده استعمال کنند تا کل و آفت است نهان اگر بسبب باده
 رویت یافته باشد که دندان با بوسیده و ریزه نماید علامتش آنست که دندان لاغر شود و رنگ آن
 متغیر گردد و میباید که تنقیه از سهیل و حب ایا ج نماید و مضمضه و سنون از مضمضات دندان بکنند و اگر
 بسبب پیوست باشد از غده اشربه مطبوعه بخورند و لعاب اسفند و تخم مرغ و شیر خرو و روغن
 باهم بیاورند و بر دندان کشند و مضمضه کنند تغییر رنگ دندان اگر سیاه یا سبز باشد از غلبه سودا
 بود و اگر زرد بود از غلبه صفرا باشد علاج آن از سهلالت حیوانات که مخرج سودا و صفرا باشد
 تنقیه کنند و بعد از تنقیه اگر زرد باشد مالیدن دقیق شعیر و عسل و خطمی با سرکه بعد از آن که مضمضه
 از آب غلب اشلب سبز و سرکه کرده باشد نافع بود و اگر سیاه و سبز باشد روغن گل یا بجم کبر و شیرین
 و فیتیون آشفته و مصلک روی مالیدن مفید بود و سنون محلی درین مرض نیز فایده میکند و حصر
 دندان جسمی بود و شید بفعال که در پنج دندان منجر شود و رنگ آن نیز سیاه و سبز و زرد میباشد
 و آن بسبب بخارات معده بود و علاج آن تنقیه بدن و معده از خلط غالب کند و سنون محلی
 بر دندان باله و مسواک نماید و آنچه مستحکم باشد باهن از دندان جدا کند و خارش دندان
 علاج آن تنقیه معده بود و پیریز از اشیا تلخ و تیز و مانع نماید و مضمضه از گلاب سرکه و سکنجبین مفید بود
 آب فیتن از دندان چنان باشد که دندان تحمل چیزها گرم و سوزن نتواند کرد و علاج
 آن تنقیه از سهیل و حب ایا ج بود و سنون حب انار بر دندان مالند و از زردی بعضی نمیشد
 و یا از طحال بریان کوفته و از غصص بریان کوفته با سرکه تمکید کنند و ضرر اگر گندی دندان
 بسبب خون اشیا و مضمضه عیفه باشد علاج آن نمک و عسل و مانند آن از اشیا گرم ساقیده
 بر دندان باله و یا خرقه و منفر یا دام و منفر یا جیل را بکوبند و بالند و مضمضه از شیر تازه نیز مفید بود

تا کل و آفت است نهان

تغیر رنگ دندان

خارش دندان

خارش دندان

آب فیتن از دندان

ضرر

و اگر بسبب بلغم حاصل یا سودا بود که در معده مجتمع باشد علاج آن تنقیه معده از قی و مسهل
 کنند و بعد از آن ادویه مذکوره را دوا کنند و نمایند ورم لثه اکثر ورم آن جای باشد علامتش درد
 و ضربان بود و گاه باشد که بسبب طوبت بلغمی بود و علامت آن سفیدی رنگ مروت لثن بود
 علاج آن شل علاج خوش دهن است همچنین باشد علاج قروح لثه و اگر لثه متعفن باشد فلیک
 بمالند پس از آن گلاب را مالند و آن و سون کرسنه استعمال کنند و علاج خاصه مانده علاج
 لثه متعفن باشد و اگر نبشور و غش را بجوشانند و صوف بر طرف میل بسته در غش غوطه دهند و گرم
 برنا صورت دهند و اگر خون از لثه آید سون پاری چای سفید است طریقی هم در امراض
 حلق و لسان و مری خنای ورم لوزین و عضلات مری و حنجره باشد که بالغ تنفس و بلع شود
 تبرید یک در معده گذشت بکار برود و قصد سرد کند و بعد از آن بهت بهت ز لوس هر دو
 و میان گردن بچسباند و روز دوم مکرر عمل نماید و قصد رگ زیر زبان کند و حجامت ساق
 میان شانه نیز سفید است و اگر جد و انقبض در آب کشنیز سبز یا آب عنیب الثعب سبز یا
 بر گلو طلا کنند برای خنای و در دگر گلو مجرب است و همچنین تنزوی خطائی تنها یا با جد و ارد
 آب کشنیز سبز نیز مفید بود و غرغره از لعاب اسفنج آب کشنیز سبز در اورام حلق
 مفید است و غرغره مغز فوس آب کشنیز از یراقی خنای بسیار نافع است و در انتها مغز فوس در
 شکر و کلاتی آن دور کرده باشند مالیده صاف نموده غرغره نمایند و خنای سخت ضفوع
 کلان بری را شکم شگافه گرم گرم بر گلو بندند و بنیه کهنه را پس نموده بر آتش گرم کرده مکرر
 به بندند و سنگ لپشت را محاذی یا در دهن مخوف دارند تا بهای دهن سنگ لپشت بوضع
 خنای رسد باذن الله تعالی و اندک مدت ورم خنای را تحلیل میکند و استا ورم حوم و خنای
 سخت همین تدبیر میفرمودند و هر گاه ماده جمع شود ورم مسترخی گردد و رنگ آن زرد شود

و شش

و خنای

و مری

و خنای

نوشادر و نمک سائیده در روغن کنجد مخلوط نموده غرغره کنند و غرغره از روغن زرد
و آب گرم یا از اصل نافع است اگر سفید شود باید که از انگشت یا با انگشت دیگر در آنجا
حاجت تنقیه شود بعد از نفعی سهیل یا تنقیه کنند و بهتر است که بعد از سهیل حنظل کنند و در
بلغمی بعد از نفعی از سهیل گرم و حنظل گرم تنقیه کنند و اصل آب گاه از انجیر تخم زنجبیل غرغره کنند و در
درم شود او که بسیار اندک بعد از انتقال درم جاری باشد بعد از قصد و حجامت سابق
و تطیب ماده از منضج نموده تنقیه شود و از سهیل حنظل کنند و غرغره بشیر انجیر تخم گرم کنند و اگر زبان
مریض درام بیرون دهن مانند علامت روی بود و درگاه کف از دهنش بر آید اسید زنگارانی
نباید داشت و اگر بر در صمغ و غرغره مخوق میاید که میگردم میباشند و اگر ماده کشیده باشد غرغره
از تنقیه مناسب بود و ندان شاخا بلا شتر طبر بر سر خرگوش معین بنفس و بلع باشد و ملازه آفتاب
را از گل نگیدان که آتش رسیده سرخ شده با و یک فضل سیاه سائیده آمیخته ملافه را با آن
و غرغره کنند و یکبار بر بند و مانده و گل سرشوی را بر سر که سائیده بر تارک سر صند و سازند و گاه با که سبب
آن خلط حار باشد آتش سرخی و سوزش و تشنگی باشد علاج آن مثل علاج جوشش دهن که از مای
حار باشد باید که در علاج درم لهاته نیز مانند علاج جوشش دهن است و بچه درم حار بود که در عضلات
طرفین حلقوم عارض شود و علامتش آنست که از خارج سرخی از گوش تا گوش ظاهر شود و مانع
بلع و آواز گردد و در علاج آن مانند علاج خناق گرم باشد و جو حلق را نیز همین علاج بود نه
یا غیر آن که در دهن تعلق گرفته باشد سر که نمک سر که انگوزه را جهم آمیخته و غرغره کنند و اگر گل سیاه در خط
نشد و دهن علیل را بدان بکنند و لوهم جاکه باشد سیوگل میل میکند و بیرون آید و گرفتار طحلب
در دهن هم همین عمل دارد و یا سیرنج را سوزانند و در آفتاب بنشانند تا گرمی آید و کند پس قطع
پاکوز آب سرد بر لب نشاند تا که میل بسوی کند و بیرون آید و اگر بر نظر آید بر زنبور بگیرد و اندکی

بیم

نرم

نصف

نصف

نصف

نصف

صبر کرده برفق بیرون آرند و اگر زود رسیده افتد فوراً می کنند و آلاسه مل دهند و لقوه و خاگردانند
 که در حلقه متعلق باشد اگر محسوس است یا نیز از زنبور بگیرند اگر به لطف و نیاید آب بنوشند و لقوه بزرگ
 خورد و کند و سفنج یا صوف را خیطه بسته مل نمایند و قتی که متعلق را بخارج کنند آب بنوشند و پس
 بکشند و شخصی را که از کند خفه کرده باشد باید که کند را از حلقش و کند پس اگر کند در این بگوید
 اسید رنگانی نیست و اگر بر نیاید فصد سرار و کند و برغن بنفشه و آب نیکر مرغ غره نماید و هر دو با
 بمالد و پاشوی کند و خفه نماید بجهت اصصوت گرفتن و اگر گریست که با علامت گفته شده و
 اگر بسبب گرمی حنجره باشد چنانچه بعد از حمیات حاده حادث گردد علاج آن شیر تخم خیارین شیر
 تخم خرفه سیاه شیر تخم کدو در عقیات بر آورده باشد و شربت بنفشه و یا نیلوفر تناول کنند و اگر بسبب سردی
 حنجره باشد چنانچه در سرما حادث شود اصل السوس متشتر می شود و با دیان گاو زبان پریاوشان
 نبات سفید در عقیات بچوشانند و صاف نموده بخورند و اگر بسبب تری حنجره حادث شود
 نقل حنجره بود و خشونت و درد دندان نمیداشد بخ بادیان اصل السوس متشتر می شود و با دیان
 پریاوشان نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بخور و غسل در آن اینجمله غره کند
 و اگر بسبب یبوست حنجره باشد خشونت و درد و باشد اگر این از غبار و دو حادث شود لعاب
 بهمانه لعاب اجول در عقیات بر آورده باشد و شربت بنفشه و شربت نیلوفر خورد و اگر بسبب کثرت صیحات
 حادث شود علاج آن نیز مثل سودا المزاج جار کنند و غره از سکه و شکرها سب و آواز و غرن بنفشه
 غره کردن نیز مفید بود و زردی بیضه نیمه شربت خورند و بجهت اصصوت که بسبب خوردن سبند و
 باشد گل چراغ با بان پیچیده بخورد و می آرد و گوارا میکشاید اگر درین مرض احتیاج بنقیه باشد
 بحسب غلبه خط بنقیه کند عسار السباع و دانست که با کول و مشروب بد شوری فرود و این
 علاج پذیر نیست و اگر حار باشد تب و تشنگی شدید و در در میان هر دو شانه

نفث الدم

درام فی صدر
و غیره فی النفس

بود و اگر بار داشت ثقل در میان کتفین باشد علاج آن مانند علاج درم حار و بار و چنانچه
خواهد آمد دیگر از صده و طلیه این مرض در میان کتفین کنند نفث الدم تبرید کند در ریه که کور شود
با شیوه ریشیه پوست پیچ آنجا و لایقی و شیوه خرفه سیاه و بارنگ تناول کنند و اگر بند نشود
با سلیق کنند و قرص که با و قرص کلنا رو دهند اگر سبب آن نزله باشد هم جسن نزله کنند
و غدا در جمیع اراض حار آتش جو و کچرمی مونگ مناسب است طریق ششم درام راض
صد در آلات تنفس ضیق النفس مرضی بود که چون عارض شود نفس تنگ شود و اثر گرد و
ماده این مرض گاه باشد که در ریه سبب سردی مزاج ریه شود که گاه باشد که از و مانع منقبض شود
و علامت انصباب آنست که با علامت نزله باشد مثل ثقل و تمدد در و مانع و صداع بود و
حقیق و فتنه حادث شود و بیاید که ابریشم خام سبوس گندم گاو زبان گیلانی گل گاو زبان
زوقا اصل السوس مقشره یکموقع نبات سفید و آب جو شاییده و صفا نموده بدیده و لعوقات به
که تسهیل اخراج بلغم و غلیظ مواد و قیقه نماید همراه جو شاییده مذکور باید داد و اگر ماده منصفه باشد
فصدی بخت اندام یا با سلیق کنند و نفع ماده از نفع بار و نموده از مسهل بار و تبه تنقیه پردانند
لعوق نزله بعدیل است لعوق معتدل در هر حال مناسب بود و لعوقات درین مرض بهیتر
از شرببات اند و روغن موس و روغن زکرس مانند آن که معین نفث مواد باشد بالند و
لعوق گاو زبان مجرب است و سفوف برگ آکه نافع است و اگر ازین مذکور فایده نشود بعد از
نفع تنقیه از مسهل گرم و حب یارح کنند و قیقه بار و مسهل سفید و اگر حقیق سبب بخارات حار
قلب باشد علاج خفقا کنند و اگر سبب یارح و انحراف اعضا و تنفس باشد شیوه تخم کنوت شیوه با و یا
و کف کنند بخور از تنقیه مسهل گرم کنند و اگر سبب ریم ریم یا ورم عضو با و یا علاج آن با
آن عضو کنند نفس اشعاب چون عارض شود بدون است کردن کردن کشیدن او

نفث اشعاب

بما فوق نفس نمی آید علاجش مانند علاج ضیق باشد سعال یعنی سرفه و آن حرکتی است از سینه
 و ریه که بسبب آن طبیعت از ریه دیگر عضلانی قریب به او ذیبت را دفع میکند و اسباب آن
 اسباب ضیق نفس است علاج آن مانند علاج ضیق نفس بود و جب کل بسته برای اکثر قسم
 سرفه مجرب است قهقرو در تن تریاق کبیر برای سعال باره مفید بود و سعال که بسبب له باشد علاج
 نیز که کند و سعال در تن علاج آن زیاد باید کرد که در اکثر منتقل بسط میشود و حقوق نزله نیز مفید بود
 و گاهی بسبب گرمی و خشکی ریه باشد علاج آن در تجمه اصوات گذشت و اگر حاجت تنقیه شود
 یجب غلبه خلط تنقیه کنند و اگر سعال بسبب ذات السجبت ذات الریه و ورم کبد و صدر و نفوس
 باشد علاج مرض اصلی کنند ذات السجبت می بود که در عضلات داخله یا در غشای مستطین
 اضلاع یا در حجاب حاجز حادث شود و در طرف پائین یا در طرف بسیار و این را ذات السجبت الحاضر
 گویند و اگر در حجاب خارج مجرای اضلاع و در عضلات نازجه حادث شود از ذات السجبت غیر خالص
 گویند علامت آن تب دایم و در و ناض زیر اضلاع و سعال و نبض فشاری بود و علاج آن
 تا روز سیوم قصد بلیق از جانب مخالف کنند و عنب اسپستان بدهند و تخم خطمی سفید در آب
 جوش داده صاف نموده شیر و تخم کاهو تخم شتر بنفشه خاکشی و خلک ده بخورند و موم سفید و
 روغن گل بر آتش گذاشته بر جا در بماند و پنبه کنه بالای آن بنده بعد از آن قیر و طی
 عنب اشعلت بکار بریزد اگر حاجت تنقیه شود و در سبیل مسهل یا در تنقیه کند و درین امراض حشنه
 بهتر از مسهل بود و آب سرد نباید خورد گفته اند که ماده ذات السجبت چون در چهارده تحلیل شود
 جمع شده ریم می گردد و بعد از آنجا اگر در چهل روز منفع نشود اکثر افعاع آن نبضت باشد
 و منجر بسط میشود شوصه ورمی گرم بود در حجابی که بر اضلاع خلف است و حجاب غیر من حرکت
 نمواند کرد و هیچ وجه نتواند خفت زیرا حجاب حاجز در ذات الریه ورمی گرم بود

ذات السجبت

ذات السجبت

در ریه علامت آن تب ایمن و سعال و ضیق النفس و در مخرج صدر و فیض سوز بود ذات الصدور
در مخرج بود در حجاب یک فاسم صدر است یعنی جانب قص علامت آن تب ایمن و قلع و در فیض از
فم معده تا بترقوه در دنا حسن یافت کند و نظر به بالا و زیر تواند کرد و بر پشت و پهلو خواب تواند
کرد ذات العرض وری باشد در همین حجاب که در جانب فقرات پشت حادث شود
علامت آن آنست که در فیض مری در میان هر دو شانه دریافت کند و خواب بر پشت باز تواند
کرد و علاج این امراض مانند علاج ذات السجبت است مگر آنکه در ذات الصدور بر سینه ضربه کند
و در ذات العرض میان هر دو شانه و در شصه ضربه بکند و اسل قریحه باشد که در ریه حادث
گردد بسبب نزله حار و ذات السجبت ذات الریه سعال فرسن و نفث الدم که از ریه با علل آن
تب سعال و نفث بود و فرق در میان مده و خلط آنست که مده بعد از ساعت در آب می نشیند
و چون بزکش نهند بوی بد آید و جراحت ریه که ابتدای سل باشد نیز علاج پذیر نیست مگر از برای
تخفیف عوارض احوالات خورد و قرص سرطان همراه شیر خر و پیاز نان و دیا بز دهند و سرطان
را با پیما دور کنند و کرم شکافه با نمک شسته همراه آتش جو دهند شیخ بعلی فرموده که اسلول
گافند تازه بسیار دهند حتی که نان خوش هم همین با نفع عظیم خواهد کرد و از مجربات قرشی است
که غری السمک را در آب گرم حل کنند و بانبات شیرین کرده بخورند و پیما تازه بی نمک روغن هم
مناسب بود و غذا شور با از گوشت بز و جوجه مرغ و پارچه کنند و علاج نفث مده علی بنده که درون آب تب
باشد از اصل السوس منتشر نموده و پیما و شان و مانند آن که در منصفی گرم گذاشته در آب بجوشاند
و بعد در روغن بامبو نه و مانند آن ایسینه مال و همین است علاج مده که سبب بیل و صد مخفی شود
طریق نهم در امراض قلب است مضطربه که بدل عارض گردد و خفقان گویند علاج
باید که فصد یا سلیق از جانب چپ کنند و بعد از آن فصد صافن نمایند و آنکه مری شسته

ذات الصدور

ذات العرض

سل

در امراض قلب
خفقان

بوزق نفقه پیچیده همراه شیر خورده سیاه شیر کشنیز خشک شیر زرشک یک شمشیر شیر و آب
 پنجه در گلاب عرق کیوڑه عرق گاوزبان ق صندل سفید از هر یک سه توله برآورده شربت
 انار شیرین دو توله تخم فربخشک پنجاه شمشیر و خلک کرده تناول نمایند و خمیره صندل بقدر شمشیر همراه
 تبرید نکور عوض آله مربی خورد و قرص کافور با تبرید دادن نیز مفید بود و صندل و آب کشنیز
 سبزی سائیده برینیه ضماد کنند و نوشیدن گلاب عرق کیوڑه و عرق صندل در امراض قلب
 بسیار فایده میکند و سبب بی و انار بخورد و در امراض قلب افراط ادویه شدید البروده مناسب
 نبود اگر ضرورت باشد پس ادویه حاره که مقوی قلب باشد مخلوط نمایند چنانچه زعفران و قرص
 کافور مخلوط نموده شود و نگذارند که طبیعت قبض شود و نیز باید که ادویه مسهله ادویه قلبیه
 یا ربا شسته تا اثر آنها را بدل سازند و هم تقویت دل نمایند و اگر شریفی در تالیف شریفی می بینند
 که عمده هم مندرجی را در خفایان تقویت دل مراقب احتمال سرفه نمودند و گاهی نصف شکر
 و نصف گاوزبان را عرق کشیده برای امراض مذکوره میدادند گاهی تنها و گاهی همراه
 ادویه و حاجین قلبیه چون گاجر را در تنور بریان نموده پوست باریک دور نموده خسته آنرا
 جدا کرده زیر آسمان شب داشته صبح قدری گلاب قند آمیخته بخورند برای خفایان تقویت
 دل مجرب و آنزوده است در خفایان سوداوی که علامت آن فکر و وحشت و خوابهای بد
 باشد و او را اسهال سفید بود و در گرس چینی بی بود و در غن سوسن و زینق برینیه ضماد کنند و اگر
 چه تنگی خلطی از اخلاط حاجت افتد بطوریکه در مایه نخلیا گذشت بکار برند و آنچه در مایه نخلیا
 بود و پنجاه نیز نافع است پس از آن با آب کجین شیر بز و ماء انجیر و دیگر از مشارکت معده با شش علاج
 بگفتند و سکنجبین کنند و جوارشهای بارده و حاره بحسب حاجت بخورند و تنبیه و محسب غلبه خلطها
 و اگر مشارکت عضه دیگر باشد علاج آن عضو کنند و اگر بسبب کثرت صوم و استغراق وقت از الم

طریق رفیق
مادامکین

در ریاضت باشد اغذیه جید الگوس تناول کنند و میل سائیش و نعم و استقامت نماید طریق عسل و
 وادون با وکچین است بگویشیر بزجان مسخ رنگ و در ظرف قلعی و از انداخته بگویش و پس
 چوش و بدو در کمال جوش مسکه اندازد و از چوب انجیر که چهار پاییه که در پاشند حرکت و با آب
 کبود بر آید و شربت نیلوفر را داخل نموده بخورد و از سخت تولد شرع کند و تا سه روز بهر وقت
 دارد بعد از آن یک کیلوله دود و تولد هر روز زیاده کند و تا یک نیم طل سازه و در روز ششم
 و دهم و دیگر ایام سهل سفوف میداده باشند بعد از آن بدستور هر روز کم نماید و ادون
 چهل روز زیاده و کم سو فوف بر ساطیب است همچنین از یک نیم طل کم و زیاده و ادون
 احتیاط طبیب دور آتشی خودن مادامکین بر سبزی از لبنیات و غلطات و حبوبات و جموضات
 شندیده و از بقولات لازم دارند و احتراز از جماع و از جمیع حرکات متعبه واجب کار و در صورت
 کثرت ماده مغز فلویش برنجین شیرخشت همراه مادامکین در ایام مذکوره نیز افزوده میشود و
 بعد از آن سفوف لاجورد و مندر قند آتش جو یا شور یا یا خشک یا مان روده یا شوله و همین
 ترکیب ادون شیر بز و یا انجیر و یا القرق لیکن سفوف و سهل مغز فلویش در این استخوان میکنند
 غشی حالتی باشد که جمیع قوی محرکه و حساسه سطل شود و علاج به بسپتن اطراف سخت
 بالیدن آن بوییدن عطریات کنند و آب سرد و گلاب بر روز ندر و موی سر بر و کشد و
 شاخها و پاشویه بکار بند و چون افاق شود علاج خفصان کنند زیرا که هر دو در سبب است
 و اگر بسبب سرد باشد تسکین در و کنند و اگر بسبب تناول سموم یا گزیدن خشرات با علاج آن کنند
 چنانچه می آید مضطرب قلب گاه عارض شود و ریض چنان دریافت کند که دل او می افتد و رند
 بعد از آن غشی خفیف می افتد و لعاب از دهن او جاری میگردد و علاج آن تنفرغ شود کنند
 و تقویت قلب از مفرح حار و تر یا قی که نماید تقشیر قلب مضنی است که انسان چنان دریافت

غشی

فقطه قلب

نقص قلب

در ارض پستان
در ارض پستان

میکنند که کسی را میخورد علاج آن تنقیه صفرا به مسهل پاک کنند و مخرج بار دو مانند آن است
نمایند و غذا آید بنزد قزاق قلب جهان دریافت میشود که قلب از سینه بیرون می رود
علاج آن بعد از قصد به طبع مثل علاج نقشر قلب بود احتواء و طوبت بر قلب
صاحبش را چنان دریافت میشود که دل او را آب شادری میکند علاج آن بعد از نفع از
مسهل گرم و حب ایاب تنقیه کنند و سنبلیله در عفران و گل سرخ و مانند آن از اضمه حاره دل
خفا و کنند و مرخص از بعضی آردون نافع است و دواء المسک حار مفید بود و طریق در مسهل
در ارض پستان او را هم پستان از غلاطار به درج وایت پیدا شد لیکن در اکثر
ورم دموی بود علاج آن در او را هم گفته شود و چون بعد از قصد و نوا سنبلیله
در سنجین آب بنزد بر نهند از برای ورم دموی پستان سودمند بود و گاهی سبب ایجاد
شیر در پستان ورم گرم پیدا میشود و آن از سرخی دور و سختی و انفخ پستان معلوم میشود
پیدا یکه پاره بگلک است که ترک کرده بر پستان نهند و آرد جو و با قلا و معات با پکنیز سبز
و آب خرفه سبز و زردی تخم مرغ خفا و کنند و وقت امتحان سکون در مملات خفا و سازند و اگر
ماده جمع گردد و منضجات استعمال کنند و تخم ریحان شیر گاو و پنجه به بندند نفع ماده می نماید
و قیر و طی تخم کتان استعمال نماید که ماده را نفع میدهد و بعد از نفع منفر گرانند و چون عضو از
ماده پاک شود و هم مدله نهند و گاهی سبب بچین شیر تدو حادث شود و نیز از ورم علاج آن باید
که نطوان با نوا استعمال نماید و حرام مغز در شراب بنزد و خفا و کنند شیر بنجر را تحلیل کنند و اگر ورم سبب
کوئگی پستان حادث شود و ماش وانه میوز گرفته در آب شسته خفا و کنند و صندل و طین قیو یا و طلا
کنند از بزرگ شدن پستان باز دار و ویا و فیون و نان با سر که خفا و کنند همین عمل کند و طلا
انار که حکم کنند پستان و بزرگ سازند پستان خورد است وقت حاجت بکار نبرد

خوردند همه باقی کردند قی بنده نیست و بر اعضا می بعضی اثر کموت و تیرگی ظاهر شده بود
و دای دیگر همراه نبود و والد ماجد حضرت الله استیاریا در کلاب سائیده باوزان مختلفه استعمال نمود
فایده کلی بخشید و در نقل برای بعضی معده دل است همچنین آن سبب کرد و ای مذکور آن تیرا
شده است سفید است نیز اندکی ازین سبب سائیده طفل را که قی عارض میشد و اگر بخور
نفع دارد و در این امراض هرگاه بعد از نفع به تنبیه حاجت آید سهیل حار تنبیه کنند و اگر در بعضی
طعام مستحیل بضرر شود من فرج و دیگر عوارض هم مقتضی باشد علاج آن بعد از قی از شیرین
و کنجبین و دیگر میراث کند و اگر در معده سبب خلط حار ذراع باشد شیر آرد بخوراند و اگر
در عقیات برآورده کنجبین شربت انار و خاک کوه و در بعد از نفع از سهیل با رو قی
سازد و کلاب را گرم نموده پارچه بآن تر کرده بکشد کند او را معده اگر در معده جاری باشد
علامت آن تب تشنگی و قی و التهاب معده و در آن مخصوصا و قی که نمر کنند در معده
علاج فصد به سبب کنند و شیر و عنب اشوبه شیره تخم کاسنی را در عقیات برآورده شربت
خاکش و خاک کوه بخورند و اگر حرارت زیاد باشد و آن تیرید هم مضائقه ندارد و در تغذیه غذا
نمایند و غذای باره که در سر سام گذشت باید داد و اگر حاجت تنبیه شود بعد از نفع از سهیل باره
تنبیه کند و سهیل قوی قی درین مناسب نبود و در اخره و طلیه و شرب و با این مرض
باید که او به قایضه عطریه در هر وقت باشند کند گفته اند که هرگاه او به محله در عضو شریف
در پیش استعمال نمایند باید که او به قایضه عطریه نیز همراه باشد تا اختلال قوت عضو نگردد
در ابتدای ورم صندل گل سرخ رسوت پوست کدو در کلاب آب عنب اشوبه و آب
کشیر نیز سائیده بر معده ضما کند و بعد از سه روز آرد جو خطمی و زرد و با کلاب آب کاسنی سبز
بعد از آن خطمی بزرگ حلز زرد آرد جو سنبل اطیب مانند آن ضما کند و بعد از تنبیه بر روز پنجم

در معده سبب خلط حار ذراع باشد شیر آرد بخوراند و اگر در عقیات برآورده کنجبین شربت انار و خاک کوه و در بعد از نفع از سهیل با رو قی سازد و کلاب را گرم نموده پارچه بآن تر کرده بکشد کند او را معده اگر در معده جاری باشد علامت آن تب تشنگی و قی و التهاب معده و در آن مخصوصا و قی که نمر کنند در معده علاج فصد به سبب کنند و شیر و عنب اشوبه شیره تخم کاسنی را در عقیات برآورده شربت خاکش و خاک کوه بخورند و اگر حرارت زیاد باشد و آن تیرید هم مضائقه ندارد و در تغذیه غذا نمایند و غذای باره که در سر سام گذشت باید داد و اگر حاجت تنبیه شود بعد از نفع از سهیل باره تنبیه کند و سهیل قوی قی درین مناسب نبود و در اخره و طلیه و شرب و با این مرض باید که او به قایضه عطریه در هر وقت باشند کند گفته اند که هرگاه او به محله در عضو شریف در پیش استعمال نمایند باید که او به قایضه عطریه نیز همراه باشد تا اختلال قوت عضو نگردد در ابتدای ورم صندل گل سرخ رسوت پوست کدو در کلاب آب عنب اشوبه و آب کشیر نیز سائیده بر معده ضما کند و بعد از سه روز آرد جو خطمی و زرد و با کلاب آب کاسنی سبز بعد از آن خطمی بزرگ حلز زرد آرد جو سنبل اطیب مانند آن ضما کند و بعد از تنبیه بر روز پنجم

آب کاسنی سبز مرق و آب غلبه اشک سبز مرق که عبارت از ماء الهند با الطرب و غلبه
 الطرب است و طریقی ساختن هر دو در قرا با دین مقوم است با شربت بزوری و یا شربت نیلوفر
 و خاکشی خورد و در دم احشا سکنجبین استعمال نماید و اگر در دم تحلیل نشود و اراده کند که
 جمع گردد و تب در و شدت کند آنوقت بزرگ خم خطمی نیم گرم و هر یک می می بکوبند و با شیر
 تا نضج یا بد علامت نضج است که تب در و ساکن شود آنوقت شیر تازه و آب نیلوفر
 و شکم از دست بپشارد تا در دم منجم شود و علامت آن آمدن مده و خون با سهال
 و قی بود از زمان ماء الحاصل یا ماء لک و یا آتش جو نبوشد پس هر گاه که شکم از مده پاک شود و
 مده مانند دم الاخوین کند کل از می کلا سفوف ساخته تناول نماید و اگر مده بار و باشد
 بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کند پس از آن تر یاق ار لجه تر یاق مشرب و لیطوس خورد و شیر
 بانبات و یا گلشن بسیار مفید است و آب کاسنی سبز مرق و آب غلبه اشک سبز مرق و یا
 آب بادیان سبز مرق با گلشن نافع بود و مالیدن روغن گل با سرکه فائده میکند و همچنین
 روغن یا سمن در روغن بیدار خیر و صفا در عفران برآورد و صلب و صفا و صبر برآورد
 سودای بسیار نافع است و غذا آب تخم مناسب بود و اگر گری غلبه کند چند دانه سوزنی
 یا اندک کچای سونا بخورد و در هم عضلات معده را نیز همین علاج است شہوت
 کلبی و آن مرضی بود که صاحبان مانند سنگ ایمن یا کولات بود و هر چند خورد سیر کرد و اگر
 سبب آن سودا مزاج بارد بود که فم معده را کثیف گرداند علاج ید باید که جوارشهای
 گرم مانند جوارش مصطکی و جوارش کونی و جوارش عود و خورو و انیسون و زیزونا خوا
 خائیدن نافع بود و صفا و قنصل بکار رود اگر بلغم خالص باشد که در معده جمع شود عکلا آن
 ترشی برنج چسبا بود علاج آن بعد از قی و تنقیه از مسهل گرم و صبا ایاب مانند علاج سودا مزاج

درام غلبه اشک
 شہوت کلبی

بار دست و تراب جلوه وقت نما خوردن بسیار نافع بود و از آشامیدن لیمو و مالکه و صندل و حلزون
 نماید و اگر سبب زیادتی الصبغ بود و انجم معده باشد علامت آن این است که در معده بود و که بدین
 از خوردن ساکن نشود و حرقت هم معده و جشنا و ترش بود و علاج آن فصد با سلیق نماید و تنقیه
 بطوریکه در اینجولیا گذشت باید کرد و بعد از آن مقویات معده تناول نماید و اگر سبب است
 قتل و اخراج آن نماید چنانچه می آید و اگر سبب تخمیل بدن و یا استفراغ کثیر یا جمع طویل باشد
 اغذیه غلیظه مانند برسیه کله یا چغیر گوشت گاو و در روزی اندک اندک بخندد و غوره و در آب
 و جای سر نشیند شهوت بقرمی و آن گرسنگی اعضا بود یا سیری معده و این مرض بیشتر
 در رگستان شدید کسی را که در سرمای سخت سرد سفر کند حادث گردد و علامت آن لاغری
 بدن عدم اشتها بود و جیاهما غشی نیز افتد و سبب آن برودت مغز باشد که انجم معده ظاهر
 شود و علاج آن در حالت غشی علاج غش کنند و در حالت افاقه نان و کلاب آب بنوشند و غوره
 و غذای سیرم الصغیر تناول نماید و تبرید و از اخراج بار و که شهوت کلبی گذشت پیر از دو گاه
 انجم از ج غلیظه باشد علاج آن مثل علاج شهوت کلبی که سبب انجم بود باید کرد و صفا و کلبه است
 کنند و گاهی صفت معده یا حرارت جمیع بدن حادث شود علامت آن تشنگی و قبض طبیعت
 بود و وقت گرسنگی اگر طعام حاضر نشود غش کند علاج آن وقت افاقه شیر و زرد شک کلاب
 عرق کیوڑه برآورده شربت انار شیرین و کنجبین و خلکده بخورد و هرگاه گرسنه شود بهالوقت
 غذا بخورد و غذای نان که در آب ناریسیت کرده باشند تناول کنند و سهو علاج شهوت
 کلبه و نکشت و کج و مانند آن مانند علاج شهوت کلبی که سبب انجم حاضر شد باید کرد
 خائیدن استخوان چو مرغ بریان مفید بود عطش مغرط اگر سبب اجتماع خلط در معده
 باشد علامت آنست که سبب نوشیدن آب تشنگی ساکن نشود و چون صبر کند و آب نخورد

شهوت بقرمی

شهوت کلبی

شهوت کلبی

ساکن شود و از آنکه درین مملکتین نیش باشد این عطش کاویک نید علاج آن از آب
و نمک قی کنند و بچین غسل سفید و مانند آن از مقطعات و ملطفا بلغم تناول نمایند و از غذای
مولد بلغم احتراز سازند و بعد از نفع از سوسل حار تنقیه کنند و اگر کسب حار است معده بود چنانچه در
مباشند و سبب است بعده به تناول چیز با گرم شیرین تر بود علاج مانند شیر و خرقه شیر و غیره
کردی شیرین لعاب استغول بچین خورد و اگر کسب حار است صدور و قلب باشد عکس او است
که هوای سرد زیاده از آب سرد بکین بخشد بکلاف عطش معده که از آب سرد زیاده تر است
علاج خمیره صندل همراه شیر و خرقه و رقیات برآورده شربت نیلوفر و خاکبرد و بخور زرد و سیاه
و صندل و نیلوفر بود و صندل در کلاب سائیده بپزید و دل ضاقت کنند و گاهی سبب غذای غلیظ
از جی حادث شود و یا بخور از خوردن ماهی تشنگی پیدا میشود و علاج آن مقطعات و ملطفات بلغم
مانند سکنجبین یا آب بیکرم نمیشود و اگر بعد از شرب شراب تشنگی حادث شود آب برین بخورند و شیر
زرد شک بچین شربت نازش مفید بود و تشنگی که بعد از زیاده ای سوسل حادث شود و یا بخور
نان خشک آب انار یا آب غوره تر نموده بخورند و درین برین کندی برین است و اگر کسب حار
حادث شود بر ساق چیری که در رو باشد و ماهی آن در جوی است و یا تشنگی که با سوسل
بی آنکه چیزی دفع شود و ماهی آن اصل بر معده باشد و تشنگی آن تشنگی معده است
برای دفع بی حرکت و در حالیکه بطعم روی باشد حادث شود و اگر سبب این احوال بلغم
یا سودا بود علامت آن شوری یا ترشی در دهان تشنگی بود و علاج آن از شک آب بیکرم
ختم تر و غسل سفید مکرر قی کنند و بعد از آن صطکی پوست ترنج هر یک یک سائیده و بکافند
اینچنین تناول نمایند و ضماد و عودا استعمال کنند و جوارش کمونی و دوا و اسک خور و اگر قبض طبعیت
باشد از شیان ملائم کنند و اگر سبب صفا بود و علامت آن تلخی در دهان تشنگی زبانی قی صفا دوی

تشنگی

علاج آن از آب نمک و بکسیرین کمرتی کند و سماق و زرشک سیاه و زنجبیل و شربت انار که میخورد
 و ضماد طباشیر استعمال کند و بعد از وضع او سهیل بار و تقیه کند و قی که سبب انصباب داده از جگر و طحال
 باشد و علائمش آنست که این ارض همیشه نباشد بلکه بعد از قی تا انصباب داده دیگر بعد و ساکن شوند
 علاج آن تقیه و تقویت آن عضو نمایند و تقویت معده کنند و قی که سبب فساد غذا بود و علاج آن
 در حجت وجع معده گفته شد و علاج قی الدم مثل نفث الدم بود و اگر بسبب قروح و زخم معده بود و اول
 ما را غسل دمارا سکون دهند بعد از آن علاج نفث الدم نمایند و گاه باشد که خون از عضو قی معده
 میشود و بسبب بصری آن بجز میگردد و علائمش آن غشی و عرق سرد و لرز و بود و علاج آن تخم شبت بود و نیز
 در آج چشائین فساد نموده بکسیرین و خلک کرده بخورند و کمرتی فرمایند پس از آن شیر یا به حیوانات
 خصوصاً بنیر یا به خرگوش بخورند و همین است علاج شیر که در معده بجز سیر و فواق یعنی چکلی که سبب
 آن مثل سبب بود و علاج قی کنند و اگر بسبب و المراج بارد معده یا بسبب یاح معده یا جوارح
 گرم خوردن و عطسه آوردن و غصه کردن و برگردن تشنگی و صبر نمودن و خمر خوردن و فقه پیش و بعضی
 برای فواق مضید بود و اگر بسبب خوردن اشیاء تیز و حریفه عارض شود از خوردن اشیاء بارده
 و ایل میشود و اگر بعد از استفراغات شیر یا بعد از حیات حاده یا و این بدترین فواق بود و علاج
 آن شیر و روغن بادام مانند آن خورد و اگر بسبب رگم جگر باشد و علاج در جگر کند نقصان
 شهوت یعنی کمی آنها اگر بسبب بلغم یا صفرا یا کرم معده جمع شود و علاج آن مثل علاج قی بلغم
 و صفراوی بود و اگر بسبب و المراج حار بلا ماده باشد و علائمش آن خنثی و تشنگی و کراست
 از اغذیه حاده یا و اگر سوء المزاج بارد بلا ماده باشد و علائمش آن ضعف و هضم و تشنگی و طبعیت بود
 علاج آن سوا و تقیه مانند نقصان شهوت بود که سبب آن خلط لغوی و صفراوی بود و جوارش
 مصطک و جوارش عود و شیرین و جوارش آله استعمال نمایند و دوائی

نیش

نیش

سفر جلی در تقویت معده باینست قوی الاثر است همچنین حکم دوائی تفاحی است و آدویه
استعمله در تقویت معده باید که جریش درازند و اگر نقصان شهوت بسبب عدم انقباض استوار معده
باشد علاجش آنست که اگر سنگی نباشد بکین هرگاه طعام خورد و در جگرش قیاحی است
شود و درین قم طحال بزرگ باشد علاج آن تصفیح مساک طحال است بکین بزرگ کنند و قوم را بخیر
با سرکه خورند و قی از معده بتریب درین قسم فائده عظیم میکند و باقی علاج آن بانه طحال بود اگر
بسبب استلا و بدین از اخلاط بود و لیس غذا کنند و کثرت حرکت در پانچ نماید و اگر کثیف جگر رسیده
باشد علاج استسقا کنند ضعف مضطرب عبارت از آنست که غذا در معده بیدر میماند و معده آن
تقل میبرد و در زمان دراز در جثای طعام دریافت کند سوء مضطرب عبارت از آنست که طعام
بجودی مضطرب شود بلکه تغییر یکپارگی که در دو علامت آن بدبوی جثام و دراز و غشیان و حرقت
معده بود و مضطرب عبارت از آنست که معده در غذا اصلاً تصرف نکند و مضطرب نگردد و علاج این هر
مرض باشد علاج نقصان شهوت که بسبب المزاج کاذب و غیر مادی باشد باید که در این مریض
فساد غذا را با علاج آن تنقیه کنند و اگر سبب آن ضعف جرم معده باشد علاجش آنست که بعد از قی بسیار
حادث شود علاج آن تقویت معده بود با طریقی صغیر و جوارشهای حاده و دوائی ترنفل و زیناب
و بنظیر است که لک سبب دوا مذکور انقلاب معده و او آنست که هر چه خورد و با بعد از مضطرب
معده می کشد و فرق در میان این مرض ایلاوس آنست که در ایلاوس آنچه بقی بری آید شغش و بدبوی
مانند بر از باشد علاج آن بخوف طین بر وزن گاوچرب کرده همراه لعاب بهمانه لعاب ریشه خطمی
در عرق پیاده آرد و شرب بنفشه چار تخم و غلکده بخورد و با علاج این باشد علاج صحیح است که قبلاً معده
هرگاه عارض شود و مریض بکین میماند و با و غشیان نیز باشد و در اکثر نادره این مرض عارض باشد
علاج آن است بکین آب بیکرم مرتب کنند و قی طباشیر همراه شیر در شک شربت انار و بکین خورد

ضعف مضطرب
سوء مضطرب

کینه

انقلاب معده

کینه معده

ضماد پوست که در استعمال نماید و بعد از نفض از سهیل باز نفعی سازد و اگر بار باشد از آب گچ نمک
 کمری کند و بعد از نفض از سهیل باز نفعی نماید و بعد از آن جوهر سما حاد و بکنجین عسل تناول کند
 دروغن صطک بالدر اختلاج معده و فتنه اختلاج در نفم معده یا جزه هلاک معده باشد خفقا و
 نیز بود و اگر سبب باره بود که معده جمع شود یا از عصب دیگر منقبض گردد و یا بسبب خلط اندام میباشند
 علاج آن اول در شب بیکر که از خلط با ریه است یا از خلط که بعد از آن باشد که معده علاج کنند و اگر سبب
 باشد علاج آن چینه کنند بعد از آن بیدار آن اقل کرده بیرون آید در وقت معده یا بسبب تناول
 غذای غلیظ یا خام باشد علامت آن بعد از تناول طعام غلیظ و وقت بضم غذا حادث شود و در خلط
 تسکین باید علاج آن تخم ترب عسل نمک در آب بجوشانند و قی کنند و غذا سبک بخورند و بعد از
 نفض از سهیل باز نفعی کنند و قی با معده خورد و گاهی سبب انقباض سودا از اطمان نفم معده میباشد
 و این در حائضها حادث شود و بخوردن غذا ساکن میگردد و علاج آن نفصدا سلیم از دست چپ کنند
 و بسلیم ملی و آنکه ملی بمانند آن بخورند و از او بیست و هوی معده ضام کنند و خمیر آرد و جو بکند از آن ترش
 گردد و در موضع حل نموده بعد از کشش از یک لقمه یا یک لعل از آن بخورند و برای التهاب فم معده
 و تشنگی و قی صفراوی و سهیل صفراوی بیدیل است و صمغ الفوا و در نفم معده باشد چون
 عارض گردد شدت دروغن شدیدی و بر دافنه بود و اگر سبب حار است با علامت آن تشنگی و
 خشکی بزم جشاء داخلی بود علاج آن شیر زرشک گلاب بن گاو زبان برآورده بکنجین و شراب
 و خلط که در فم دروغ در برف سرد کرده مفید بود و اگر سبب انقباض صفرا میباشد چنانچه وقت
 گرسنگی و درو با شیر اتفاق می افتد علامت آن با علامات مذکوره زردی زبان و تلخی دهان
 بود علاج آن نفصدا سلیم کنند و ترید نکورد و بنزد و تره بندی و آنرا دانه و غوره بخورند و ضماد سماق
 بکار برند و دروغن گل نالیدن نیز مفید بود و اگر در گ طفت و بکنجین آب بیکرم و سهیل باز نفعی نماید

بکنجین

وقت معده

صمغ الفوا

و در ورم و باد بارد و کجی هوار سها گرم بخورند و بعد از نفع از مسهل حار نفی کنند و ماییدن عطر
 گلاب شد یا نفعت است از قفل و شکر سفوف ساخته همراه شیر بز صبح و شام بخورند بسیار
 مفید است و خوردن قفل و سیب در قفل بیدیل است طریق دوازدهم در امراض
 جگر ضعف جگر علامت آن قلت اشتها و ساد رنگ اسهال شدید بخار گوشت دور و صلع
 آخرین از جانب این بود و اکثر بسبب برودت و رطوبت میباشد علاج آن شل علاج است که کنند
 سده جگر بسبب اخلاط غلیظه ازجه باشد علامت آن قفل جگر بدون درد و تب بود اگر جانب
 مشغوب برادر طب بود علاج آن بعد از نفع از مسهل و حقیقه حار نفی کنند و اگر حرارت و تشنگی باشد
 آب کاسنی سبز مرق با شربت دینار و کنگبین بخورند و از لطافات مانند آفستین و ریونید آب
 کاسنی سبز ضماد کنند و اگر با سده اسهال بود و احتباس از قوا ایضا کنند و آب کاسنی سبز
 با زرشک و رب به یا شربت آن مناسب بود و علاج سده ماسارلیقا نیز همین است اگر جانب
 محذب جگر باشد بول اندک رقیق بود و علاج آن مدرات مانند تخم کرفس انیسون بادیان و بخی کاسنی
 با کنگبین بزوری و شربت دینار و هر دو شراب حلو در این مرض مفید دارد و اگر حرارت هم
 باشد شیر تخم حیارین تخم کاسنی تخم خرپوزه تخم کنوشت و مانند آن با کنگبین بخورند و قرص زرشک
 با آب کاسنی سبز مرق و کنگبین بزوری تناول نماید و قرص در و نیز مفید بود و نفع جگر علاج آن
 مثل علاج نفخه سده بود و جمیع اضمه و شربه محله مفید بود و شراب صفت یگرم بر نهار خوردن
 نافع است و اورام جگر اکثر آن حار باشد علامت آن تشنگی و سوزش و درد جگر و قفل آن بود
 علاج آن اولاً تصد با سلیق یا هفت اندام از دست راست کنند و بعد آن اگر ورم مقعر
 جگر باشد علامت آن با علامات مذکوره فواق و قی و قبض طبیعت بود و علاج آن مانند
 علاج ورم حده بود و اگر ورم محذب جگر باشد علامت آن سعال و ضیق النفس باشد و احتباس

ام قی
 ضعف جگر

سده جگر

نفخه جگر

اورام جگر

بول جانب راست زیر ضلع آخرین بوقت لمس و دو درم محسوس شود در علاج آن اودیو مدره
 بکار برزد و مانند علاج سده جگر حلی علی کنند و آب انارین یا عجمین برای درم جگر بسیار سود
 هرگاه جمع گردد و تدبیر آن نیز در درم معده گفته شد و در درم جگر بگذارد که طبیعت قبض شود و اودیا
 اسهال ممکن است و باید که اودیو را و ده که بر جگر استعمال میکنند یا اودیو بلطفه منقحه یا پاداماده را
 شدن هر چه عجمین اودیو ممکن است استعمال نمایند یا اودیو قلیضه عطریه یا رناتاقوت عضو تکمیل شود و باید
 که سبالغ در تبریه جگر نه نمایند زیرا که منجر با مستقفا خواهد شد و نه در تخمین جگر که منجر ببول خواهد کرد و دیگر
 این قوانین را ضمه اش بر طوطا دارند و طبیعت و قیوم نیار اود را درم جگر استعمال نماید که در تسخیر است و از
 تخم کاسنی صندل رود آرد و جویب اشلب آب کشینر سبز و آب غنیم اشلب بنر و غن کل قدری که
 ساییده و ضماد کنند و در وقت نزاید اکل است و سفتین نه عفران زیاد نماید و در وقت آنها صندل
 موقوف کنند و در وقت انحطاط طریقه سفتین نه عفران خود ناسد آن گفته نمایند اکثر اطباء این زمانه
 برین قوانین نظر ندارند و بلا تامل علاج میکنند و مرخص را هلاک بسیار از اینجا منجر شخصه را از اعز
 شاه جهان باد و درم جگر شد حاج او که خود را در انهم و دیکان زمانه میبایست تا دل در حال مرخص
 بمعالجه تب که از لوازم این مرض است شغول شود و بعد از دو سهل حال مرخص تغییر گردید و اندک تشریف که از بیرون
 اخلاص میدهند و در بطریق عیادت تشریف برده و میزد که سر را بر تکیه کلان نهاده سرنگون شده است
 و نفس افونگی میکند چون از خواب بیدار شود و معلوم شد که از سه روز و شب همین طور شده است
 میباید بوسیله تنگی نفس طاق خواب بیدار و داند خفوف فرمودند که اینجا لافطه سبب نیست سبب این
 خواب بود چون آنرا بر تری است که در بطریق جگر لاخطه کردند و در محذب جگر و در معلوم داند درم جگر و چون صندل
 داشت هرگز چیز گفت کسی از خطا طبیبی مطلع نیست اما از هر چند مردمان خانه مرخص هستند که بسیار ایشان
 گفتم که قبول کردند چون خانه خود تشریف آوردند و فرمودند که در خطا فلان شخص از عیاج بسیار غلطی واقع شد حال الان

در چند روز پاک خواهد گردید چنانچه بعد از چند روز چنین واقع شد طفلی چهار ساله در دم جگر متلاطم شد
 نزد محقر آوردند از خواش دریا فتم که در محراب جگر در دست علاجل از مدرات نمودم بعد از
 چند مدرات راشب آب کاسنی سبز مرق تر نموده صبح بالیده صاف نمود و شربت بر سر
 و سکنجید و اخگر و دادم و گاهی قرص زر شک هم هر یک کیسه اضافی نمودم هر گاه که داده نم شد
 خوف انتشار نماید سهل سبک دادم چندان فائده نبرد و باز مدرات مدت مدید علاج آن نمودم چون
 از داده حرارت زایل شد و موم هم سر آمد شیر شتر هم دادم بعد از آن گفتند و شربت دنیا گاهی تنها
 و گاهی همراه شیر تخم کتوت و مانند آن از مدرات قلیله آخره امید دادم و مدت ازین مدبر حشمت
 و تا حال موجود است مقصود ازین حکایت محض فائده انام است حصاه جگر سنگ که در جگر تولید
 میشود علامتش آنست که همیشه قی کند و در و نخس و البصا کوم شود بدون درم و صلابت آن در
 هر گاه فصد کند و در خون ریگنی آید علاج آن بی باید که پاره پاره کنند و از مدرات بیرون
 آرند چنانچه در حصاه کرده و شانه می آید سوء الفقیه مقدس استفا باشد علاج آن خفیف علاج
 استفا بود استفا سبب آن داده یا رده باشد در خلل اعضا مستقر شود و بسبب آن ضعیف
 و سردی مزاج آن باشد و آن سه قسم است اول خمی و علامت آن آنست که تریج و غصا بود و در دم
 زرقی و علامت آن ثقل و بزرگی شکم و در خستگی پوست آن شکم مثل شک بربا بود و چون
 بر آن نمند از پهلوی به پهلوی شوند انسان که از آب آید و طبعی علامت آن آنست که شکم بزرگ
 بنا شد و بر آمدن ناف بود و چون دست بزرگم برهند و از طبعی علامت آنست که تریج و غصا
 بر آب بخنی نمایند و اگر تواند اندکی کچری مونگ خورد و بای آب غرق غلب اشک آب برین تاب
 اندک اندک نوشند و ویدالورد و مانند آن همراه شیر غلب شیر تخم کتوت شربت دنیا و یا بگفتند
 و شربت بزوری خورد و شیر شتر بانیات و یا همراه شربت بزوری و شربت دنیا بسیار مفید بود و گاه

حصاه جگر

سوء الفقیه
استفا

و پیدا لور و مانند آن همراه شیر شتر و آه میشود و شیر شتر از چهار دام شتر و غنچه و شتر و زنجبیل قدر
اکتفا نمایند و بعد از سه روز یک یک دام نیز ایند تا بیک سطل نهایت بدو سطل رسانند و او دن چهل سطل
کم و زیاد و موقوف بر کمالیست و قبول شتر نیز همین طور میدهند و هرگاه که شیر شتر و غنچه کرده شود و
کم باید کرد تا آنکه یک وقت غذا و یک وقت شیر باشد و تا مرض مستحکم نشود و او دن شیر جایز نیست و فیکم
شیر و شیده شود و با وقت بخورند و آله شیر لیس سفوف غافث تالیف جدا جدا بعد از پنج همراه شیر
استعمال میفرمودند و قرشی گفته که زریاق فاروق بعد از بخور و خوردن هم نفع است و گفته اند که
گوشت شوش صحرائی را خشک کرد و بکوبند و دو درم بپزند و استقفا الحی مفید بود و تا بپزد و بپزد
استعمال کنند و اگر با استقفا حرارت باشد قرص زرشک کلک کلک تا پنج بار همراه آب کاسنی سبز مروق
آب عنب الثعلب سبز مروق با شربت بزوری یا گنجبین بزوری باید داد و وجوب است که عنب الثعلب
سياه نباشد و ترکیب او دن و قدر شربت آب کاسنی مروق و آب عنب الثعلب مروق با شربت
شتر است مگر سهیل فلوک بطوریکه در ما و کجین میدهند و دین هم میدهند اگر در استقفا استعمال هم
آب بازنگا سبز مروق و بارت شیرین بازنگا سب بود ترکیب با خرن و او دن و قدر شربت آن
شربت عنب الثعلب سبز است و اگر دین امراض حاجت تنقیه شود بعد از نضج از سهیل که هم تنقیه
کند و بعد از آن تا بپزد که به کار برند و در استقفا طبعی که با حرارت می باشد و در زرقی که در
آن خار باشد تنقیه از او و پیلیل الحار را کنند بعد از آن قرص زرشک کلک کلک با آب کاسنی
مروق چنانچه گذشت استعمال نمایند و تیرید جگر و طبعی مفید بود و در زرقی بعضی شکم را از زیر نا
شق میکنند و این عمل خطرناک بود و عورتی را استقفا از زرقی عارض شده شدت بسیار نمود
و شکم بسیار کلان شده بود و زرقی قریب بنافه نخر گشته و رطوبت بسیار بقدر چند آنرا منقوع و
شفای کلی حاصل گردید و قرشی از شیخ نقل کرده که زرقی را استقفا با حرارت عارض شده بود

قریب مرگ رسیده آن زن خود می خورد و بخوردن انار بر تبرید فراطر که در آن ناخوش است پس
 به شد و جگر و زردی در آب غیب الشعلی نمودن از برای تهیج و استسقا نافع بود در ریاضت محله
 و سوار شدن در کشتی و کشتن در آفتاب غلطیدن در ریگ خود را در آن دفن نمودن و سفر
 کردن بطرف کوه البصا استسقا بسیار نافع است ضمناً کردن به پشت و سر گین گاه و بوق و
 سر که از برای هر قسم استسقا نافع بود و در استسقا قبض شکم بهتر از آسنان بود و ضمناً هر سه کبر نافع
 است فایده در استسقا که آب خورند باید که در تمام روز سه چند غذا خورند و قدر غذا شش حصه
 صحت می باید و تا نیکه برای او سازند باید که انیسون و بادیان درو باشد و محمول او ساد و بود که
 اگر نان میدارد و همراه شور بای گوشت میدارد و ندو گفته اند که اگر نان خشک است اسازند بهتر بود اگر شیر
 بجای غذا و آب بنهند و بکنج و بپزند و مانع تجبن شیر است و معدود گاه گاه همراه شیر میدادند و در حمله
 تنقیه بهر نفیوت فرصت زرشک مانند آن و بهرادرار قرص نافه یون بدو مثال آن باید و در
 طب بعد از تنقیه تحلیل رایج کوشند و از بادیان و سداب مانند آن شیان سازند و محمول کنند
 و هر دو ایکه باشد باید که بسیار با یک بسایند و اگر بتدریج بخت افتد بپزد و در روغن بامیه بپزد و طبل سازند
 و نشستن در حمام یا آب منور فایده بخوبی عرق می آرد و هر عرق که آید او را بچندین طریق انداخته است که
 مریض در آن به خیس و بر یک گرم او را در پوشد و چون مریض شود دیگر اندازند تا که برداشت کند و اگر بگوید
 در خصوص باشد همان را در نفس نمایند و همین تاثیر دارد پشت به آفتاب نشستن و باب چشمها
 گرم و باب دریا شوریدن شستن و نمک اگر چند روز در آب دارند بجای آب دریا شور میشود و اگر
 بجای آب آب بطبخ بسکه که آب صد حصه بود و سر که یک حصه در دو آب بپزد تا سوم حصه بماند
 بر مریض داده باشند بسیار نافع بود طریق سیر و هم در مرض مزاجه یرقان صفت
 مرضی بود که چشم و تمام بدن در آن زرد شود علاج آن قرص زرشک آب کاسنی سنبه و

در مرض مزاجه یرقان صفت

در امراض طحال و امراض طحال

و آب غنیمت اشلب سبب مروق و شربت بزرگو و سکنجبین بزرگو و بنفشه صفرا نمایند و گوشت شتر مرغ را چون خشک کرده با یک بکوبند و بخورد نافع بود و گفته اند که خراطین را خشک کنند و ساییده بدین منی احوال صحت یابد و خوردن ماهی و دیرین آن بلخا صیت فائده میکند بزرگو و بنفشه و بنفشه در آب شرب تر کرده صبح آن آب بنوشند تا یک هفته از برای یرقان مجرب نوشته اند تسبیح بصباره چغندر و میسند زردی چشم را و اگر سبوس نخورد چهارم شب در آب تر کرده صبح بخورد آن گرفته بقدری نبات شیرین کرده بخورد صاحب یرقان بدین نفع میکند طریق چهارم در امراض طحال و امراض طحال اکثر طحال را در مصلب عارض میشود اگر در مصلب حار باشد و اندک مدت صلب بگردد و علاج فصد یا سلیق و یا اسکر از دست چسب کنند و بعد از فصد تنقیح شود نمایند بعد از آن آب کاسنی سبب مروق و آب غنیمت اشلب سبب مروق و سکنجبین شربت بزرگو سفید بود و مواد لجنین نیز نافع است قرص کبیر یا تریاق کبیر یا شربت فائده عظیم دارد و انبیه کرم و غنصل با سرکه و یا پاکل با سرکه در مصلب طحال را دور میکند و از مجربات شیخ الرئیس است که چون مریض هر صبح سه گف از بول خود بخورد و در سبت روز در مصلب را دور میکند و گفته اند که تعلیق بسیار غنصل بر طحال در چهل دیک و زردم آزاد و میسند و اگر با در مصلب طحال حرارت باشد پست کد و در مصلب با سکنجبین تخم خرفه با نخا صبت تحلیل در مصلب طحال میسند عرق کند که بقدر یک سنج نبات چهار سنج در آب آمیخته بنوشند برای تحلیل صلابت سپر روز یا دق اشتها بی نظیر است و دوا شکر بر آب اذابت در مصلب نافع است و همچنین نوشادر نیز در مصلب با سبب مروق و بنفشه و کبیر و تریاق و بنفشه کوفته گرم کرده بر سپر زخمها و کسند آب نوشیدن طعام خوردن در ظرف چوب هیچ گز بسیار فائده میکند و خوردن بوناسن سکنجبین هم بسیار نافع است و تعریق در حمام نیز مفید بود و زخمها و چوب انگور و آرد جو استمال سازند و گاهی در مصلب طحال جمع شود و متقیع گردد و علائقش آنست که

که در وقت بدخس در طحال بود و در بول آید بد بو بود یا اگر در وقت اسهال نیز بیرون آید
 علاج آن تخم کنوت و بادیان و تخم کاسنی و تخم خیارین و مانند آن از درات باشی شیر و شیر خر
 تنباقل کند و با آب حاصل بنوشند و شوق و سوس با سرکه بچوشانند و ضماد سازند و علاج نفخه
 طحال سده آن مانند نفخه جگر سده آن کنند و فرقی در علاج کبد و طحال باعتبار قوت و
 ضعف است زیرا که آنها ممکن بر جگر استعمال او به حاره مثل سرکه تندر و نیست و گاه باشد که در
 طحال سنگ متولد شود علامت آن در دو بخش در طحال بدید آید و رنگ و قسط و بول و غون
 بدبو و بیرون آید و غلی در جگر و گرده و مثانه باشد علاج آن مانند سنگ گده و مثانه کنند و آب
 با سرکه عقیقه بود و بر قوت آن سود تغییر رنگ بدن است یا باشد علاج آن بعد از فصد اسهال
 از دست چپ آب کاسنی سبز و روق و آب شنب اعلی بنورق و آب خنجرین و زوری و شربت وینا
 خور و تقویه شود و کند و آب کجین استعمال نماید و آنچه و سده جگر گذشت بعمل آید و اگر بسبب ضعف
 طحال باشد علامت آن اسهال سودا و سقوط اشتها و کدورت چشم بود و اگر ضعف آن بسبب
 رطوبت بود و ت باشد علاج آن شیر و تخم کنوت شیر انیسون از هر یک سده باشد همراه کنند و
 شربت زوری خور و قرص گل قرص کبر و مانند آن که مقوی طحال اند همراه همین در استعمال
 است و ضماد فستقین استعمال کند طریقی یا تری و هم در اعراض امعاء اسهال یا از متناوبات
 بسیار شده یا از اعضا اما آنچه از متناوبات می باشد یا بسبب غذا است که بغیر از اشتها و یا زیاده از
 اشتها خورده شود و یا بسبب غذای لطیف و سیریم الاستی باشد که زود فاسد گردد و یا بسبب غذا
 نرج غریقی باشد و یا بسبب غذای کریمه لطیف باشد و یا بسبب غذای نفخ بود و یا بسبب اسهال
 بسیار امعاء خاشیده شود و علاج آن علاج صحیح کند و تدبیر یک در تخم گذشت بکار برود
 و در انچه در ضمخ خورده و موافق مخرج اختیار کنند و تقویت معده و امعاء نماید اما آنچه از اعضا

نفخه طحال

برقوان اسود

در وقت اسهال

باشند یا از عضو واحد بود یا از جمیع اعضا اما آنچه از عضو واحد بود اگر دماغ باشد که نزلات انسان
 معده و معاریز و علامتش آنست که بعد از خواب طویل حادث شود و با علامات نزله و فساد
 مزاج دماغ بود و علاج آن بحسب غلبه خلط تنقیه دماغ کنند و تبدیل مزاج و منع نزلات
 نمایند چنانچه در نزله گفته شد و بر پشت خواب نکنند و اگر آن عضو معده باشد و آن اسهال را
 و رب و خلطه گویند و علامتش آنست که گاهی اسهال زیاده گاهی کم و گاه هضم و گاه فساد باشد
 علاج جواریش مصطکی و جواریش عود و مانند آن همراه شیر و بادیان و شیر و زیره سیاه و شیر
 دانه بیل در عریات بر آورده رب به شیرین بازنگان اخل کرده بخورد و حنا و که برای فی مفیدست
 بر شکم ضام و کند و مالیدن بروغن مصطکی هم مفید بود و اگر ازین تدبیر فائده نشود و غشیان و کثرت
 لعاب و هین نیز باشد قنی نمایند و بعد از انضج از مسهل حار تنقیه کنند و گاهی بسبب انصباب صفرا و
 و این بعد از حیض صفراوی و بعد از تناول اشیا حاره میباشد و اسهال صفراوی و التهاب و
 عطش شدید و قدرت بر ازولیع معده نیز بود و علاج اول بعد از انضج تنقیه صفرا و مسهل بار و یا پیلین است
 و شربت و رد و کر کنند بعد از آن قرص طباشیر قلیض دهند و صندل زرد و در کلاب سبیله جگر
 و مراره ضام و کنند و گاهی بسبب انصباب سودا یا بر فم معده علامت آن گر سگی بود و حرقت
 فم معده و ترش شدن دهان با که بخوردن طعام بار و غن ساکن شود و علاج آن فصد یا ملین کنند و اسهال
 نمایند و از ادویه حاره قلیضه تمکید طحال کنند و خرقة گرم کنند و آزادک نامند و پیش از انصباب سودا حریجه
 از شرک و بادام در روغن زرد تیار نموده بخورند و گاهی بسبب شیره و قرصه باشد که در معده حادث شود
 علامت آن در هین خیرات باشد و بعد از تناول طعام در معده درد یا بدوقی و بر از صدیدی
 بود و علاج آن قرص طباشیر قلیض خورند و چا تخم را بریان کنند و بروغن بادام چرب نموده بخورند
 و گاهی بسبب جگر رسده آن باشد و علاج آن گفته شد و قسمی از خلطه بود که آنرا اسهال دوری

و ریح

اسهال دوری

گویند و دانست که فضل در عضوی جمع شود و بدو معین دفع گردد اگر یکروز در میان دفع نشود
 سبب آن صفرا بود و اگر هر روز دفع شود سبب آن بلغم بود و اگر روز چهارم دفع شود سبب آن سودا
 و اگر دوه معین بشمارد و در همیشه ندو در وقت احتباس زیاده گردد سبب آن خون باشد و رنگ براز
 نیز دلالت بر غلبه خلط میکند علاج آن بحسب خلط تنقیه کنند و عضو که در آن ماده جمع میشود نفوذ
 آن کنند و او آهندی که سمی به دنیا پاک است مفید است پوست سنگدان مرغ و قرض یک
 کیلو که فوته و بخته بخورد همین سان سه روز برای ذرب مجرب آزموده است اگر مفضل تحمل ندارد
 خوراک یکروزه سه روز بدهند تا نه روز استعمال نمایند و اگر اسهال از جگر باشد علما او دانست که در کبد
 کیلو سبب مجرب میشود و ضرر و فعل معده نمی باشد بخلان معده و اکثر اسهال معده در روز
 پیاپی باشد و اکثر اسهال کبدی در شب اگر اسهال دسوی بود و آن را دو سطر یا یکبدری
 بگویند و علامت آن تقدم استواء احتباس خونی که سیلان آن معتاد باشد و خون مختلط با این
 که علامت صحیح است بنا علاج چند روز غذا نخورند و تا وقتی که مریض ضعیف نگردد و بنده کنند
 و قصد بلیق باریک نمایند و خون اندک بگردانند و دست پانچین و خصیتین را ببنند بعد
 از آن علاج نفث الدم بکنند و صفا که برای اسهال صفراوی گذشت بر جگر استعمال کنند و اگر اسهال
 صفراوی و صدید بود و علامتش آنست که اسهال متواتر نبود و صفرا با برادر مختلط نشود و چرخ و در
 نباشد و چون معده خالی بود اسهال زیاده شود و علاج باید که حبس نکنند و شکم جگر از او یابی که
 بسیار قابض نباشد باید نمود مثل شیر و صندل شیر و عناب شیر و خشخاش با تخمین است
 اما خورند و اما غصه که سبب جگر باشد و دردی که سبب آن بادیه است که سبب انفجار و درم جگر
 باشد علاج آنها گفته شد و اگر از مهابه و علامتش آنست که خلطی که دفع شود مختلط با بزر بود و آن
 اگر با سبب باشد علامت او آنست که تشنگی میجویدگی و دردمعده بود و سبب آنست که اخلاط حاره

دو سطر یا یکبدری

ن

حریفه که با معارضه و معارضه نشیده شود و آن خلط خراشیده یا صفر بود که را معارضه و صفر
 قرصه در چاره روز می کند و علامتش آنست که صفر مختلط با برزخ و خراط معارضه برآید و منع مقعد نماید
 و اسلم قرصه آنست که در معارضه خلط با برزخ علامتش آنست که در روز نماند بود و خراط معارضه غلیظ آید
 در باشدت نباشد و اگر در معارضه قاق بود و در شد یا حوالی نماند باشد و خراط معارضه قیق آید
 علاج اگر ادره در معارضه غلیظ باشد تقویه صفرا از حقنه بار و ناسبت و اگر در معارضه قاق باشد از
 سهیل بار و بهتر بود اگر قوت قوی باشد فصد با سلیق نمودن نزد حقن نیز مضایقه دارد و در صورتیکه
 مایه متعصبه شدیداً کحه باشد دادن مخدرات هم مفید بود و بعد از تقویه تقویت معارضه از قرص طباشیر
 قالیض و شربت انار کند و نارسب و نماند و هر چه مقوی معده باشد مقوی معارضه نیز بود بحسب جنس
 از آنها استعمال کند و صفرا و قاقیا استعمال کند و خوردن و دهن تاب نیز مفید بود پس هرگاه
 ملوه از انصباب بالیند علاج سحج از برزخ بارده لعابیه برشته با شربت بنفشه و ادویه مغریه
 که در زحیرند کور خواهد شد بایک روز اگر او انصباب بلغم بود و بلغم در یکماه قرصه میکند علامت آن
 کثرت ریاح و قراقر در و ملائم باشد و با خراط معارضه بلغم خارج شود و این قسم اکثر بعد از نوزل
 میباشد علاج آن است فراغ بلغم کند منع انصباب آن نماید بعد از آن علاج سحج از چار تخم سفوف
 مقویا نماید و اگر از انصباب دا باشد علامت آن خروج سودا با خراط معارضه بود و این قاتل
 باشد علاج آن است فراغ سودا منع انصباب آن کند و تقویت طحال نماید بعد از آن سفوف
 طین بادویه لعابیه غرویه مانند لعاب بهمانه و لعاب ریشه خطمی و شربت بنفشه و چار تخم خورد
 و اجتناب از حموضات نماید و اگر از فضل بایس باشد علامت آن قبض طبعیت برزخ خشک و علاج
 آن علاج قوی بلنج سدی کند و اگر با سحج نباشد آنرا زرق الا معارضه کند اگر سبب آن طوبت
 مزلقه با کوبیده آن فضل است که علامت آن خردم طوبت بود و فضل قلیل المضم و معده

علاج
 سحج

از آفت خالی باشد علاج آن تخفیه از سهیل چارچوب کندی بعد از آن غوث و اقراص
قابضه بخورند و غوث تعلیمات نیز نافع است رقیق الامعاء بسبب شکر و قرحه پاک و اسهال حاد
شود و چون آب در سینه و منقح گردد و عکلا اذانت که باطل غیر منضم صدیدی رقیق باشد
و در فکله طعام از معده با عار و دور و منسوس و علاج آن فصد کند و چارخیم بروغن بادام
چرب بنمونه بخورد و او به مغزیه مانند ضمغ عربی نشاسته و کتیرا بریان کرده همراه لعاب
بسدانه و لعاب ریشة عظمی در گلاب عرقیات برآورده چارخیم بروغن بادام چرب کرده بخورد
و غذا سوپق شیرین یا عدس و غن بادام تناول کند و یا سبب انصباب صفرا باشد که سبب
لذیعی است و یا سبب است مفع که در علاج آن قی نماید و تخفیه صفرا از پیلید زرد و شربت و در مکر
کند الیای که بالای آن آب سرد بخورد و تا اعانت برسهال کند بعد از آن قرص طباشیر قابض
و مانند آن بخورد و غوثی که سبب عروق احادید است او است که با آن عکلا اسهال
کبدی و بواسیر و سحج نباشد علاج آن فصد یا سلیق کنند و بعد از آن قابضات با اوویه
مغزیه خورند و در که در امعاء بعد الفجا ورم آید یا بحصل فصد آب خورند و اگر گرمی باشد آتش جو
مناسب بود و بعد از آن اوویه در که در نفث الدم مذکور است بخورند و شیر آهن تاب بخورند
و اسهالیکه از جمیع بدن و دویا از دویان اعضا باشد علامت آن التهاب تنق و بدوی بران
و احتلاف الوان بران و دوست آن بود و در معده و جگر و امعاء آفت نباشد و این قسم منضم
تنق و علاج پذیر نیست و اگر سبب اجتماع اخلاط فاسد در عروق و اعضا بود درین قسم نیز خلط
الوان بران میباشد لیکن در این بعد از اسهال در خوضت راحت یابد پس می باید که این اسهال
را بند کنند و اسهال بحرانی که در روز بحرانی می افتد نیز همین قبیل بود و آنرا نیز بند کردن خطا
ست و خورن آب همچنین آب گوشت بصاحبان اسهال ضرر دارد پس اگر چاره نباشد

اندک اندک آب آهک تا به عرق بازنگ عرق غلبه بر دوسر با کبوتر یا دراج با مصاحبه
 قابضه بخورد و قشری گفته که نپرسید که اگر آب بشویند خشک و بریان کند و کتقال با شرب مناسب
 بسیار نافع بود و تنویم النفع است از برای سیکه اسهال دارد و حمام و کتقی و او را نیز از
 حاسبات اسهال است و گذشتن شاخها قریب چهارست بر شکم برض از مجربات بود علی سبیل
 دوائی که از برای جمیع انواع اسهال که با حرارت باشد مفید بود شیر خورده سیاه بریان عرق
 کیوهره و کلاب عرق گاوزبان بر آورده شربت سیب ترش شربت صندل و یا شربت
 انار ترش و بازنگ و خلک و ده بخورد و اگر خوف منغن باشد سفوف بر روغن بادام چرب کرده فضا
 کند و بخورد و ضماد زرد و استحال نماید غذا آتش جواز جو بریان بخورد و هرگاه حرارت کم شود فضا
 قویه دهد و اگر ماده بارد و با قرص عود و بخورد و عاقل بخورد و چهار چون بریان کرده بخورد
 حاسبات اسهال است مخصوصا افیون در قطع آن مجرب آزموده است زحیر که آنرا پنجش گویند آن
 حرکت است از اسهال مستقیم از برای دفعه فضا دفع نمیشود مگر اندکی از رطوبت مخاطیه و باشد که با
 خونی مختلط بود بشت خرو سب آن مفید بود و یا بلغم مالح که با ساریزد و علما مست هر واحد
 خورج هر واحد بود با سوزش مقعد علی حاد آن را باده از ناریه خطمی در عودیا آورده شربت
 چهار تخم و خلک و ده بخورد و سفوف طین بر روغن ده گاو یا روغن بادام چرب کرده بقدر نه باشد همراه
 دوائی مذکوره بخورد و تخم بیدار شتر اسفوف ختم از سه باشد تا نیم توله صبح و شام آب سر بخورد
 از برای زحیر و سحج مفید و معمول است و بود و سفیدی تخم مرغ بر روغن بادام و یا بر روغن گل میخته
 زیر ناف طلک کردن مفید بود و اگر از این تدبیر فایده نشود علاج سحج صفراوی و بلغمی کند و اگر
 درین صفت سحج غلظت و روغن گاو چرب کرده فرو برد و بر نیایر یا که نشیه خطمی بقدر یک توله
 در آب لعاب بر کورده مغز فلوک در آن مالیده صفا نموده روغن بادام بالای آن ریخته

بخورد همان روز شنا میشود و خفته کردن ازین دوا آنسب بود و گاهی از برای نفیج سدی
 چهار تخم بقدر نه ماشه در گلاب عرق عنب الثعلب شده شربت بنفشه و خاک دره میدهند و آب گرم
 خوردن نیز نفیج سدی میکند و گاهی بسبب گرم حار و معده مستقیم باشد علاج قولنج در می کنند و دوسه روز
 غذا نخورد و اگر بسبب سردی باشد که متعدد سردی کل زردی تخم مرغ و روغن بابونه بیک گرم کرده ببالند
 بر سر خشت گرم نشیند معص آن در دهان بجا بود و آنرا طر دوده گویند بسبب آن اگر رخ غلیظ باشد
 قرقر و نفیج بود و میاید که شیر با و یا بن شیر و بره سیاه شیر تخم کثوت در عقیات بر آورده بکشند
 در آن مالیده صاف نموده تناول کنند و شکم را بر روغن بابونه ببالند و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نصف
 از مسهل حار تنقیه کنند اگر بسبب صفراوی یا بلغم مائع باشد علاج زحیر صفراوی و بلغمی کنند و اگر
 بسبب بلغم خام غلیظ باشد علاج آن بعد از تنقیه از مسهل حار جو از شهای گرم خورد و اگر بسبب
 باشد علاج قولنج سدی کنند و اگر بسبب گرم معده باشد علامت آن حساسیت کرم باشد
 در حالت گرنگی و سیلان لعاب بن برهم سائیدن دندان در خواب و گاهی شروج آنها
 در بر از می باید که چند روز شیر و نبات خورد و بعد از آن دوا رنگ تناول کند تا گرم میزند
 و بیرون آیند قولنج مرض معوی باشد که مانع خروج براز شود و بان وجع عظیم بود و فرق میان
 این مرض و در در گوده آنست که در در گوده بر جایگاه گوده بود و مایل بطرف قطن باشد
 و در قولنج بسیار شدید باشد و میل بسوی ناف و پیش شکم دارد و بریر آید و فروتر شود
 و از جاک خود جدا میزند و اکثر بسبب بلغم غلیظ میباشد علاج آن روغن بیدارنجیر کمی که در
 گلاب بخورد و یا ساکنی بچاشته تربید سفید محو خراشیده شده و در گلخانه آسخته همراه گلاب
 عرق عنب الثعلب بنفشه و سقر حل می مانند آن نیز مفید بود و خصوصاً وقتیکه با قولنج تشیان باشد
 و خوردن مصططه روی آب گرم نیز نافع بود و در تریاق اربعه و تریاق کبیر نیز مفید بود و در صورتیکه

مغف

قولنج

قوی بود و لا حقه کنند و بعد آن از سهیل گرم تنقیه نمایند و بکین علاج قولنج رنجی که اگر آنکه بکین
 و حقه و سهیل که در قولنج رنجی مستعمل شود که سیراج باشد و بر شش برای شکم و در شدید نافع بود و بگوید
 آیزن ضرر میکند که وقتیکه ضعیف باشد و بعد از زوال مرض یکدور روز غذا نهند بلکه قضا بکنند
 نمایند و آب در خورند و بکین علاج قولنج که بسبب احتباس نفث یا بسبب شند و خروش یا بزرگت را بگویند
 که مانده شود پس از آن فنج کنند و در هر آب بزنند و بصلح خوشبو ساخته بنوشند بسیار مفید بود و او گویند
 با خاصیت بقولنج فایده میکند از آنجمله شوربا بهر دو گوشت آن خرطین خشک بر از سفید گرگ
 با ماء و بصل خصوصاً استخوانی که در بر از او یافته میشود حتی تعلیق آن بر آن جانب و نافع بود و در
 خوردن حرم نمائد اگر اگر بسبب چیدگی امعاء زوال آن بکین انشین حادث شود و آن بعد از
 شدید حادث شود علاج آن ده درم زیت ناکشته فرو برند و چند قدم بروند و شکم خود را از علی
 تا اسفل بمانند و اگر بسبب دم باشد علامت آن تب ضربان و قفل بود و این قولنج آهسته آهسته
 حادث شود علاج آن فصد کنند و بعد از فنج از سهیل بار و تنقیه سازند و حقه نمایند و با چوب و عن کل
 سر که تر کنند و بر موضع درم نهند و در عن بنفشه و بابونه بیکدم کرده بمانند و ایلانوس قسمی از قولنج
 که در آن نفث از دهن بیرون می آید علاج آن بجلج قولنج سدی بود و شراب صرف گویند
 و آنکه اندک بیاشانند طریق شاز و هم در امراض مقعد بواسیر زیادتی بود که در افواه
 عروق مقعد حادث شود علامت او آنست که در مقعد درد و قفل و خارش بود و اگر خونی باشد و
 خون بواسیر غیر مختلط با براز باشد و خروج آن بعد از براز یا قبل آن بقطرات شود علاج آن
 تا وقتیکه ضعف طاری نشود بنهند و بعد از آن علاج آن مانند علاج نفث الدم نمایند و در موت
 سینه باشد با ماست چکه لطف نموده بخورند برای اسهال خون بواسیر نافع بود و غذا کهنه است
 و در آغ کردن یا بین خضر و صرا بر قطع خون بواسیر آغ کردن مفصل تر قوه برای ریاح بواسیر

سجده

امراض
بواسیر

از مجربات است که بپزند و در آن برای بواسیر غلیظ مجرب است و خاصیت آن جبار است که با وجود
قبض خون قیض طبیعت نیکند و اگر مسها بواسیر افین و بهی باید که بعد فصد با سلیق فصد
صافن و یا فصد یا بعض یا حجامت مابین در کین نمایند و او میفهمد مانند کین که بر قوسه
و مراره کا و در آب پیاز مالند و بهتر آنست که بعد فصد با سلیق ز او چسباند و روت بر کینم و کلا
سایده فضا کنند و همچنین بگت ادرا باینه بر بندند و شیر گا و جوشاده بخار آن بگریزد و مالند
روغن زرد فو در بواسیر میکنند و مرهم سفید آب کافوری نیز مفید بود و اگر احتیاج باشد تنقیه سوسل
و با و بچین کنند و بعد از آن اطریفل صغیر و حب مقل خورند و طبیعت را ملایم دارند و اصلاح طحال
و کبد کنند اگر تدبیر نکند و فائده نکند بهتر آنست که قطع کنند و اگر به داشت قطع نباشد و ای تیز
مانند دیگر دیگر نمند بعد از آن مرهم کوبان شتر استعمال کنند و یا برگ کرب در آب بجوشانند و با هم
و روغن زرد بپزند و استعمال کنند و گفته اند که تمام سها را بیک فصد ساکنند و اگر بعد از قطع و یا بعد
از دوا می تیر بواسیر مستحق باشد ملات استعمال کنند و تخیر زرنج و یا پوست مار و مقل و همچنین کلا
و تخم بکین دانه های بواسیر را ساقت کنند و سهای بواسیر که اندرون مفید باشد باید که از محجم بیرون
کنند و یا سوزج و نظرون سایده در مراره نرگا و مخلوط نموده صفا کنند تا سها بیرون آیند
آنوقت دوا می رسم افار بران نمند ریخ بواسیر و آن ریخ غلیظ بود که در تریکا و حوالی ناف
و کرده میگردد و علاج آن تنقیه سودا بود بطوریکه در مالخو لیا گذشت جوارش کونی دانند
با ددان خورد و حسب مقل و اطریفل صغیر نیز نافع بود تا صومعه که قرصه خشیه طرف معا و تقیم
یباشد و از آن صمدی آید اگر غائر نباشد باید که آنرا بپشتا رند تا آنچه در و باشد بیرون آید
علاج آن بجلج ناصور چشم کنند و او را م مقعد اکثرها باشد علاج آن فصد کنند
و بعد از نضج از سسل بار و تنقیه نمایند و مرهم سفید آب مالند یا سفید تخم مرغ و روغن گل و زعفران

ریخ بواسیر

ناصور مقعد

اورام مقعد

از دین یا سر خوب بایند و ساینده آنرا بپزند و غایند و اگر فرسنگ گردد و مردم را طبعیون نهند
 و چون این علامات دریافت شود که ماده جمع میگردد قبل از نفع بایشه گفت تا ناصو نگردد و مردم
 سفید بکافوری بر اشتقاق مقعد هم نفع میکند و مردم که بمان شتر اینجا نیز نافع است و باید که
 طبع را نرم دارند و از آب سرد و جوهرات و اشیا قلیه احتراز کنند استرخا مقعد علامت
 آن خروج بزور و ریاح بی اراده با علاج آن بعد از نفع از سبب حار تنقیه کنند و معاینه چاره
 بخورند و مقعد را از روغنهای گرم مانند روغن بابونه و زرد گس ببالند و بیل لطیف قسط و در جور است
 و مانند آن از آدویه قلیه که در آب بپوشانند و علیل را در آن بنشانند خارش مقعد اگر بسبب
 ویدان با علاج آن مذکور شد اگر مقعد بواسیر یا علاج آن شل بواسیر بود و اگر بسبب
 اخلاط مری و یا یورقی باشد تنقیه کنند و حجامت مابین رگین نمایند و سر که روغن گل بپزند و مانند
 طریق مقعد هم در امراض کلیه مشابه نهال کلیه یعنی لاغری کرده یا سبب المزاج گرم یا
 یا سبب کثرت جماع یا سبب یاقتی استفرغ واقع شود علامت آن سفیدی بول کثرت
 آن در پشت لاغری بدن کمی شهوت باه باشد علاج آن ترک سبب کنند
 و تا حیل و فندق و مغز چلو زده و بادام مجلس همچون سازند و بخورند و هر سه کله با چربی لبط
 و مرغ خورن سفید بود و هرگاه حرارت با از لبوب بارده مانند خشکاش و مغز کدو و پنجه دانه
 تقویت نماید جمع کرده علامت آن بول مانند فسال گوشت باشد و در پشت
 و کمی شهوت باه بود و اگر سبب آن باشد علاجش گفته شد اگر بسبب المزاج باشد تبدیل مزاج نماید
 و اگر مادی باشد تنقیه کنند و اگر بسبب سفر عارض شود علاج آن خجور از تعب دارد و بعد
 از آن تقویت کرده از لبوب کوره نماید و آدویه قلیه بر کرده ضما کنند و مالیدن روغن گل
 یا سرکه نیز مفید بود و شیر که سفند و شیر شتر در تقویت کرده بعد از است غذا شیرین و کله با چیه با

استرخا مقعد علامت آن خروج بزور و ریاح بی اراده با علاج آن بعد از نفع از سبب حار تنقیه کنند و معاینه چاره بخورند و مقعد را از روغنهای گرم مانند روغن بابونه و زرد گس ببالند و بیل لطیف قسط و در جور است و مانند آن از آدویه قلیه که در آب بپوشانند و علیل را در آن بنشانند خارش مقعد اگر بسبب ویدان با علاج آن مذکور شد اگر مقعد بواسیر یا علاج آن شل بواسیر بود و اگر بسبب اخلاط مری و یا یورقی باشد تنقیه کنند و حجامت مابین رگین نمایند و سر که روغن گل بپزند و مانند طریق مقعد هم در امراض کلیه مشابه نهال کلیه یعنی لاغری کرده یا سبب المزاج گرم یا یا سبب کثرت جماع یا سبب یاقتی استفرغ واقع شود علامت آن سفیدی بول کثرت آن در پشت لاغری بدن کمی شهوت باه باشد علاج آن ترک سبب کنند و تا حیل و فندق و مغز چلو زده و بادام مجلس همچون سازند و بخورند و هر سه کله با چربی لبط و مرغ خورن سفید بود و هرگاه حرارت با از لبوب بارده مانند خشکاش و مغز کدو و پنجه دانه تقویت نماید جمع کرده علامت آن بول مانند فسال گوشت باشد و در پشت و کمی شهوت باه بود و اگر سبب آن باشد علاجش گفته شد اگر بسبب المزاج باشد تبدیل مزاج نماید و اگر مادی باشد تنقیه کنند و اگر بسبب سفر عارض شود علاج آن خجور از تعب دارد و بعد از آن تقویت کرده از لبوب کوره نماید و آدویه قلیه بر کرده ضما کنند و مالیدن روغن گل یا سرکه نیز مفید بود و شیر که سفند و شیر شتر در تقویت کرده بعد از است غذا شیرین و کله با چیه با

ضممت سرکه

وجع کلیه

سپه کرده بر شنبلیله و همچنین مست علاج ضعف کرده که سبب کثرت جماع و یا سبب کثرت مدت
 و یا سبب عارضه که در خوردن و در زور درین باینفع است و وجع کلیه اگر در سبب
 ریاخ باشد علامت آن تمدد با نقل و انتقال بود باید که شیر بادیان شیر انیسون
 شیر تخم کتوت مانند آن از مدت که شد بد اخراجت نباشد یا گل قند و شربت بزور یا شربت
 بنجور و روغن گل روغن بونه یا لکه اگر گل میوه کبینه و دیگر درات در آب جوشانیده صاف
 نموده بطول کند نقل آن بر بندد و زائل کند و کبیده از شکم بدوین گندم و زرد گاه از آن بسیار
 مفید بود و چون خورده اش را بر جا در بر بندد و در دفع میشود و خمد و زرده تخم مرغ استعمال نماید
 و اگر سبب یک باشد علامت آن آنست که در دو گرانی در پشت پدید آید و همچون دوال
 در زنجیره هرگاه فاروره تمام شب از طرف سفید جمع کنند از بدن بول ریگ سرخ و زرد ظاهر
 گردد علاج آن حجر الیهو ساینده سنگ ماهی ساینده هر یک یکا شسته صمغ آلو ساینده یا صمغ عربی
 ساینده بقدر نیم تخم باشد همراه تخم خیارین شیر و تخم خرپوزه شیر و خار خشک شربت آلو یا لویه شربت بزور
 بنجور و سفوف حجر الیهو و همچون آن اسکار برود و خوردن محولا با نخ صیت دفع حصاة است
 و بهتر بهیواری که نبات مشهور است چون اور شمشاد در آب خیساییده یا بنجور دفع میکند
 و یک عدد در م شتاب که بر آن دور کرده باشد خشک کنند و با دانه و از ده مثقال آب حلالت چون
 سبزه و ستواتر بنوشند از برای اخراج سنگ احتباس بول مجرب است اند و خوردن ماء الحبر
 نیز برای سنگ گرده و مثانه فایده میکند و طول گل میوه استمال کنند و نقل آنرا بر بندد و اگر ازین فایده
 نشود قی غاید و قتیقه از فصدو مسهل کنند و با دویه مفتحه حصاة می باید که صمغ آلو و ماء آن بار باشد
 و همچنین ادویه قوی عضو مانند سلیمه و سنبل الطیب اگر در شدید با ادویه که با نخ صیت مسکن درد
 باشد مانند تخم کرفس و تخم شنبلیله یا ادویه که سبب ترسکین نمایند باید ادویه همیشه آبرن باید کرد

و دوائی بداند در نیاب عجیب است و اگر بسبب مهب و اکثر آن گرم بود علاج آن فصد بایق
 از جانب گرم کند و لعاب ببول لعاب اند و شیر و عناب نهند آن شربت بنفشه بخورد و ضماد
 جویسمه مال کند و مالیدن روغن گل روغن بنفشه با موم نیز مفید بود و اگر حاجت تنقیه بود و بعد از
 نفع از سهیل با روغن تنقیه کند و آب کاسنی سبز مرق و آب غلب الثعلب زمرق نافع بود و اگر ماده
 از ده نفع کند باید که کتان و تخم خطمی حلیه نبات در آن بجوشاند و ضماد نهند و بخورد و سهیل را
 در روغن بکشد سائیده ضماد نماید و در آب جوشانیده طول سازد و نفع یابد و بعد از نفع گسین
 عناب آسیا آرد که سینه در ضماد افزوده بکار برد و آنچه در او لعسل بزند تا مهر شود و ضماد کند نیز
 انضاج در گرم کرده نماید و هرگاه منقرض شود و دوده از راه بول بیرون آید تخم خیارین تخم خرپوزه خیارک
 با شربت بزرگ بخورد و خوشخاش با شیر خرمیغ و از دوده پاک نکند بعد از آن سفوف طلسم چهارشنبه
 بایدارت بخورد و اگر شبعف کرده با علاج آن گفته شد و اگر بسبب قرح کرده با علامت آن درد
 در قطن بود و خروج خون بدو متن بول شد علاج آن فصدی کند و قرص کمر با و قرص گلنا
 و قرص کاکج و مانند آن با دویغریه مانند نشاسته کثیر صمغ عربی آمیخته لغا ببول لغا ببول
 شیر و تخم خیارین شربت بزرگ و دیگر درات خورد و جرب کرده که عبارت از نفخا شور کرده بود
 علامت آن حرقت بول خروج قشور سرخ باشد و در دو حکم و دغدغه و خنس در موضع
 کرده بود علاج آن قی نماید فصد بایق از جانب خض کند و بعد از نفع سهیل با روغن تنقیه
 سازد و بعد از آن تبرید و طبیب آج کند و بنادق البر و سائیده با گل امینی آمیخته همراه درات
 خورد و فیا طبیس آن چنان باشد که همیشه مریض نشد بماند و چون آب خورد و اندک زمانی بی تغییر
 دفع شود علاج آن قرص کافور و قرص یطیش و قرص گلنا و قرص طباشیر با مبرات و انصاف
 کند و یا ماء القع و ماء انجیر بنوشد و از آب سرد مکرر قی کند و آب نازش و لعاب بزرگ قطونا و آب

جرب

جرب

آکو بخار آنیز فایده می نماید و در غر جرات ترش که غلیظ باشد خصوصاً که از شیر گوسفند است باشند
 در برف سرد کرده خوردن آن نافع است و ضمناً صندل نماید و در آب سرد غوطه زدن بحدیکه ببرد
 سرد شود و در نیاب مفید بود و قرشی گفته که خوردن آن شش مرغ که یک شب در روز در سر که خیسایند با
 درین مرض نافع بود و چون این مرض مزمن شود ببول گس هجوم می نماید و مورچه ها در آن می
 میزند و زنیوقت گلوی خشک انرم سائیده با شکر تری آمیخته نهارد و کف دست هر روز بخورد
 قروح مثانه علامت آن درد مثانه و عسر البول و سوزش مثن آن و خروج
 مده و تشویر مانند سبوس بود علاج آن بملح قروح کرده کنند و زرد چوب آله که بوند و قرح خسته
 به بند مفید بود و چکانیدن شیان آبض باشد ششتر و زروق منقطع و بنجا مفید بود و اگر حرکت بسیار
 باشد چکانیدن مارا بصل یا مارا اسکر و نوشیدن آن بسیار فایده میکند و از آن فایده جلیقه و کلاه و کلاه
 اجتناب کنند جرب مثانه که علامت آن درد شدید یا خارش و سوزش مثن ببول خروج
 رسوب نمائی و مده نیز باشد علاج آن نیز مثل علاج جرب کرده بود و خوردن بچکانی
 گرفتن از لعاب اندو لعاب اسفغونی شیر خرو و زرد گوسفند و روغن بادام مفید بود و جمع مثانه
 علاج درد مثانه مثل علاج درد کرده کنند اگر بسبب حصا باشد علامت حصا مثانه درد
 نقل مثانه باشد و خارش در بجه قضیب و در مل که خارج شود رنگ آن سیاه و خاکستری و سفید
 میباشد و حصا این مرض پیوسته دست بزرگ را ببالد و بول بد شواری بیرون آید و هرگاه فارغ
 شود باز قضا بول بود و علاج آن مانند حصا کلیه بود و چکانیدن روغن عقیق خوردن نبات کبیر و
 مشر و لیطوس در بنجا مفید بود و اگر سنگ مثانه از بن تدبیر بیرون نه آید باید که غش کنند و بیرون
 آرند و این عمل در سن ده سالگی میاید و ما بعد ازین خطر دارد و جالینوس گفته که انگشتری آهن را
 در دست و آتش پوشیدن موند که در آن سیمای آهن باشد تقویت حصا میکند و باز پیدا

قرب

جرب مثانه

جمع مثانه

حصا مثانه

نیش

جنبه

چ

عقباس بول
عسران

نیشود و درم نشانه اکثر آن حار باشد علامت آن درد شدید و استغفار عانه
و احتباس بول و برز و تب گرم و ندیان باشد علاج آن نیز مثل علاج درم کرده بود و اگر آنکه
ادویه مستعمله در امراض نشانه می باید که قوی باشد و از اشیاء بارده و قابضه ضما و نمایند و از این
آرد جو کنند و قیر طلی کاسنی ضما و کنند و بعد از چند روز ضما و مسهم کنند و نوشیدن شیر شکر از برای
صدم نشانه بی نظیر است جمود و درم در نشانه گاهی خون که از جگر و یا گرده در نشانه میریزد و بخورد و در
گاهی بسبب بیاض قطره بزرگ از نشانه نشق میشود و خون بسته گردد و علامت آن کرب
خشی بر و طاف و عرف سرد بود علاج آن سکنجبین عنصل یا خاکسرخ چوب انجیر بپزند و بهر ضما
خورد و در کلیل الملت با بونه و مانند آن در آب بچوشانند و ضما و کنند و در آن نشینند و نیز با چوب
در حلیل بچکانند و علاج حصاه کرده بکنند و اگر این فائده نشود شق کنند و خون منجر این
آرد بکوبند نشانه که علامت آن تمدد و بلاتقل بود و علاج آن از مالیدن روغنهای گرم خوشبو
و از سدوس کنند و نمک کمید نمایند و از او بهر حاره بطول سازند احتباس بول و عسران اگر
سبب درم یا حصات یا سبب غلیظ باشد علاج آن در در نشانه مذکور شد و اگر سبب آبکافه
باشد علاج آن در جمود و درم نشانه گذشت و اگر سبب خلطی لرج باشد که در مجاری بول حادث
علامت آن تقدم راحت خوردن طعم غلیظ و نقل عانه بود و علاج آن مرقات قوی مثل انیسون
تخم کرفس و قو تخم سلیم صحرانی را در آب بچوشانند و حصات کرده و شربت بزوری و خل نمونه
بخورد و همین ادویه را در آب بچوشانند و در آن نشینند و او مان حاره مانند روغن شبت بمالد
و در حلیل بچکاند و اگر سبب خلط صفراوی باشد که بر نشانه ریزد و علامت آن سبز زشت و زردی
بول بود و علاج آن ببلعاج حرقت بول که سبب است و بوقیت بول باشد نماید و اگر احتباس
بول سبب جن فصد یا سبب خلطی یا اشغال ضروری باشد علاج آن از ادویه و ادویه

حاجت بدید و اگر سوزش بول از قرص باشد فصد با سلیق کنند و شیر تخم خیارین شیر خارشک
 شیر تخم خربوزه در عقیات بر آورده شربت بزوری داخل نموده بخورد و بعد از چندی که قرص از
 مدینه پاک شود همراه دو اندک زنجبیل قرص کلنا را با قرص کبریا و با قرص شب مانند آن که اندک
 قرص کند باید و او چون یکدم پوست بیخ فاسد را ریزه ریزه کرده در آب شب کنند صبح اندک
 مالیده صفا نموده بنوشند بحسب حرقت بول سوزاک مکر در تجربه رسیده است و قرص کلنج
 نیز در نیاب نافع است چون گیر و یکدم دال نخود مع پوست یکدم شب در یک نیم پا و آب تر نموده
 صبح بطور بنگ سائیده بنوشند و وقت تشنگی سی شیر گاؤ بخورند و رسته روز صحت میشود و بنوشند
 قلعی کشته همراه تبریز کوبیده بنوشند و سفوف زرد چوبه در آن قرص کنند محرب و آرموده
 و چون کثیر صمغ عربی بقدر دو دو ماشه شب آب تر کرده صبح مالیده صفا نموده یا سائیده
 بنوشند از برای حرقت مثانه و سوزاک مفید بود و برگ نورسته یکدم دست لک و دست سلامت
 هم از برای قرص سوزاک نافع بود و زروق یعنی بچکاری شب یکم از برای قرص جدید و قدیم مفید بود
 و زروق اطریض استعمال نماید نیز مفید بود و اگر تدریجاً بعد از فصد با سلیق و سهولت کند انفع خواهد بود
 و ما و اکبرن از برای سوزش بول نیز فایده میکند و اگر حرقت بول بسبب آب کلیه مثانه باشد
 علاج آن گفته شد سلس بول و او آنست که بول بی اراده بیرون آید اگر بسبب سی
 مثانه میباشد علامت آن بنفیدی قاروره بلا حرقت بود و علاج آن کند مصطلکی از هر یک یکما
 بار یک سائیده و گلغند یا طریض صغیر آینه تاول کنند و چندین رن دیگر او چاره فایده میکند و
 فلا سفه خوردن نیز نافع بود و شک و جند بیدستر با روغن نابونه و روغن ترکش مثل آن آینه
 بر مثانه ضحاکند و چون کلک کلنج نیز مفید بود و گاهی بسبب حرارت باشد و مثلاً آن گرمی
 مزاج در گلفنی قاروره بود و علاج آن با سلیق و فصد و در حقیقت جامع بول کردن نیز

سبح

بول الدم

موجبین بول در فراس بود بول الدم خونی که از راه بول آید علاج آن بجلج علاج الدم
 نمایند و چنانکه بکعبه نفع عام دارد و چون چاکسوت یکدیگر را بار یکسانیده بخورد و بالای آن
 براده صندل سفید شب و صاب تر نموده صبح مالیده صفا نموده بنوشند برای بول الدم
 مجرب است از سوره است و همچنین چهار دانه زعفران را در آب سائیده در جفراست پیخته در پیاله چینی پارچه بسته
 در شب گذاشته هر روز تا یک هفته بخورد و خون آمدن از بول باز دارد و چون در بول از رجت
 و غریت با از تولد حصاه این نباید بود و نیز امراض کرده مغل ببول غلیظ که در آن رسوب بسیار
 باشد میگرد و رساست که از بستن بمیانی در درگاه شدید پدید میآید و وقتی در اکثر امراض کرده
 سود دارد و آشامیدن آنی که چشمه آهن بر آید مفوی شانه است و همچنین آب این تاب صاف تریز
 و شای برای شانه استعمال محضات است و در شای غذا آب خوردن مانع حدوث سنگ شانه است
 و جنس بول باعث آن جمیع طویل بی انزال بورت آفت مجاری بول بود طریق و مجرای
 در امراض اعضا تناسل نقصان یاه اگر سبب استرغای تضییع سوزی اعصاب آن
 باشد علامت آن کثرت رقت منی و سهولت خروج آن بغیر از انتشار بود پس اگر تضییع در آب ستر
 کو چاک و لاغری است نباشد علاج آن بجلج علاج خارج کنند و چون لبوب کبیر و فلاسفه و مانند آن خورد
 و اطلیه با سیم یا لود شیا و عطره بویید اگر متخلص نشود و لاغر باشد علاج پذیر نبود و اگر استرغای
 ضعف بدن و ترک جمیع باشد علاج آن در وقت منی گفته شود و جویب او وید و اطلیه و معاجین و غیره تا
 استعمال نماید و اگر چو مندی را نیم باشد بزرگ تنبلی بخورد از برای تقویت یاه و دیگر امراض
 مفید بود و اگر شش طمانک و غن مندی را ناشتا تا چهل و یک روز بخورد درین مدت جمیع کسند
 قدرت خدا شده نماید و اگر نقصان یاه تضییع منی باشد علامت آن قلت خروج منی بود و قوت منی
 یا سبب ضعف بدن کمی غذا بود و علاج آن غذا و جید مانند گوشتهای مرغ مرغین و مار جیل باشد

در امراض اعضای تناسل نقصان یاه

حلو از نشاسته و بادام پیسته و مانند آن و زردی بیضه نیم شربت خمر و ترنجبین درون غیر نافع
 بود و ترک جماع نماید و خود را در عیش و عشرت دارد و یا بسبب دوت آلات منی باشد علامت آن
 انجماد منی و عسر خروج آن استفع از اشیا مرطبه بود علاج آن معاجین گرم مقوی با معجون
 لبوب کبیر و ترنجبین برود و دوا لبصل تناول کنند و اگر بسبب حرارت آلات منی باشد علامت
 آن غلظت منی با عسر انزال بود و از میرات نفع یابد علاج آن از میرات کنند و یا بسبب
 یبوست آلات منی باشد علامت آن غلظت منی و استفع از اشیا مرطبه بود علاج آن از مرطبات
 و دوا و التریجین بخورد و اگر بسبب طوبت آلات منی باشد علامت آن منی رقیق بود و علاج آن از اشیا
 یا لبه مانند زیره و دارچینی کند و اگر لقل صغیر و معجون بز و مانند آن نافع بود و اگر بسبب دوت
 طوبت باشد و این اکثر بود بسبب برودت یبوست حرارت یبوست علاج آن مرکب از علاج
 مفردات کنند و حرارت طوبت سبب این مرض نمیشود و اگر نقصان با بسبب سکون منی فقدان
 لذت آن بود و یا بخرنگی و فیونی را بیا باشد علامت آن کثرت منی و جمود و غلظت آن باشد علاج
 معجون زرعونی و معجون بز و دیگر معاجین دوا اسک سفوف عنبر خورند و زغن عاقر قرحا
 استعمال کنند و اگر نقصان با بسبب ک جماع واقع شود علاج آن اغذیه با میشل شیرینک و می
 تازه و زردی تخم مرغ و کله و هر لسیه بخورد و شنیدن حکایات که شتمل بر عنیت جماع باشد و لفظ
 در تساهل حیوانات هیچ آن معنی بود و در تقویت باه فائده غذا زباده تر از دوا بود و از تخم و کثرت
 شرب آب و کثرت استقراغات و مجففات منی و محملات ریح و حوامض مخدرات و تبرید
 کثیر احتراز کنند و اگر بسبب امور و همیه بازاله و هم بطا الحیل کنند و اگر بسبب قلب باشد
 علاج خفقا کنند و اگر بسبب دماغ باشد تقویت دماغ کنند و همچنین اگر بسبب جگر یا معده و یا
 گرده باشد تقویت هر دوا کنند و اگر قلیت ریح باشد علامت آن مسهل اعضار و قلت نفخ

و کثرت مینی باشد علاج آن آدویه اغذیه یا سینه فاضله بخورند مانند میاز و خود گذروا نکور و با قلا
 بسته و گوشت بره مرغابی و کبوتر و انجیر و شیر و چون شیرینش را نیم گرم کنند و خرقة را در آن تن کرده
 بریزد که نمند و چون خشک شود با زردچوبه کنند و کفر به شود و اگر غسل از تخمیل بر قضیب بمانند
 با هر که جماعت کنند موجب دوستی گردد و کباب یا حالتیت در روغن گیسو زرد آب آنرا بر قضیب مالند
 موجب لذت شود و فلفل و تخمیل با سقمونیای غسل بزد و طلا کنند همین عمل نماید و عروسک که در سینه
 بیهوشی گویند در روغن ماده گاوی بریان کنند چنانچه بکشد و پس از آن بر قضیب مالند
 جماعت کنند هر دو شتاق یکدیگر شود و لذت ذات که در قریب بادین کورست استعمال نمایند دوستی
 مرد و زن پیدا میکند و طلای منزل نیمه مین فحل میکند سرعت انزال اگر بضعیت
 قوت ماسکه بواسطه برودت و رطوبت باشد علامت آن مینی کثیر رقیق خارج شود و بان
 علامت حرارت نباشد علاج آن تنقیه بلغم از قی و سهولت کنند و عانه و حصیه ابرو غرض قسط و در
 رنگس و مانند آن بماند و صفوات و عنیره استعمال نماید اگر بسبب حرارت باشد علامت آن جد
 و لذت مینی بود در حالت خروج علاج آن از مبررات کنند و اگر بسبب ضعف اعضای میسود
 در حالت نقصان باه نیز باشد علاجش گفته شد در ورنی و ندی و ویدی مینی از فضل
 نهضم چهارم پیدا میشود و فائده او ظاهر است و مجرای او اخیل است و ندی رطوبتی است که
 در ابتدای شهوت جاری میشود تا بسبب تلین مجرای مینی بسبب تلین خارج گردد و مجرای آن با با
 مجرای مینی است و ویدی رطوبتی باشد که قبل از بول در مجرای او جاری میشود و مجرای او بالای
 مجرای مینی است و اگر سیلان مینی بسبب کثرت آن باشد علامت آن کثرت خروج مینی در حالت جماع بود
 بی وقوع ضعف علاج آن جماع زیاد کند و تقطیل غذا نمایند و دوائی مقل مینی خورند
 و آدویه که مقل شیر اند تقطیل مینی همی نمایند و اگر بسبب مینی بود علامت آن حدت مینی

مخزن

در مینی و ندی و ویدی

حرقت بول زردی رنگ منی باشد علاج آن با شیا براده رطبه مانند نیلوفر و بنفشه و عناب بخورد
 و دوا ای بارد که مقل منی باشد مانند گلنار تخم کاهو خرقه اسفند تخم کاسنی و فنج و کشتن خشک
 و سفوف تخم فنجکشت تناول کنند و اگر بسبب استرخا و او عینخی و سردی مزاج آن و ضعف
 قوت ماسکه باشد علامت آن رفت منی و خروج آن بغیر از لغو بود علاج آن دوا می رطلان
 منی مانند پودینه و سدر و گلنار تخم سداب شهلانچ و مکون و شونیز و همچون کونی بخورند و اگر بسبب
 ضعف کرده باشد علاج آن تقویت کرده کنند و در ورمی که در وقت تصور جماع و بسبب
 شنیدن حکایات لذتیه پیشا علاج آن ترک آن کنند و تقویت قوت ماسکه از معاینه اطمینان
 کثرت حملات بسیار آن مثل اسباب ورمی بود و همچنین علاج آن مثل علاج آن با پودینه
 برشت بندند و برشت خواب بکنند و برگ بید نیلوفر مانند آن بر بستر فرش کرده خواب کردن
 نافع بود و عذیو ط و او آنست که در وقت جماع بر از کند و سبب آن استرخا اعصاب و تحلیل روح
 بود و این علت بیشتر کسانی را بود که مثل بسیار جماع دارند و لذت بسیار از آن پیا علاج آن
 در حالت خلاجم نماید و تا بر از کند جماع مشغول نشوند و گل ارسی و مصطکی و کندر و گلنار و
 مانند آن مهرب و بهر شربت نار شیرین آمیخته بخورند و از همین او و یه شیان ساخته بردارند و
 تقویت مانع و دل نمایند و از این خصیصه این اگر سرخی رنگ در و انتها باشد با علامت
 است علاج آن فصد یا سلیق از جانب رگم گیرند بعد از آن فصد صاف یا یا حجاز قطن نماید
 و چنانچه کونی و غیر مفید بود و تیرید از جانب بهمانه و شیر عناب شیر تخم کاهو مقشر و شربت
 نیلوفر کند و اگر ازین تدبیر فایده نشود بعد از نصف از مسهل با روغن نعناع یا روغن عنب الثعلب کل آنرا
 رست و صندل سفید در آب کشیند و سبب سائیده ضما کنند و با رجه بکباب سرکه و با اسفند کنند
 و بهر بعد از ابتدا آرد نخود آرد جو آرد با قلاب یا میز و بعد از آن با بونه کلیل الملک صبر و مانند آن

نوشته

علاج

و بهر

و روغن گل زرده تخم مرغ آمیخته ضماد نماید و چون گل سیوراجوشانیده بخصیه بندد از برای دفع
 درم و تسکین الم و استرخای خصیه میل است و تطویل از آب آن نیز درین باب مجرب است
 و ضماد کردن صبر که در شراب پخته باشند نیز نافع بود و ضماد سفید سنگ است از برای نرم بار
 خصیه مجرب آرموده است و مغز بید انجیر در شیر گاو پخته ضماد کردن نیز مجرب است و کشادن گلی
 که بر پشت ابهام است از دست مخالف درم و همچنین سوراخ فرائح کردن در گوش از جانب
 مخالف درم اگر درم در هر دو جانب بود همین هر دو عمل را از هر دو جانب نمودن و داغ کردن
 قریب بند دست از طرف ابهام از جانب افق درم نیز از مجربات است اگر درم سودا و باشد
 از امیخ و تخم و صمغ در شراب حل نموده ضماد کنند و اگر حاجت تنقیه شود بحسب خطای بعد از انقباض
 تنقیه کند در دو خصیتین اگر از حرارت باشد علامت آن التهاب گرمی خصیه و علاج آن
 تبرید خوردن آب کدوی سبز آب کشنیز سبز آب کاسنی سبز آب عنب الثعلب سبز و مانند آن
 از مبررات ضماد کنند و اگر در و شدید باشد افیون هم اضافه کنند و اگر از بیروت باشد علامت
 آن قلت در و بود و علاج آن اصل السوس مقشر نموده پرسیاوشان مانند آن در آب جوشانیده
 بکشدند و آن مالیده ضماد نموده بخورند چربی بطور مرغ در روغن خر و روغن بابونه و مانند آن
 بمالند و اگر از ریاح باشد علامت آن انتقال درد و تعدد بلا ثقل بود و علاج آن بابونه و کاسنی
 و پودینه و مانند آن در آب جوشانیده تطویل کنند و چند بیدستر را در روغن چینی آمیخته ضماد
 کنند و تطویری که برای درد کرده ریجی گذشته اینجا نیز مفید بود و در ریاح سوداوی تنقیه
 سودا و اما اگر بجهن مفید بود و اگر سبب ضرب یا سقط باشد فصد کنند در ادعیه غیر قابضه مانند فو
 و بنفشه و کدو استعمال کنند تعظیم خصیتین گاه باشد که خصیتین بزرگ شوند و بواسطه درم و نفخ
 بلکه فربه شود و چنانچه پستان بزرگ شود علاج آن در ابتدا دویه سرد نموده مانند پنجه فحاح

در دو خصیتین

تعظیم خصیتین

و پوست خشک شش و حکا که سنگ مشق حکا که سرب حکا که سنگ آس یا آب کشتی سبز طلا کنند
 و آدویه که مانع بزرگ شدن پستان است در اینجا نیز مفید بود و این مرض هرگاه مستحکم شود علاج
 پذیر نباشد و ارتفاع خصیتین اگر خصیه کوچک شود و از کیسه بیوی عانه بالا رود بطوری که
 در درو گزیده ریگی گذشته باید که در دروغن با بون و دروغن سوسن با لد و از آدویه گرم کنند
 حلیت حلیه فرغون ضما کنند و الی صفی صلابت آن گاهی رنگامی کیسه خصیتین
 سطح شوند و اگر از جانب چپ حادث شود علاج آن مثل علاج دوالی با درم خصیت
 بود استرخای صفی گاهی کیسه چپ است رطوبت هوا مسترخ و در از میوه و علاج
 آن آدویه بارده قابضه مانند باز و آس و گل سرخ و عدس و گنار و جفت بلوط و کنار
 در آب بجوشانند و ضما نموده طول کنند و نقل آنرا بر بندند و همین آدویه را در آب بپوش
 آنرا رسائیده ضما کنند قروح ذکر خصیه و حوالی آن مرهم سفیده و مرهم زنگار و مانند آن
 از مرهم مدیه مفید بود و صبر و مدایج و اقلیمائی معقول با شرب بجماد کنند و اگر قرحه کهنه باشد
 محققات قویه مانند وفاق کنند و کاغذ سوخته و مرهم ضما سازند و یا سائیده در در نمایند و اگر درم
 آکله باشد فلفیون با لند بعد آن آدویه مدیه را استعمال کنند و اگر قرحه داخل خصیب باشد علاج
 آن در حرقت بول گفته شد حکم خصیب علاج آن فصد کنند و بر آریه حجامت نمایند و تنقیه سودا کنند
 و قدری مایه سائیده باروغن گل میسر که در آب کشتی سبز آمیخته ضما سازند و خصیب با آب گرم
 بشویند و سفیده تخم مرغ را طلا کنند و اگر خصیب علاج آن مثل علاج درم خصیتین با درم دیگر آنکه پستان
 زبور نفس خصیب مناسب نبود اگر ضرورت باشد بر حوالی خصیتین ضما لقمه ندارد و آنچه
 مخصوص خصیب است در درم جار عدس گنار در ق کل پوست انار در آب بجوشانند
 و بکوبند و در دروغن گل آمیخته ضما سازند و در درم بارو آرد جو خطمی آتیه خرمادر دروغن با بون

ارتفاع خصیتین

درم خصیتین

صلابت آن

استرخای صفی

قروح ذکر خصیه

حکم خصیب

علاج آن

ضما سازند

درم خصیتین

با آب گرم

بشویند

و سرکه آبیخته فضا نمایند علاج تا بیل قضیب نماند علاج سایر تا بیل است شقاق قضیب علاج
 آن بجلج شقاق مقعد کنند سده مجرای قضیب اگر سبب تبه علامت آن سوزش
 بول و غسره خروج آن بود علاج آن فصد بایق کنند و کتاب اسغول شیر خرمه با شربت بول
 خورند و شیان بهین شیر خرمه دروغن گل در اعلیل چکانند و اگر بسبب غلیظ باشد غسره خروج
 بول بلا حرقت در دلو بود و اخلاط غلیظه در بول بیرون آید علاج مدرات حاره با دایان
 و انیسون و کثوت و تخم خرپوزه با شربت بزوری خورد و آویه ملطفه مانند با بونه فصد کلیل الکلب
 مرزنجوش در آب بجوشانند و طول کنند و روغن با بونه و روغن سوسن را در اعلیل چکانند
 گاه باشد که سوراخ قضیب کشاده گردد و این را بندکشا گویند علاج آن سفوف
 چمال و خاک باب بخورند و اگر فکیده گوشتی در سوراخ قضیب یک لحظه بدارند بسیار مفید بود
 و عوجاج قضیب یعنی کج شدن قضیب علاج آن مثل علاج تشنج کنند و روغن سوسن
 و زکس و چربی بط و چربی مرغ و مخ ساق گاو با هم مخروج نموده ببالند و از دست راست
 و از جبار بر بندند که تا باز کج نشود طریق نوزدهم در امراض زنان در رم
 حرم اگر بات و ضربان باشد فصد بایق کنند و فصد صافن نمایند و تبرید و فصد و سبیل
 آنچه در سر سام گذشت باید کرد و حمل جدا استعمال نماید و مرهم زعفران و ضماد شیر میش
 برای در رم صلب حرم حرم است و اگر در تخم خلیل نشود و اراده کند که جمع گردد علامت آن شدت
 عوارض بودی باید که از لعاب حلیه تخم گنجان خفته کنند و در آب گرم بنشانند تا نضج یابد
 منقح گردد و بعد از آن از ماء العسل خفته کنند و مدرات خفیفه دهند تا رحم رنده پاک شود و آفت
 بمرهم مدله علاج کنند و اگر بوقت مجامعت خفته بخون آلوده گردد و باید دانست که شقاق در رم
 پس علاج آن از مرهم شحم کرم کنند و مرهم سفید آب کافوری نیز نافه است جوارش کوفنی

تا بیل قضیب شقاق
 قضیب سده مجرای قضیب

بندکشا

ایمان قضیب

در امراض زنان در رم حرم

بیماری

و دیگر حواشیات حاده نفخ رحم را سفید بود علاج کثرت طمث مثل بواسیر خونی باشد
 و یک شامک کند یک لاله سبز مسوده یا شیر گاوه هر روز نماند بخورد و حیض مفراط باز دارد و ضایع
 نیز احتباس طمث کند و حجامت بانا زیر پستان نهادن پستان را از چیزی بستن در بنیاب بسیار
 است و آمله مقشر با دیان از هر یک یک لاله شب آب تر نمایند صبح مالیده صاف نموده شکر
 سفید بکینوله اضافه نموده بخورد و در احتباس طمث مجرب است و همول باز و رطوبت باز
 فرج زن باز دارد و اگر سیلان طوبیت بسبب فضلاتی بود که در بدن زن جمع شده باشد علاج آن
 بحسب غلبه خلط تنقیه کنس از آن فرزجه و قهقهه استعمال نمایند و غلبه خلط چنان دریافت میکند
 که پنبه نوزد آورده بر آورده در آفتاب خشک نمایند و از رنگ آن معلوم کنند که کدام خلط
 غالب است و اگر سیلان می باشد علاج آن مفصل در دروسنی مردان گفته شد و فرق در طوبیت
 و منی آنست که در منی سفیدی رنگ خلط قوام و عدم عفونت بود چون پوست املش کشند
 پر سیاه نشان قند سیاه کند و آب جوشانیده صاف نموده دهند برای احتباس نفاس
 فائده میکند و خوردن سردات دیگر نیز نافع بود و گاهی احتیاج بقصد و حجامت هر دو
 میشود و همین است علاج احتباس طمث و اگر بسبب قلت خون طمث محض شود علت
 آن لاعرضی بدن و زردی رنگ و کثرت استفراغات باشد علاج آن اغذیه که چیدان لکیموس
 باشد بخورد و خود را در غلش و عشرت مشغول دارد و قروح و شوره رحم علاج آن بقصد بلیق
 کنند و بعد از بلع از مسهل بار و تنقیه کنند و در امراض رحم فرزجه و قهقهه بهتر از مسهل بود
 و بقم یعنی پنبه مانند آن در آب اندرون آفتاب بچوشانند و مرلیضه را در آن
 بنشانند و کندر انزوت و دم الاخوین جوز السرو مانند آن آب باز رنگ شسته بر آن بپزند
 بر دارند و اگر قروح در قعر رحم باشد از همین اودیقه قهقهه کند و قروح که با و مانند آن بخورد و اگر

بیماری

از قرحه برون آید اول از روغن گل و روغن بنفشه و ماء السک و یا ماء العسل خنک کنند هر چه سلیقون
 باروغن گل محمول نماید و آنجا که ماده حارده باشد خنک کردن آنست و مناسب است و در ازو شیبای باروغن قاص
 مانند حب لاس و کلان و کرنازج ساینده باروغن گل فرزند یا خنک کند و اگر با قرحه در دست و پا
 افیون زعفران با شیر دختر استعمال نماید هر چه که رسم و ادانت که هر چند با زن
 مجامعت کرده شود سیر نکرد و علاج بعد از فصد و تنقیه سودا و طلبیه باروغن و روغنهای سرد
 ببالد و فرزند نهضت نماید بود و اسیر رحم چون نم رحم بر کشاند چیزی بلند با مسکه متعده معلوم
 شود و از لیس نیز دریافت میشود و از آن بطوبت مانند دردی خون سیاه رنگ می آید
 علاج آن مانند بوا سیر متعده بود و ضماد و قلیما ضمد کند و ماییدن روغن ترگس و روغن سیس
 نیز فایده میکند کثرت استقار و ادانت که زن بپتن شود لیکن نگه تواند داشت اگر سبب
 عوارض خارجی مثل حرکات عذیفه و غضب بود باید که از آن احتراز کند و آنچه بدنی بود اکثر
 بسبب طوبت رحم میباشد علاج آن عادت فی کند و بعد از نضج تنقیه از سهیل گرم و حب
 ایارج نماید و در اسک حار و معاجین گرم بخورد و از روغن های حارده خنک کند و اگر
 بسبب احتباس طست باشد زیرا که بسبب احتباس غذا و جنین نیز سید قط سیکر و علاج آن
 در احتباس طست گفته شد و اگر بسبب لاغری حاصله یا که از غذای او چیزی زیاده مانده که جنین
 بآن غذا کند علاج آن بعد از غذا حار نماید و هر گاه روغن و شکر و شوربای چوب جرج فر
 خورند و اگر بسبب یح غلیظ باشد علامت آن فراخ و نفع و تنفخ جانیه بود و علاج آن جوارش
 کونی و مانند آن خورند و فرج و عانه و قطن را بر روغن سوسن و زنبق چکانند و خنک کنند و شکر
 نازیل تناول فرمایند و بعد از نضج تنقیه از سهیل گرم سازند و اگر استقار شودی باید که گره بانس
 پنجه و فلوس مس هفت عدد پوست اخروط و دوده کپاس از هر یک توله پوست الناس یک توله

حکمه رحم

بوا سیر رحم

کثرت استقار

درده آتا آب بجوشانند هرگاه سوخته و صاف نموده آب آنرا بجای غذا و آب نوشانند
 باشد روز چهارم کلتی در آب جوشانیده آب آنرا بدین مقدار از آنرا که باقیمانده است وقت شام
 بدین روز و نیمه نان موطنه بکشد و یک دوام بخورد و در هر دو آب عرق بادیان و عرق
 عنب الثعلب یا عرق گاوزبان بدین مقدار از چند روز نان گندم با دال موطنه خورد و هر روز
 بست یکم اندک اندک روغن زرد شرع نماید و تا پنجاه روز بر پهن از همه چیز داند و از شیمی
 بارده و حرکات متعبد نیز بر پهن و استحقاق رحم بصرع مانده و درین کف نمایی آید و صاحب
 این مرض چون بهوش آید آنچه برود شود بسیار می کند بجلدات مصروع علاج آن
 در وقت حدوث آن علاج غشی کنند و بعد از افاقت چنین بای خوشبواز و دود و در چنین
 به بوشل چندید ستر و سپر و پیاز بویاند و عنبه و مشک و عطر را بر روغن چنبلی بیا میرود و فرج و رحم
 ببالد و بعد از نفض تنقیه مبسطل حار و حب ایارج کند و از قبول ثواب که و طعمه بارده احتراز نماید و اگر
 بسبب احتباس طشت باشد تدریج در احتباس طشت نفاس گذشت بکار برد و فرج و رحم را
 بر روغن بابونه ببالد و اگر بسبب عدم مجامعت باشد مجامعت کند و اگر زن باره باشد بهترین علاج
 آن ترسیج بود و زنی را که استن نشود و عقر گویند و اگر پیشواری استن نشود عسر اکبل گویند
 و این اکثر بسبب برودت رطوبت رحم میباشد علاج آن بعد از نفض تنقیه از سهیل حار و
 حار و طریح کند و تر یاق فاروق و حاجین و جوارشات گرم بخورد و فرج و عفران استعمال
 کند و شیاف جوز بوا بعد از طهر استعمال نماید بعد از آن مجامعت کند و بهترین شکل
 جماع آنست که مرد با لگزن باشد و زن بر پشت خواب کند لیکن باید که پیش از جماع
 از مالیدن پستان و کج ران سودن و سر زدن و درین فرج نماید آن مشغول شود پس گاه همت چشمان
 زن متغیر شود و دوم دراز دراز کشد و بجز پسدا آنوقت دخول کند و منزل گردد و باید که بعد از

حقنای رحم

عقر عسکری

جماع اندکی زن بهمان مهلت بماند و آشناسی خود را بهم فشارد و علامات مبنی که مولد باشد
آنست که سفید و نوج و براق باشد و گس بر آن نشیند و بوی آن مانند طلع و یا سمن باشد
و علامت جمل آنست که بعد از جماع مبنی از فرج خارج نشود و در میان ناف و فرج در درخت
کند و زن را از جماع نفرت باشد و حیض منقطع شود و از علامات مجربیه اطباء آنست که سیر
بردارد اگر بوی طعم سیر از دهن بهوید و دلیل السبتن بود و زنی که به پسر آبستن شود
از رنگ رویش نیک بود و پستان راست بزرگ شود و وقت ایستادن اعتماد بر پای چپ
و او دیکه معین حمل است از آنجمله بول فیل است باید که وقت جماع و یا پیش از جماع خوردن
زن و در وقت آنچنان نیز درین باب مجرب است و در وقتن جمیع پنیر یا پنیر صابون یا پنیر گوش
بعد از ظهر معین بر حمل است و همچنین فرزند او مثل شکر و سبیل الطیب و خضیه و غن بلبلان
در روغن بانی بروغن سوسن نیز ناف بود و اگر سبب عطر زیادتی فریبی زن باشد فصد
استفراغ کند و آنرا اگر سنه دارد دریا کن نند و اطفال صغیر یک خضول جوارش کوی
آینه بخورد و جماع برایت راح نماید و اگر سبب قصور آلات باشد باید که پاره از عطر یا
بطرف را نهاد و خارج فرج بماند و نموند بود و طلائی علق قضیب کند قضیب بزرگ کند
اگر قضیب اسپیزی درشت بماند بعد از آن خفت رومی با روغن یا سمن طلا کند و سحر عمل کند
و باشد که مبنی مرد و زن با خاصیت سبب باشد و امتحان آنچنان کنند که هر دوی را در آب
اندازد پس هر که در آب با لیت نقصان در آن است و یا بول هر دو را گرفته برنج درخت کدو
و کاه بود و مانند آن بر اندازند هر بول که خشک کند در آن قصور است و گفته اند که سفید است
کند و مهلت آن به وقت آن با قلا بگیرند و در ظرف گلی نهند و مرد و زن آن بول کنند و سحر
کند از پس هر بوی که بر ویاندازد آن قصور نیست و گفته اند که قضیب بروغن آلو دهنه جماع

کردن مانع محل است همچنین بر دشمن فلفل بعد از جماع و فرزند صاحب خلق بگرین میوش بگرین
فیل باشد اگر بگرین فیل خشک کند و باشد بخوراند نیز همین عمل کند و گاهی احتیاج میشود
بطرف مضیقات و ملذذات و معطرات و نجفیات فرج بواسطه الفت طریقین که باعث علوق
و حفظ نسل است و جمول مضیق استعمال سازند و گردمانه در اسخان فرج عجیب و قطعه سفنج را
بردار و بعد یک پاستنگر مثلن مکره شود و پیر بهوشی در روغن گاو بریان کنند چندانکه یکداز
پس روغن را بر قضیب مالند و مجامعت کنند هر دو شاق یکدیگر شوند و طلای خایه گریه سیاه
و جمول سیاه استعمال کنند و اگر گوشت موله خشک کرده سائیده در عسل آمیخته در فرج مالند
مرد فریفته زن شود و از بیماریها گرم علتی است که شباهت به جل دارد و آنرا رجا گویند و
فرق بدان کنند که در رجا شکم سخت تر از شکم حامله بود و دستها و پاها مانند صاحب سوراخ
بیاماسد و کثرت جشاء و سوءاضطراب و فراق بود و پیش از حرکت جنین حرکت محسوس شود و وقت
سیکت پس بعد از سه ماه و دختر بعد از چهار ماه بود و علامت رجا بعد از نضج از سه عمل خارج ایا
تنقیه کند و صاحب گرم کام سر ریا استعمال نمایند و تریاق اربعه یا درات مفید بود و طریق
بستم در مرض صفاق و ثرب و مراق فتن آن باشد که بسبب اشتقاق صفاق
یا اتساع مجرین که بالای انشین در کبج ران است جسمی نفوذ کند و مکینه انشین فرود آید و آنرا
قبیل گویند و باشد که آن جسم در عانه مختبئ شود و آنرا فتن الاریه گویند و اکثر آن
صفاق حوالی نان بشگاه در پوست شکم سالم باشد و یا ثرب در روده از آنجا بر آید و آنرا
فتن مراق البطن گویند و اگر جسم نافذ امعاء یا ثرب باشد علاج آن آنچه نازل
شده است از او دست رو کنند بعد از آن ضا و قابض مسدود همچو مناد و قشار کنند رضامند
کنند و بهترین علاج آنست که اول از دست رو کنند بعد از آن کره آهین که طریق ساز

رجا

فتن الاریه

فتن مراق البطن

آن استخوان سیدانند به بندند و اگر ناف در یاج باشد علامت آن قراقر بود و چون دست
بر آن نهند زود باز گردد و علاج آن از شل جوارش کمونی کنند آنچه محلل ریح باشد استعمال نمایند
و در غن با بونه قسط و شبت بمالند و از چیزهای باوی اجتناب نمایند و اگر رطوبت مائی نازل
شده باشد آنرا ادره گویند و علاج آن نشتر زنند و رطوبت را بیرون کنند و داغ نهند و بامداد
سندله استعمال نمایند و چون عود کنند باز چنین کنند طریق بست و یکم در امر اصل شبت
و ماتیصل بجهای اگر زوال فقرات پشت جانب قدام باشد آنرا تقصع گویند
و اگر بجانب خلف بود آنرا حدیه گویند و اگر بجانبین زوال باشد آنرا التواء مطلق
و سبب آن اگر در دم جار باشد که در عضلات فقرات حادث شود و بسبب ضغطه فقرات را زایل
کنند علامت آن وجع شدید و نقل پشت و تب حاده و عظم نبض بود و علاج آن فصد
باصطیق کنند و بعد از نصف از سهیل بار و تنقیه کنند و در سهیل دوم یا سوم سماکی و سورنجان مصری
نیز اضافه کنند و اخضره طینه مانند حباب و تخم کتان تخم خملی و پیپریم و پیپریم و مغز ساق کاه
نهند و در غن گل مانند آن نگه کرده بمالند و اگر بسبب ریح غلیظ باشد آنرا ریح
افسر سه گویند و علامتش آنست که بعد از دروشت حاد شود و تب باشد و علاج آن بعد از
نصف از سهیل جار که آن را پلیجات هر یک شمشه و سورنجان پنج ماشه بوزیان سه ماشه
تیر اضافه کرده با تنقیه کنند بعد از آن حب سورنجان خورند و طریق استعمال این مثل حب
ایاج است و فقرات را بر غن قسط و در غن خروغ بمالند و بر موضع تقصع محجم بمانند و
اگر بسبب ریح است که رقیقه باشد علاج فاج کنند و اگر بسبب ریه و نقطه باشد خنده کنند و در فقره
بوضع آن کنند بعد از آن با وویه قابضه مانند قسط سنبل الطیب مرسلینه سائیده
یا بخل خمر ضماد کنند و در پشت اگر بسبب سردی مزاج و یا زیادتی لغیم باشد علامت

اوره
در امر اصل شبت
تقصع
حدیه التواء

ریاج افسر

دروشت

آن بتدریج حادث شود و سبب یا ضحت سکین باید علاج آن علاج ریاح افروخته کنند
و جای که موده نباشد قطعه بین از روغن های گرم کفایت میکند و اگر سبب تعب و کثرت
جماع باشد علاج آن او همان چاره بماند و ترک سبب کنند و اگر سبب شکر است کرده باشد علاج
گفته شد و اگر سبب استلای رگ بزرگ باشد که پشت واقع است علامت آن آنست که پا و
علامت غلبه خون در دو ضربان در تمام پشت از ابتدای فقرات پشت تا آخر فقرات قطن
باشد علاج آن فصد با سلیق کنند و بعد از کضع تنقیه بمسهل بگردانند و در خاصره یعنی نیکگاه
اسباب آن مثل اسباب دشت باشد و در اکثر بغمی در یکی بود علاج آن بلعاج در دشت
کنند طریق سبب دوم در دو اول و اول الفیل و در دو پا و فاصل و فقرات و قطن
دو اولی بود که عرق ساق و قدم فرار شود و علامت آن نگامی سطر گرداگرد ساق
و قدم ظاهر شود علاج آن فصد با سلیق کنند و بعد از آن فصد عروق مسدود سازند و از دست
بمانند و فستق زرد تا خون به تمامه بیرون آید و تنقیه سودا بمسهل و ماو بکن کنند و ترک ریاضت نمایند
و از اغذیه مولده سودا احتراز سازند و اول الفیل آنست که ساق و قدم مانند پای فیل بزرگ شود
علاج آن مانند علاج دو اول بود و بعد از تنقیه در بنجا فصد مالبض و حجامت ساق پا و چنانچه
ز لوبیا مضید بود و ساق را تا از انوار عصا به محکم بندند و اگر سبب خلط بغمی باشد علامت آن
غلط ساق باشد بخیارت و کموت علاج آن بعد از نضج از مسهل گرم حب سحر تنقیه کنند و در
یک مرتبه فی کنند و فیل غذا نماید از غصیه غلیظه و بقول فواکه بارده احتراز کنند و کند ریخته و کلین
سفیدی نشینیم ماشه ساین در اطراف فیل صغیر آمیخته بخورد و طلا صبر طلا کنند و جمع مصالح
در دی بود که مفصل است یا حادث شود و اگر در مخصوص کعب آنست که با پیوسته
آنست زیرا آنرا فقرس گویند و داده این امراض اکثر مرکب از بلغم و صفرا یا از سوا و صفرا باشد

در خاصره
در دو اول و اول
و غلبه سودا

در الفیل

در الفیل

فقرس

و از خون صفت و خون صفراوی نیز حادث شود و از صفرا و صفت بسیار کم باشد پس اگر ماده
 دسوی باشد علامت آن سرخی و عظم در مخ شدت ضربان با علاج آن اول ضد سبوتر
 از جانب بر و کند و اگر در هر دو جانب درد باشد از هر دو جانب فصد نمایند بعد از آن تبرید
 و پس و بعد از فصد از مصلح بار که در آن بلبلج و سورنجان با تنقیه کنند و طلای نر و طلا کنند
 صندلین و ورق گل سپاری چهار لیه یا دیشا افاقیا و مانند آن از ادویه براده قابض با کسر کرب
 کشنیر سبز آمیخته ضماد کنند و اگر درد شدید باشد افیون زعفران بیهود و مانند آن از ادویه بخور
 اضافه کنند و در انتها اندکی ادویه محلوله مانند خطمی و منقبشه داخل نمایند و بعد از آن اکلیل الملک
 یا بونه را افزایند و ضماد بعد از تنقیه مناسب بود و اگر ماده قلیل باشد پیش از تنقیه ضماد کردن
 مستقیم ندارد و علاج درم صفراوی که علامت آن شدت درد و التهاب است با مانند علاج درم دسوی
 نمایند مگر آنکه درین قسم تبرید و تسکین زیاده باید نمود و از ادویه براده که در آن قبض نباشد مانند
 کدو کا هو و کا فور یا کسر داب کشنیر سبز سرشته ضماد کنند و در اینجا احتیاج ادویه محلوله نمیشد
 ضماد سبغول بر آوردیم حار مفصل از تجربات است و چون سورنجان که خصوصیت بسیار
 بمفصل دارد و خلک در آن در مصلح اضمه اوجاع مفصل حار و بارو است و اگر ماده
 مرکب از بلغم و صفرا باشد علامت آن سفیدی رنگ قلت التهاب درد و رخاوت درم بود و اگر
 مرکب از سودا و صفرا بود علامت آن قلت درد و تعدد خشکی و سیاهی موضع و صلابت درم
 بود علاج آن سورنجان شیرین ساسیده مصطکی ساسیده بوزیدان ساسیده
 هر یک یک کاشته در گلابند آمیخته همراه شیر باویان شیر و تخم خیارین شیر و خار خشک شیر
 تخم خرپوزه در عرقیات بر آورده صاف نموده شربت بزوری و اخلاک ده بخورند و چون
 سورنجان همراه تبرید نکند که بسیار فائده میکند و چون عشب نیز درین باب است و از ادویه

محلله ملینه مانند اکلیل الملک با بونه و شبت و قطعی و صبر لغا طایفه تخم کتان ضماد نما در عروق
 پیدا بخیر و روغن جنابا کند خصصا که سور بنجان تلخ و سنج نی وجود در خطای در آن انداخته
 باشند و ضماد صابون نیز نافع است اگر آده کشیر باشد میاید که بعد از انضج از انضج مرکب
 ماده از سهل مرکب بحسب غلبه خلط تنقیه کند و اگر مفصل صلب گردد و چنانچه حرکت نتواند کرد
 بعد از تنقیه موضع را بر روغن کنجد و سیسب و مرغ و لعاب جبه برکت مالند و در و باه یا کفاز زنده را در
 روغن کنجد بچونانند و در آن نشینند نافع بود علاج در و ورک که در وی بود در سرین و عروق
 که در وی بود از مفصل و رگ استدا کند و از طرف وحشی فخذ نزول کند و تا انگشت های پا برسد
 مثل علاج وجع مفصل بود اگر از این تدبیر فایده نشود غسل بلا دطلا کنند و همچنین بشیر زقوم
 و چند سیر ستر بشیر بخیر ضا سازند که تا آب بکشد و مواد از آن جاری گردد وی باید که مندر
 شدن میهند و اگر از این هم نباشد داغ ز سندر رفیق دوم در تدبیر امراضی که فحشه بعضو
 نباشد و آن غلبه بر طریق است طریق اول در حمیات اگر تب همیشه نماند و هر روز شدت
 کمزوری لرزه سر آید و شدید نباشد از آن نشقه گویند و ماده آن ملغم باشد که متعفن شود و خل
 عروق و اگر هر روز آید بالرز و سر با آن از اموطیه خوانند و ماده آن ملغم باشد که متعفن
 شود خارج عروق مانند داغ و معده و جگر و معاد و ماسا لیا و صدر و مانند آن علامت متعفن
 ماده در داغ آنست که مریض از درد بسیار شکوه کند و اگر با تب قی و در و معده باشد
 علامت تعفن ماده در معده است اگر با سهال باشد علامت تعفن آن در احشا و معده و ماسا لیا
 بود و اگر با درش با علامت تعفن آن در جگر بود و اگر با سهال باشد در صدر و علی هذا القیاس
 در تب ملغمی تشنگی میباشند و بیض سریع بود و قاروره غلیظ و کدر و در شب روز که بست و چهار
 ساعت مقرر کرده اند شش ساعت فتره میکنند و اگر موطنیه باشد شش ساعت زائل میگردد

عروق

در حمیات

نشقه

موطنیه

غلبه
معتدله

و اقل نماند و یا شدت آن نیست باشد اگر تب یک روز میان آید با لرزه و سوز باشد
 آنرا غلبه میبرد گویند و ماده آن صفر باشد که متعفن شود خارج عروق و اگر تب یک روز
 در میان شدت کند و بی لرزه و سوز آید لازمه بود که ماده آن داخل عروق متعفن گردد و اگر ماده
 داخل عروق قریب قلب متعفن شود آنرا محرقه خوانند و عوارض که در غلبه میباشد در محرقه
 بیشتر میباشد و باشد که در غلبه کب شوند و مانند تب بلغمی هر روز می آید لهذا گفته اند
 که اعتماد کلی بر نبوت حیات نکنند بلکه با وجود این لحاظ عوارض هم می باید که شدت عوارض
 بر حدت ماده و ضعف آن بر دقت ماده دلالت میکند و گاهی براده تب من و یا فصل مزاج
 و عادت تدبیر مقدم بر دلالت میکند و درین تب تلخی در دهان و اسهال صفر و خلق و بنای صفا
 و شتر نیست بول میباشد که اگر صفر متوجه بماغ بود آنوقت قاروره سفید و رقیق باشد
 و این نشانه بسیار بود و هر طریقه ماده منفع بر نماند و زمانه اخذ غلبه باشد آن از چهار ساعت
 تا دوازده ساعت میباشد و چون ازین زیاده ماند علامت ترکیب است و اگر ترکیب
 از صفر و بلغم میباشد پس اگر صفر و بلغم علی و علی و متعفن شوند شطر الغلبه حادث میشود
 و اگر یکی متعفن شوند غلبه غیر خالصه شطر الغلبه اصل آن باشد که مرکب از صفر و بلغم
 لازمه و بلغمی فایده بود و شطر الغلبه یک روز زیاده می آید و دیگر که گفته اند اگر در علاج غلبه
 خطا نشود در هفت دوره که چهارده روز میباشد برود و گاه باشد که بجران غلبه لازمه در
 هفت روز میباشد و غلبه غیر خالصه شش تا طول میکشد و بول در خالصه قوی میباشد و در غیر خالصه غلط
 و وقتی که در دهم در روز اول عارض شود و در روز چهارم قوی گردد علامت آنست که بجران
 در روز پنجم خواهد شد و وقتی که در دهم در روز سوم شروع شود و در روز پنجم قوی گردد علامت
 آنست که در روز پنجم یا یازدهم بجران خواهد شد و اگر تب همیشه ماند و سرخی رو و چشم

بلغم
غلبه

که حرارت در آن متعلق باعضای اصلی منوی باشد علاج پذیر نیست در ابتدا مشابه به تشنه باشد
اما اگر طبعی نباشد و وقت توالت برقیض از دیار حرارت بعد از غذا معلوم کند باید که قرص طباشیر
بلین قرص کافور یا تبرید یا ماء البخار و ماء القع و در صورتیکه حمة عضة با تب و ق
مرب نشود و معده مرطوب ضعیف نباشد و اذن اقراص مذکوره با شیر بز و شیر خر
و شیر دختر بسیار مناسب است و اگر سرکه هم با خمیره خشخاش و مانند آن که در زیر گذشت
یا قرص کوره سیخته یا بیدار و اگر با حمی ق حمی عظمی بود و اسهال نفق کنند و در علاج تب و ق
بهر نوع تبرید و طبیب نمایند بعضی ادویه سبده مثل کافور باعث تحیف میشود و همچنین
بعضی ادویه مثل شراب و حبس تخمین پس باید که شراب با آب مخروج نموده وقت
بهضم غذا و پس از پنجین کافور یا ادویه مرطبه مخلوط نموده بخوراند و درین تب از مرخیات
معده احتراز کنند و ادویه مرطبه در آب بچوشانند و در آن شب نشینند پس هرگاه سیر
شوند در روغن که وقام بدن غرق نمایند و روغن مذکور در گوش و بینی چکانند و شور باک
گوشت بز و پاچه و هند و نمک و طعام ایشان کم اندازند و زردی و سیر و نیمه شربت سب حال
ایشان بسیار بود و از آشپزهای یا بیه و ماله و هر لیه و حاره و گر سنگی و تشنگی و غم احتراز کنند
و در سکن باره و مذهب شمال و کنار آنها سکن سازند و تب صفراوی لازمه و خصوصاً
محرقة محتاج تبرید زیاد و بسیار بعد آن تب منوی بعد آن تب بلغمی بعد آن تب سودا و و هرگاه تب عارض شود
باید که اول از علل ماده آن دریافت کنند و بعد آن بحسب احتیاج تبرید و تسکین کنند اگر تب
صفراوی محرقة باشد علاج آن شیر و تخم کاه و قشر شیر و مغز تخم کدوی شیرین در عیناً
بر آورده شربت نیلوفر خاکی و خلکده بخورند و اگر قوت ضعیف باشد و یا با تب
خفغان بود و ق کپوره و عرق بهد شک گلاب و عرق گاوزبان بقدر سه سه توله نیز

اضافه کنند و صندل سفید را در گلاب سبزه پارچه را بان تر نموده بر جگر و دل نهند از برای
 قلع و اضطراب خفتان بسیار مفید بود و اگر صندل و سبب تصبیه آن خبره باشد تدبیر صداع
 و سهر غایت و اگر سعالش با لعاب بدهد آن را اضافه کنند و اگر در دگرگون باشی و غایت و در حکم
 غرغره نماید و روز پنجم شیر تخم خیارین را اضافه سازد و اگر آنکه روز پنجم نوبت افتد که درین پنجم
 تحریک خوب نیست و اگر حاجت تیرید زیاد باشد با شیر و خرفه نیز داخل نمایند و روز هفتم شیر
 تخم خیارین بود کنند و دادن شیر و تخم کاسنی بعد هفتم مناسب بود و اگر حاجت باشد وقت
 شام تیرید از لعاب بدهد آنکه در عرقیات بر آورده باشد شربت نیلوفر یا شربت انار و کاسنی
 و خلک کرده باید کرد و در قشری وقت شام تخم خیارین را نیز حکم نموده و استام و عرق کمال شد
 شب استمال میفرمودند و از برای خشکی زبان و صندل از لعاب بزرگ قطونا مفید بود و نیز اسفند
 در پارچه بسته در آب اندازند و بر سر دو لب اندازند برای خشکی آن مفید است و بشربت طبع مانع
 نباشد دادن شیر و آلو بخارا و شیر و زرشک و کبکبجین مناسب است یا در روز نوبت فی با کبکبجین
 و امثال آن کنند و عرق که آید از پارچه مسح کنند تا ماده از راه عرق منقطع گردد و در شب
 جمیع اشتر بنفشه احتمال احتمال الصفر او را در دگر شربت نیلوفر یا الحامصیت تسخیل میشود
 و هبایک تب شدید باشد حقیق منفع نمیشود و در روز هشتم و نهم و دهم از سهیل
 بار و تنقیه کنند و بعد از پنجم روز قرص طباشیر ملین باب کاسنی سبز مرق یا بداد و بعد از آن علاج
 تب مرکب باید پرداخت و اگر تب بلغمی باشد میباید که تا بروز چهارم تب بهر خفیف و نه بهر جان
 ماده غلیظه است روز پنجم ادویه قلیل الحار را از منضج گرم گرفته شب در آب گرم تر کنند صبح با
 صاف نموده شربت بنفشه و کاسنی را داخل نموده بدهند و بعد از منضج بروز سهیل از سهیل
 گرم که از آن ادویه شدید الحار را در کرده باشند تنقیه کنند و در سهیل دوم یا سوم خل نموده

از دوا عفو نیست بود و خوردن عدد بعد از زوال حیات با نفع کسی است اگر از این تپ بپزد
 قرص طباشیرین یا قرص زرشک آب کاسنی سبز عروق و شربت بزوری و خاکسی بخورد
 از قرص مذکور با بادا اندا و الیالین که آنرا چکیده کاسنی میگویند و شربت بزوری نیز نافذ بود
 و گلاب و سکنجبین هر دو مزوج نموده و یا شربت درد و سکنجبین هم مخلوط نموده نیز نافذ بود و خدا را
 و در هر تپیکه بدیر امل شود و موقوف نباید کرد و قرص طباشیرین و قرص زرشک قرص گل شربت
 بزوری که نسخ آنها در قرابادین مذکور است استعمال نمایند بسیار نفع میکنند و چون خاکسی بگوید
 در عرقیات مناسبه روز اول یکجوش در روز دوم دو جوش و همچنین تا هفت روز یک یک جوش
 زیاده داده یا شربت بزوری یا شربت نفثه دهند و همچنین تا هفت روز دوم هر روز یک یک جوش کنند
 برای تپ بلغمی و مرکب بسیار مفید بود و دو اینکه در حیات مرکب فزونی شربت نفع است بگیرند
 گلوی سبز نیدام تا یکدم آنرا از کار و پارچه پارچه نموده در ظرف گلین انداخته آب خالص
 ریزد و در زیر آسمان گذارد صبح اندکی افشوده آب زلال آنرا با شربت مناسبه بکار برد و گاهی به
 قرص زرشک قرص طباشیرین استعمال کرده میشود و گاهی است این برآورده قرص ساق
 داده می آید و و اینکه بارها بتجربه درآمده بگیرد دست گلو هموزن آن طباشیر سفید هم در
 سفوف ساخته یک ماشه دتپ که با سه ما و رنه شدیدی آید بدیند روز اول بطن میشود و اگر
 این دوا با قرص طباشیر سائیده یا خنیا سائیده یا چوشانیده و نفع بین میکند و علاج تپ بلغمی
 از قصد نیست اندام یا بسلیق علاج تپ صفراوی کنند و گفته اند که چندان خون بگیرند که مضر
 غش کنند و در چنین تپ عرق آوردن نیز مفید بود و تدبیر معرقه آنست که فی تازه و تر را
 کوفته بقیض رند در میان هر کفی پای مریض طلا کنند و بدن را به پارچه گرم دارند و عرق بسیار
 خواهد آمد و آب گرم زیر پشت آتش نیز عرق می آرد و یا شویه هم و تا که منظوم بر آوردن

عرق باشد بدن را شفا کرده بافتند و خود را از پارچه پوخته دارند و علاج تب سوداوی
 بحسب خلط باشد علاج با نیل یا با یکدود و درین تب بسیار بر سر میزنند و در تب ریح لازم
 در هر حال فصد بایست یا صافن واجب بود و در تب سوداوی بعد از چهار روز که ماده نضج یابد
 تنقیه کنند و درین تب اکثر ضرر طحال و تغییر در حال کبد پیدا شد و این تب یک سال میزد و اگر
 تدبیر جدید و مناسب نتواند و از ده سال طول میکشد و در روز نوبت این تب غذا نهند و در
 نوبت غذا مانند غذا معمولی بزنند لیکن با نیل تب طیب شد و تب ریح مانند نیل یا در طایق
 تب سبکی آنکه سبب آن سودا طبعی باشد دوم آنکه سبب آن احتراق خلطی از خلط باشد و علاج
 قسم دوم مشترک با علاج سودا و علاج آن خلط که از وی سودا حاصل شده چنانچه در نیل یا گفته شد
 و علاج لیفوریا و انفیالوس لیلی نهاری مثل علاج تب بلغمی بود و علاج حمی غشی نوبت
 غش علاج غشی کنند و بعد از آن علاج تب بلغمی نمایند و علاج تب بای و علاج تب سودا
 و چیز که از خورشید و باد و الک بر او فرج یابد و خوردن با تعفن است که در هر دو عارض شود
 علامت تب بای که تب تواری نفس و تشنگی و خشکی و عرق و براز بد بود و علاج
 غلب غیر خالصه شطرنج غلب کب از علاج تب بلغمی و سوداوی نمایند و هر خلطی که غلب
 باشد رعایت آن زیاده کنند و این است طریق علاج حمی مختلط طایق و سودا و هر دو را و هر
 و هر هم غلط و اتقاق بود که سبب انصباب ماده در عضو ظاهر شود و آن ماده اگر خون
 فلفله گویند و اگر صفرا باشد حمزه و اگر کرب باشد خون غالب بود غالب را
 مقدم میدارند و فلفله و حمزه گویند و اگر صفرا غالب بود حمزه فلفله گویند و اگر ماده
 آن بلغم باشد و خالصه عضو بود زخم گویند و چون متمیز بود سلحه گویند و اگر سودا باشد اما
 داخل عضو و موم بود سرطان گویند و چون موم باشد خزانیر و اما اگر خارج عضو باشد

و یا

طایق دوم و اول

و ظاهر بود و صلاحت گونید و چون ظاهر نبود عذر دادر اگر ماده ورم ماییت باشد و عام بود
استسقا و خونی و چون خاص بود قبلیه مائی و اگر سرج باشد و مخا لطت عضو و لایم بود
سبب گونید و چون مجتمع و صلب بود نفخه گونید و شور او را م صغیر باشد و ورم بعضی از آنها
و سومی باشد مانند شرمی و موی و بعضی صفراوی چون نمل و آتشک و بعضی بلغمی مانند
شری بلغمی و بعضی سودا و مانند عرق مدنی و جرب و ثلول و بعضی ای مانند نفاخت
و بعضی ریچی چون نفاخت فلغمونی علامت آن تمد و ضربان و تب و سرخی
زنگ است علاج فصد کنند و ز لوبه چسپانند و تبرید از لعاب بیدانه و شیر و عناب و عرقیات
بر آورده شربت نیلوفر خاکی از خلک و ده بخورند و تقییل غذا نمایند و بعد از وضع به سبب باز تقییل کنند
و غذا آش جو و مانند آن از شیا و بارده نمایند و در سه روز اول از رادعات مانند صندلین و
قوفل و گل ارمنی و گل سرخ و عناب اشک آب کشنیزه و آب کاسنی و سبب اشک بنفشه
ضماد کنند و هر سه روز در نیاب بنشیند و اگر ماده از دفع عضای ریشیه بود و در مخا کیم عبارت
از پس گوش و زیر بغل و بن رانست جمع آید رادعات مناسب نبود بلکه مرخیات محمل اند
موم و روغن گل با محملات استعمال نماید فصد کنند و ز لوبه چسپانند و همچنین اگر در دشت پدید آید
استعمال رادعات روانه و شخصی را در بغل ورم شد از شدت درد میگرسیت آرد و جوهر
و ریون و چینی با هم خیمه ضما و کنا نیدم ورم منجمد شده شفا یافت و بعد از سه روز تا سه روز دیگر
ادویه محله خیمه مانند زیر کتان با لوبه اکلیل الملک آرد و جوهر طمی با رادعات بیامیزد و در زمان
استعمال محملات مساوی با رادعات کنند و در زمانه انحطاط اقصار بر محملات صرف کنند و درگاه
ماده تحلیل نشود و جمع گردد علامت آن شدت درد و تب بود و آفت منفی است مانند
بزرگ حلیه و انجم و شیر انما و کتد و علامت نفع سکون درد و تب بود و چون است بر آن

نصف

نهند فرود و آن را از ادویه سفید و یا باین منجر گردانند و هرگاه که سفید شود و ماده یکی مستخرج
 گردد و در سرهم زرد استعمال نمایند و در سرهم غل نیز در بنیاب مجرب است حمزه علامت آن سر با زردنگی
 و برای باشد و تپ و تشنگی التباب و علاج سوا فصد مانند علاج فلعغونی بود لیکن درین تبرید
 کنند و در فلعغونی بچینه فاید نمایند و ضماد فلعغونی و ضماد فلعغونی و ضماد فلعغونی و ضماد فلعغونی
 و ضماد فلعغونی و ضماد فلعغونی و ضماد فلعغونی و ضماد فلعغونی و ضماد فلعغونی و ضماد فلعغونی
 فرود و ساعتی همچنان غایر مانند علاج آن بعد از نضج از سهیل حار و حبیب اربع تنقیه کنند و
 نظرون با سر که آب سائید و ضماد نمایند و ضماد ثبوت ضماد کنند سلعیه علاج آن مانند علاج درم غو
 بود و سر گین و درم هم در خلیون مانند آن دو میخله سفید بود و اگر فرسین باشد ادویه حاد و ضار
 فلعغونی نهند و یا آنرا شش کرده تمامه بیرون کنند و در سرهم با مدله و درم هم در خلیون و غیره را
 بکار برند و سر طمان هرگاه بر پشت عارض شود در اکثر قابل بود و علاج آن فصد کنند و در سرهم
 و بعد از نضج تنقیه سودا سهیل و یا آب جبن کنند و طلا حکا که سنگ آبی استعمال کنند تا درم باز یاده
 شدن ند و بعد از آن طلا سی سفید طلا کنند تا ساحت از قلع نماید و اگر مستخرج گردد و سفید
 از زیر قوتیامی مفسون و غن کل طلا نمایند تا اندک یا بدو میگویند که گیاه کند و بوی که بطرف
 میوات میباشد اگر آنرا ببول گا و یا زائیده سائیده بر سر طمان طلا کنند و در میسند آنرا و در طلا
 نه می را بشکافند و بهیند و یا سر طمان البوزانند و با روغن استعمال کنند و سفید بود و خنایر
 اکثر در گردن و بن ران می باشد باید که اول تنقیه از بلغم و سودا کنند بعد از آن تیج
 سوسن سائین و درم هم در خلیون آبیخته ضماد کنند و اگر تحلیل نشود آرد و جو
 ترس ببول گاو کان ضماد نمایند تا نضج یافته منفر گردد پس از آن زنگار نهند
 و اگر این تدبیر فایده نکند ریشگان فند و بیرون کنند بعد از ادویه مدله

حمزه

درم غو

سلعیه

سر طمان

خنایر

بکار برند و رم صلب اکثر بعد و رم جار حادث شود علاج آن بعد از نفضج از سهیل بلغه سودا
تنقیه کنند و محلات ملینه مانند مردم دخیون استعمال کنند و پیلو پی پی خروس پیرو باه و مغز ساق
گاو و اش و قمل از رقی و لعاب استغول روغن بابونه بماند عدد و علاج آن مانند علاج ورم
کنند و بستن پا بر چه سرب بر عدد و مفید بود و نفخه علاقهش آنست که مانند شک پر باد با
و از گشت فرود و در زمان اندک بحالت خود آید علاج بعد از نفضج تنقیه از سهیل
کنند و تخم بیه شتر طبر موضع ورم نهند و روغن بابونه و روغن ترگس بماند و جاورس
گرم کنند و از آن کمید نمایند و سیله ورم برگ باشد و رنگ آن مثل رنگ جلد بود و بآن
در و نبود و در آن مواد خفته جمع کرد و علاج آن اول تنقیه بلغه کنند بعد از آن ادویه محمله
ملینه مانند مردم دخیون استعمال کنند و ضما و خطمی ضما و کنند تا نفضج یابد پس از آن بشکافند و
رویه را برون کنند بعد از آن ادویه مدله را بکار برد و مل آن ابتدای خراج بود و ماده آن
خون باشد که بآن رطوبت فاسده می آمیزد و علاج آن مانند طغیونی باید کرد و برگ نیم را
در آب پنجه بران بندد و برای تحلیل و نضاج ماده نافع بود و بخور برگ نیم یا برگ سبنا لونیز
محلول او را ماست و همچنین برگ پوئن و برگ عباسی نیز گرم کرده بستن مفید است چون آن را
را در جفات پسند و اندکی ریوند چینی آمیزند و بکار برند در بختن او را م نهایت مفید بود
و تخم مرد تخم ریحان بر شیر و عسل آمیخته ضما و کردن نیز ماده را می پزند و اگر خود بخور نشود برگ نیم
هر دو را ساییده بر آن بپزند و یا با هن منجر گردانند و شتر انبوری پس باشد که مایل پسری بود
و با خارش کرب بسیار و فضا حادث شود اگر دمای باشد صرخ تر و گرم تر بود و در روز شدت
کنند علاج آن فصد کنند و شیر و عنباب لعاب بهر اند و شیر و صندل در حر قیات بر آورده
شربت نیلوفر و خاکرده بخورند و بعد از نفضج تنقیه صفا از سهیل بار و کردن الیایات نیز باشند

صلب

صحب

نفسج

صحب

صحب

صحب

طی خوردن

ان دوا

میکند و چوب چینی و عشب درین مرض فایده بلخ مینماید و طریق استعمال چوب چینی در قرابادین
 مسطور است و حب هندوی و عجاجین عشب و سفوف او و مطبوخ برگ نیم برای آشک مجرب است
 و طریق خوردن عشب نیست در عشب همه چیز مانند چوب چینی است مگر در عشب
 خوردن نمک جایز داشته اند بهترین او است که باریک نیرنگ باشد و چون بشکند از آن
 عصاره ظاهر گردد و مغز آن سفید بود و منفعت آن در اکثر امراض مثل چوب چینی است
 مگر در امراض از فرجه حاره این دوا مضرت دارد و بعضی از فرجه دوا مضرت ببارده بلغیه سودا
 فواید این زیاد از چوب چینی است مثل در معاضل و نفوس درد و اعضا و بر آب و اسیر
 نوشته اند لغایت مفید است و در فالج و استرخاد لقوه در عشب که چوب چینی مضرت
 این دوا فایده میکند و در از فرجه حاره سودا و به مضرت و هرگاه آب عشب از برای
 شرب و فایده عشب قلیل باشد نفل آنرا جوشانیده بکار برند و در شرب آن نیز بطور
 که سر نباشد عرق مدنی یعنی نار و آن اکثر در ساق و ساعد حادث گردد و آن سببه باد
 که پیدا شود و بیگانه و از آن مانند رگی بیرون آید علاج آن فصد با سلیق و صافن از جاب
 مخالف کنند و تنقیه سودا نمایند و مارا بکین دهند و در اول ظهور آب که بیدرم صبر بخورند و زرد و بیدرم
 در روز سوم یک نیم درم موضع را نیز بصلطه بطلال کنند و هرگاه رشته ظهور نماید که بر پایه سبب بوزن
 یک درم بایستد و از قطع شدن رشته برهنه نمایند و از آب گرم نطول نمایند و روغن زرد کس و تنقیه
 بماند و خاکسترانی سه درم در سنگ بچند درم با سوم روغن بیا نیز نرود و بکند و پوست انداخته
 مار و قند سیاه بجه بخورند و صابون قدیمی در روغن کبوتر هم ساخته ضا و کنند و نقش بر طلا و سزا
 اگر دقت کنند و یاد قند سیاه بخورند از رشته کنند و اگر بکشد واجب بود که آن موضع را بطول
 خشکا ندانند و باقیانده با بیرون آرند بعد از آن پنبه کنند در روغن ماده گاو تر نموده در آن

عملی بر آ
رفع عرق
مدنی

موضع نهند تا آنچه باقی مانده است آنرا بخورد و بعد از آن مرهم مدلیه بکار برند عملی که درین باب گفته اند
باید که عامل کافور بنویسد یا اندک حضرت امیر المومنین بنمزد اشفاق بخش و آن کافور را در کلاه
دو ستار خود برادر و برادر عرق مدنی نقش سیاه از سیاهی مانند برگ تنبول بکشند و اندرون
نقش نقش خور و مانند برگ تنبول بنویسد و همین الفاظ را بخورد و بعد از آن نقش دیگر خور و بعد از آن
اول خور و بکشند و همین الفاظ را بخورد و بعد از آن نقشبین تمام نقش کلان از نقش خور و بکشند و بعد از آن
فرغت نماید کافور مذکور را پاره پاره کند و در چاه اندازد و از حکم خداوند تعالی است شرم نشود و
این عمل تا هفت روز است جرب شود و چهار بار که آن حکم بخورند و بعد از آن جرب شود و لیکن در صورتی
نمی باشد و اگر آن دوست در میان گشتها حادث شود و سبب آن یا فساد خون بود یا اندوختن
آن سبب اختلاط صفرا می باشد و سودا مختل و یا اختلاط بلغم مالح با دم غازی بود و سبب حکم بخور
تیر و لذاع و اختلاط نیز قلیله المقدار سیاه که زیر جلد متغیر شود و علاج آن مثل علاج آن شک کنند
در رعایت هر خطا نمایند و نهاد کبریت و طلای جرب بجا است و جماع درین مرض بسیار ضرر است
و حمام نافع است بجا جرب خوردن صبر ماده جرب را بخوبی در ورقه میکند و حکم که پیران
حادث میشود سبب بلغم مالح میباشد اما لیدن و غن گل با سرکه سفید بود و اما لیدن و غن کبش
با آب لیمو نیز نافع بود و چون کیدام بواطر را گرفته و در میان نیم طل حشرات حله و در ظرف گلی آب ناریس
دو سه روز بگذارند که شخص اگر دو بعد از آن بر بدن کند از بجا جرب مفید بود و اگر نیل نوتنه را
تیر اندازد بسیار نافع بود و شیخ بوعلی سینا فرموده که در غن کبش یکصد و سی درم نصف وزن
آن سببین چون هر روز تا سه روز خورد ماده جرب و حکم را قلع میکند و سفوف چوب گز نیز نافع بود
تا لیل یعنی سه شوی با سرکه و نمک با سرکه مالیدن سه بار اساقط گرداند و اما لیدن و غن
گل جربی بطور چربی مرغ مفید بود و بعد از آن سفوف بلغم و سودا کند بعد از آن جب فیتون

جرب

نایل

خورد و اگر این خمیر را فائده کنند از آهن قطع کنند و یاد و استیز مانند فلفل کمال و هرگاه گوشت
زیاده خورد و سوزش کند مرهم سفید آب استخوان نماید و نوشادر و انزروت و رنگا آب صابون شسته
طلایا کنیز نافع بود قویا یعنی داد علاج آن مثل علاج چرب کنند و مایه بن روغن کنند و چرب
وندان روزه دارد ابتدا سفید بود و همچنین مایه بن صمغ مانند صمغ بادام تلخ و شوق و صمغ لطم
و شوم مانند چربی بطوریکه کپسای روغن مثل روغن گل و بادام نافع بود و طلایا که برای سفعه
سفید است طلایا کند و باید که پیش از طلایا زوبچا اندویا از چربی حک کنند که خون فاسد از آن بیرون
آید و تخم بنوا و اما و لاکه بر اگر گرفته آب طلایا کنند و طلایا نکند استحال نماید نقاط آبله باشند
که اندرون آن خونی یا آب تنگ باشد سبب آن غلیان خون باشد علاج آن فصد کنند
و شیر و عناب لعاب بماند و عرق شاهتره عرق عناب شعلت آورده شربت نیلوفر و خلکوه
بخورند و بعد از نصف از مسهل از سبب رتبه کنند و خوردن انار و عدس با سرکه سفید بود و آبله مارا از سوزن
منفعه کنند و آنهارا بقیه اند بعد از آن مرهم سفید آب و علاج نقاحات از مرهم و غلیون مانند آن کنند
و گید از سبوس کنند و نمک نیز نافع بود و جهاجن اگر سرخ یا سیاه رنگ و عضو سوزد و جلد
بر تو مثل قویا شفته شود صابون عراقی را بجلا با سینه طلایا کند طریق سوهم در امر
جلد حیدر احم اینض او و الا سدنیز گویند و آن مرضی بد باد و سبب این انتشار سودا
غیر طبیعی در تمام بدن بود و خدر پیدا کند و مزاج و شکل اعضا را تغییر گردانند و باشد که متفرق گردد
و چون مستحکم شود اعضا از هم فرزند و علاج پذیر نبود و علامت آن سرخی رنگ بدن و باریک
شدن و رختن بود و جبهه الصوت ظهور غدد در اعضا بود و علاج آن فصد با سلیق و صفت
و اسلیم باید کرد و روغن وافر گیرند و چرب است بهیله سیاه نیکو فته و مانند آن که در آن کنگشت چند
دهند بعد از آن نصف ماده نموده از مسهل سودا و اما و بجن تنقیه کنند و خوردن شیر و جویان سرخ

چوب

چوب

در امر
جلد حیدر
داعالا

رنگ نیز نافع بود و در خرفینا بربیع سهل قوی می دهند و از جمیع محکمات حرارت غریزی مخترع با روغن کدو
 و شیر قهقر در بینی چکانند و حمام بعد از تنقیه باید روغن بنفشه و یا روغن بادام و روغن کلم و بعد از حمام
 مفید بود و روغن غنچه و اگر گرم کنند و در آن نشینند و در هفته یک مرتبه تی کنند و چون سوسن بدن ایشان
 جدا شود علامت صحت و اگر قوت قوی باشد و ادن شور بای فحی و گوشت آن بسیار مفید بود و باید
 که یک جنب طرط را دفعی سه مرتبه از طرف دم قطع کنند بعد از آن با نمک شبت نخته بخورند و خوردن
 مایه غیر فنی نیز فایده میکند و جنب بیق خوردن از مجربات است خوردن چوب چینی نیز فایده میکند و
 کسیکه اراده خوردن چوب چینی نماید باید که اول فصد و تنقیه کند و یک هفته قبل از شروع عرقیات سببه
 شرب با غسل بکار برد و آب را ترک نماید و همچنین صاوت کم خوردن نمک ناید از برای مزاج گرم خرفین
 برای بار بربیع مناسب است و استخوان خوردن چوب چینی اجتناب از آب سرد و جموضات و اقولات
 لطیبات و فواکه رطبه تناول نمک طعم غلیظه و کثرت اکل جماع و حمام حرکات عنیفه و جز آن انجمن
 صحت به لازم دارند و از شیرینی های غریزه و ادویه بسیار گرم پرهیز و اگر دیگر عوارض مانند پشیمانی
 رود و ادویه سبب بضر همراه آب چوب چینی یا دیگر عرقیات استعمال باید کرد و بقرحت و بجهت مشغول دارد
 و بعد از خوردن چوب چینی تا چهل روز پرهیز دارد و آهسته آهسته رجوع نماید و خود نماید و از حمام تا هشتاد
 روز پرهیز باید کرد و ایام خوردن چوب چینی که اول ابتدا شیخوخ است بر ص و داغ سفید باشد
 که بر بدن حادث شود و اگر سوزن در داغ فرو برند و بجا خون رطوبت سفید بیرون آید و آن موضع از
 مالیدن سرخ نشود علاج پذیر نبوده و علاج بعد از نفع تنقیه از مسهل ها کنند و حبس با برین طریق
 ایام بخورند و بعد از تنقیه خوردن معاجین حاره و مشرو و لیطوس و ریاق فاروق نیز نافع بود و مالیدن
 اشیا که بسیار گرم و جدا به خون باشد خردل سرخ و زنجبیل و کندش و بوره و زنجبیل سرخ و بوبرق و
 شیطخ و عاقر قرحا و شونیز و خریق و همچنین اشیا مفرطه مثل عسل ملا و روغن کبوتر و فرفیون نافع

و چون باد و بخار را در آب بجوشانند و آن آب را در روغن شربت سوزانند با خاصیت مفید بود و در
 که بسبب حجامت میباشد شیطیج بند و قوه الصبیغ و خبث الحیدیه با بقم یعنی تنگی مفید بود و علاج هر
 ابيض یعنی چسب سبک تر از علاج برص و اگر گلنا و باجی ابرار گرفته ساینده در آب آینه بمالند
 مجرب است بهق اسود و آن نشانه های سیاه بود که بر جلد حادث شود و چون آنرا بمالند مانند
 سبوس از آن جدا شود و چون با فراط یا برص اسود حادث شود علامت آن فلو سه ما مانند فلوس
 ماهی از جلد جدا شوند و این مقدمه جذام باشد علاج آن مانند علاج جذام بود و باید که خنجر
 سیاه با سرکه فزنیج فزاج و کبریت یا برب نافع بود کلف که آنرا جها بین گویند و آن
 نشانی بود که بر رو افتد و ایل باشد بسیار می نمش یعنی قطعه سیاه است بر که بهندی محسن گویند
 برش که آنرا کجک گویند خال که آنرا تل گویند علاج همه با مثل علاج جذام باشد و از او
 که جالی و محلل با مانند ^{سهمال} اسود و نه مانند و ترس تخم زب در جینی و سطر و ادا م تلخ و حاکم
 ملا نمایند و باید که در آنجا که اسود و نه مانند آب اس کلای آرود عس بان ادویه بسیار نهند و
 عال با باید که اول سوزن بر نند تا خون از آن بر آید پس از آن بسکه نشویند بعد از آن دوید مذکوره
 لمانا نمایند سیری و سیاه که بسبب آن خون بر جلد حادث شود از برگ کزنجار یا از زنجبیل و شوق ضا
 نند و ستر که بعد از فصد حادث نشود و ستر خشک که گرم و نان گندم گرم را ایل میگردد و از قوی که بر بدن
 جدا و قرحه آبله مانند و سنگ اسفید کنند و بر روغن گل آینه ضا نمایند و یکم در سنگ سفیده با سرکه که
 ملا کنند اگر اثر قرحه نند و شب باقیماند چربی بطبر سم خلیون مفید بود و کثرت عرق اگر با وجود کثرت
 رق قوت قوی باشد حبس نکنند و استفراغ و تقیه بدن نمایند و اگر ضعف عارض شود سفیده کاشغری
 روغن گل کنند و دو احاس ق بر بدن مالند مفید بود و اگر خون از راه عرق آید علاج آن
 صد کنند و شیر عناب یا آب اتم و شربت نیلوفر نهند و قوا البضا دوائی مذکوره بدن نگانند آب بقم

بقم

بهق اسود

کلف
نش
برش

سیاه

سهمال
اسود و نه
مانند و ترس
تخم زب
در جینی
و سطر و ادا
م تلخ و حاکم

شقوق طاق

تشفیق

تقشیر یا

سحج جلد

ظاهر امداد از آن
پوست گردی است
ست ۱۲

بر بدن نالیدن فائده میکند و اگر حاجت تنقیه شود و اسهال با رقیق کند شقوق اطراف علاج
 آنچه محل چهارم از فرسخ نیم از طریق اول از رفیق دوم از منزل اول که گویست همه اینها فائده میکند و اگر
 بسبب خلطی باشد با اول تنقیه کند بعد از آن طبیبان بخوردن شیر و روغنهای و الیدین مرطبات
 و قیر طیار با یاد نمود و چون پدید بزرگ آنخته باز و گوشت را با یک آنخته در هم آمیخته و در قیدگی با نشسته
 نافع بود و در مساق گا و و جربی در روغن بنفشه با اندکی مروارید آنخته نیز فائده میکند شقوق که در تشنه
 یعنی کج دهن رفت میشود علاج آن فصد اسهال کنند و باز و در سر که جوشانیده مضغه کنند و
 سر را در آب نازش آب ساق مخلوط نموده طلا کنند و علاج تشنج جلد و علاج تقشیر جلد و علاج شقوق
 اطراف کنند و تقشیر یا که از ملاقات اشیا سخت شود و شود علاج آن از قوا بضات باشد
 حنا با طوطا روست اما چون اسهال بکوبند و با سر که جوشانیده و صفا کنند و رو یک زیر قدم خصوصا
 در پاشنه خاوش میشود علاج آن اگر آنخته منفر شود و در سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب سبب
 کنند خواه از آنکه خواه از او لیه کاله پس هرگاه عضو از مده پاک شود و خوا و باز و در سر که سائیده برینند
 و یا خاکستر بطور یا شحم مخلوط نموده بنهند و اگر منفر نشود باید که طبیات مانند حکمتی در نبرینند سحج جلد
 یعنی خراشیدگی جلد اگر بسبب ملاقات اشیا در شست یا بسبب اری اسپ یا و یا بسبب نگی نوزده و مانند
 آن پوست بدن آسیده شود علاج آن فصد کنند و خرده بکتاب کرده بر آن نهند بعد از آن طلای مروارید
 طلا نمایند و یا روغن گل کنند و در و آس هر دو را سائیده بر آن بپاشند و یا در هم سفیداب کافوری نهند
 اگر حرم کنند که زیر پوزه شیشه آرد و بسوزانند و روغن گل آنخته طلا کنند سحج که بسبب خاوش گرد و نافع
 بود و چسبیدن کدوی سوخته نیز عجیب و اعلا با را در پرفتن و در روغن بنفشه و اندکی کافور
 آمیخته طلا کنند برای سحج که بسبب بدین بلیان حادث شده یا سفید بود و اگر بسبب عرق حادث
 در این اطراف نشین غانه خراشیده شود باید که صفا و کمال صفا و نماند یا طلا حکا که اسهال ساز و نافع بود

طریق چهارم در امر ضعیف که تعلیق نمودار در حرات یعنی سبب باشد که در سر حادث گردد
و اگر اندک بود سر را از غسل آب چند ریشویند و روغن کدو و روغن بنفشه بمانند و اگر بسیار بود
اول اسهال بلغم و سودا کنند بعد از آن او و بیجا لایه در سر اندازند و اشعلاب و او اکحیه و اشعلاب آن
باشد که موی بریزد و اگر پوست نیز مان جدا شود و از او اکحیه گویند و اکثر در سر و ریش و ابرو باشد
اگر بسبب اختراق بلغم بود سفیدی موضع و فرسی بدن خواهد بود و علاج آن بعد از تصفیح
استفراغ بلغم بقی و سهل حال و سبب ایام کنند و بعد از آن موضع را به پارچه چشن و با پیاز غصص
بماند و خردل و سیسئید صفا کنند و اگر علت قوی باشد عوض ملک آن موضع را شرط کنند و اگر بسبب
صفراوی نیز باشد زردی رنگ و خشکی آن موضع خواهد بود و علاج آن اسهال صفا کنند و پارچه
را در سر که گرم تر سازند و آن موضع نمایند و روغن گل بمانند بعد از آن کبریت سبزه تر باشد نمایند
و اگر از سودا و غلبه صفرا باشد اسهال سودا نمایند و با آب کچن خورند و موضع را بسیر پیاز بمانند پس چوب
خمس و چوبی شیر پاک باغ باغ بود و طلا کنند و اگر بسبب خون غلیظ باشد سرخی رنگ
تمام علامات غلبه خون آید و بعد از آن فصد و تنقیه از مسهل را رد کنند و آن موضع را اول از پارچه
خشن بمانند بعد از آن پیاز غصص سیسئید خردل و فریون طلا کنند و قشاش شهر اگر تلبیت غذا باشد
چنانچه بنام قشاش میگرد و باید که غذا جید بخورند و خواب کنند و حمام نمایند و روغن نیلوفر بنفشه بمانند
سبب اتساع سسایم یا باید که بلیه کالی و ماز و واقیا و مانند آن از او ویه قایضه در آب چوشا
و نطول نمایند و او قایضه بماند و روغن آمله نیز مالیدن فایده میکند و اگر بسبب یبوست باشد
ترطیب مناج و تدین روغن بابونه و مانند آن کنند و همیشه حمام نمایند و اگر بسبب رطوبت غلیظ باشد
که ماده شتر را آمدن ندر بسیار که کثرت حمام کنند و طلا شیع طلا نمایند و صلح آنست که موی سر را بگرد
و اگر در پیری شایع بود و با ب علاج آن مانند شتر شیب سفید شمع می بسبب

شیب

ایمان شمع

طریق شمع در علاج صیدیان

طریق شمع در علاج
ناخن
بر حصل اطفار
جذام اطفار

ضعف حرارت غریزی کثرت بلغم بود و اگر پیش از چهل سال سفید گردد و تنقیه بلغم نفی و مسهل کنند
 و اطراف لعل و آلودگی خورند و اگر سفیدی بسیار شود و اخضاب با خضاب کنند آنچه تعلق بر بیت
 و در حفظ شمع است روغن جنجوع حکیم علی درین بسیار سفید است از ادویه مخلقه خلق شمع کنند
 اینست شمع جمع ادویه مذکوره در اول شعلب اینست شمع میکنند و روغن بیضه نیز سودر یا نه
 طلای براده علاج هر جا که طلا کنند سوی را برویاند و چون سوی اول تنف نمایند و بخور خلق کنند
 بعد از آن از مخدرات مانند بنج و افیون شوکران ضما کنند و مرا اندویندن شمع میکنند و همچنین
 مسودا مسام مانند سفیده شنب یا خون سنگ نشیت یا بیضه مورچه و یا خون و زرع کلان ضما
 کنند مانع بر آمدن پوست و اگر خواهند که سوی جعد شوند طلا هم در سنگ طلا کنند و مالیدن روغن
 بنفشه و روغن بادام شیرین لعاب طوطی بزرگ یا موی را از شقاق منع میکنند و اگر شقاق بسیار با اول
 فصل اسهال سود کنند طریق پنجم در محل یعنی پیش صیدیان یعنی بیضه پیش هرگاه بسیار
 شوند بعد از نضج از مسهل خارج تنقیه کنند و از آب نمک غسل کنند و طلا بزرگ فای طلا کنند و اگر ضرورت
 باشد گاه به زریق در آب بیاخته در سر انداخته باشند و آنچه در کشتن که گفته شد اینجا نیز مفید بود
 پوشیدن حیرانی صیت نافع بود و اگر سوسپب سوسپب سوسپب سوسپب سوسپب سوسپب سوسپب سوسپب
 ایام نماید و اطراف لعل صغیر و در او غسل و سر را بشویند و بعد از چند روز شاق و بلوط و جوز اسرو
 بر روغن زیت که بیاخته در سر اندازد طریق ششم در بیمارهای ناخن اگر ناخن باندازد که سفید و
 براق شود و علاج آن بعد از نضج تنقیه شود و اندویند و با بچین خورند و روغن بادام شیرین یا چربی بز
 بماند و بهر نوع طبیات بکار برند و اگر ناخن داغ سفید باشند بر صغیر شود و آنرا بر حصل اطفار
 گویند علاج آن بعد از نضج تنقیه بر طوبت غلیظه کنند از مسهل را بعد از آن صمغ پسته و خاکسرم
 و بنج فی و زنج و دبق یا سکه نافع بود و غوی اسک و پنبه عجیب غریب است جذام اطفار

و آن غلط و اجتماع ناخن باشد علاج آن بادیان و مساق کا و قیر و طی مرهم و غیون و
 شحم و جاج و لبط و بز و مانند آن مالند و در روز و بوزه نیز مفید بود و چون طلاطم شود کجا و بجز آنست که شکل
 آید اگر این تدبیر معجزه نشود او را بکین کند و نفع خواهد بود و در تشق ناخن را نیز همین علاج است قلع طلا
 اگر بسبب یاقی رطوبت مستحیبه باشد علاج آن مالند علاج فایز بود اگر بسبب خشکی باشد چنانچه
 در دوشین شود و درین قسم در بسیار شیایا علاج آن بعلاج و خش کنند و اگر خون ریختن متحقق و سنجید گردد
 و در روز چند مرتبه آن ناخن را از روی من کنند و ضماد سلطان نهی ضماد نمایند و ضماد کردن و تخم
 جویهر سیر که زردی ناخن را نافع بود و اگر ناخن کوفته شود برگ آس برگ نار که گندم بار و غن گل ضماد
 کند و اگر یا رچه ابا نیل رنگ کنند و بر ناخن پیچند و بالاک آن چند روز بول کنند بسیار نافع بود
 آفتاخ صلیح یعنی بزرگ شدن خاریدل انگشتان باید که از آب و یا بشویند و در غسل
 سبوس گندم آشتار بشویند و آبجیر را در شراب به بزند و ضماد کند طریق مفید و در تغیر اکیمل
 از بیشین و سوختن اعضا و تغیر اکیمل از بیشین بدو یقین باید که بعد از وضع تنقیه خلط متعفن
 کنند و تسکین اخلاط با تبرید و سکنجبین کنند و از ریختن تعب احتراز نمایند و غسل از آب نیلگرم بشویند
 و در آب شرب یاقی مالند و طلا کا فوط طلا نمایند و دست حمام فرمایند و از جاع و خوردن انگوره
 و سیر خردل مانند آن احتراز کنند و اگر این موضع متقرح شود اول بسیر که و طلا کا بشویند و بعد از آن
 دوا می مذکور طلا کنند و عضو یکبار از آتش و از آب گرم دروغن گرم بسوزد و سفید و تخم مرغ و سیاه و است
 با آن طلا کا اگر سنی طلا کنند اگر بسیار شود و آب طلا کنند و طلا کنند و آب طلا کنند و طلا کنند و طلا کنند
 آب کا فوری استعمال نمایند اگر آب نارسیده اگر سفت باشد با بشویند و خشک کنند و دوا را از آن یکبار
 سوم و پانزده دوا دروغن گل مرهم سازند و کجا بریزند و مرهم سال نیز نافع است چون ال اوروغن کجند
 و در سه جوشده از آب و مکر بشویند نیز نافع بود و خاکستر متوا نیز زردی تخم مرغ مخلوط است بر عضو که تا بگرم

مخار

اصلاح
 این
 ناخن
 را
 با
 این
 روش
 می
 توان
 درمان
 کرد

ضماد

سخته باشند و در آن بسیار فایده میکند و عضویکه از اثر صاعقه در کمری قصاب سبزه و علاج آن نیز
 و مرهم خل نیز نافع بود و اگر جلد او غسل در مرقق شود باید که اول مستحجا باشد و کف دست از آن مرهم خل
 به دست لایق، ششم در جراحت جراحات تفرق اتصال فک که در گوشت حادث شود باید که
 آنرا با حفظت بدارند تا چیزی در آن نفیقه و آنرا چنان بنزد که بیکدیگر متصل شود اگر متصل نشود با
 و دخت اگر جراحت و سوز و گزشت باشد باید که از چیزی خش آنرا بخرانند تا خون از آن جاری شود
 بعد از آن بنزد و اگر جراحت غایب باشد باید که زور کنند بر پا و اگر در آن چرک باشد همین روغن کشند و اما
 کنند و پیچ کنند در آن کنند و مرهم سنان سگ استعمال کنند و اگر جراحت در مرقع عصب و عظم
 الم و فساد گوشت ترف الم مرهم باید که اول علاج این امراض کنند بعد از آن علاج جراحت
 پس اگر در مرقع با علاج آن دور او را گرفته شده و علاج قطع عصب است که از هوا سر و آسب و آب گریه
 نگاه دارند و دو سه روز آن عضو را در روغن بیت یگرم غرق کنند تا از شد و در مرقع این باشد بعد از آن
 روغن گل روغن اسنندک و فرنیون بماند و اگر روغن بیت بدست آید بهتر بود و اگر تشنج حادث
 عصب اقطع کنند و بر روغن دانه کنند و علاج قطع عروق آنست که خر قه سیر که گلاب کرد و در جراحت
 کنند تا خون بند شود و در جراحت بربرات قوی طلا کنند و در مرقع الاخون و ششم خر گوش و مانند آن بزنند
 و به بندند و تا بهفت روز فاده را و آن کنند و علاج کسرم آنست که ضماد عدس ضماد نمایند و اگر الم باشد
 باید که تسکین الم از افیون بزرالبع و مانند آن کنند و اگر فساد گوشت باشد ضماد بک کاسنی بنبر ضماد
 نمایند و یا بابت و در کنند و اگر زنف الم باشد در و عصب پیا قروح تشنج جراحات که تسخیر شود آنرا قرحه
 گویند و چیزی که از قرحه پیا اگر قرق باشد صدید گویند و اگر غلیظ باشد و رخ و اگر آن چیز اندک باشد
 علاج آن از سرکه و تراب الما و عسل قرحه را بشویند و پیچ کنند را بر روغن گل کش کرده اند و در آن کنند و اگر
 بسیار باشد از او و به جالبه مرهم سنده که در قرا بادین مگوراند علاج کنند و اگر در بین نه سنگ باشد بنفیل

جراحات

ان

در صورتی که
باید که از زیند
باید که از زیند

باید که از زیند
باید که از زیند

باید که از زیند
باید که از زیند

مرهم در سانس تشوک شوک میکان مانند آن اگر خا و پیکان مانند آن در عضو خلد
باید که از زیند بیرون کنند و مرکب سانس در آن کنند و اگر خا و آب گینه در عضو و از دست
بیرون نتواند کرد باید که طلا می زرا و ندر طلا کنند و گاه باشد که برای اخراج پیکان برای داغ کردن
و یا شق کردن احتیاج میشود و بسو و دو کشی و دو کشی و مانند شراب افیون ناصور و قرصه کشه باشد
که اندمال نه پذیرد و همیشه از آن طبوبت بیرون آید علاج آن منقبه که شراب کشند و بشن
غرب یا میزند و در آن پکنند و یا بگل و خاکستر چوب گور بشویند و یا آب یا آب صابون و زینج و
نوشادر بشویند و علاج غرب کشند و بچ سوسن آب سید و ناصور گذارند از آنرا مندل کنند و اگر
نشو و بشکا فند و گوشت فاسد از آنرا کشند یا بهین یا باد و لیکه داغ کنند و یا مرهم در آن
طریق نهم در نقطه و ضرب نقطه است که بهر چیز بقیه و ضرب است که چیز دیگر آنرا بقیه
تفرق اتصال و نزن و ممانند آن نباید که فصد از جانب مخالف کند و حجامت نماید و از
مخات کل از منی اقا قیاق و ورق سر صبر ماش متشکر کوفته بخیته باب اس ضا و کند و اگر آب سرد و دم
گرم و تب پیدا شود بعد از فصد نیم مرهم میسای باب گرم بخورد و در یونجه چینی و فوّه الصبغ و طین
مختوم و لک منقی همراه آب خود بخورد و گاه و زبان با شربت سیب قند آب عرق گاه زبان نافع
بود و صفا و فوغل صفا و کند و ماش ارد نخود و عدس زردی بخیه نیم شربت غذا ساد و از گوشت
و شراب پر بهر غایب که ضعف باشد آنوقت شور بای جو جبرغ با مناسبت بود و اگر ضربه و
بر سر رسد بعد از فصد بقیه صفا کند و سرکه کلاب و عن گل را بر سر مالد و طلا اس طلا کنند و اگر ضربه
نفش ادم حادث شود علاج نفش ادم کشند و روغن بود از انالیف حکیم علی بر اثر سقظه اندمال
براحتی نظیر است اگر کسی را تا زینت زده باشد باید که عضای او را دک کنند و خرقة کتان بگل
و آب سر تر کرده نهند و مرهم سفید آب کنند و بهتر است که پوست گوشت و فیکه باز نهد و باشد

کسر

اگر گرم بر موضع ضربه اند کسر تفرق الاتصال بود که با سخوان جاذب شود اگر سخوان بر شد
از گوشت جدا شده با علاج اول آن عضو را بلامیت بکشند و سخوان را بر بکشند و از عصاب
موضع کسر را با باغلی او بندند و از عصاب دیگر از موضع کسر با فضل آن بالای آن چلیز بکشند و بعد
فصل اسهال کنند و شو بای مرغ بدهند و کیشقال کل اینی و نیم شقال موسیا با جلا بکشند و عصاب
را تا سه روز و آن کنند که اگر از بستن آن در دشتید و خارش پیدا شود بکشند و اگر گرم بر آن
و بعد از یک ساعت باز عصاب را در کلاب سکر و روغن گل تر کرده بر بندند و ضماد و ضماد کنند
و غذا از جبهه بر سر و تخم مرغ خورند اگر با کسر هم شمشیر بکشند با کشتن سیر و آب سنی سیر و طلا
در طلا کنند اگر خون از آن جاری باشد با دم لاجون کشند سائیده بر آن کشند و در و صبر هم استعمال کنند
و اگر با کسر هم شمشیر باید که تسکین الم بداند و اگر جراحت کور شد نمایند و عقد و صلاست که بعد
انجبار سخوان با اگر تازه باشد باید که قطع سرب بر آن بهند و از نواد حکم بندد و اگر کشته باشد باید که
از شومم اخراج و او را بن فیروطیات ملائم کنند خلع است که مفصل از جفا خود برین آید باید که
مفصل را بلامیت بر جا آورد و بعد از آن تسکین در دوازده است درم کنند و فی است که مفصل
از جفا خود بر داما برین نیاید و این عبارت است از او پیش که به سخوان گوشت و مانند آن
که محیط مفصل است لاحق شود بی آنکه مفصل از جفا خود بگذرد و علاج به آن است که عضو افق
بماند و طلا مخات طلا کنند اگر با آن گرم باشد فصل کنند و ضماد بکشند و ضماد کنند و ضماد
در تدبیر شومم شمشیر و بعد که شمشیر از آن بر دو محل است محل اول در شومم شمشیر با شمشیر
آنچه شمشیر نیاید یا شمشیر یعنی اظهار آن نماید علاج آن از تدبیر کل کنند و آن است که اگر
از جفا شمشیر است حالش که آنکه شمشیر در میان یکد از آب بگرم و روغن کنجد بگریزند و بعد از آن
شمشیر روغن گاو خورند اگر از شمشیر روشن می کنند نیز از او است و مع خواب تا یک روز لازم است

تفقد و صلاست

خلع و ش و این

محل اول شمشیر

پس اگر گرم است این از حرارت معده و هاضمت و خشکی و همین معلوم میشود و در صورت
اعصاب استغوث شیر تازه و روغن گاو و روغن بادام صندل و گلاب و طبع هند می مانند آن هر کدام
که باشد بر بدن سرد کنند و بدین جهت قرص کافور و منج بار و دانه جویا شامه و حوالی دل
جگر اخضره باره و خاک و کنند و بارچه بگلاب صندل کرده برینیه گذارند و اگر باره و شامه این بر عیسی اعضا
و سردی بدن و عرق سرد و ثقل اعضا معلوم میشود و در صورت نیز بخورد و دریافت این عوارض بکار
می کنند و شراب کهنه و مشرد و لیطوس تر یا قی اربعه تر یا قی قمارق و دوار المسک را مریض حار و پیاز
و سیب و درختها و حلیت مانند آن باید داد و چون مخلصه کیتقال بر آسموم شرب و به دندان کافور
بود و طریق استعمال آن اینست که کیتقال از وی نیکو بکنند و در نیم پال آب جوشانند تا به نیمه آید و شامه
کنند و در دم روغن زیت یا روغن گاو اضافند تا نیند و دیگر هم پاشا مانند غذا اگر بیشتر کا و نیمه بدیند
اگر هم هر عضو که زیاده باشد صلاح آن عضو زیاده منظور از آنست که اگر ضرر بکند معلوم شود و ادویه دره
بکار برند و اگر بعد شود سهل نرم عمل آرند و علی هذا القیاس شود و بای مرغ خور و در روغن یا ممکن
تر که در روغن گل مانند آن بر دل و جگر ضما کنند و اگر ملزومه باشد تا نوقت تدری بالائز جاکه
بزرگ دیده باشد سخت بر بند و تا مانع نفوذ سمیت شود و اگر ممکن باشد قطع عضو کند یا داغ در احوال
باشد که نیاز او چنانند و باید که محل زخم را بکشد بعد از آنکه با دوید تر یا قید مضغ نموده باشند و مضغه
بسر که در روغن گل کرده باشد یا بجمجمه بکشد و این بهتر است باید که آن شخص که میکند ناشتا نباشد و زخم را
شدن نبرد و خورسی بریان نموده همچنان گرم بشکافند و در موضع زخم بندند و حدب سم میکنند و ادویه خور
سم مثل خیال که بتو خاکستر خوب آنجور بر گنیزد و تو هم پیاز و گوگرد یا سرکه و غسل آینه صفا کنند و بعد از
در شب تو نیست باید که بر موضع گزیده مار بگذارد و بکشد و بچسبند و اگر عمل نیند و شفا قی تخم نارنج که مفسر کرده باشد
تخم لیمو تخم ترنج نبات سفید است آنچدر جمیع قسام باخی صیت نافع است فادر هر مار جیل در یای و

جد و ابرو تریاق فاروق و تریاق طین مختوم و مشرو و لیطوس نفع است بحدوث تریاق است
 که نیمه روم بخور و در دهن بود مار و یا یکی از سوا م قنار بر وسط کنند اگر خروس نیمه تریاق یک یک با قوت
 است بهم رسیدن اجزاء تریاق فاروق و مشرو و لیطوس منعذر است لهذا نسخه آن نوشته شد که در
 که از اطراف آن زمان هم فائده میکند قدر شرب تریاق فاروق در گزیدن با رو سنگ و یا یک یک شرب
 است در گزیدن با نیمه روم در گزیدن نبود و یکی و نیم با جگر که قدر شرب مشرو و لیطوس می زیاده
 تریاق فاروق است فصد و یک در بدن هم منقشر نشده باشد با جاز نیت و اگر غشی افتد بعلی غشی
 مشغول شوند و تقویت اعضا ریشه نمایند از جمله سموم مشرو و معروفه فیون است علاج خاص آن
 قی کردن است از آب شربت ترب و عسل و نمک می پس شیر روغن خوردن و بهند و آبیکه فوس مس
 همان جو شاییده گس هارا انداخته باشند قی سهولت می آرد و چون یکد که مین بید بخیر را و آب بیده
 بنوشند و سر سمیت میون و یکند قی هم می آرد و چنین نشیند فادیه فائده عظیم است و پس شراب که
 در آن چند بید شود و اچنی انداخته با سفید بود و حلیت تریاق فاروق و مانند آن که در تدبیر
 کلی گذشت مفید بود همچنین است علاج و ستوره و دیگر ادویه و میخدره و سم دیگر است و کوفته است علاج
 خاص آن قی کردن است با آب یک گرم و شکر شربت نمک پوره ای پس از آن بروی بضمیمه شربت
 با قلع و نمک بهند و شراب کف خورد و حلیت شربت استین نیز مفید بود و غذا شور بای چرب
 سم دیگر هم الفار است علاج خاص آن قی کردن است بطینج شربت شراب و عسل و بوق اگر سحر
 عارض شود صفوف طین بروغن گل و شیر گاو داغ کرده بخورد و همین است علاج سنگ و زنجار
 ابل بهند و سنان در علاج زینب مصدود است خوردن و پیچ میکنند و صحت می یابند و هم دیگر زنجار
 است علاج آن قی کردن است بزرگ که در جبهه جازی و شکر مصفی پس آب بنج و آب جوش
 روغن عا با خورد و شور بای چرب تناول نمایند و همین است علاج لنوره و هر تال و صابون

افیون

استغول

شکر و زنجار
نقره و سکه

و سیم دیگر بلا درستی یعنی بهلاوه علاج خاص آن فی کردن است زردی رخ کیند آب بیکرم این
 چیزهای سرد و تر مانند شیر و دوغ و آش جو و هندو رخ و غن بنفشه در غن با دایم بکار بر زردی و نارنجیل و
 نیز مفید بود و گویند فادر هر آن مغز جو دست و سیم دیگر حب السلاطین یعنی جمال گوشت است علاج
 خاص آن فی کردن است از شیر و رخ زرد بعد از آن دوغ و اشیا سی بارده قابضه خوردن و سیم دیگر
 کحات سیاه است یعنی کنبی علاج خاص آن فی کردن است بآب پودینه و سکنجبین بعد از آن شراب
 خوروق تناول معاجین حاره مانند کوفی مفید است تریاق اربعه نیز نافع است و سیم دیگر شوا و محو
 یعنی کباب گشته های نجبه که در صحن گرمی مفرط آن ششند که بخارات آن دفع نشد سرد و گرد علاج
 خاص آن فی کردن است آب بیکرم و نمک بعد از آن سکنجبین سفر حلی مقویات معده و دواء المسک بخورد
 و کل محتوم نیز مفید بود و سیم دیگر شیر قاسد است علاج خاص آن فی کردن است آب بیکرم و شنبه
 و رخ کیند نمک پس از آن جوارش مصطکی و جوارش عود یا شراب صرف خوردن اگر شیر در سینه
 باشد علامت آن غشی و عرق سرد و زده بود علاج آن خوردن متقالی از پنبه یا حیوانات با سینه
 خصوصاً پنبه یا خرگوش یا بیدرم پودینه محل دوم در سموم ملذومه معروفة و از جمله شیر آن است
 و آن اقسام میباشد علاج گزیدن آن بدستور است که در قواعد کلی گذشت پس خردن بسن
 و ادویه جدا جدا و درون و تریاق فاروق و مانند آن را تناول نمودن و حلیت را با شراب و درون
 و همچنین شیر یا شراب یا نوشیدن بستر و گندنا و بیا زبا شراب و رخ مده گاو کینه نوشیدن مفید بود
 و بسن مار و هر بر وضع گزیده نیز نافع است و پنبه یا خرگوش و غیر آن که تازه باشد یا سرکه مخزوج
 با آب خوردن و خوردن آب نیل بقدر یک مصل بسن جرم آن از تجربات است و در میان شیر
 شستن مفید بود و شوربای ضفادع نافع است و همچنین ضفا و گردن ضفادع که کم آن ادویه که خشنند
 نیز نافع است و عقرب نیز قسام است علاج گزیدن آن بعد از تدبیر کلی شیر و شراب بخورد و

کتاب الحنین

کحات سیاه

نیم خنجر

مخارن التسلیم

عقرب

از سیخها و کند عقرب را بگوید و بنهد و یا حلیت میسر کبریت و نمک را بگوید و بدان طلا کند و نیز گویند
 اگر گوش و صفیخ زنده را بگیرد و بدو نیم کند و بدان موضع نهاده و فید بود و تریاق از نیمه شیان با کلاب و
 عرق کاذوبان گیلانی و شربت انار بخورد و قدری بر موضع مسح عقرب نهاده و ضا و ناحیل در یابی
 گزیده عصار بافع الم آن است در ستا و بنده هندی را چون در بدن خانیذ و ضا و کند و مفید بود و
 تجویر سوم از برآگزیدن عقرب با میوه بات بعضی اجاست و زنبور علاج گزیدن آن با ختمی غلب
 کل از می کا قور با سکه ضا و کند و کل با سکه کین ماده کا و باله و یا ورق کین طلا کند و تبرید شربا و ضا و
 نافع بود و ضا و ناحیل دریائی دافع الم است در ستا و تبین است علاج ملس و موری و الا شیه
 و چون ملس را سکه نه باقی را بر موضع گزیده باله در در استا ساکن گرداند و عنکبوت علاج گزیدن
 آن تریاق فاروق را خوردن و شونیز با شربا صحت نوشیدن رسوت و روغن گل اطلا کردن
 تهرار یا علاج گزیدن آن از سکه در روغن ماده کا و طلا کند و چون او را بگوید و بر موضع گزیده
 مفید بود اگر جانور نه را پای و مانند آن بر عضوی بچسبند پای با و نیشهای او در گوشت فرو رود
 بسیار شود و پتیا را سائیده ضا و کند شفا یابد و چون ترا و ند طویل و پوست چیم کبر و در دست خطیا
 با ماده اصل بخورد مفید بود شیر و مینگ و بوزنه بر است چکال این حیوان را زربا و طلا نماید و طلا
 با سکه خالص نشوید پس زان نگار و چرک نقره و تو بال مس و روغن گل را با لکزدیدن آبی
 علاج آن کرد با قلا و سکه با نیخ با دیان شهد صا با پیاز و شهد یا خاکستر چوب آگور و سکه طلا
 و اگر تورم شود و در دست روغن گل و پیو مرم هم سازند و ضا و کند و تبین است علاج گزیدن
 چا با بیان دیگر گزیدن گزید سگ غیر یوانه در آن موضع سکه که با لکزد و بوره ارینی را با سکه
 طلا کند یا پیاز و نمک با قلا و بادام تلخ را بگوید و با غسل سفید طلا کند گزیدن سگ یوانه
 علامت سگ یوانه آنست که گرسنه و زنده باشد و از آب گزیده و چشم او سرخ بود و انشادگی

زنبور

مکس و مورو
پرو و اربشته
عنکبوت

گزیدن آدمی

گزیدن گزیدن
سیم و یوانه
گزیدن سگ

گوشت و برآمدگی پشت و کمر فکلی آواز باشد و چون مسان راه رود بهر که رسد مکه کند و سگان دیگر را
 بگریزند و گزیده سگ یوانه را بعد از یک هفته و بعضی را بعد از شش ماه حالتی مثل دیوانگی حادث شود
 و پس از هفت سال نیز گفته اند و چون آب بنیدمی ترسد و اگر کسی را این شخص بگریزد و کسی پس مانده
 طعام و آب او را بخورد و او را نیز همین حالت حادث شود و اگر بار چنان از زخم خون سگ یوانه
 آلوده کرده پیش سگ غیریوانه بنیدازد و اگر خور و علامت گزیدن سگ یوانه است و همچنین
 را بگویند و یک شب بر زخم بنزد و در پیش مرغ اندازد اگر نفرت کند و یا بخورد و میوه و عسل گزیدن
 سگ یوانه است علاج آن بعد از تدبیر کلی جراحت را با بچهل روز ملتحم شدن نهند و خور
 بنزد و او را به خدا بر احماد کنند و نمک ترا نیز که آب چند بول انسان و خاکستر تاک را با سرکه
 بپزند و طلا نمایند جذب قوی میکند پس از آن مرهم اکاله مثل مرهم نگار نهند و این تدبیر و ابتدا
 اما چون گفته گذرد اگر استلاد خون است قصد باید کرد و تنقیه سودا بعد از نضج مکرر باید نمود و ما و کهنه
 باید داد و تقویت اعصاب را میسر و جبات است و در نضج و طبیبانند صفا یا تخویا سی کنند و غذا
 چرب گوشت مرغ و در خانه فریه خورند و شیر آب کهنه بنوشند و آب آهین تاب مناسب و از جماع
 و خوردن ترشی با و بهر که سرد بسیار بهر بنماید و گاه گاه در طعام او سیر و پیاز باید کرد و حیل نماید
 که آب خورد و الا بهر ملاکت است و چون طرف آب از پوست که تا باشد از خوردن آن چنان
 نمیکند و بهر طور فنی که از جلد سگ یوانه ساخته باشند نیز بهر نمیکند و آب نیل از جرات است
 و شراب معز و جباب نیکو بسیار نافع است و در آب گرم نشستن و بول کردن در آن بسیار مفید است
 پیرمایه خرگوش نیز نافع است و اگر آگ با دیده یکدم نوشاد و دوام هار یک ساییده و بپزند
 آب بنیدازند و یک هفته در تمام روز بنوشند و همچنین و حصه دیگر در روز دوم و سوم خورند بسیار
 و هر که بهر شخصی متبر رسیده اگر نبات سرخ رنگ بقدر ناخن در فند سیاه حبس بستر بلع نماید فایده میکند

در حالات غیر طبیعی
 و در بیماریها

شیمی که نبات مشهور است بقدریکتوله در آب ساینده دهند و خوب بجاست و خطیایا و دشو نیز
در نیاب حبیب و حکیم کاشعا گفته که بهتر از پیاز در علاج سنگ یوانه هیچ چیز نیافتیم طریق آن
آنست که نیم من پیاز را آب گرفته در سه شبان روز بیاشامند و تا دین سروینی بار و عن نشسته
و کد و مفید بود و اگر عکبر سنگ یوانه را بر موضع گزیدن راوند یا بریان کند و بخوردن در سود دارد
و تریاق کبیر تریاق اربعه سودمند بود و همین است علاج گرگ یوانه و شغال و یوانه و پلنگ
و یوانه در اسوی و یوانه در وریاه و یوانه گزیدن که به علاج آن پودینه با شونیر و کبند
ضما و سازند و اگر پودینه خشک را آب پودینه سبز سائیده بر موضع زخم ضما کنند همان روز بشنود و گزیدن
را سو علاج آن سیر پیاز خور و ضما ساز و دیگر سنده و انچه خام را ضما کنند و شراب خور و اگر پوست را
یکند و بر آن موضع تهر در اساکن کند و نزل چهارم در او پودینه مرکب آن مشتمل بر یک میل و فو
و یک مقام است میل بداند و اصول ترکیب چنان به ثبوت پیوسته که هرگاه در معالجه اندک
مضر و مقصود حاصل شود سوی مرکب جمع کنند و همچنین تا از قلیل الاجزا کار بر آید به کثیر الاجزا
موجه نشوند رفیق اول در قوانین کلیه ترکیب آن متضمن بر دو طریق است طریق اول در
داعیه ترکیب آن بهشت است اول آنکه دوا و مضر کیفیت حاره کثیره داشته باشد پس
با صلاح او حاجت تبرک است چنانچه با تقوینا کثیر اعیانند و دوم آنکه طعم دوا تلخ باشد و طبیعت
اصلاح طعم آن محتاج تبرک است چنان با صبر نبات و عمل منبر و چنانکه سیوم آنکه بوی دوا
بد باشد بضعیه و ضرورت ترکیب میشود مانند آنکه با مضر فلو س عرق گل یا رمیا زند چهارم آنکه
دو اضعیف القوه است بنا بر قوت و توجه تبرک است که در نسل اختلاط تریب باز بخیل وقت
اسهال خلط غلیظ تخم آنکه قوت دوا قوی باشد و قوت مرض ضعیف این بنا بر اضعاف قوت دوا
با مضر اضعاف قوت دوا قوی باشد و اضعاف قوت دوا قوی باشد و اضعاف قوت دوا قوی باشد

صله و از زمانه
چگونگی از زمانه
سودا است و بعضی
گرم و خشک است
گرم و تر است
بوی دوا تلخ است
با مضر فلو س عرق
گل یا رمیا زند
چهارم آنکه
دو اضعیف القوه
است بنا بر قوت
و توجه تبرک
است که در نسل
اختلاط تریب
باز بخیل وقت
اسهال خلط غلیظ
تخم آنکه قوت
دوا قوی باشد
و قوت مرض
ضعیف این بنا
بر اضعاف قوت
دوا قوی باشد
و اضعاف قوت
دوا قوی باشد

بطبی انفوذ ساز و مخلوط میدهند چون ترکیب دغن بسان با موم و موم آنگه دالطی انفوذ است پس
 بسیار نیز بدینجهت یکد اورا سریع انفوذ نمایند نیز از تخصیص عضوی چون اختلاط روعن کل با سرکه یا با
 بعضو مخصوص چون خلط سرکه با دویه طحال یا بیدرقه عضو مخصوص چنانچه داخل کردن زعفرانی
 در قرص کا فور سبب تخصیص او با قلب استم آنگه مرض مرکب است پس دوا یکیه مقابله مرض مرکب
 نماید یافته نشود و لهذا حاجت تبرکب ضروری میباشد مانند ترکیب شربت بزوری در حیات کبره
 و یا آنگه ماده مرض مرکب است نمی یابیم دوا که مقابل هر دو ماده مرض باشد از جهت محتاج تبرکب
 و یا آنگه دوا می یابیم اما آنگه هر قوت دوا مقابل قوت مرض نیست یعنی قوت کی دوا قوی است
 و دیگری ضعیف مانند گونه که تحلیل قوی در دوع ضعیف دارد پس می آمیزند تا آن دوا که تحلیل ضعیف
 در دوع آنرا قوی سازد یا آنگه قوت کی مفرد مرض قویست و دیگری ضعیف و مقابل آن دوا را هم میسر
 اندازند مضطر ترکیب شویم چنانچه خلط کا فور یا با اسهیر در سن بنا قوت تبرید یا اسهیر طریق دوم در
 مقدار شربت و کیفیت درجه مرکب مخمومی است بر دو فرسخ فرسخ اول در معرفت مقدار شربت
 دوا می مرکب پس بدانکه هرگاه اراده نمائی که ترکیب بی دوا را پس بگیر نیست مقدار شربت هر یک
 بطرف مقدار شربت دوا دیگر مانند نسبت غرض خود از هر یک دوا را بسوی غرض خود از دوا
 دیگر پس اگر اغراض بهر یک دوا یکسان است بگیر از هر یک دوا جزو از مقدار شربت آن دوا که هم
 عدد ادویه باشد خواه مقدار شربت هر یک دوا برابر باشد خواه مختلف مثلا دوا چهار است پس در نتیجه
 مقدار دوا چهار حصه مقدار شربت او باشد چنانچه در اسهال خلط مقصود ضرورت بطرف ترکیب یابا
 و تبرید و صبر و تخم غلط داعی باشد و نیز غرض اسهال مساویست پس از هر واحد از اینها ربع شربت گیرند اگر
 اغراض مختلف باشد از حدس ساسی خود مقدار احتیاج هر یک استمر نماید پس مقدار شربت چهار واحد فاضل
 خویش بگیرد نسبتا اگر بجانب یکی احتیاج زیاده است مقدار شربت آن زیاده بگیرد و بجانب دیگر احتیاج

در ترکیب دوا
 شربت مرکب

مانند سه مقدار
 یک دوا را در یک
 دوا را در یک
 دوا را در یک

در این کتاب
در این کتاب

در این کتاب
در این کتاب

در این کتاب

کم است قدر نسبت آن کم بگیرند یعنی از ترید غرض زیاد است مقدار آن زیاد بگیرند و از دیگران
کم است در آن کم بگیرند و علی هذا القیاس فرسخ دوم در دواستن درجه دو مرکب است
که اجزای حاره و بارده از مفردات جمع نمایند و اقل را از اکثر ساقط کنند و از باقی اجزای بارده و
قسمت سازند پس آن درجه مرکب میباشد مثلاً از دوا بی حار در درجه دوم حار در درجه یک
و اویم پس حار در درجه دوم سه جزء حار و یک سد و در حار در درجه دوم چهار جزء حار و یک یست پس
جزء از حار و دو جزء از بار و جمع کردیم هرگاه دوبار در از هفت حار ساقط نمودیم پنج جزء حار باقی ماند
و آنرا بر دو و او قسمت کردیم و دویم در درجه یک است و دویم در درجه حار و هین قاعده در رطوبت
و یسوت است اگر باینها دو معتدل یا پس از اجزای حاره و بارده او در حار و بارده نمیشود و قیمت
محسوب میشود مثلاً از چهار و اگر یکی در درجه اول دوم در درجه دوم و در درجه سوم حار و دو و او چهارم
معتدل است پس بحسب قاعده مفرقه از اجزای حار و بارده شد و در از هفت ساقط نمودیم
باقیمانده و اویم چهار است پس را بر چهار قسمت کردیم خارج قسمت یک صحیح و یک نه مت حاصل
شد پس یک وسط در درجه دوم حار شد این ضابطه در آن کتب است که او و یه و متساوی الاوزان
باشند و اگر مختلف الاوزان باشند پس باید که وزن معین از او و یه که تمام او و یه را از وزن شریک
باشد بگیرند و کسر در آن افتد و درجه آن بموجب عدد بالا برآورد و انبساط است که بعضی مفردات
در مرکب اصل میباشد مانند خربق در ایاج لو غا و یا و صیر در ایاج فیقرا پس اگر این اصل از مرکب
و در کنند منفعت آن جل میشود یا بدل سازد نفع او اقص میشود رفیع دوم در مرکبات
یعنی قرا باین آن منضم است بطریق اولی و ترکیب انبساطی از آن را در جو
برای درم حار و بارده منفعت است صفت آن آرد و جو نقشه خطی حسب حاجت گرفته در آب بپوشانند
چون سوم صوره و صفا نموده در آب آن نشیند و نقل آنرا ساقط و بماند از آنرا طریقت کشیزی

و کبد رسیده و صنعت کبد انواع استسقا و سخت انزال سفید و آدامان و بعد انزال این
 از مضایق و در قلع حیات حقیقه و معال نافع و فادیه هر سوم است و قوتش تا چنان است که
 طفل سیاه و لفل سفید بر اینج سفید هر یک بست متعال فیون مصری و به متعال زعفران
 به چشمتال سنبل عاقر قرقصا فریون از هر یک یک متعال او دوی جدا جدا بگویند و بعد از آن نماند و
 پس سفید خالص شده وزن او دوی ششدر رسیده و جدا از قدر شربت از یکدنگ تا نیم متعال و دو حصر
 برای و زکوره و سیل سیرب بیاض و ناخن و سلاق و سه سفید صفت آن شکر بصری معسوله دوم
 پوست بلبله زرد و زنجبیل زرد و چوب از هر یک پنج درم و از لفل امیران از هر یک شش درم یک بند
 یکدرم کوفته و بنجیه بست روز در آب غوره پرورده در سایه خشک کنند و دیگر بار کوفته و بنجیه استمال
 بناوق البر و حرقت بول قرصه گرده و شاندر و عسر بول را نیز نافع باشد صفت آن
 مغز تخم خر بوزه ده درم مغز تخم خیار پنج درم مغز تخم کدو زر اینج خرفه تخم خطمی مغز بادام
 کتیرا شسته رب اسوس خشک شاش سفید کل از این تخم کرنش از هر یک دو درم بگویند و در آب
 بناوق سازند قدر شربت سه درم طریق سوم در حرف التا و تریاق را بعد که تریاق صغیر
 نیز گویند در آخردوم گرم خشک است و تا دو سال قوت او ماند و بعد چهل روز استمال کنند چهل ریاح
 غلیظ و جدا عظیم حال کبد و طحال میکند و مفتوح شده بود و برای سخم و معتق و تکلیف و جمیع فواید
 گزنده زهر ناک و سموم شیر و به و صرع و خفان و تولنج و امراض بارده نافع است و از انقباض
 که بسبب سردی است میگذرد و تسهیل و لاوت و اخراج جنین میت بسیار و لاکن مورد صلاحت
 و صلاح آن شیر تخم خرفه مقشر صفت آن حب انار خطیطیا ناروی و میضا را و در طول جزا
 هر یک مساوی وزن کوفته بنجیه بر وزن گاوچرب کند و باسل مصفی سه وزن او دوی ششدر معجون
 شربت از آن چهار دنگ یک متعال با گرم گفته اند که بعضی اطباء بعضی صفا تسطیح و خلط کرده اند

کله و حصر

بناوق البر

طریق سوم در فضائل و تریاق البریه

شیخ رئیس گفته که بعضی اطباء بعضی زراوند طویل را وند و حرج میکنند و این قوی است و صواب
 بخت حکایت کرده که در نسخه زعفران که بر اجزاء و اربعمائین شریقی زیاد کرده یا قسم تریاق کل مخلوق
 جهت سموم نافست غاصبت است که چون سموم بخوردنی آرد و اگر قوی نیار و دلیل آن با
 که سم خورده است صفت آن گل مخلوق حساب نهار یا رسا صای الوزن کوفته بخیمه بر وزن او
 چرب کنند و با غسل سفید شده وزن او به بیشتر قدر شربت یکدم پیش و پیش توان و شیراب
 فاروقی برانی خوردن گوشت فاسد و غیره صفت آن شوره هژده ماشه زاک ششما سه
 کسین و از ده ماشه هجرانیکوب کرده و قرع و انبیک یا تش ملائم بچکاند و باید که دهن فرج گل
 کنند و هرگاه بخار سرخ نماید آتش را موقوف نمایند طریق چهارم در حرف ابجد التازی
 جلیجین معرب کلکلیست قوت و اما چهار سال باقیست در آخر دوم گرم و خشک معرب و اما
 و محقق طبوبات غریبه عده جهت میردین و فضول بارده افوق و جهت درد مفصل و لثوه
 و فاج و نفیت سنگ گرد و شانه و عسر البول مفید و قندی و شکری که آنرا و فارسی گفته اند
 گویند قوتش تا دو سال باقیست در اول دوم گرم در میوست محتدل بعد از غذا تا مع صغیر
 بدماغ و جهت ابتدائی سواس جنون نافع و هر دو قسم گفته اند چون بچوشانند و صفا نمایند قانم تمام
 شربت در و کر میشود و آب طلیح او باید که با شش مثل او باشد و چند آن بچوشانند تا شربت رسد
 صفت آن برگ گل سرخ یک تا ششده آثار هر دورا بطرفی کرده کف مال نماید که خوبا میخشد
 بعد از آن چهل روز در آفتاب گذارند و همچنین است ترکیب با خشن گفته شکری اگر لطیف تر خواهند
 بجاشی کردند که قدر شربت در طلیح تا چهارده مثقال و از جرش چار مثقال و از شکر آمله عده
 قوت دهد و ششما آرد و حرارت بکدر تسکین دهد و اسهال ماری منفعت بخشد و معده را با صلاح
 صفت آن شیر آمله منقی و دوازده مثقال طباشیر سفید سماق منقی گل سرخ زرد شک منقی

نسخه
 جلیجین

نسخه
 جلیجین

نسخه
 جلیجین

جلیجین

نسخه
 جلیجین

با درخت بید پوست بیرون پسته از هر یک کیتقال کشید خشک قشر مغز تخم خفته قشر از هر یک کیتقال
 مرورید یا سفته چهار دانگ عنبر شهب ق طلاء ورق لقره از هر یک دانگ نبات سفید آب شیرین
 از هر یک وزن ادویه پودر مرتب سازند جوارش عود شیرین تقویت معده از ازاله طوبت و
 بغم کند صفت آن قاقلیق در حبشی زنجبیل دار فلفل زعفران از هر یک در می عود
 قر فلفل از هر یک پودرم بکوبند با غسل سه وزن ادویه بیشتر شربت کیتقال جوارش کمونی
 که آنرا همچون کمونی نیز گویند برای برو دت معده و جشای حامض برو دت آتشین و فتنه و قلیله
 نافع است صفت آن زیره کرمانی مدبر پنجاه درم فلفل سیاه پانزده درم برگ سداب
 در سایه خشک کرده زنجبیل از هر یک بست درم بوره ارسی پنج درم کوفته و بنیخته با غسل سفید صفت
 سه وزن ادویه یکدست و مقرر تیار سازند شربت از او درم تا دو شقال جوارش مصطک بر
 برو دت معده و جگر و ریاح و سیلان لعاب مفید بود صفت آن مصطک ششقال کوفته و نیم تا سه
 شکر سفید می درم گلاب بقوا ام آرند و قدر شربت از شش شده تا دو درم طریق پنجم در حرن الحاح
 المصطک حب بن حار سبک بلغمی در دو یا بلغمی را بسز و بهق سفید و سیاه را بسته شربت
 نائل کند و الد با جدر فرموده اند که الد ما دغم بر جمیحت بهق استعمال مفید بود بسیار نافع میگرد
 درین باب عدیل ندارد صفت آن لعل زرد یا لیه سیاه صبر از روت یکصد مثقال تخم شکر
 پنج جز و خول صغیر فارسی شونیز زیره کرمانی نمک طبرزد و خاک روی از هر یک یکدست و سیصد مثقال
 گند ما حکنند و در طاس وین در آفتاب بنگارند و باقی ادویه را کوفته بنیخته یا بنیزند و حب
 فلفل بنزد و هر یاده و کیتقال تناول کنند و طعام نیز باج خورند حب فقیهون برای اعراج
 سواد سودا وید و بلغمیه مفید است صفت آن فقیهون دو درم غار یقون تربد سفید محو
 خراشیده در روغن گا و حب بنوده بسطو خود و سبفای فستق هر یک می بکوبند و با آب

جوارش
عود شیرین

جوارش کمونی

جوارش مصطک

در حرن الحاح

حب بن حار

حب فقیهون

حب ایچ

حب ایچ

حب ایچ

حب ایچ

حب ایچ

حب ایچ

حب ایچ

بادیان بسترند هم کثیرت است حب ایچون بر آن در صفت آن ایچون زعفران
 گویند کثیر اجماع مساوی همه اسائیده در آب کوکنا ر بقد وانه موثقه جها سازند بخورند حب ایچ
 بجهت صداع مزمن و سکه و امراض عین نافع باشد و دماغ و اعضای رئیسه از فضول
 و اخلاط بلغمی پاک کند صفت آن سنبل الطیب از حبیبی عود و بسان حب لبان نخه مصطکی
 اسارون زعفران از هر یک نیم باشد صبر سقوطی شست داشته کوفته و بخیته سفوف سازند و گیرند
 از این سفوف دو درم زید سفید بچون خراشیده دو درم حب البیل غار یقون انیسون از هر یک
 یک درم ششم غفل نمک هندی از هر یک در انگ کوفته و بخیته باب بادیان جها سازند و خوراک تا کینوله
 حب شش غفل غلطه از سینه پاک کند و ربو و ضیق النفس را بیایت نافع باشد و امراض
 چشم و سینه و صفرا و دفع کند صفت آن نفثه تربدرب اسوس و رقیق گل سرخ از هر یک
 یک درم سفوف نیاز یقون از هر یک یک درم کوفته و بخیته باب تازه شتر جها سازند و بخیته شتر
 حب تخم خشخاش برای نزله و سرفه و زلی نافع است صفت آن تخم خشخاش کثیر صمغ عربی
 نشاسته برابر گرفته در آب کوکنا حب صحت حب بسته در دهن فرد گیرند حب انه تمر هندی
 برای سرعت انزال بیایت مجرب است و زوده است صفت آن گنیزند دانه تمر هندی چهار درم
 در آب خیسانند و پوست آنرا دور کنند و مغز آنرا بدو چندان قند بگویند و جها بندند بقد و بخود
 و دو حب بخورند حب نیوی برای جذام از مجربان است صفت آن زبوق سم الفاراز
 هر یک یک درم کند شش درم راند چینی سه درم صمغ عربی دو درم زبوق را در آب لیون قتل
 کنند و باقی ادویه کوفته و بخیته در مراره گویند شتر حب مقدار مونگ بنزد دیک حب صباغ
 دیک حب مسمی استعمال کنند حب سندروس از برای بواسیر خونی مجرب است صفت آن
 پوست بر صمغ سوخته سندروس شیطج هندی از هر یک پنجاه شسته نوشا و رقیق گل سرخ کوفته

حب حبیبی

حب بلبله

حب حبیبی

حب حبیبی

از ان در سایه خشک نموده و میدره کرده جوز بواجتری بهر یک یکپا و کوفته نیمه با یک کنگره
 باشد قدر حاجت بقوام آورده گویا به بندند و حب مزاج بر بند حب میانی از برای دفع
 سستی که بعد از جماع طاری میشود نافع بود صفت آن موسیائی سه جز صمغ عربی یک جز و نبات
 سفید برابر هر دو در گلاب حل نموده حب بندند قدر شربت از ان نیم شقال با مال لعل حب بلبله
 جت اقسام صداع و مالینو لیاد امراض چشم مفید صفت آن پوست بلبله زرد پوست بلبله کالی
 بلبله سیاه آمله تقشر پوست بلبله کلسه از هر یک سه ماشه سنکلی شش ماشه غاریقون نیم سفید
 ترب سفید مخموف خراشیده لاجور مغسول از هر یک دو درم کوفته نیمه جها سازند اگر لاجور و نبات
 صبر مطبوخ از هر یک دو درم عوض آن کنند حب هندی برای آتشک مجرب است صفت
 اجوائن خراسانی اجوائن رب اجوائن ساده کچله بهلا نوه از هر یک چهار یا سیاب سه ماشه در کل
 انداخته و بهر کرل کنند بعد از ان کچله را کوفته و حل نموده چهار گری بکنند پس از ان بهلا نوه را
 کلاه و در ساخته چهار گری کرل نمایند و باد و وزن ادویه قند سیاه کنه بیامیزند و شانه زده
 بندند و حب صبح همراه جفات که بقدر پا و آثار باشد و حب شام همراه دوع که بقدر پا و آثار باشد
 تا هشت روز بخور و بعد نیز از دال مونگ ترب شیر و شیرینی نماید اگر از خوردن این حب جوثر
 و شوق از پوست کچال پوست کنای خشکی و یا بلبله آمله در آب جوشانده مضغه کنند مضغه لینه
 برای سرام حیات فائده دارد صفت آن عناب پستان شغیر تقشر نیم کوفته کل نفثه سبزه
 گن خطمی خشک اکلیل الماک یک کنی انجیر خشک پنجه در سه طل جاشد هندی باطل آید یا لا
 و شیرین و آب کمانه از هر یک پنجه درم و عن بادام عن کچله هر یک دو درم اضاف نموده نیم گرم تخمه نمایند
 اگر تری خود اینقدر درم خرفوس خیاز شنبه در دو درم نیز داخل نماید کده کب آن نیست باید که بگیرند
 طعمی که حبش بقدر خضر باشد و طول آن نهشت انگشت نرق بهر نیست که از چرم شکل کیده و خنه باشند

و عند الضرورة از مشانه گاو سازند و بر انبوه بی بوجده حسن بنند و آب حقه اندرون پیکر کرده بکوبند
بنفشانه و بیه و دونه و ترسیل آزند و بر انبوه را چرب کنند و پیش از حقه مسهل آب بیک گرم او مان بماند
حقه نمایند و با فعل مروج نیست که پیش از حقه از آب بیک صابون حقه میکنند و بعضی صابون با
نیز مسطح میان زرد و پیکار کرده و در دوسری بعضی استغسه دارند و دوسری بر آبش
نهند و در قوت و در دمان و مانند آن بیمار را بر زالوی می خوربانند و بر سینه را بر آبش نهند
و بعضی در وکیل کنند و در زحیر کیه بسوی پشت نهاده مستقی بنشانند و سرین را مرتفع
دارند و در امراض دماغی مستقی بنخوابانند و زیر گردن بر آبش نهند و حمل جدا را برای
تحلیل در مرم سفید است صفت آن جدا را در جو عنب الثعلب گل از منی رسوت
صندلین مسک حاجت گرفته و آب عنب الثعلب بنیر و آب کشنیر بنیر و افق و کارسانیده بته
سرشته بر داند و حمل زعفران که برای گرم کردن فرج نافع است صفت آن مشک
مشک زعفران سادی در شراب بمانی جو شانه خرقه بدان تر نموده بر داند و حمل عود
برای تنگی فرج سفید بود صفت آن عود سعد بود و در اسن فر نفل را یک هر یک و می مشک
و انگلی بسایند و صوف شراب تر کنند و باین ادویه آینه زن بنخوابانند و در داند و حمل زو سیلان
رطوبت فرج باز داند و صفت آن مازوی سبزه تخم محاض از هر یک در مرم جو زهر جفت الحیدر
از هر یک یک گرم کوفته بخیته جفت بلوط گلنا حسب کار گرفته و آب جو شانه صاف نموده و بر آب
بان تر کرده و ادویه تر بر آن باشد و بخوبی در حمل مازو دیگر برای تنگی فرج سفید بود صفت آن
مازوی خام و جزو قحاح از خرنوب و هر دو را سائیده با شراب آمیخته بته سرشته بر داند و حمل
میعه سالیله برای نزل کردن زن صفت آن میعه سالیله زاج مسادی بقدر کیسرخ با
سرخ حمل سازند و فی الحال عورت منزل گردد و طریق ششم در جوف انحاء

حمل جدا
حمل زعفران
آن بود
حمل زو
حمل زو دیگر
آن سالیله
در جوف انحاء

خبر آرد مونگ برای اقسام سرسام غشی نافع صفت آن آرد مونگ شیرگاز
 هر یک پا و آرد آرد و شیر بلیه نان از یک طون خام از یک طون پنجه سر و غن کل که از طون
 خام بر سر بند خبر و دماش برادر و کج کلید و صانع کجی حار نافع بود و صفت آن
 آرد و دماش را با نکی خلطت با آب لیمو نان از یک طون خام از یک طون پنجه و طون خام اند و غن کل
 یا و غن با بونه چرب و بر جاد و بند و اگر بخیل و جوز القی که بین پهل مسند نیز آسیر مذوقی تر بود
 خضاب که در دو گهری در سیاه کردن میزند صفت آن باز و چهار حصه سنگ آه و دو حصه نوشادر
 یک حصه شب یا می نیم حصه زرد و کلخن بریان نمایند یا سوخته سیاه شود همه ادویه را با یک سینه
 در ظرف آهنین نهند و آب گدازه آمیخته بسته آهنین صلا کنند اول موزاب آب آمله بشویند
 بعد از آن خضاب مذکور و دو گهری با آب مله بشویند خضاب دیگر صفت آن درق نقور
 و شیر فانی و خندان بماند که حل شود با شانه صرب بعد از تصفیه بگویند خضاب دیگر صفت
 آن در سیمه کینه خاد و هر دو را در یک در آن آمله خیسانیده با خمیر کنند و دو گهری در آفتاب بکیند
 بعد از آن بماند فائز بماند که ادویه قوی دماغ و خضاب بماند و نقل و سک دلا دن
 و خندانید تا دماغ بسبب و خضاب ضعیف مستعد نر نشود خمیره خشک است جهت سرسام و
 پیچ ابی صداع و منع نزلات حاره و صلاح ریش شش دفع در دینه و تعدیل اخلاط محتر و دین
 حرارت مزاج نافع است قوت آن تا دو سال باقی ماند صفت آن کوکبا رکمان با تخم صندل
 نیکو سیاه و با دو نیم آرد آب باران بنیزند و صاف کنند و کینم تا قند سفید انداخته بقوا اجماع
 آرد و خمیره صندل برای خضقان حاد و تقویت قلب دیگر امراض نافع است صفت آن
 صندل است تقال در نیم آرد کلاب آب کش باز و زتر کنند بعد از آن بچشانند و شیوه
 آن بگیرند و با نیم آرد کرب سفید بقوا کر نه طریق به ختم در حرف لدا ل المله و بیدا لورد

خبر آرد مونگ

خضاب

خضاب دیگر

خضاب دیگر

صندل و بیدا لورد

ساده
بر غرض دفع اول
و تا لشکر هندی
کسل دارد و در
گزینه آخر

دوا رنگ

دوا اصل

دوا شیرین

دوا قهقاری

دوا تشکا

دوا جگر

دوا سحرک

سجود بیدار و در سجود رو نیز گویند برای انواع صلع بارد منفع صمد و انجبره و دوی و طنین
و ضعف معده و جگر و انواع استسقا و قلع سده جگر و تحلیل سایر اورام و دیلات و صلابات
نافع است و ظاهر احار و در جوابی است صفت آن سنبل الطیب مصطکی زعفران طباشیر
دارچینی از خراسان و قسط شیرین غافل تخم کنوت فوه کاک مغسول منقح تخم کاسنی تخم کرشم
زراوند طویل حب بلبلان و غرق و نقل و اندیل زهر یک یکدرم رقیق گلشن برابری و یکدسته
و بخته اصل سفید زردان و دو پیچوا که زرد شربت از یکدرم تا دو درم و دوا و طبرنگ برای دیدن
نافع است صفت آن طبرنگ کالی سرخ و منه ترکی یکله زرد حب النیل قسط تلخ زرد
نمک هندی مسوی بکوبند و بکار برند دوا اصل تولید منی کنند و بهایت لغو ظاهر
صفت آن آب پیاز خردی اصل سفید و خرد و بچوشانند تا بقوام شربت و شقال
دوا و شیرین حبست ضعف باه که سبب آن جارت باشد نافع بود و منی را زیاد کند صفت
آن تخمین سفید صاف کرده منی درم در و طبل شیر گاو تازه بچوشانند تا غلیظ گردد شربت و تولد
دوا منی قهقاری در تقویت سده بغایت قوی الاثر است صفت آن قهقاری منی سبب و دراد جو
گیرند و پارچه را بران گذارند و در خاکستر گرم این را بنگاه دارند تا دمایک آرد بالا اوسرخ گردد و تفاح
بریان گردد و دوا تشکا را برای اذابت درم طحال نافع است صفت آن سما که بریان
یک حصه خردل سه حصه کوفته و بخته بقدر یک شمشه بخورند دوا اصل عرق برای بند کردن
عرق سفید است صفت آن گل از منی باز و کفای گلشن و درانگ ساموئی و عن گل و لعاب
اسفنج از زهر یک حباجت آمیخته برین مالند دوا اصل کسک تقویت باه بی طبر است صفت
آن گبیند خشک خشک و آنرا بکوبند و صافی نموده در آب خشک سه شبانه روز در آفتاب پرورند
و هر روز تازه میکنند و آنرا آب خشک سه و من خشک بکار رود و من خشک کنند و سه درم

دوا غلب

دوا رماق

دوا رماق

دوا رماق

دوا رماق

دوا رماق

دوا رماق

دوا رماق

دوا رماق

ازین باده درم شیر تازه و ده درم نبات بنوشند و دوا سحر جل یعنی بوی در تقویت معده
 بغایت قوی الاثر است صفت آن طریق ساختن این مثل دوا زلفاخ است و ارماق
 برای حبس اسهال مفید است صفت آن سماق که زواج زیره انیسون بایاقا یا سنبل
 حب الاس و روکنه بر بیان مساوی بکوبند و تیار سازند و سه درم با شربت سیب رند و دوا
 سم القار برای اسقاط دانه بواسیر از مجربات حکیم علی است صفت آن سم القار بکوبند و در
 خرجوش دهند بعد از جوش سه روز در همان شیر دارند و بعد از سه روز بیرون آرند و مقدار نصف
 عدس بر سه بواسیر بکوبند و در شب گذارند سه بواسیر را جذب میکند و خارج نماید و بار یک میکند
 و جلالت در یکماه ساقط میکند و دین اساقوت مزاج میکند و دوا می شب افیونی
 برای رمد مفید است صفت آن بیکری را در روغن گاو بریان کنند و افیون اخته و قوی
 روغن زرد دیگر بالای آن ریخته در کچما همین از دست آهین مخلوط کنند و بکار بند و دوا می
 شب میانی برای حنّان یعنی بدبوی بغل مفید است صفت آن شب میانی برگه سنبل
 صندل و اسکاسوی بکوبند و دوا بر قفل عجیب بر سه هیضه و جع الفوا و تقویت معده
 بعدیل است صفت آن بکیر قفل و سیب سرکانی چنانچه بر قفل اندکی بیرون ماند و
 تمام قفل در سیب داخل شود و چند روز همین طور گذارند بعد از آن استعمال کنند و دوا می محلقه
 حلق شرک صفت آن آک کتب ناودیه ریخ برابر ساین طلا زد و دوا المسک بار
 و تقویت اعضا ریس و رفع حرارت تخم و نافع است صفت آن حواریا سفته که ربای شمعی
 از هر یک که شقال به شیم قرض طیا سیف صندل سفید گنج کلخ منوع الاقاع کشنیر خشک مقشر
 تخم کدو شیرین گل گاوزبان خشک تبنی عنبر شهبان هر یک نیم شقال آب سیب شیرین است و ریخ
 شقال و قند سیخ شقال به ستور مقصر معجون سازند و شربتی یک شقال دوا المسک حار نافع است

از برای خفتن فواج و قوه و صرع و خبت نفس است و کثر از استلای مقوی قلب است و
 معده را پاک کند و لشف و طویات از آن میکند و معین است بر دفع غذا و صفت آن زرنبا
 در پنج مراد یا سفته که با لب از هر یک در یک بر ششم قرض شد و هم بهین سفید بهین سرخ مثلین
 سافج هندی قاقله و نقل از هر یک پنج درم شدند و نقل زنجبیل از هر یک چهار درم شک
 سه ماشه غسل سفید یک انار بر ششم انقضض نمایند که مثل غبار گردد و پس از آن جوهر
 خوب صلا یکرده باقی ادویه کوفته بخیمه با غسل سفید بشویند شربت نیم مثقال بعد از دو ماه
 استعمال کنند چون جدا چهارم حصه همچون سیاه نیزند و جمیع افعال خصو صکار و دفع موم قوی
 خواهد بود و دو آهندی که سمی به بنیا پاچاک است بر آذربایجان و چین و عجب الفعل است
 و اند شریف اکثری کثول در رب جمال سفید و نفاذ عظیم میگرد و صفت آن خنجر اتی
 مونه هندی بیلگی کشنیر خشک زنجبیل نیم الا صندل سفید کثول حسب مزاج تغییر تبدیل در وزن
 نمایند و در مزاج گرم مونه زنجبیل موقوف کنند و دیگر نه هر یک ماشه مجموع را در نیم انار آب جیاشند
 و صبح بخوشانند هرگاه چهار دام باند صاف نموده افشرد و بنوشند و نقل آرد را با آرد آب خوشانند
 وقت شام بخوراند و او پدید آمدن برای نصیبت جصاه کرده و شانه سفید است صفت آن
 ابتدا پیدایش انور بر کوی چهار ساله را در سج گفت و خون اول از آن بگذرانند که ریخته شود و بیاند آن
 انگه دارند و چون بنج شود از کار دباره بپار کنند بطوریکه از عینا محفوظ ماند و آفتاب غزال خشک کنند
 چهار مثقال همراه آب یا آب کف خورند و یک و یک لفظ فارسی است اقطاع و انه بواسطه
 کنند و گوشت زیاده که بانشد رفع سازه صفت آن سیاه نو شاد در قلی یعنی سحی از هر یک یک
 نوک را آب نارسیده هر یک طل کنند زرنج زرد از هر یک یک طل نیم اجزا را با سر که بسیار نایاب
 گشته شود پس خشک کنند و مرتبه دیگر آب سر و بسیار آرد و دو یک بپوشند و نگارند و طریقه

دو آهندی

دو آهندی

دیگر یک

هشتم در حرف الذال المعجزه فروز سنگم برای فرجه چشم نافه صفت آن سنگه شوشه
مفسول بهر دسوی سائیده فرو سازند فرو و صیبه برت زلف الدرم جاحات مفید است
صفت آن صیبه کند دم الاخوین قاقیا بر ابریکو بند و پاشند فرو و کافور برای خوش بوی
حار منفعت آن طباشیر گل سرخ کته سفید مغر کنول کته کافور و دسوا کونه
بخسته بر زبان پاشند فرو و کند رحبت پر کردن جراحات غایره مفید است صفت آن کند
صبر انزروت زراوند دم الاخوین دسوی همه را سائیده پاشند فرو و لسان الثور برای
جوشش دهن بار و نافع است صفت آن گاوزبان هونته الایچی خورد شب یانی بونته
دسیاهی تا به برابر همه را سائیده بر زبان پاشند طریق نهم در حرف الراء المملع روغن
بابونه محلل بود امبارده و مخفف است و طلاء او برای گرانی ساسه و تحلیل ریح اعضاء و در دگر
و مفصل نفوس و جت درد گوش بار و دیگر امراض نافع صفت آن گبیر ندری
گل بابونه و روغن کنجد بنید از ندر و شیشه کرده در آفتاب گذارند چون گل بابونه پخته شود
بیرون کنند و در همین بعل آزند و همین است ترکیب ساختن روغن گل و روغن بنفشه و
روغن سوسن و روغن زرد کس و روغن یاسمین و نفع روغن بنفشه و روغن گل و روغن
یاسمین در سفوفات مرقوم است اما روغن سوسن جهت کشودن عروق افواه بواسیر
و یک اوقیه سسل قوی و غرغره اربابا لصل جهت خشونت قصبه ریو داشایدن او جهت رفع
سمیت فطر و قنوج و ایلا و دس صفراوی و برای امراض رحم و درد عصب شر با وضاد مفید است
روغن زرد کس محلل یکن درد سرد او و ریجی و مفتخ فم رحم رافع در دهای آن موافق امراض
عصب روغن بادام تلخ برای درد گوش بار و دیگر امراض مفید است صفت آن
تلخ منقشر کرده بکوبند و اندکی نبات سفید سائیده پیخته و طبق سی بر آنش زغال گذارد و دست از آب

فوری کافور
فوری صبر

سید

روغن بابونه

مکتبہ

١٠

عشق و محبت

ترساخته مغز بادام را بقیشارند و ظرف را اندکی کج دارند و همین است که گشت آوردن روغن بادام
 شیرین روغن کدو و این روغن ها را بغیر از آتش نیز میسازند روغن سبید انجیر سهل بلغم بود
 و عصا را از طوط پاک کند صفت آن سبید انجیر پاک کرده بریان نموده کوفته در آب بجوشاند و کوفت
 همگی در ظرفی تمام کف گرفته شود و آب زرد میماند پس از آن کف را با بجوشانند که تمام روغن جدا
 بر آید روغن برصی که بر ویانند صفت آن برصی را در آب بجوشانیده زردی از آن گرفته
 در آوند آهن یا مس انداخته بر آتش نهند که سوخته گردد و از چربی بقیشارند روغن ترب
 در گوش را نافع بود و نقل سمع و بادیک در گوش بود و دفع کند صفت آن روغن کنجد کج در آب
 ترب سه جزو بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن باقیماند یک گرم در گوش چکانند روغن حنا
 عرق الساق و اجاع مفصل را نافع باشد و موی را سیاه کند صفت آن برگ حنا نیم امار در دو تا
 آب بجوشانند تا نیمه آب باقیماند صفت کنند و با نیم امار روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد و روغن
 بماند روغن جسته بر آله و در غشیه و جمیع امراض بارده فرسوده فایده میکند صفت آن
 سیاه تخم دهنوره زهر سیاه از هر یک یک گرم روغن کنجد است در م روغن را گرم نمایند تا که سرخ شود
 بعد از آن از آتش گرفته اودیه بنیزانند و از دسته آهنی خوب حلاکده یکبار برند روغن دیوار
 تالیف حکیم علی از برای ضرب و سقطه و اندمال جراحات بی نظیر است صفت آن گلاب نذر زرد و
 چوب دیوار اصل السوس را بیک از هر یک هفت شقال نیم و با هفت و نیم شقال دوده سقف کسبک
 نود بریان میکنند آینه با خب کحل کنند پس از آن در و یک با سه صد و ده شقال آب با آتش ملایم بجوشانند
 تا ثلث آب بماند نقل آنرا بریزان آوند و یک همان قسم بر آتش باشد و نقل بر آوند و در آوند و در آوند و در آوند
 کرده در همان دیک بقیشارند بعد از آن روغن کنجد و دود شقال داخل کرده با آتش ملایم تراز آتش
 اول بجوشانند که آب جذب شود و روغن بماند و جهت در و مفصل و در و های فرسوده اگر

روغن سبید انجیر

روغن برصی

روغن ترب

روغن حنا

روغن آله و

روغن دیوار

پانزده شقال هو جو پیر و پنج شقال قند یا فیه کنند بهتر بود و روغن عاقر قا برای تقویت باه
از جربات است صفت آن عاقر قا هفت شقال فنیخم کوبند و در یکرطل آب بنهند تا که آب
پانزده شقال بماند صاف نموده روغن زیت یا روغن کنجد یا زرده شقال اندازند و جوش دهند
که آب بسوزد و روغن بماند پس از آن استمال کنند روغن عروسک که شتیاق در دل مردون
پدید میکند صفت آن عروسک که در هندی بر بهولی گویند در روغن گاو بریان کنند چنانچه
بگدازد پس از آن بر فسیب باله و جماعت کنند هر دو شتان یکدیگر شود و روغن قرع
جست صداع و سهصداع پس پی نافع است و در طب مسموم و در دوم سرد تر است صفت آن
پوست که و خراشیده با تخم و تخم کوبند و آب گرفته چهارم حصه و روغن کنجد یا بنفشه بچوشانند که
آب بسوزد و روغن بماند و روغن قسط برای دور می و طین بنفشه صفت آن قسط ده دریم
یکم و فیه شنبی در سر که بخشانند و در نیم تا آب بچوشانند تا به نیمه آید نیم تا روغن کنجد بر سر آن بریزند و بخوشانند
تا آب فانی شود و روغن بماند استمال نمایند و روغن که بود در مسخ مثل روغن قسط است
صفت آن شیر که بود و حصه روغن کنجد یا بادام یک حصه بهم بچوشانند که آب در روغن بماند
روغن خوش طبع حکیم علی خطوی است و در زخمی سیاهی انبوهی فی نظیر است صفت آن
پرسا رشان طباشیر سفید که بهاق زرد و گلنار مصطکی روی از هر یک یکجز و لادن پوست انار
فوقل پوست بلبله شکل واحد و جزو پوست بلبله نازوی سبز از هر یک سه جز و آمله منقی پنج جز
برگ مورد و دانه جز و ادویه را گرفته بچشانند روز و آب گذارند و با تش نرم بنهند تا قوت و دوا
در آب دوا بدست خوب بماند و صاف نمایند اما بخومی که جرم دارد همراه مانده باشد پس از آن
روغن کنجد خالص روغن گل بر یکجا جز و صاف نموده و آتش نرم بچوشانند و به هم میزده باشند
و در آخر آن جرم بسته میشود اول بیرون آید و سر کرده در ظرفی کنند بعد از آن روغن گرم را

مکتبہ اسلامیہ

روغی و مال

روغن قلع

روغن کا ہو

خسک نموده بر آن ریزند و همچنان نگاه دارند باینکه در آخر احتیاط کنند که هم گند و هم روغن
 نشود و روغن مصططکی معده را قوت دهد و صفت آن مصططکی که بیطل در سطل روغن کیند و سطل
 آب بچوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و بهتر این است که مصططکی که بوبند و باروغن بچوشانند تا که گدخته
 شود و روغن مندمی برای قوت باه و صفت آن مندمی را با برگ بونج و گل بکیرند و آنرا که
 آب بپزند و کوفته بست سیر شیر بکیرند و با بونج سیر روغن کیند بچوشانند که شیو فانی که در روغن بپزند
 خوراکش تا تک طریق و هم در حرف ازاء المعجمه زروق اطریفل یعنی تر پهل
 قرص در حرف بول افغ میکند صفت آن بلبله بلبله آله همون گرفته کوفته شب در آب
 تر کنند صبح آزا بچوشانند یا بدون چوشانند بکاری غایند زروق شب یانی برای دفعه
 قرص جدید قدیم سوزاک معمول است و مفید بود و صفت آن شب یانی یعنی بپزگی کیتوله
 نیله توتنه شمشاد هر دو را خوب بریان کرده در یک انار یا بالآ آب حل کرده و در شیشه انداخته
 چهار گهری خوب بچشانند که خوب حل شود بعد از آن هر روز پنج شش دفعه بکاری می نموده باشند
 و اگر این هر دو در آب چوشانند بکاری سازند نیز نرا در است طریق یا ز و هم در
 حرف اسپین است گلو برای تب مرکبه یعنی مفید است صفت آن گلو ی سبز را باب
 شیرین بکوبند و بقیه نشود و آنرا در پاله سفال نموده و برین طرف را بسته در سایه نگاه دارند و بعد از
 در روغن آب بالای آنرا در کرده و آنچه نه نشین شده باشد در سایه خشک کنند و سحوط کا پهل
 برای نزول آب تنقید مانع از آشنای گرفته شدیگفت که از وقتیکه آسمان این یکم نزول زیادتی
 نکرده است همین قدر که است ادب است سال درم صفت آن کا پهل چهار ماشه زعفران دو ماشه
 شک خالص تا پرا از هر یک یک ماشه کوفته بخت قدری قلیل آسمان غایند سحوط شک بر ختم مفید
 است صفت آن فلفل شونیز کندش شک هر یک بخت حاجت گرفته در آب سائیده سحوط

روغن مصططکی

روغن مندمی

در حرف ازاء المعجمه

زروق اطریفل

در دین

سحوط کا پهل

سودا شک

کفند بعد از آنکه دهن پر کرده باشند تا دو اندرون دهن و در سفر جلی مسهل قویج را بکشاید و
 معده را قوت دهد و ششهای طحالی را در صفت آن به صفیانی رسیده مانده از پوست و دانه
 پاک کرده و کپری در دهن خل خمر جو شاشند بعد از آن بگویند و بغیا زرد و باد و در طل غسل بقوام آرند
 و تخمیل و از فلفل و از حبیبی از هر یک دو درم میل فاقه زعفران هر یک سه درم مصطکی بخدرم
 مقوم نیاده درم تربیدی درم بگویند و میان آن بریزند شربت از آن بمقتضای سفوف برگ آید
 برای ضیق النفس بار و بطنی و سرفه نافست صفت آن برگ آگه که زرد شده از دخت افتاد
 باشد یک انار چونه بری و یک از هر یک و نیم دانه نخته هر دو را در آب ساینده بر برگ مذکور طلا ساخته
 خشک نموده بر سوچه گلی نگا داشته در میان آتش پاک شستی تا یک پاس گذارند تا سوخته شود و در
 مناسب بکار برده سفوف هیچ بند برای جریان منی مفیدست صفت آن بجز بند سیاه
 تخم بلبل از هر یک دانه گوگرد و ناله کمانه اندر جو شیرین از هر یک شش دانه سوخته است و چهار دانه
 کوفته بنخته با هم چندان شکر تری آمیخته سفوف سازند هر روز یکینوله آب سرد بخورند سفوف
 تخم فنجنگشت که بدور منی و دندنی تحریک آرموده است صفت آن اصل السوس مقشر
 و دو درم تخم کاهوسه درم گنار چهار درم گشخ تخم سداب تخم فنجنگشت از هر یک نیم درم کوفته بنخته سفوف
 سازند شربت سه درم سفوف چوب گز برای جرب سینه و سوزاک آن شک هر نیم آید که با آب بسیار مضیت
 خصوصاً بعد تنقیه بار با تخم بر نموده صفت آن بلبل زرد چهار ماشه بلبله کالی سی ماشه بلبله چوب
 از هر یک یازده ماشه آله بلبله سیاه از هر یک ده ماشه شانه سه ماشه گل سرخ شش ماشه راوند
 چینی پنجاه برگ ساقی است ماشه کوفته بنخته شکر سفید برابر سه آمیخته سفوف سازند خوراک بکدام
 سفوف حجر الیهوسنگ کرده و مثانه پاک کند و پاره پاره کرده بیرون آرد صفت آن
 کلته پانزده درم تخم خرنوبه تخم خیارین تخم کدوی شیرین از هر یک چهار درم و نیم سیالیوس دو درم

خوبتر است

خوبتر است

خوبتر است

خوبتر است

خوبتر است

خوبتر است

صنع عربی نشاسته کثیر از هر یک سه درم حج المیه نوش مردم کنند سفید باشد و شست و بکوفته بخینه
 سفوف سازند شربت و درم باب بخود سیاه سفوف زرد چوبه درازا قرصه کنه تجاری لعل
 محرق از موده است صفت آن زرد چوب آمله تقشیر مساوی الونان کوفته و بخینه با همون
 ادویه سکر سفید آینه سفوف سازند و از هفت ماشه تا یکتوله همراه آب بخورند سفوف سنگاره
 مسک مبولدنی تالیف الد شریف بر اکثر انزال نیز بسیار مفید است صفت آن سنگاره
 خشک گوند از هر یک شش ماشه ماز و مصطلکی از هر یک ماشه تا یکلهای خصیه شعلب هر یک چهار ماشه
 نبات سفید برابر ادویه کوفته بخینه سفوف سازند و خراک از پنجاه ماشه تا هفت ماشه سفوف سنگا مولی
 برای قوت باه تالیف الد شریف صفت آن پوست خج سنگا مولی پوست خج اوط کساره
 آرد ماش برابر جدا کوفته بخینه سفوف سازند و صبح هفت ماشه شیار و بخورند سفوف طین
 و این سفوف نشانی که نینداسهال ماری مرضی دومی را نافع باشد صفت آن نشاسته
 تخم حاضرمی بریان صنع عربی گل ارمنی طباشیر از هر یک یکتوله کوفته و بخینه سفوف مسک تخم ریحان تخم
 از هر یک یکتوله آینه سفوف سازند و شربت سه درم بروغن باداچم کوبه اگر روغن گل چرب کوبه
 دهند مضائقه ندارد و سفوف عشبیه بر آتش که وجع مفصل نافع است صفت آن عشبیه مغربی
 چهار توله پوست ملیله زرد سنگا صندل مسخ از هر یک یکتوله کوفته و بخینه هر روز هفت تا بخورند سفوف
 عشبیه متقوی باه صفت آن عشبیه شهب یکتوله مصطلکی موصلی سفید ثعلب سی طباشیر هر یک یکتوله
 نبات سفید همون ادویه کوفته و بخینه سفوف سازند و خراک از شش ماشه تا یکتوله سفوف عا
 استقامت مفید است تالیف جدا میجویم که همراه شیر استعمال شود صفت آن عصاره غار یقوت
 نرم سفید تر بر سفید محوچن اشیده گل سرخ از هر یک یک ماشه ریوند چینی سنگا ملیله کالی از هر یک ماشه
 کوفته و بخینه سفوف سازند و جگر خراک است سفوف قلعه کشته برای اندمال قرصه و ناک مفید

سفوف زرد چوبه

سفوف سنگاره

سفوف سنگا مولی

سفوف طین

سفوف عشبیه

سفوف عشبیه

سفوف عا

سفوف قلعه کشته

موجب صفت آن قفسی کشته طلبا شیر کباب چینی دانند لایچی خورد و هر یک داشته کوفته و بخته سفوف
 سازند خوراک و ناول بکشد روز دوم کینه می باشد روز سوم داشته با قدری آب یا دو پیه سب
 مزاج دهند سفوف قلعی کشته و دیگر جریان منی و سوزاک قلیوم و جدید را فایده بسیار می بخشد
 صفت آن ست گلو سلاجیت الایچی خورد و کپهان بیدلشی تا لککانه قلعی کشته منسلو چهر
 هر یک یکد آم سکر برابر کوفته و بخته هر روز نه داشته تا یکتوله استعمال نمایند سفوف لا جور و برافه کوفته
 سودا و موجب حصول حاذق الملک حکیم محمد اکمل خان بنفوف صفت آن سناکی افیتمون از هر یک
 نیم درم غار یقون نرم سفید لا جور و منسول بیلید سیاه یا در پنجوی از هر یک تسد درم گلسرخ چهار درم سب
 مجوف خراشیده پوست بیلید زرد پوست بیلید کابی بسنج فستقی ریوند چینی از هر یک پنج درم سطلو خود
 دو درم کوفته بخته سفوف سازند شربت از نه داشته تا یکتوله همراه ماد بکین بعضی اوقات از این هم ضمه
 کرده میشود سفوف لک جهت سرعت انزال که از ضعف قوت ماسکد یواسطه بردوت رطوبت باشد
 سفیدست صفت آن لاکه دانه زرد منسول سربالی تیج لوده پنهانی مازوی بی سوراخ از هر یک
 چهار درم سکر سفید برابر و یک کوفته بخته سفوف سازند خوراک از ششاشه تا نه داشته باشد گاو سب
 سفوف مقلیا تا بوسیر اسهال کند و زجر و ضعف معده را نافع بود صفت آن تخم زرد تیزک
 بست درم زرد کرانی بدر پنجقال بزکتن تخم گندنا بیلید سیاه در روغن نیت بریان کرده از
 هر یک شقال صطک کینقال سوامی تخم زرد تیزک مجرعه را کوفته بخته تیار سازند شربت دو درم باب
 سفوف تخم برای التهام قمر کرده بعد پاک شدن از ریم نافعست صفت آن تخم خشاش تخم کن
 کاکج نشاسته گل استنی از هر یک حسب ضرورت کوفته و بخته سفوف سازند شربت چهار داشته باید
 سفوف چمال دهاک برای بند کشا و صفت آن چمال دهاک چمال موسری چمال
 گوند سبیل موصله سبیل محیطه گوند بول گوند دهاک گوند گورخو و بریان برابر کوفته سفوف

صفت کینه می

صفت لایچی

صفت سب

صفت سطلو

صفت سکر

صفت سناکی

سکنجبین

سکنجبین

سکنجبین

سکنجبین

سکنجبین

سکنجبین

سکنجبین

سازند شربت پندرم با سکنجبین وری که سده جگر سینه پنهان در پنهان که در میان است
 تخم کاسنی را زیاخته تخم کرفس از هر یک هفت در سنبل الطیب است در مجموع نیکو فیه در سطل آب و بخت
 سکه که بخیا نند شبانه روزی بعد از آن بچوشانند و بدست مالیده صاف نموده بکافور شکریه بپاشند
 سکنجبین با و صند او و دفع نماید و در مزاج را موافق بود و پنهان حاره و جگر گرم را مفید بود و تشنگی
 نباشد و سده بکشاید و بول براند و صفت آن قند سفید یک شاد و در یک کینه و پادشاه سر که عصاره
 بر آن سینه زد و بگوام آورده یک دفعه گلان سر آن نخیده فرو گیرد و اگر بجا می قند غسل اندازد و بخیر
 بشود و سکنجبین چلی سده جگر را فوت و دهشتنای طعوم آورد و سده جگر بکشاید و طعوم ختم
 کند و حرارت سده حرقت آنرا از دست اندازد و فرغ سمیت گوشت نخیده فاسد کند و صفت آن
 آب قند سفید از هر یک یک انار سر که نیم انار بچوشانند و بگوام آرند و سکنجبین غنصلی جهت خشی جگر
 سپروان بر اسد و قطعه اخلاط غلیظه و دفع سعال و ضیق نفس نیز نافع بود و صفت آن پیاز غنصل
 نیم سطل بجا و جوین رخ رو خور قطع کنند و سر که نیم سطل انداخته در آتش ملایم بپزند تا که پیاز غنصل
 مهر شود پس صاف کنند و فی یک سطل سر که یک نیم سطل قند سفید آمیخته در آتش نرم بپزایند و سنون پو
 سفیدان جهت آنکه مندان بخور که اگر چه قریب فسادن باشد مستحکم شود و جمیع امراض شده و درم
 آن از موده شده و صفت آن پوست سنج سفیدان چهار تونه گچ است که با پیا سپاری
 چهار لیه از هر یک یک توفل سیاه و پنجیل سفید از هر واحد یک باشد هر شش اجزاء را سر که موده و زن کنند
 و با هم آمیخته تیار سازند شب روز هر گاه خواهند مندان بکار برند و بعد از چهار گری اگر خواسته باشد
 آب بخورند سنون حب الغابری آب فتن از مندان مفید بود و صفت آن حب الغار
 شب یمانی زرد و نطویل بهینه سابر کوفته و نیمه سنون زرد سنون زرد و سحر کام مندان
 مجرب است صفت آن پوست انار گمان زرد و چوبک شب یمانی رسته تاز و از هر واحد یک باشد

کوفته و بنجیه سنون سازند سنون سیاری چها لیه جدامجد موم بر آخون آمدن دندان
سفید بود صفت آن سیاری چها لیه بنجیه کفشارش گوزن سوخته کاغذ خطای خسته سماق
سوخته بنج فی طباشیر کل سرخ گز نارنج استخوان بلبل زرد سبک اکین گن مورد دم الاغین کوفنی
کنند عدس متشتر از هر یک داشته شب یانی بریان بنجاشه کوفته و بنجیه برشته بمالند سنون کرسته
برای نقصان گوشت لته و تا کل آن مفید است صفت آن کرسته ده درم کوفته و بشند خمیر نموده
بخشت و شسته و زنیو گرم کند از زده متحرق شود کند دم الاغین از هر یک پرم ایر سازد و دم جرج از
هر یک درم کوفته و بنجیه با هم آمیخته سنون سازند سنون محلی دندان جهت خف و تغیر رنگ دندان
مفید است صفت آن زبد البجر خاکستر صدق کماک شاخ گوزن سوخته تهنه ابر ساسیده بر دندان
مالند سنون نیلیه تخته برای تحک انسان محمول و مجرب بر دندان گوشت آن و جلای دندان
بعید است صفت آن نیلیه تخته کوه که سفید زهره سفید صطک رویی بجز فنی از هر یک ده درم
کماک لاهوری کسین زنجبیل کشنیر خشک از هر یک نیم گرم کجری کباب چینی از هر یک نیم پاد و دم تهنه
را بر تابه گرم آتش نهاده خوب سفید نمایند و از زیره کشنیر نیز اندکی بریان کنند که سرخی بگیرد و باقی
او ویه کوفته و بنجیه مثل سی سازند و مالش نمایند و بعد مالش با چا کرکری از آب احیا کنند
طریق دوازدهم در حرق آتشین شربت آلبالو اخراج ریگ سنگ گرده و نهاده کنند
و او را بول نماید صفت آن آلبالو نیمطل در دوطل آب بنجیسانند و صبح بخوشانند هرگاه
آب نیمه آید صاف نموده با دوطل نبات سفید بقوام شربت آند شربت و قوطه و زیاد هم توان داد
شربت انار شیرین جگر دال و معده را قوت دهد و تشنگی بنشانند و سرفه آلام سینه را مفید بود
صفت آن آب انار بگیرد و بخوشانند تا به نیمه آید برابر آن قند سفید اضافه کرده بقوام آردند
شربت بزوری برای حمایت و جگر و معده و طحال و غیره امراض سالافه بود صفت آن

سنون سیاری

سنون

سنون

سنون

سنون

سنون

سنون

شخم کاسنی بچکاسنی تخم خیارین تخم خربوزه خار خشک از هر یک یک توله بهر یکم گرفته شب را آب بکشد صبح
چون شده صاف نموده با شکر سفید نیم نار بقوام آرد و شربت بنفشه بری زکام و نزل و ذات العجب
و ذات الریه تب ریه و صداع و درد چشم و در گرده مانع است و بول براند و سینه را نرم کند
آمن گل بنفشه هفت نیم مثقال در آب بکشد و بجوشانند و صاف سازند و با شکر سفید یک آن نار
بقوام آرد و اگر گل بنفشه تازه باشد پا و آنرا بگیرد شربت دینار طبع را نرم و رفع حیاض و
عفت کند و در بار آبکشاید و سوراقتی و استسقا و ذات العجب انافع بود و در شکم و جگر و رحم و مثانه
ساکن کند و در بول نماید و صفت آن تخم کاسنی غنچه گل سرخ هر یک شبت درم پوست بخیج
کاسنی چهار درم گل بنفشه گاو زبان هر یک درم تخم کثوث در کیه سبته تنی درم بخیج کوفتنی است
نیکو فیه مجعی را در آب بجوشانند تا مهر شود و صاف نموده بایک آن قند سفید بقوام آرد پس آنرا آتش فرو
سقدارده مثقال بوزن چینی سوخته اخل کنند و بهر نهند تا نیکو مخلوط گردد شربت سفرجل دل
قوت دهد و معده اقوی گرداند و استسقا طعم آورد و طبع را بندد و خصوصاً شربت سفرجل خام
وقتی باز دارد و هم مضمر است و را نیکو گرداند و سکین عطش و غشیان نماید و خصوصاً شربت به ترش و بر
نشا و از اله خفان مفید لیکن بخش سینه و حنجره است صفت آن به اصفهانی بگیرند
و دانه اذان بیرون کنند و باره باره سازند و در باون سنگ بکوبند و دوسن آب ازان بگیرند و
بجوشانند و بایک قند سفید باز بجوشانند تا بقوام آید شربت سیب می قلب معده و مفرج بود
وقتی و اسهال را باز دارد و صفت آن طریق ساختن آن مثل شربت سفرجل است شربت
صندل دل را قوت دهد و خفان گرم معده و جگر گرم را نافع باشد و تشنگی بنشانند و شکم نرم بندد
صفت آن بعینه صفت خمیر صندل لکن بقوام تفاوت آنچه قوام آن قوام خمیره است
و قوام این قوام شربت شربت لیمو صفراف دفع کند و محر و مزاج و پتهای صفراوی و محر قه و

شربت بنفشه

شربت دینار

شربت سفرجل

شربت سیب

شربت صندل

شربت لیمو

جگر امفيد بود و تسكين تشنگي كند و خفقان را منفعتي نبخشند و دفع خمار نمايد و صداع گرم را
 زائل سازد و معده را قوت دهد و اشتها آورد و دوا صغره را قوی نماید و صفت آن قند پیچ
 يك انار و دو يك كند و پاؤ انار آب لیمو بر آن ریزند و بقوام آورد و ده گلاب يك و نیم بر سر آن
 ریخته فرو گیرند شربت نیلوفر صداع حار و تپهای صفراوی و ذات الجنب ذات الریه انقباض
 صفت آن طریق ساختن این مانند ساختن شربت بنفشه است شربت روكر برای جفا
 صفراوی و تسكين عطش نافع است و تلین طبع نیز میکند صفت آن درق گلستر تازه چهارمین
 در ظرف کنند و ده من آب گرم بر سر آن ریزند و شبانه روز بگذارند پس از آن بستر مانند در
 ریزند و بخوشانند تا طعم دویی گل باب در پس صافی کنند و چهارمین دیگر ورق گلستر خ در آب ریزند و
 بخوشانند و صاف نمایند پس هر يك من آب را با دوشم قند سفید بقوام آرند ششام بیض جهت جمع امراض
 حار و چشم تحلیل اورام دروغ آن مفید بود و صفت آن نشاسته یک درم سفیده کاشغری صمغ عربی
 کثیر از هر يك درم لعاب اسفند تخم مرغ محب حاجت شسته شیان ساندیشا جوز بوا
 برای عقر معمول است و صفت آن جوز بوا اگر مانج پشکری بریان پوست انار از هر يك
 يك مثقال كوفته و نجته در آب شسته شیانها سازد و بعد از طهرا استعمال نماید بعد آن مجامعت کند
 شیان زنگار بر آب جرب چشم و دسل و دمه و گل چشم مجرب است و صفت آن زنگار درم
 اقلیسیا نصفه شوق صمغ عربی سفیده از زیر از هر يك درم كوفته و نجته در آب سداب روضه شسته
 شیان سازد شیان طخوره برای ناخه صفت آن سانج هندی زنگار از هر يك یک درم تخم
 اقلیسیا دو درم شوق یک درم و نصف هر واحد نیم درم شوق و یک درم شراب که حاجت حل کند و
 ادویه كوفته و نجته بآن بشویند و شیان ختم چشم کنند شیان غوب برای غوب مفید است و صفت آن
 صبر کند از زروت و دم الاخوين گندار کحل شب یا نانی هر يك یک درم زنگار یک درم و انگ كوفته و نجته بگلاب

شیان
 شیان
 شیان

شیان
 شیان

شیان
 شیان

شیان
 شیان

شیان
 شیان

شیان
 شیان

شیان کند

شیان

در حرف الضاد

المعجم الضاد

آرزو جو

ضما و استغول

ضما و استغول

ضما و اقا قیا

ضما و اقلیمیا

ضما و برگ کاسنی

ضما و پوست کدو

ضما و خطیبیا

بقدر حاجت سرشته شیان کنند شیان کند برای قوت چشم مفید است صفت آن اینست
 نشاسته صمغ عربی کندر سفید از زیر ساوی کوفته و نجیه و سفید تخم مرغ موافق و کار آمیخته شیان نماید
 شیان جهت اعانت عمل مهمل مجرب است صفت آن اینست تخمین شکر سرخ از هر یک یکدر صمغ عربی
 خطمه نمک طعام از هر یک ده درم کوفته و نجیه بپشتور شیان سازد بطریق سیر و هم در
 حرف الضاد و المعجم الضاد و آرزو جو برای درم گوم کرده مفید است صفت آن آرزو جو
 غنبل شعلب صندل سفید تخم کاسنی از هر یک بقدر حاجت همه را ساییده و آب غنبل شعلب و کاسنی
 سبزه آب کنیز سبز از هر یک صندل آمیخته فضا و کندر ضما و استغول بر آب و راه مثل آب تخم
 صفت آن استغول کونار هموزین گرفته کوفته و نجیه در آب بنیزند تا مهر شود و غن گل را بقدر حاجت
 آمیخته بریزند اگر تسکین رت زیاده طلب با استغول ناکوفته و گل کنند ضما و استغول برای سیرقان
 اسود که ضعیف طحال بود نافع است صفت آن درق گلشن فلفل فلفل استغول مصطکی حب کاکرنه
 بکوبند با سرکه آب غنبل شعلب سبز بقدر حاجت ساییده فضا و کندر ضما و اقا قیا برای حبس اسهال
 صفراوی معوی تقویت معده و معافیت صفت آن گل امینی صندل سفید زرد و اقا قیا
 کوفته و نجیه با پودر موافق در کار شسته فضا و کندر ضما و اقلیمیا برای بواسیر رحم نافع است صفت
 آن اقلیمیا فیض عروق و داسگت ابر با سوم و در غن زرد کتان بزر و حب حاجت مرهم سازند
 و ضما و کندر ضما و برگ کاسنی برای فسا و گوشت و سیاهی آن مفید است صفت آن
 برگ کاسنی سبزه برگ غنبل شعلب خضر حب حاجت بروغن گاو بار و غن بنفشه صندل آمیخته نماید
 نماید ضما و پوست کدو برای کربلای معدی نافع است صفت آن پوست کدو صندل
 گلشن کافور حب ضرورت گرفته در گلاب بقدر حاجت ساییده و فرم ضما و نماید ضما و خطیبیا
 جهت احتباس طشت مکرر تجویز رسیده صفت آن خطیبیا ساییده هموزین آن چنان با سیر

ضماد چوب انگور

ضماد سبب طهریز

ضماد خطمی

ضماد زنده نم

ضماد زرد و

ضماد زعفران

ضماد سحی

ضماد سرطان

ضماد سماق

و در آب شسته بکف دست پاشند و کند یک ساعت در آفتاب نشینند ضماد چوب انگور برای
صلابت طحال مفیدست صفت آن چوب انگور خشک کرده سوخته آرد و جو غلب
مقل با بوندا کلیل المکاشق چوب جها و حب حاجت گرفته و در آب برگ جها و دسرکه و آب
غلب اشغلب بنبروافق در کار گرفته ساینده بگردانند ضماد حب السلاطین برای بواسیر الف
و بواسیر شفت مفیدست صفت آن حب السلاطین چهار خیز و زنگار و جزیر در آب خوب ساینده
بر موضع بچسباند ضماد خطمی بر افتاح و بیدیه نافعست صفت آن لعاب خطمی بزرگتان
حلبه بیه کوزن پیله زکاد و رغن گل حسب حاجت گرفته مرهم ساخته ضماد ساز و ضماد زنده نم مرغ
برای درد گره کچی تجرب آزموده است و بهر صفتی که در هندی موج پاکویند نیز نافع بود صفت
آن زردی مضیع مرغ و ظرف مسن خشک کرده بر روی آتش انداخته زرد چوب حسب در کار
ساینده در آن ریخته قدری آب اخلاک کرده بر روی آتش خوب بسته بجا تا که بکذات شود و غلیظ
مرهم گردد استعمال کنند بزرگ پان با لاک آن گذاشته از پارچه پخته بندند ضماد زرد و برای بند
نمودن اسهال مفیدست صفت آن زرد و صندل سفید هر دو برابر با قدری سنبل الطیب
زعفران حسب حاجت در گلاب موافق در کار ساینده لته بدان تر کرده بر جگر و معده و مفاصل و کتف
ضماد زعفران برای اورام صلبه و جگر بی نظیرست صفت آن زعفران صبر از هر یک
یک درم فستق سنبل الطیب از هر یک یک نیم درم بگویند و آب گرم ضماد کنند ضماد سحی بر بواسیر الف
بسیار مفیدست صفت آن سحی چون هر دو برابر در آب ساینده برینی ضماد کنند ضماد سرطان
نهری جهت انجماد خون زیر ناخن نافعست صفت آن سرطان نهری آرد با قلا در نیم
حسب قدرت در آب ساینده ضماد کنند ضماد سماق برای وجع فواد نافعست صفت آن
سماق صندل سفید گل سرخ طباشیر ساوی در گلاب لعاب اسفنج بقدر ضرورت ساینده بر نم

ضماد مسهم	ضماد کنند ضماد مسهم برای درم حارستانه بعدیل است صفت آن گندم تقشر نان میدهند و
ضماد و سنبلی	یکو بند و با شیر تازه در روغن تخم شتر مرغ با بوند هر یک حسب کار گرفته شسته و ضماد کنند ضماد و سنبلی
ضماد و شبت	بلیجی استقا مفید است صفت آن عنب اشعلب مغز فلوس سنبلی الطیب هر یک بقدر حاجت در آب عنب اشعلب سنبلی بقدر ضرورت سائیده ضماد سازند ضماد و شبت برای درم
ضماد و شحوم	رخو مفید است صفت آن نمک خاکستر کرب گدین گاو و شبت صبر سادی و سرکه حسب حاجت سائیده ضماد کنند ضماد و شحوم برای زنی که پستان آن بجا نیست خوردن با نافع است صفت آن
ضماد شیریش	پیه گاو و میش پیه قیل برابر یکبار از در روغن مخلوط ساخته هر روز قدری شیر گرم بماند ضماد و شیریش برای درم صلب رحم از مجربات است صفت آن شیریش شیر شتر مرغ و شیر
ضماد صابون	از هر یک یک آمار سه را مخلوط نموده بر آتش بنهند تا که منعقد گردد و بعد آن زنجبیل ناخواه از هر یک کمی تو کو گرفته و بخیته بآن مخرج نمایند و زیر آن ضماد کنند ضماد و صابون برای وجع مفصل
ضماد و صبر	نافع است صفت آن صابون خا بر در آب سائیده دیگر ضماد سازند ضماد و صبر بر آوردن سوداوی میده بسیار مفید است صفت آن سنبلی الطیب صبر تخم گمان مغز طبطم قتل چربی
ضماد و صندل	مخز مغز ساق گاو و روغن گل موم سرخ هر یک موافق ضرورت گرفته و سرهم ساخته ضماد سازند ضماد و صندل برای زوایط صفت آن صندل سفید گلنار آفاقیا گل اسنی آرد جو
ضماد و طباشیر	از هر یک بقدر حاجت در گلاب آب کشیده تر هر یک بقدر ضرورت گرفته سائیده بر گرده ضماد کنند ضماد و طباشیر برای فی صفراوی و حبس اسهال مفید است صفت آن سماق صندل زرد و طباشیر
ضماد و قیو لیا	مسادی با سرکه گلاب حسب حاجت سائیده میده ضماد کنند ضماد و قیو لیا برای بزرگ شدن
ضماد و عدس	پستان مفید است صفت آن قیو لیا عفتض سفیده از زیز نر البنج برابر با سرکه حسب حاجت سائیده ضماد کنند ضماد و عدس برای کسر استخوان نافع است صفت آن عدس مناش

گل ارمنی آقا قیامیه برابر جلوه راسائیده در آب آرسن روکار شسته ضما و کند ضما و عود براسه
 قی نافع است صفت آن عود مصطلک سنبل الطیب است ترنج مساوی در سرکه و گلاب حسب
 حاجت سائیده بر معده ضما و کند ضما و فوفل برای درو یک با درم گرم تب بود فایده میکند
 صفت آن فوفل برگ گل سرخ عدس مقشر گل ارمنی مایه صندل سفید مساوی کوفته و بختیه در
 روغن گل سرشته ضما و کند ضما و قرع برای حمزه مفید است صفت آن قرع برگ خرفه کا هو
 مساوی بکوبند و با لعاب قطونا حسب کاشته ضما و کند ضما و فوفل برای شهوت کلبی که
 از سو و فراج بارو باشد نافست صفت آن فوفل سنبل الطیب بخواگسرخ ساودا سائیده
 بر فم معده ضما و کند ضما و قشاکر برای فتن معانی مفید است صفت آن قشاکر کند
 مصطلک جوزا سرغری الیمک انزروت از هر یک ابرغری الیمک داخل خم حسب حاجت که خنده دیگر
 بود هیچ کرده ضما و کند ضما و کبریت برای جرب مجرب است صفت آن گندک آلوده سار
 نیله تو نه کیله در سنگ از هر یک یک توله هم را با یک سائیده بر معده نمایند یک حبه در روغن زرد که سه
 درام باشد آینه بریدن بالند و سه چهار گری در آفتاب نشیند بعد از آن حوا و آرد و نحو و بریدن
 مالیده غسل نمایند ضما و گل ارمنی برای رمد مجرب است صفت آن گل ارمنی صندل
 سفید رسوت غلبه انقلب از هر یک ابرو آکشین بر حسب حاجت سائیده اگر چشم ضما و سازند
 ضما و گل سرخ برای شهوت بقری که از بغم بود مفید است صفت آن گل سرخ سنبل الطیب مصطلک
 عود مساوی بکوبند و در گلاب حسب دکار سرشته بر فم معده ضما و نمایند ضما و گلنار برای مردم
 لب نافست صفت آن غلبه انقلب پاری گلنار و روق گل سرخ حسب حاجت گرفته با سرکه
 و گلاب موافق ضرورت سائیده ضما و کند ضما و کیله برای خراش جالین اطراف انشین و عانه
 که بسبب قحطی حادث شود مفید است صفت آن کیله خاکستر برگ خا صاب کار سائیده در

ضما و عود

ضما و فوفل

ضما و قرع

ضما و فوفل

ضما و قشاکر

ضما و کبریت

ضما و گل ارمنی

ضما و گل سرخ

ضما و گلنار

ضما و کیله

ضماد مختص

روغن حنا آینه ضماد نمایند ضماد مختص احقر برای شهر شخصی را بعد از تب سهر عارض شش نزده
 روز و شب بیدار ماند هر چند تب خواب بیند و ندیج فایده نیکو چون با حق رجوع کرد علامت شش باین
 ضماد دوم بعد از ساعت چهار گزری خواب کرد و روز دوم باز همین ضماد بعمل آورد و تا یکپاس خواب نمود
 روز سوم از فضل آبی شفا کلی شد صفت آن خم نیلوفر تخم کاهو تخم خرمنه صندل سفید هر یک
 سه ماشه کافور یک ماشه افیون نعوان از هر یک نیم ماشه همه را سائیده روغن گل کیتول آب کشنیر سبز
 و زولندکی سرکه فروج کرده بر تارک سر ضماد کنند طریق چهارم در حرف الطامه الممله
 طریق چو مندی برای تقویت باه و دیگر امراض بارده مفیدست صفت آن مندی را
 در آب تر کنند قدری که خم بر وارد بعد از آن باروغن یا همین و دیگر روغنهای خوشبو مندی را
 از دست بماند آنقدر که بسیار چرب نشود پس طریق چو اگر چو بکیر طریق خوردن چوب چینی
 برای امراض مذکوره که است و مرقوم است همان مرقوم است صفت آن بکیر چوب چینی که
 در دی و کم گره و غرق باشد کشتال از کار در ریزه ریزه کرده در ظرف مس قلعیدار یا گلی انداخته
 و در قهای مناسب گلاب عرق کیوی که وزن آنها دو آنار باشد تا دو پهر شب نمایند بعد از آن
 بر آتش ملایم بپزند تا که چهارم حصه نرسد از آن آهسته آهسته و در ظرف را در کنند پنجم صبح بخورند
 وقت شب با قدری نبات سفید بطریق قهوه بخورند و باقی بجای آب جستن نمایند و غذای آن آرد
 کنند و جو و طایفه شور با و پلا و کباب بی نمک زرد و حلویات مناسبه و نقل با دانه پسته و گوشت
 مرغ بچه دره و دراج و دیگر غذای لطیف و سبک مناسب و پیاپی بگذراند که گوشت کند و دیگر
 چهار شقال چوب چینی بکیر زرد ریزه کرده در دیگ انداخته و ده آنار آب بطریق سابق بجوشانند
 تا نصف رسد آتش موقوف نمایند و در ظرف آهسته آهسته و کنند این را خچر حواج ضروری
 مثل روشن و طوام تخم بختیج استنجای نمودن نمایند و قدری ازین گرفته جامه کلاه و یا بجامه را بکین

در حرف الطامه الممله
طریق چو مندیطریق خوردن
چوب چینی

دیگر

نمایند تا ایام خوردن چوب چینی همین پارچه را در بدن از دو مکانی را که در آن ادره خوردن چوب
 چینی باید کرد از هم جدا کنند که تا بهوا اثر نکند و بعد از سه روز هر دو جدا فرودند باین طریق
 روز چهارم یکشغال و یکماشته و در روز پنجم یکشغال و دوماشته دیگر سوخته باشد و در چهارم روز و در
 یکشغال سه ماشته سوای سه ماشته سابق افزاید و در هفتم چهارماشته و ششماشته سابق علی بندها تقی
 و آنچه از چوب چینی اول نبوده سیاه شده باشد در چوب چینی دوم که از برای استعمال تیار میشود و در
 میشود و در روز یک و او از آن بگذارد و در پنجم که گیرند که بخار از دیک بیرون برینا بدو آتش
 نرم بچویند و سگی یا بر سر پوش گذارد و طریق معلوم کردن این که آب بتدریج مطلوب رسیده است
 که هر قدر آب که بعد از پنج نگاه داشتن آن منظور باشد و دیک بیند از دو سر پوش بزرگ گذارند
 در سر پوش سوراخ نمایند و چوب یا دیک یا چوب چینه از راه سوراخ اندازند تا هرگاه که در آن
 سازند پس آن ساسی طنج استخوان میکرد و بهانه نشان رسد و در آن باید که طنج تمام تا وقت
 صبح شود که وقت خوردن آب سرد نشود و هر روز سه دیک بطوری که کند تا بخا خفیف بماند و دیگر
 برسد اگر علت در عضو دیگر بود آن عضو را بر چوب چینی بگذارد و بعد از سه روز یا پنج روز یا هر هفته
 تعویق بیند و بهتر آنست که در روز بخوان تعویق نمایند و طریق تعویق آنست که مریض را
 بر کرسی بید یا بر کرسی چوبین که سوراخ دارد یا بنشانند و کف بر خود گیرند بطوریکه راه نفس
 کشاده باشد و دیک از زیر کرسی در آورده و تدریج بخا بر سر سازند پس از آن دیک اگر در ده یکد و پیا
 اب بپزد آب یا نشانند و عرق را خشک و ده لباس خود بپوشند و بعد از انقاع از خوردن چوب چینی
 عرق چوب چینی یا سفوف چوب چینی شروع نمایند و اگر چوب چینی نباشد از چوب چینی که چهل روز در
 استعمال آمده است سیاه و بوسیده را دور کرده کار باید برد و اساد و چوب چینی قدیم یا نار چوب
 تازه انداخته و آتش بکشدند و نیم یا با گلاب عرق کیوه عرق گاو زبان و همچون چوب چینی

میدارند و در جمیع چوب صینی در سده و در بر امشاش نهایت مضرت و باید که سفوف و محالین با ویدینه
 هر مرض و مزاج ترکیب اده استعمال نموده باشد و قدر خوراک پنج صینی در سفوف چند روز اول زیاده
 از دو دانگ نیم شغال نباشد و بتدریج اضافه نموده از یک شغال تجاوز نماید و در مزاج معتدل از
 چهار دانگ تا یک نیم شغال رسانند و در مزاج قوی از یک شغال تا دو شغال معجون چوب صینی تا لیف از لیف
 نیز مفیدست همچنین مخرج بارود و المسک را که در آن چوب صینی انداخته باشد بجهه عرق مذکور
 نافع بود طریق سفید کردن و سنگ صفت آن مرد سنگ نمک هر دو را برابر گرفته
 و بالای آن آب اندازند و در آفتاب بنهند و چندان آب تبدیل کنند تا سفید گردد و طریق گرفتن
 و خانکسند روس برای حمل نافعست صفت آن سندروس ساییده و در پارچه پیراکنده فقیله
 ساخته در چراغ گذاشته روغن کبوتر اندازند و روشن کنند و بالای آن طاس نحاس از گون در اند
 تا دخان جمع شود از کار و یا پرورج گرفته بکار بند و طریق گرفتن و خانکسند برای ابتدا
 نزول آب سیلان طوایات از مجاریات او سادست صفت آن طریق گرفتن و مثل طریق
 گرفتن و خانکسند روس طریق کشیدن تیراب فاروقی صفت آن شوره پیزده باشد
 زاک ششماشته کبیس و ازده ماشه همه یکجا کوب کرده در قلع و اینق با تش لایم یکجا کنند باید که در قلع
 گل حکمت کنند و هرگاه بخار سرخ نماید آتش را موقوف نمایند طلای آس بر آستره نقطه که بر سر
 رسد مفیدست صفت آن درق آس گلزار پوست انار را بر گرفته در سکه و گلاب هر دو حسب حاجت
 گرفته بچوشانند و باندک شک و عود بقدر ضرورت آینه طلا کنند طلای افیون برای جالوت
 صفت آن افیون مصری را در آب حل نموده بدان آب مغزینبه دانه را ساییده و بر پارچه طلا کنند
 و چند روز بر آن موضع مثل مرمه نهند طلای انار که پستان را محکم سازد صفت آن برگ و
 بار و گل پوست انار بقدر در کار گرفته با یک نموده شبانه روز در آب تر نموده روز دیگر چند جوش داده

طریق گرفتن و خانکسند روس
 طریق کشیدن تیراب فاروقی
 طلای آس
 طلای افیون
 طلای انار

صافی ننوده چهارم حصه آن روغن تلخ اضافنوده بچربا نند تا آب فانی گردد و روغن بانه
قدری برستان سیاه کنده طلائی با همیه برای قوت باه بسیار مفیدست صفت آن
فلفل سیاه چند بیدستر حلیت از هر یک نیم درم مغز بنیدانه دو درم مشک خالص دو دانه گوسفینه
و بنجیه باروغن یا همین حبث تا میخیه قرضیب بکند طلائی با دیگر برای جالب و قوت با
مفیدست صفت آن سپندان حبث اخضر و خردل از هر یک سه درم کوفته بنجیه باروغن
یا همین حبث و رت شتر نیم گرم قرضیب با طلائی با دیگر برای جالب و قوت باه
محراب آرموده است صفت آن گهوچه سفید پوست کچله عاقر قرحا پنج گنیر سفید زهریه
مغز جال گوشت از هر یک دو دانه اول سوای جال گوشت و زهریه سفوف ساخته نگا بدارند و
زهریه و جال گوشت را در شیر بز که قریب یک نار باشد پوئلی در پارچه بسته دو سه جوش خوب دهند
و بر آرد بعد از آن در سرگین گاویش دو سه جوش داده بر آرد بعد از آن همه او و بیج جمع نموده
پخته کنند و طلا بسازند طلائی با همیه دیگر برای عینی مجرب است صفت آن مستی که
عقب سانه پیشا بوزن یک نخود و فلفل سه عدد باب برگ تنبول حسب حاجت صلا می کرده
طلا کنند طلائی با دیگر برای قوت باه نفع بود صفت آن موسیای موافق
ضرورت را در روغن زیتون حسب حاجت گدخته طلا ناما بنید طلائی براده علاج برای
رویانشیدن شعر مجرب است صفت آن براده علاج پنچال گس بر دو برابر گرفته روغن
زرد تخم مرغ حسب حاجت سوده برجا انبات شعر طلا کنند طلائی برگ و فلفل بر قفل مفید
صفت آن برگ و فلفل میوزج قسط بادام تلخ سادی گرفته در سرکه موافق و کلا میخیه طلا کنند
طلائی بسا برای باریکی عقب که محبوق نافعست صفت آن بسا جوز بودا شده
از هر یک چهار ماشه چک گوشت آردی یک دانه چربی خصیه خرمیا و همیه در سرکه آب آتش سائیده چند آنکه

طلائی با

طلائی با

طلائی با

طلائی با

طلائی با

طلائی با

طلائی با

طلائی با

طلائی با

کلیه آثار شراب جذب شود بکار برند طلای تنگ را یعنی سها که برای قوا مفید است بابت
سید جعفر خان صاحب جم صفت آن سها که تیلیه کند بک شکری سفید بر روزن کوفته و خسته بابت
کند طلای تنگ را دیگر برای همین منافع دارد صفت آن سها که بریان ماز و کند
چهار چیمه کتبه یا پریا از هر یک یکتوله چ سیاه شمشه نیده نهو تهر بریان شده در عرق لیوب
حاجت سائیده خوب بندد و بوقت حاجت در آب سائیده طلا کند طلای جی ب
جرب نافع است صفت آن مردانگ رقی حاشم حفظ اقلیمای نفقه آرد و عس زریق
از هر یک حسب کار یا یک اول زریق را با سر قتل کند و اوید را بر وزن گل حسب کار سینه طلا
کند طلای جدو را برای در دگوش که با درم باشد مفید است صفت آن جدو را عنب آب
صندلین بر سوت گل ارمنی حسب حاجت در آب کشینر سبز موافق ضرورت سائیده گردا گردا گوش
طلای نماید طلای حکا که اسرب بر خراش طالبین اطراف نشین عانه که بسبب عرق
حادث شود مفید است صفت آن حکا که اسرب سفیده از زیر مردانگ مسک و در وزن
حاشا موافق در کار آینه طلا کند طلای حکا که سنگ آسیا برای سرطان مفید است مانع
زیاده شدن است صفت آن حکا که سنگ آسیا حکا که سنگ آهن تیز کن و حکا که سرب
سادی در روغن گل قدر حاجت آب عنب آب کشینر سبز بمقدار در کار با هم
آینه طلا کند طلای زرا و مدبر را آوردن خا و آب گینه نافع است صفت آن
زرا و مدبر را حق پای زنگرس پنج فی زفت روی عک البطم را پنج مساوی کوفته و خسته بشند سفید
حسب در کار آینه طلا کند طلای سداب بر اسقاط حمل مفید است صفت آن سداب
خشک شحم حفظ قسط از هر یک سدوم هر یک سدوم بود و در آب مخلوط کرده بر ناف و عانه طلا کند طلای
سفیده برای سرطان نافع است محافظت از زرق میکند صفت آن سفیده از زیر گل

طلا تنگ

طلا تنگ

طلای جی

طلا جدو

طلا حکا که بر

طلا حکا که رنگ
آسیا

طلا زرا و مد

طلا سداب

طلا سفیده

ارمنی عصاره که بهوساوی بروغن زیت قدر ضرورت آمیخته طلا کند طلای شیش برای
انتشار شکر مفیدست صفت آن شیش برنج سفید با دانه تخم برابر با دانه ابو انند و با
وزن هر کاو حسب حاجت طلا نمایند طلای صبر بر آدا و اخیل نافعت صفت آن صبر
سقوطی مرصا آقا قیا پورست اما برابر گرفته و بخیمه با سرکه بقدر حاجت سرشته طلا کنند
طلای علق قضیب بزرگ کند صفت آن علق یعنی زلو و خرطین یا بره و را بکنند
و باروغن کچر مضافی در کار آمیخته بزرگ طلا کنند بعد از آنکه بسیار را لیده باشند طلای کافور
برای صندان مفیدست صفت آن کافور مردانگ بزرگ گل سرخ برابر در گلاب حسب
دستور ساییده طلا نمایند طلای گل ارمنی برای سوختن آتش و آب گرم و روغن گرم
مفیدست صفت آن گل ارمنی سفیده کاشغری مردانگ خناب برابر ساییده با آب سرکه
هر دو بمحبت حاجت سرشته طلا کنند طلای کندر برای بزرگ شدن پستان مفیدست صفت آن
کندر دوح سوخته آرد جو سادی گرفته و بخیمه با سرکه حسب حاجت سرشته و بهر طلا کنند طلای
کندیک بر آدا و اشعاب و آدا و الحیه نافعت صفت آن کندیکه فیون خردل نجفی خا
پشم بزیمه برابر در آب ساییده طلا کنند طلای مردانگ که موسی را بعد نماید صفت
آن مردانگ در آب و از او طبع و سرکه و زنج طبع از هر یک بخندم گرفته با آب سرکه و بقدر
ضرورت گرفته آمیخته طلا کنند طلای مردانگ ای سحج جلد صفت آن مردانگ
گل ارمنی برابر بهر و ساییده بگلکاب روغن گل هر یک بمحبت و رت گرفته آمیخته طلا نمایند
طلای مغاث برای خلع و دوشی و دهن مفیدست صفت آن مغاث مور و خلی بر
سحق کنند و باز در تخم مرغ حسب حاجت سرشته طلا کنند طلای ملذو که کجا را لذت دهد
وزن دیوانه و شیفه مرود و صفت آن خاکیر که سیاه و پیه بزرگ سرخ برابر در

طلای شیش

طلای صبر

طلای علق

طلای کافور

طلای گل

طلای کند

طلای کندیک

طلای مردانگ

طلای مردانگ

طلای مغاث

طلای ملذو

طلای مسک

طلای مسک دیگر

طلای منزل

طلای مویز

طلای نرود

طلای نخل

در ظرف این المصنوعه

عصاره آمله

در ظرف این المصنوعه

روغن قدر حاجت بریان کنند که بسوزد آن روغن را قصب طلای نماید طلای مسک
صفت آن مستی غوک کچله سمندر سو که کفدر یا فضل در این کج کبیر سفید بر آب کوفته و بخت
در آب کوکنا حسب حاجت آنست طلای کنند طلای مسک دیگر بحسب صفت آنست
صفیغ و دوفرونی میباشد مانند سرپان کوکنا و یکا بر و باید که صفیغ کلان گرفته آن موضع را
افشرد و مستی که از آن تراود آنرا با سنی فیل آغشته کنند و بعد از خشکی نزدیکی نمایند طلای منزل
از آن سنی زن کنند صفت آن سیاب نیم جزو تنکار کار فور هر یک جزوی عملش جزو
با هم بسیارند و بعد از خود و سکه حب بندند سو آشفته بزرگ طلا کنند و مجامعت نمایند طلای
مویز بحسب برای خدر سفید و صفت آن عاقر قر حامونج مساوی در سر که کف
در آب پودینه حسب حاجت سائیده طلای نماید طلای نرود در دم غلی گوشت را بپزد و در
در سر و مسکن و جع است بعد از صند بکار باید که صفت آن صندلین یا تیا گل را سنی روتا
سفید آب بوش در بندی شخم کاسنی طباشیر کافور از هر یک هر قدر که مناسب باشد بکوبند و کوفته
و بخت طباب با سنبول سرشته مثل نرود تیار سازند طلای نخل برای نخله مفید است صفت
آن یا تیا صندل اقا قیاسوت مساوی در آب کاسنی سبز و آب غیب الشطب سبز
هر دو قدر ضرورت سرشته طلا کنند طریق پا نرود هم در حرف الحین الغیر المنقوطة عصاره
آمله حیت فتن آب ابتدای نزول و تقویت بصر و سوزش چشم و در ابتدای رطوبت است
صفت آن آمله تازه را در بلان سکی یا چوبی بکوبند و در پارچه انداخته آب آنرا بقیاسا رند
و در ظرف گلی با نش ملائم که مثل شعله باشد بکند از نرود و سبز نیم حرکت و بپزد و بقوا عمل غلیظ
آید بعد از آن در ظرف چینی یا جند نگاه دارند و عندا حاجت قدری از آن استعمال نمایند
طریق شانرود هم در حرف الحین الغیر المنقوطة غرغره کوکنا ریزا نرود و نخله صفت آن

عنب الثعلب که راج کشیده خشک کوکنا موافق در کار گرفته در آب صفت درت جو شانه نیده غوغه
 غوغه که نند غوغه کوکنا رو دیگر برای ملاذه افتاده مفیدست صفت آن گلنا کوکنا ر
 عنب الثعلب که راج کشیده خشک حسب حاجت گرفته در آب بقدر کار جو شانه نیده غوغه سازند
 غسل آب چقدر برای خزان نافعست صفت آن آب چنده آرد نخود خطمی سبوس
 گندم حسب حاجت گرفته با سرکه حسب در کار مخزنج نموده سرالشو بند غسل سبوس گندم
 برای افتخار اصابع فایده مندست صفت آن سبوس گندم ملق انجیر کرب عدس مقشر
 شلغم حسب حاجت گرفته در آب موافق ضرورت جو شانه نیده صاف نموده انگشسان بشویند غسل
 نوشا و برای بد بوی موکلا زدوست با نافعست صفت آن نوشا و سبوس گندم
 تخم خرپوزه با دانه تخم به حسب ضرورت گرفته در آب موافق در کار جو شانه نیده صاف نموده سرالان
 بشویند طریق به قدر هم در حرف الفاقطیله برای بواسیر الف مفیدست صفت آن
 زاج دو درم زنگار نیم درم سائیده بغتله شسته در بینی نهند فقیله برای بند کشا و نافع سبت
 صفت آن که کوبی قدر حاجت گرفته سائیده در گوشت و ک حسب ضرورت گرفته فقیله
 در سوراخ قضیب نهند فرزجه زعفران برای عقر مفیدست صفت آن زعفران
 سنبل الطیب شب یمانی عود ساج هندی انزروت هر یکاوی با پیه غابی و زردی مفید مرغ
 حسب حاجت شسته فرزجه کند فرزجه نفع برای حکم لبیا مفیدست صفت آن
 برگ نفع پوست انار عدس مقشر حسب حاجت سائیده در بوره ارمنی بقدر ضرورت آمیخته بر دارد
 فلد قیون برای خوردن گوشت فاسد مفیدست صفت آن آبک آب دیده توله
 زرنج سرخ و زرد قلی افاقا از هر یک نیم توله کوفته و بختیه بکره حسب کار شسته فر صها سازند
 در استعمال نمایند طریق بهر دو هم در حرف القاف قرص با مبطیس برای زبا بطیس

غسل آب چقدر
 غسل سبوس گندم
 غسل سبوس گندم

غسل سبوس گندم

فقیله

فرزجه نفع

فلد قیون

فر صها سازند

مفیدست صفت آن طباشیر با سوس هر یک پنجم تخم خرفه تخم کامو هر یک ده درم
 تخم حماض کشنی خشک گل ارمنی صندل سفید گنار سماق صمغ عربی از هر یک سه درم کافور
 نصف درم کوفته و بختیه در آب خرفه یا کامو بقدر حاجت شسته اقرص سازند شربت کیمشال
 قرص رشک درم معده و جگر و پنهانی بلغمی و استسقا را نافع بود صفت آن در رشک
 نقشه مانده درم تخم کاسنی تخم خرفه تخم خیارین از هر واحد سه درم گل سرخ پنجم درم بونو بونو بنفشه
 از هر واحد یک درم کوفته و بختیه بلعاب اسفول قدر حاجت شسته اقرص سازند قرص شب
 بول الدم قروح کلیه بلعاب اسیرا نافع است صفت آن شاخ گوزن سوخته شب بمانی تیر
 گل ارمنی گنار تخم خرفه مساوی کوفته و بختیه آب خرفه صب حاجت شسته اقرص سازند
 قرص طباشیر برای دیاسطیس مفیدست صفت آن تخم خرفه گل سرخ گل ارمنی گنار طباشیر
 مساوی کوفته و بختیه در آب اقرص سازند و محمد ازانی درین نسخه تخم کامو افزوده اند قرص طباشیر
 قابض برای خلفه صدید و حبس اسهال نافع است صفت آن درق گل سرخ
 پنجم تخم حماض بریان شش درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی از هر یک سه درم کوبند
 و بگل آب موافق در کار بسزند و اقرص سازند شربت کیمشال قرص طباشیر ملین تنها
 محرقه و سرفه و خشونت سینه را نافع بود و طبع را نرم کند و تشنگی بپاشد صفت آن طباشیر سفید
 چهار درم تخم بونو خراسانی سه درم مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیارین نشاسته صمغ عربی تیر
 تخم خشخاش از هر واحد یک درم کوفته و بختیه بلعاب اسفول حبس کار شسته اقرص سازند قرص
 عود قوی و هیضه باز دارد صفت آن عود خام چهار درم کبابه مصطکی قرص سنبل الطیب
 هر یک دوازده درم کوفته و بختیه در آب اقرص سازند شربت دو درم قرص کافور برای خفا
 حار و شری فائده میکند صفت آن کافور سه جز و زعفران مغز تخم خیارین عسل سفید

قرص رشک

قرص شب

قرص طباشیر

قرص طباشیر قابض

قرص طباشیر ملین

قرص عود

قرص کافور

از هر یک چهار جز و نهم تخم کدو و جز و کوفته و بخیته با عسل اقراص سازند قرص کل فور برانی یا طبع
 و دیگر اراض مجرب است صفت آن طباشیر صندل سفید کشتیز خشک مقشر تخم خرفه سیاه تخم حاضر
 تخم کاه مقشر تخم خیار تخم کدو شیرین صمغ عربی گلنار کافور ریاحی از هر یک مقدار حاجت گرفته
 و نیم کوفته در آب اقراص سازند قرص کل کبج برای قروح کلیه میثانه و بول الدم نافع صفت
 آن منغ تخم خیارین حب کبج منغ بادام شیرین مقشر رب اسوس نشاسته صمغ عربی دم الاویان
 کنیه و کندر تخم کرفس از هر یک ده درم انبوع در می کوفته و بخیته با ب صافی اقراص سازند شربت
 یکدرم تا یک شال قرص کبر اوجاع طحال و درم و تفتیح سده آنرا نافع بود صفت آن پوست
 بچ کبر انش از هر یک چهار درم زراوند طویل ده درم فنجکشت فلفل از هر یک شش درم شش رادر
 سرکه کهنه صندل حل کنند و باقی ادویه کوفته و بخیته با آن بشند قرص کل برای تب
 مرکب و پهای کنه مفید بود صفت آن گل سرخ اصل اسوس مقشر از هر یک چهار درم
 طباشیر سفید سنبل طبیب انشین رومی از هر واحد و درم تخمین خراسانی سه درم کوفته و بخیته
 با گلاب حسب درکار شسته اقراص سازند خوراک پنجاه شته همراه چکیده کاسنی و شربت بنوری
 قرص گلنار برای نفث الدم و ذیابیطین مفید است صفت آن گلنار گل ارمنی صمغ
 از هر یک چهار درم گل سرخ آقا قیا از هر یک ده درم کتیرا دو درم کوفته و بخیته با ب گلنار حسب
 درکار شسته اقراص سازند قرص کبر یا برای نفث الدم مفید است صفت آن کهر با
 صمغ عربی نشاسته کتیرا منغ تخم خیار منغ تخم کدو از هر یک ده درم گلنار آقا قیا از هر یک یکدرم
 و نیم کوفته و بخیته با گلاب اسفول حسب حاجت شسته اقراص سازند شربت از پنجاه شته دو
 درم قرص مثلث بر اصداغ و دیگر اوجاع مفید است صفت آن مرکب انبوع بنزد لبنج
 لادن کافور زعفران پوست تخم لقاغ هر یک پنج درم کندر انزروت آمله گل ارمنی هر یک دو درم

توضیح

توضیح

توضیح

توضیح

توضیح

توضیح

توضیح

گفته و بخت بگلاب آب که بود و بقدر ضرورت شسته آفراس سه پهلواند قرص و در
برای سده جگر نافست حتما یعنی و صفراوی را نیز مفید بود صفت آن گل سرخ مفید در
عصاره غافط طباشیر با سوسن یک یک در کم گفته و بخت آب شسته آفراس را نیز قیر و طی
تخم کتان برای پزائیدن روم پستان مفیدست صفت آن تخم کتان با بونه کلیل الک
ساوی و در آب بقدر حاجت بجوشانند و صفا کنند با موم روغن گل حب جاشا باز بجوشانند
تا آب برود و روغن با نذیر و طی غلب الثعلب بر اذات آبجیب مفیدست صفت آن
غلب الثعلب تخم خنمی مفید تخم کتان از هر یک ششما شده در آب جوشانیده صفا نموده با موم رز
روغن گل هر یک و توله باز بجوشانند تا آب بسوزد و روغن با نذ استعمال سازد قیر و طی کاسنی
برای مردم حار شانه نافست صفت آن آب کاسنی سبز غلب الثعلب سبوم از هر یک
حب حاجت در روغن گل و روغن بنفشه موافق در کار قیر و طی سازند و استعمال کنند طریقت
نوز و هم در حرف الکاف التازی الفارسی کحل شب برای بیاض بول
شب کوری داد هند و جذب طبوبات بسیار مفیدست صفت آن نوشادر شب یمانی
سوخه برابر گرفته باریک ساییده در چشم کشند کحل صدف که او ستاد و حرم بر آن قوت یسر
و سهل و موعده بقایای رز نیز استعمال می نمودند صفت آن صدف سوخته چهار تا طویلی
کرمانی بریان مغسول است ماشه نبات مفید ششما شده گفته و بخت در چشم کشند کحل کافور برای
حرقت چشم فائده مندست صفت آن فلفل دار فلفل از هر یک یک روم زعفران
سبل الطیب از هر یک چهار روم حوض یعنی رسوت ششدم کافور یک انگ که بند و باریک
و بکار بر نذ کحل گل کیند برای دفع بیاض گل چشم یعنی پهلوی مفیدست صفت آن
گل کیند کالی گل چنبل فلفل گرد از هر یک چهار صد عدد و شب یمانی برشته دو دانه بخت باریک نموده

قرص و در

قیر و طی تخم کتان

قیر و طی غلب الثعلب

قیر و طی کاسنی

در حرف الکاف التازی کحل شب

کحل صدف

کحل کافور

کحل گل کیند

استعمال کند کحل لاجورد برای بختن قره نافخت صفت آن چهل لاجورد مجاری
 خسته تر بپزدی سوخته و خان کند پوست صندل و سنبلیله برابریک ساخته استعمال کنند
 کلکلاخ بار و تسقای حار را نافع بود صفت آن مازپون که هفت روز در سبزه
 تیره کرده خشک نموده باشد غار یقون پوست بلبله زرد از هر یک پنجم عصا رده این درم
 پنج سوسن گل سرخ تخم کاسنی مغز تخم خرنوبه رب سوسن از هر یک دورم تخمین فلوکس خیار شیر
 فانی از هر یک پانزده درم این هر سه را در آب نیکو هم حل کرده صاف نموده بقوام آرد و دوا
 دیگر گفته و بخت آن بشیر خوراک از دورم تا چهار دورم کلکلاخ حار برای اشتها انگیزان
 حرارت نباشد مفیدست صفت آن مازپون مدبر غار یقون پوست بلبله زرد سبزه از
 هر یک پنجم رب سبزه درم پنجم عصا رده غافق سنبلیله الطیب انیسون از هر یک
 دو دورم گفته و بخت با عسل حاجت همچون سازند شربت سه دورم تا چهار دورم کمره برا
 در چشم درم و دوسه سیار مجربست صفت آن لیموی کاغذی یک رطل افیون خالص
 سه دورم شب یانی را بر رطل اول شب را در ظرف آهنین بریان کرده بعد از آن افیون را خلط
 دوا با لیمو قدسی نیز داخل ساخته از دست آهنین جل کنند تا خوب مخلوط شود آب لیمو فانی گردد
 بعد از آن همین دستور آب لیمو خلط کرده باشند تا که بوجه نیک مخلوط شود و صبا بسته نکند و پاره نبرد
 بوقت حاجت آب سائیده اندکی گرم کرده اگر چشم طلا کنند یا چشم اندازند طریق سقیم
 و حرف اللام لبوب کبیر کرده را گرم قوی گردانند و منی را بفرایند و باه را زباده کنند و دل
 و دماغ را قوت دهد و عصاب را محکم گرداند صفت آن مغز پسته مغز بادام مغز فندق
 مغز جبهه انخضر مغز گردگان مغز چنوزه مغز حباب از لاهی رو بیان خولجان شاقول همچنین
 تودین زنجبیل کنبه مقشر در چینی از هر یک پنجم سنبلیله الطیب سعد کوفی قرنفل کباب چینی حبث قفل

کحل لاجورد

کلکلاخ بار

کلکلاخ بار

کمره برا

کباب چینی

تخم گذر تخم زب تخم شلغم تخم پیا ز تخم سپست تخم بلهون لسان المصا فیر و پنج عقر لی زر نیار
 از هر یک سه درم جوز بوا بسپاسه و والد دار فلفل از هر یک دو درم خصیه العطب انجیر تازه خرگوشک
 خشک شش از هر یک دو درم قصبه گاو سوده سورنجان بودیدان فلفل خشک از هر یک دو درم مایه تراب
 زعفران بمصلک از هر یک سه شقال عود خام دو شقال ورق طلاستی عدد و ورق نفه پنجاه عدد
 عنبر شرب کیشقال شک خالص نیم شقال کوفته و نیمه باسل سفید سوزن ادویه بطریق معروف و بنا
 سازند لخته برای صدمع حار و پیوستی و غشی تقویت و باغ مفیدست صفت آن گل سفید
 و گل ازنی صندل سفید هر یک یکماشته در عرق صندل و نوله سالیده آب کشیده سبز آب خیار سبز
 آب کدوی سبز هر یک چهار نوله اضافه کرده در شیشی و بن فراخ انداخته متصل بینی حرکت
 دهند لطوخ که نزل بند را گویند برای حبس نزلات مفیدست صفت آن افیون زعفران
 گوگرد کثیرا هر یک یکماشته همه را سالیده در آب گوگرد یا سفیدی تخم مرغ حب حاجت بخفته
 کاغذ را شل رویه تراشیده سوزن زده بر آن مالیده بر هر دو دقیقه بچسباند لعوق حب القطر
 از حشرات صاحب تذکره بر تقویت باه در تجربه حکیم عابدین رسیده صفت آن سبز حب
 پنبه دانه بست شقال و اجنبی تخم انجیر قرفل کلاه دار حب الصنوبر هر یک پانزده شقال شقال
 زنجبیل از هر یک ده شقال و در شیشیان هفت شقال قسط تخم کتان بریان بمصلک از هر یک
 چهار شقال کوفته و نیمه باسل سفید سوزن ادویه بقوام آردند خوراک یکشال لعوق سیستان
 برای نفث مواد سینه و سرفه نزل بحرب صفت آن سیستان فربه پنجاه دانه
 اصل السوس مقشر کیتوله تخم خطمی سفید تخم خیارین از هر یک چهار ماشه پوست خشکش
 دو نوله بهدانه سه ماشه در دو آثار آب بچوشانند و بانبات سفید قدر حاجت بقوام آردند
 در آخر قوام شیر و جو مقشر شیر و مغز بادام مقشر شیر و تخم خشکش از هر یک کیتوله افزایند بعد از آن

لخته

لطوخ

القطر
لعوق حب

سیستان
لعوق

کثیرا صمغ عربی

صمغ شکر

صمغ

صمغ عربی

کثیرا صمغ عربی رب اسوس سده از هر یک که باشد اضافه نمایند و بقدر دو ماشه در روغن کهنه لعاب گین
 فرو گیرند لعوق کا و زبان برای ضیق النفس مجرب صفت آن کا و زبان گین
 صمغ عربی لوند در حج رب اسوس بهمن سفید پنج سوسن فلفل سفید از هر یک یک درم پا و بالا نشین
 سفید چهار درم تخم خشخاش سیاه دو نیم درم غر بادام شیرین یک نیم درم خرمخار تر بود دو درم
 مغز تخم کاهو قشقر یک درم عسل سفید پنجه بهمن نبات سفید پانزده و ام بدستور معمول لعوق سازند
 خوراک ششماشته لعوق معتدل معمول و مجرب جهت تسهیل اخراج بلغم و غلیظ مواد حار و
 نافع است صفت آن مویز منقی انجیر زرد با قلا تخم خشخاش اصل السوسن قشقر تخم کاهو شیرین
 پرسیاوشان بادیان زرد فامی خشک غر بادام قشقر حلبه بود بند و لایینی صمغ عربی تخم خطمی کثیرا
 تخم کتان بهدانه کوکسار هر یک نیم تو لوب کوب نموده در دو آنا آب بچوشانند تا نیم آنا را بماند صاف
 عسل سفید پا و آنا داخل نموده بقوام آرد قدر شربت بنجاشه تا دو درم ادا از انجیر عسل گیرند
 لعوق تنزله برای سرفه نزلی بعدیل است صفت آن اصل السوسن پنجه درم تخم خطمی
 بهدانه از هر یک هفت درم شب دو صد و پنجاه و درم آب ترکند و صبح بچوشانند تا نصف ببرد
 و با صد و بیست درم قند سفید بقوام آرد و نموده همدانه صمغ عربی از هر یک سه درم کثیرا چهار درم
 خشخاش سفید خشخاش سیاه هر یک پنجه درم نرم صلابه کرده بیا سینه زنده شربت ششماشته طریق
 است و یکم در حرف الهم ما انجیما رحبت تب دف و موی و صفر اوی و خلاط محرقه
 و حاره و سرفه حاره و در طبخ اج و رفع تشنگی نافع است و ادرار نسبت از ما و القح زیاد است و استخرا
 بصفر اندیش شود و ماده تب اباداری بر آرد صفت آن گبر و خیار تازه و از چند جا از سر کاره بزند
 پس در گل زرد یا آرد جو که ضخامت آن بقدر یک انگشت باشد گرفته در تنوری که گرمی آن فرو
 نشسته باشد بدار و تا بریان شود وقت صبح از نور بیرون آورده گل یا خمیر در نموده ستر را

بریده میفشارند و آب که بر آید صافی نموده همراه شربت نیلو فرود وینا سبب برینند تا بیکل
 رسانند اولی آنست که اول در خمیر آرد و در پارچه بگیرند بعد از آن بیکل بیاورند و در آب آشغیر
 که آنرا آشجو گویند منضج اخلاط و مستفیع مواد محترقه و منقی معده و سهل النفوذ و در تمام بدن لذیذ
 معتدل غذا را سکن جوش باروست همچنان اخلاط فاسده نمیکند و منضج و معده نمیشود و مریخی
 معده مضرا خشای بار و دفع است و مصلح وی گفته است **صفت آن** جو متقشر
 و رطوبت مس قلعی دار نموده آب صاف که ده چند جو باشد بر آن ریزند و آبش ظاهر بپزند
 و در آنمای بچکن آن تبدیل آب نمایند و بهتر آنست که هفت آب تبدیل کنند بعد از آن
 مالیده صاف نموده همراه گلاب عرق کیویله شربت انار یا نبات سفید استعمال کنند و اگر سجا
 آب سفت گوشت آب اندازند و آشغیر طعم میشود و ماء العسل جهت فاج و لقوه معمول طبیا
 است و مقوی معده و با صفت آن عسل سفید بحد آب دو حصه بچشانند چون در وقت
 بماند صاف نموده بدرد بعضی در یک جز باشد شش جز آب می اندازند چون نصف می ماند
 صاف کرده میدهند و استا و نفوذ و یک جز باشد شش جز آب می انداختند هر گاه
 سوم حصه می سوخت صاف کرده میدادند و عجب الشلب الرطب که آنرا عجب الشلب
 مروق گویند جهت حیات که از درم جگر و معده باشد و دیگر انواع پنهانی مرکب بر نافع ترین
 انشیاست **صفت آن** ترکیب ساختن و دادن و قدر شربت آن مانند آب کاسنی
 سبز مروق است و ماء القمع و آن بنافع مادر انخمار است **صفت آن** شل ساختن و انخمار
 است و ماء القمع از ماء انخمار دارد که در او استحیل بصفرا میشود پس افزاید که خوف استحال با خصوص
 مناسبه بعمل آرد و جاسکیده سعال باشد استعمال او با سویق جو یا شربت نیلو فر کنند
 و لسان انجمل الرطب که آنرا بازنگ بر مانند جبت ایهال و استسقا و درم جگر که به ایهال

ماء آشغیر

ماء العسل

الشلب
ماء عجب الشلب

الرطب

ماء القمع

ماء لسان انجمل
الرطب

نافع است صفت آن ترکیب ساختن دو اونی آن باشد آب کاسنی سبز مروق است
 ماء الهند یا الرطب که آن کاسنی مروق باشد جهت تفتیح سرد و بنفشه ساکن از ماده عصبه
 پنهانی صفراوی و دومی مرکب بسیار سفید و دیگر مضاف دارد صفت آن بگیرند برگ کاسنی
 سبز و از پارچه مسک کنند و غسل نهند و بگویند آب بنفشه از در طرف قطعی دارد انداخته بر
 آن تنش خفیف گذارند تا مثل شیر بریده شود و بار صاف نموده بکار برند ماء الهند یا الرطب
 که آنرا چکیده کاسنی گویند برای حمیات مرکب که بلغمیت در آن زیاد و آب برگ کاسنی
 نفع بسیار ینماید و بارها تجویز رسیده صفت آن تخم کاسنی چهار توک نیمکوب کنند شب آب بزدارند
 و از دو گطری شب باقی مانده در صافی گنده که هر چهار گوشه آنرا بجا رچوب بسته باشند و جل نموده
 مثل بینی رنگه زان صفت مرتبه بچکانند و گاهی بجای آب عرق گاو زبان عرق عنبر طلب
 کرده میشود و برای آن کالج متقوی معده و دماغ و جگر و طبع نرم نماید و اسیران نفع کند و دراز و یا
 حفظ نافه است صفت آن صد عدد آمله برگ تازه بگیرند و در ظرف سبز بنهند و
 آب آنقدر اندازند که آنرا بپوشانند و خاکستر آلوده بپاچاه درم بر آن پاشند و ده روز بگذارند و
 در هر سه روز آب خاکستر تغیر دهند تا زکند پس آمله با بیرون آرند و نرم شوند تا پوست
 جدا نشود و بعد در دیگر نهند و همان قدر آب که او را بپوشانند اندازند و یک کف چوب مقشور
 مخصوص نیز ضم نمایند و بپزند تا که جوخته شود پس بیرون آرند و دیگر بار بشویند و با چوب نشف
 کنند بنوعیکه پوست بجا ماند و جدا نشود پس هر آمله با کنگنه مختلفه ده جا جال و در بزنند پس
 در ظرف سبز بنهند و غسل صاف بر آن آنقدر اندازند که او را بپوشد و بیست روز بگذارند و سر
 هر هفته غسل تغیر دهند هرگاه تغیر دهند چند جوش خفیف بیاورند و تا در آمله باریت هیچ نماند
 بعد نشف کرده غسل چند صاف اندازند آنقدر که در پوشد و در ظرف سبز بدارند پس از

ماء الهند یا الرطب

ماء الهند یا الرطب

چوب مقشور

چهل روز بکار برند اگر بجای غسل قند یا نبات کنند لیل الحارۃ باشد در حیث مناسب است
 مر بامی انسانس مقوی دل و مفرح و نافع خفایان صفت آن پوست درشت بیرون
 استخوان درونی را جدا نمایند و مغز در میان را با پارچه یا یک تراشیده در ظرف نقره یا سنجی قرار
 گذارند و اندکی آب انداخته و سرظن را از خمیر گرفته با تش ملائم بچوشانند تا پارچه گداز شود
 و دیگر انسانس را بختوان تراشیده اول در ظرف بطریق فرش گذارند و بالا آن با چکان انسانس و ده بجز سار و غیره
 هرگاه گداز شود قوام از قند نبات درست خسته و از بید مشک گلاب و غیره مشک بویانوده
 پارچه ها در آن گذارند و دو جوش دهند تا شیر را جذب کند پس در ظرف پاکیزه بر دارند و اگر
 چاشنی دار منظور باشد ترشی لیمو و جز آن بپذیرانند مر بامی لعل صنف او در مفردات
 مذکورست صفت آن سیب را از پوست باز سازند و دانه بیرون آورده در آب بچوشانند
 تا نیم خفته شود پس با قند سفید بقوام آرند مر بامی جذر رحمت تقویت دل و تصفیه صوت
 و تقطیر ریه و منع نوازل و سرفه دیگر منافع در مفردات سطورست صفت آن گاجر را پوست
 و استخوان دور کرده ریزه ریزه کنند و در آب غسل حسب درکار بچوشانند تا ماهر شود و بعد
 بیرون آورده در غسل صفت دهند و بچوشانند و آده فردا آرند و پس از چهل روز بکار برند مر بامی
 زنجبیل یعنی زنجبیل پرورده گرم خشک است باه زیاد کند معده و روده و گرده و شانه
 بارور را نافع است و بول براند و پتهای لغبی را سود دارد صفت آن زنجبیل سبب روز
 آن بخیسانند و انگاد پاره کنند و در آب غسل بچوشانند تا آب بسوزد و در ظرفی کنند پس غسل
 بر سر آن ریزند تا پرورده شود بعد از آن تناول می نموده باشد مر بامی سفرجل منافع
 آن در مفردات مرقومست صفت آن به خوب بزرگ از تخم و قشر پاک کنند و چهارپاره
 نمایند و در صلی چینه و آب و خمر بچوشانند پس سر کنند و روز دوم بسیل نهاس بچوشانند

مر بامی انسانس

مر بامی لعل

مر بامی جذر

مر بامی زنجبیل

مر بامی سفرجل

دبر دارند برای طبله منافع او مانند برای آنکه دراز و یاد حفظ نفع او کمتر است صفت
 آن طریق ترتیب او همان که در آمد گذشت لیکن برای طبله از خشک تر طبله هم تیار میشود
 و نیز درین افادیه می اندازند هرگاه خواهند در افادیه سازند از چینی زنجبیل قرنفل سیل جویون
 عود مصطکی هر یک یک توله مشک نیم درم در صد عدد طبله اندازند و اهل هند طبله را بعد از شستن در
 آب آبک می خیسانند جهت آتشک از برای او دفع گردیدن عفو صفت بعد طنجیر هند که استخوان
 مرهم الکبر از مخترعات حکیم ارزانی است بر استقا طبله تلکین و تحلیل و ارام صلبه جگر و خصیه و غیر
 مجرب آن بوده است صفت آن حله تخم گتان آن روغن گل از هر یک درم کوفته و بخته در آب
 یا آب کلم قدر حاجت نیز در چون قریب بختن آن روغن فلو سیس خیار شنبه بخوردم در آب گرم حل کرده
 اضافه نمایند و بنزد غلیظ گرد و پس از آن روغن گل یا روغن کنجد یا روغن زیت یا روغن
 بیدارنجیر قدر حاجت بیا نیز در مرهم با سلیقون بر آفرم مرهم مفید است صفت آن
 زفت را تنج هر یک است شقال فنه چهار درم کوفته و بخته با روغن زیت قدر حاجت مرهم
 سازند مرهم خل نبخه ششامی برای پاک کردن چرک گوشت و دارو اندمال جراحت
 از مجرب است و بر آفرم عفت و سوختگی از آتش نافع صفت آن مردانگ ده درم
 صلابه بنوده یا ده درم موم سفید و بست درم روغن گل حل کنند و قدری سرکه و خلک ده درم
 سازند مرهم و خلیون برای انصاف درم و تسکین او جاع حاره و او را مرهم و تحلیل خا زیر
 و صلابات و سلوئه و قعده عصب و ریاخ و تخمه نافع است صفت آن روغن زیت که نه سی تا چهل درم
 مردانگ بست درم تخم خطی آبنول سلم تخم مرو حله تخم گتان از هر یک بخوردم تا بختد درم تخم بار
 شب در آب کنند صلیح لعاب غلیظ از آن بگیرند و مردانگ ابا یک ساخته در روغن زیت انداخته
 بر آتش نرم گذارند و بجزیری حرکت دهند تا مردانگ بسته نشود پس از آن که روغن سیاه گردد

برای طبله

طبله

مرهم بیدارنجیر

مرهم زفت

مرهم خلیون

هر کمال

هرم اروت

هرم زرد

هرم عفران

هرم زنگار

هرم سفید

کافوری

طرف را از آتش فرو آورده و لعاب را در آن اندازند و بچوشانند تا غلیظ گردد و پس دو آرد و بهتر
 بر هم زند و هر هم را برای بویا بیندن محم صابح و دفع گوشت فاسد و بر اجزای فاسده
 عیسای البر و بقر و ج آتشک و نا صود و نو خکی از آتش نیز نافع است صفت آن بموم سفید کافور
 رال کات سفید هر یک ششال کوفته و خیمه بموم را بر روغن گاو تازه که مسا و مجموع با و ظرف
 آهنی گذاخته اول رال را ریخته و سه جوش دهند پس کات را بدستور پس کافور بریزد و دیگر
 جوش دهد بعد از آن از آتش فرو آورده بکار برود و هر هم رسوت جهت اورام حاره و جربست
 صفت آن رسوت یکدم بموم سفید و درم روغن گل روغن بنفشه از هر یک چهار درم
 اول روغن بموم را گذاخته و رسوت را سائیده بیا میند و هر هم زرد و برای پاک کردن
 چرک گوشت مرده و پر کردن خیم عمیق از مجربات احقر است صفت آن اجود سنگ
 ابری کات سفید نیل نیند و ته بریان مرده سنگ هر یک پنج ماشه بموم زرد و درم روغن
 کهنج چهار دام عالمگیری بدستور و هر هم سازند و ش مرتبه در آب بشویند و هر هم زعفران
 که بار بار در ورم صلب رحم و صلابت آن نتیجه بر آورده صفت آن بموم روغن گل مغز
 گاو چربی گرده بر از هر یک یک توله زردی بجنه مرغ زعفران بالونه کند از هر یک سه ماشه بدستور
 مرتب سازند و با شیر و غلب سیر استعمال نمایند و هر هم زنگار محفف قروح عتیقه کل
 گوشت زاید و راف عفونات مواد فاسده کلیه و نیت لحم و سقط بوا سیر است صفت آن
 علك البطم را تنج هر یک پنج درم زنگار و درم کوفته و خیمه بار و روغن زیت قدر حاجت بیا میند
 هر هم سفید آب کافوری برای تسکین درد بوا سیر شقاق مقعد و نو خکی آتش سفید است
 صفت آن بموم سفید کیتقال را در روغن گل بنفشه شال گذاشته سفید از سنگ از هر یک
 کیتقال نرم کوفته مخلوط ساخته و هر هم سازد و بعد از فرو آوردن از آتش سفید تخم مرغ یک عدد

کافور و دما شنبیز ایند هر صم شحم برای شفاق رحم مفید است صفت آن چربی مرغ جلی
 ربط مغز ساق گاو روغن بنفشه و صم سفید حسب حاجت گرفته مرهم ساخته استعمال کنند مرهم کوبان
 ششتر برای اندال قرصه و اسیر که از قطع نمودن میرسد و شفاق مقدر که فایده میکند صفت آن
 کوبان ششتر مغز ساق گاو خطمی کتیرا بیه بط پیر مرغ پیر مرغانی زردی بیه مرغ حسب حاجت گرفته
 باروغن بنفشه قدر ضرورت مرهم سازند مرهم لسان سگ برای اندال فروج بی نظیر است
 صفت آن زبان سگ سایه خشک کرده بسوزانند و در اندکی روغن کنجد در که چه آهین
 داغ کنند بعد از آن برگ نیم قدر حاجت خوب ساییده قرص نبندند در روغن کنجد در ظرف
 آهنین بسوزانند و دور کنند بعد از آن سوخته زبان سگ درین روغن اندازند و بچوب نیم یا
 دسته آهنین خوب تر مخلوط کنند در ظرف شیشه نگا دارند مسوح که موجب بجان شہوت
 جماع و لغو طبع میگردد مجرب از مسوده است صفت آن مغز سگ خشک در روغن جنبل مخلوط
 نموده بر قضیب کف پا بماند مسوچیکه موجب دوستی مرد و دل زن گردد صفت آن
 عسل زنجبیل حسب حاجت گرفته بر قضیب بماند با هر که مجامعت کند موجب دوستی شود و چون
 مرد و رفیق زن شود صفت آن گوشت مملو لا خشک کرده ساییده در عسل آمیخته زن در
 فرج بمالد و بامرد بخوابد مسوح حالس بر آب حبس عرق مفید صفت آن گل ازمنی
 ماز و کلنگه که در سنگ مسادی بروغن گل و لعاب استغول موافق ضرورت آمیخته بماند
 مسهل بار و برای اخراج ماده حار صفت آن مغز فکوس مفت توله زنجبیل نیم بند
 از هر یک چهار توله شیره بادام بنجدانه در منفع بار و که مذکور میشود افزاید مگر وزن کنند و توله
 دیگر زیاده کنند اگر در روز سهل نشکلی شود عرق جنب اشعلب عرق کاسنی اندک بنوشند
 اگر عرق بدست نیاید آب را بسجوشانند و جنب اشعلب یا کاسنی را در صرسته بنیدازند و همچنین

این
 این
 این

این

این

این

این

این

هر عرقی که مطلوب باشد تیار نماید غذا وقت دوپیر آتش جو وقت سپهر کچری ننگ ملایم بخورد
 مسهل جار اخراج مادی و بار کند صفت آن مغز فلو سفت توالش سرخ چار توله
 ترب سفید بچون خراشیده پنجاشته غار یقون و ماشه سناکی روغن سید انجیر از هر یک یکتول درج
 حاکر می آید اضافه کند غذا وقت دوپیر آب بخنی گوشت کبوتر و بعد سپهر کچری سواشته بدر وقت
 تشنگی عرق بادیان بنجور مضمضه برنگ برای درد دندان که سبب گرم باشد مفیدست
 صفت آن بزرگ مقشر در پارچه سالوی سرخ پوئی بسته و در آبی بچویند و صفا نموده
 نمایند و پوئی ادویه دندان گذاشته بنجور بند و اگر عمل نمایند مضمضه صحر برای آگاهی مفیدست صفت
 آب غوره که آب سماق برابر بفرود نموده مضمضه کنند مضمضه ریاس بر نقل زبان و بلبلان
 ذوق که از حرارت باشد مفیدست صفت آن ریاس گل سرخ سماق مساو و یکجین و تخمین
 هر دو برابر موافق در کار بدستور معمول مضمضه سازند مضمضه سعد برای تحریک انسان مفیدست
 صفت آن عاقر قرحا پوست بچ که کلنا سعد شب گل سرخ سنبل الطیب همه برابر در آب
 حسب حاجت بچویند و صفا نموده مضمضه کنند مضمضه سماق برای سیلان آب بدن
 نافعست صفت آن سماق گل سرخ ساوی در آب بقدر حاجت مالین صفا نموده
 مضمضه کنند مضمضه عاقر قرحا برای نقل زبان و بلبلان ذوق مجربست صفت
 آن عاقر قرحا مویخ خردل ساوی بسر که حسب حاجت گرفته بچویند و مضمضه نمایند
 مضمضه عاقر قرحا دیگر برای تحریک انسان نافعست صفت آن عاقر قرحا جاتی
 پوست بچ که کلنا سعد کوفی شب یاقانی گل سرخ سنبل الطیب ساوی در آب بچویند و صفا نموده
 مضمضه نمایند مضمضه عدسی برای درد دندان نفع دارد صفت آن غنبل لعل
 که از آنج کشنیز خشک هر یک شامه کلنا چهار ماشه که کلنا چهار عدیه که انکافه عدس سلم کینوله

مسهل جار

مضمضه بزرگ

مضمضه صحر

مضمضه ریاس

مضمضه سعد

مضمضه سماق

مضمضه عاقر قرحا

مضمضه عاقر قرحا دیگر

مضمضه غنبل لعل

ادویه نیکوخته در سبب آب بچوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده مضمضه کنند و نیز با لبنج
 هم اضافه نموده می آید مضمضه کا فور بجهت جوشش دهن حار مفیدست صفت آن
 برگ خا حسب حاجت گرفته در آب تر کرده مالیده صاف نموده کا فور موافق در کار در آن
 حل نموده مضمضه کنند مضمضه لعاب اسفغول برای همین مرض نافست صفت آن
 لعاب اسفغول آب کشنیز سبز ساوی یکجا کرده مضمضه کنند مضمضه ماز و برای بخر یک سبب
 گوشت بن دندان باشد مفیدست صفت آن ماز و مورد گلنا ساوی در سرکه موافق
 در کار بچوشانند و بدان مضمضه کنند مضمضه مامیران برای جوشش دهن نافع بود صفت
 آن مامیران عاقره خاتم ترب نیکوخته ساوی در سرکه حسب حاجت بچوشانند صاف نموده
 مضمضه کنند مضمضه مغز فلووس برای همین مرض مفیدست صفت آن مغز فلووس در کار
 در آب کشنیز سبز بقدر حاجت حل کرده بگرم مضمضه کنند مضمضه مورد و برای خشکی زبان مفید
 صفت آن مورد گلکش گلنا قدر حاجت گرفته در سرکه موافق در کار بچوشانند و
 مضمضه کنند مضمضه و روی برای سیلان لعاب دهن صفت آن گلکش سماق
 در آب بچوشانند چون سوم حصه بسوزد صاف نموده مضمضه سازند مطبوخ برگ نیم مجرب بارها
 در تجربه درآمده و اکثر بهمین علاج کرده شدیدی جوشش دهن تشک از امل می نماید و در اشنا
 نوشیدن آن احتیاج بر بهین نیست و اگر خواهند ظویه و خشک خورد صفت آن پوست
 درخت نیم پوست درخت کچال پنج خطل پهلوی ببول کثای خورد با برگ و پنج پوست
 قدر سیاه کنه از هر یک نیم پاؤ در سه آثار آب بچوشانند تا که چهارم حصه بماند صاف نموده در
 نشینش لگا بدارند بهر هفت شربت مست مجنون بزور در امر باه فعل مجرب در صفت آن
 تخم کدو تخم شلغم تخم پیاز تخم گندم تخم حنظل تخم بلهون مغز جلغوز مغز حب القفل مغز حب الزلم

مضمضه کا فور

مضمضه لعاب اسفغول

مضمضه ماز و

مضمضه مورد

مضمضه مامیران

مضمضه مغز فلووس

مضمضه گلکش

مضمضه مامیران

مضمضه مامیران

مضمضه مامیران

مضمضه مامیران

مضمضه مامیران

مضمضه مامیران

مضمضه مامیران

بودیدان و ج شیرین تو درین لسان العصاره شفا قل مصری بهمنین دار فضل حلیت قره
 از هر یک یک نخ و کوفته و بنجیه در غسل سفید و نبات سفید که سه وزن ادویه باشند
 معجون سازند شربت سه درم باشیگر و معجون بلبل در برای قوت باه برای کسی که
 ترکیب داده بودم بسیار فایده کرده بود برای اساک منی و غلیظ آن نیز فایده میکند
 صفت آن پوست پیل پوست بنج سنگا هوی ستا و پیل ببول پوست بنج ببول
 صمغ بول خیت اکدید مدبر خونچان بشیر پر درده زنجبیل بسته از هر یک یکدوم مغز بلبل و کچله
 از هر یک یکدوم مغز هندوی گوگرد که در شیر گاوسه بار بنجیه باشند هر یک دهم زردی تخم مرغ چها
 عدد و باید که اول کچله را در آب تر نمایند پوست از آن جدا شود و بنجیه مرغ را در آب جوشانیده
 زردی از آن بگیرند و باقی ادویه کوفته و بنجیه با غسل سفید سه وزن ادویه بشیرند خوراک
 نهایت بکنند معجون بلبل در دیگر در تقویت باه موجب است صفت آن عاقره صانع و معجون
 مغز بلبل در مغز بادام مغز چلغوز و اسکند ناگوری از هر یک یک توله جوز بوا ثعلب مصری شفا قل
 بهمنین تو درین زنجبیل از هر یک یک توله زعفران بسیار سه تخم زردک تخم انجبه تخم کونج از هر یک یک توله
 فضل دراد مصطک روی تخم بلبلون از هر یک یک نیم توله که بنجیه مقشر چهار توله سندر سوکمه شک تبتی
 هر یک نیم توله سفید بنجیه توله غسل سفید کف گرفته یکصد بنجیه توله بستور مقطر معجون سازند
 خوراک اول و شفا قل بعد از آن ششما شصت و ششما شصت و ششما شصت و ششما شصت و ششما شصت و ششما شصت
 و قضیب را محکم کند و لذت جماع دهد و بنجیه موجب است صفت آن شک و دانگ
 غنیمت شیب کیتقال زعفران کبابه زبرالبنج سفید سنبال الطیب عود خام قره و اجینی
 مصطک و از هر یک یک شفا قل لسان العصاره جوز بوا از هر یک یک شفا قل ششما شصت و ششما شصت و ششما شصت و ششما شصت و ششما شصت
 از هر یک چهار شفا قل پوست خشناس و باغ کجشک نر که در وقت بهجان گرفته باشد خشناس

معجون بلبل

معجون در دیگر

معجون جلالی

بنات سفید و شغال حب الغیل سفید چهار صد عدد و دارو بار کوفته و بنجیه با عمل سفید وزن
 اوویه تقویم از خود پاک یک شغال تا دو شغال همچون حجر الیهو سنگ ده دانه بریزند
 آن منفر تخم که و منفر تخم خیارین منفر تخم خرپوزه حب کاکنج هر یک بنجر دم حجر الیهو بنجیه
 صلابه کرده با عمل سه وزن اوویه سرشته همچون سازند شربت دو درم ناسه درم همچون زرگون
 برای گرم کردن مبنی نافع است و در آن لذت پیدا میکند صفت آن فلفل در فلفل
 زنجبیل قرفه دارچینی قرنفل خولجان هر یک یک توله تو دین بهمنین بوزیران لسان العصار
 قسط شیرین سعد سبل الطیب هر واحد سه توله کوفته و بنجیه با عمل سفید سه وزن اوویه همچون سازند
 شربت دو درم تا دو شغال همچون پیاری برانی قوت یاه و غیره صفت
 آن پیاری که من پاؤ مار جهواره نیم آثار مجبیه نیم پاؤ در ده آثار شیر کاؤ پوستاند بگاه مهر شود
 و شل کوه گرد و همه را خوب سائیده نگاها درند و گوشت برشته نشاسته برشته از هر یک یک و آثار منفر نام
 برشته نیم آثار آرمونگ نیم پاؤ علیله نگاها درند سفید سه آثار روغن زردکیا آثار توام نمایند
 و نشاسته و آرمونگ را در آن بریان نمایند و منفر با دام و گوشت سیاه میزند بعد از آن این اوویه
 گوگرد نیم آثار گوشت پاک نارچیل از هر یک پاؤ آثار ثعلب مصری دارچینی قرنفل الاهی خود
 زنجبیل از هر یک چهار درم جو زباد و توله لباسه یک توله گل پسته گل پیاری هر یک یک درم
 چمال کچال چمال کیک چمال سنگا هوی از هر یک ششما شسته کوفته بعد از آن همراه کوه مذکور
 و زعفران چهار توله شک ششما شسته سائیده بفرانید و دو دام صبح و دو دام شام خورده باشند
 همچون سورنجان جهت اوجاع مفاصل لغایت مجرب و مدوح است صفت آن
 اسارون زنجبیل زیره کرمانی دار فلفل هر یک دو درم سنگا پیچدرم سورنجان ده درم کوفته
 و بنجیه با عمل سفید سه وزن اوویه بطریق متعارف همچون سازند شربت از پنخ ماشه تا دو درم

سورنجان

سورنجان

سورنجان

سورنجان

معجون بر

معجون سیر برای لقوه و صرع و فالج و عشته و بواسیر و هر صنف نافع بود و صمد راقوت دهد
 و اشتها آورد و ملغم دفع کند و قوت بفرزاید و رنگ رو نکند و سرخ گرداند و حرارت غریزی را برافروزد
 و بیخه پیران بگایت سفید بود و صفت آن سیر پاک کرده نیم آنار در شکر گاو یک آنار بنیزند
 تا حمر شود و با عمل سفید سوزن روغن گاو سی درم بر سر آن ریزند و با یکدیگر مخرج نموده
 از آتش فرو گیرند و این ادویه را کوفته و بخته بآن بسازند و قفل بسا جو زیو فلفل مصطکی
 قاقله کبار و صفار بلبله کابل و دارچینی زنجبیل هر یک ده درم عود خام و عنبران از هر یک
 پنج درم خوراک از صفت داشته تا کیسه که معجون عشته تالیف والد شریف بخت آنکس
 اخراج مواد و ادویه بجمیع و وجع مفصل مجرب است صفت آن بلبله زرد چهار درم بلبله
 سیاه بلبله کابل بلبله شاهتره بصفای فستق ترب سفید معجون خراشیده انیمون از هر یک پنج درم
 آمله قشر سه درم برگ سنکلی ده درم عشته مغربی پنج توکه کوفته و بخته با عمل سفید سوزن
 معجون سازند خوراک از صفت داشته تا کیسه که گاهی عوض عشته جو بچینی پاؤ آنار و زین
 ترکیب نموده شد برای مواد سوداوی بسیار نافع آمد معجون عشته و دیگر همین منفعت دارد
 صفت آن عشته مغربی شش توکه بصفای فستق سه توکه بادیان صندل سرخ از
 هر یک یکدوم عصاره ریوند سه ماشه برگ سنکلی سه دانه مقونیا شش ماشه کوفته و بخته با عمل سفید
 دوازده دانه نبات سفید سه پاؤ معجون سازند خوراک از پنج ماشه تا کیسه که معجون فلا سفینه
 باضمه راقوت دهد و اشتها آورد و ملغم را دفع کند و نسیان طلس البول و دیوشت و درد گرده
 و اوجاع مفصل را نافع بود و منی را زیاده کند و باه را برانگیزد و دندان را سخت نماید و بول
 قوت دهد و نشاط آورد و رنگ رو را نکند و دانه بوی دهن خوش کند و پیران را قوت
 بود صفت آن زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی آمله قشر بلبله سیاه شیطیج

معجون عشته

معجون بنفشه

معجون فلفل

هندی زراوند در حوضه شعلت چلفوزه پنج بابونه مارچیل اند هر واحد درم تخم بابونه
 پنجم درم سوزن منقح می درم کوفته پنجه تبعل سفید مصفی دو وزن یا سه وزن ادویه بطریق
 شتال معجون سازند شربت از دوشغال تا چهار شغال مفرح بار و در مالینیا و دیگر
 امراض بغایت مجرب است صفت آن مرورید ناسفته که بای شمشیری هر یک شغال گل
 گا و ز بان طباشیر سفید مغز تخم کدو شیرین تخم خرفه سیاه مقشر از هر یک شغال غنبر شهب
 ورق طلا مخلوط ورق لقره محلول از هر یک دو دانگ رب سیب شیرین رب بنشین از هر یک
 بست شغال لبان سفید یکصد بست شغال گلاب بید مشک هر یک بست پنجم شغال بطریق
 معمول معجون سازند خوراک از یک درم تا یک شغال مفرح حار ساوه از حکیم محمد رضا دافع خفایا
 و نافع ضعیف دل و معده است صفت آن سعد زرد و زعفران سفید صعلک ساوه
 زرنه عفران از هر یک شغال سبزه فاقه کبار فاقه صبار جوهر از هر یک نیم شغال
 عود خام چهار و نیم شغال کوفته و پنجه با عسل سفید مصفی هفتاد شغال علی الرسم شربت خوراک
 نیم شغال با عرق گا و ز بان شربت سیب شیرین منقح تخم ترب برای نقصان شهوت
 که بسبب عدم انصباب سودا بر فرم معده بان است صفت آن تخم ترب تخم جوهر شربت
 نمک حب حاجت گرفته یک تخم صلی بقدر حاجت انداخته بکار برند مضمح بار و که بضع داده
 که صفت آن غنبر شلب گل بنفشه گلشن تخم خطمی سفید شانه تخم کاسنی نیکو کوفته از هر یک
 هفت ماشه گل نیلوفر پنجاه غناب آو بخارا از هر یک پنجاه ماشه در آب گرم تر کنند با
 مالین صاف نموده گلقد دو توله در آن مالین با صاف نموده بخورند مضمح حار
 که بضع داده بارد نماید صفت آن بنجیا کاسنی نیکو کوفته پنجاه دین نیکو کوفته چ کرش نیکو کوفته
 پنج اوقه نیم کوفته پریادشان بادیان نیم کوفته اسطوخودوس از هر یک هفت ماشه

تفصیح

تفصیح

تفصیح

تفصیح

تفصیح

اصل السوس منشتر نیکو فتنه پختا شده مویر منقش نه دانه انجیر زرد پختا نه شب در آب گرم کهنند
 صبح جوشانیده و شام نموده کهنند غسل چهار توله در آن بالین صاف نموده بخورند طریق
 ثبت و دودم در حوت النون لطول بابونه برای گد اخن شیر پختا سفید
 ست صفت آن بابونه منفته گل خطمی حله بر برابر دود غن زرد و آب قدر حاجت جوشانند
 و صاف نموده بطول کنند لطول گل گیسو بر آخراج سنگ کرده و شام نه تسکین دهنده آنها
 سفید ست صفت آن گل گیسو گل کسب تخم خربوزه تخم خیار بین خار شک هر چه حب جات
 گرفته در آب قدر ضرورت جوشانیده صاف نموده بطول کنند و نفل آزار سائیده بگرم برنیزد
 نفوخ سعد برای کسکه بوی بدر یافت کند بوی نیک نه صفت آن سعد قر نفل
 سنبل الطیب در مساوی بسایند و در مینی و مندر طریق لبست سوم در حوت الواو
 و جو رعو صلیب بر اصرع بسیار نافع ست صفت آن عود صلیب جد و اراز هر یک
 یکما شاد در عرق بادیان قدر حاجت سائیده در حلق چکانند طریق لبست چهارم در
 حوت الیا یا قوتی قوی التفریح که با مرصن سوداوی و بالینو یا نافع تمام دارد و دل جگر
 را قوت دهد صفت آن شک نیم درم موازید یا سفته مر جان کهر بای سمعی فرسخ شک
 کا و زبن درونج عقربی لعل یا قوت عقیق یمنی ورق طلا ورق نقره عنبر شمشاد نقره ان
 کا فور از هر یک یک درم صندلین طباشیر زرباد و در پنجویق نفل سانج مندی عود قاری نیم
 پوست تریج از هر یک دو درم کوفته و بنجیه و جواهر را صلاای کرده با قند سفید
 پنجاه درم چنانچه مفرست تیار سازند مقام در بیان اسامی اوزان در هر نیمه
 بضم هزه و نشدیدیای تختانی هفت و نیم شقال است برنج چار خردل بود طمانک
 چهار و نیم باشد باشد لونه و اوده باشد ست دانق یکسر نون و فتح آن چرب آب چا

نفل
 در حوت النون
 در حوت الواو
 در حوت الیا یا قوتی

طسوج است در همه بقایای مردم است و نیم باشد و احم چارده است و اچم است
بست و یکماشته است رطل مراد از مطلق آن رطل بغدادی است که نو و شقال شد و در شهر
شاه جهان آباد نیم سیر مراد از دسرخ که بندی رنی گویند هشت پنج است سیر کبری است
که بالفعل مروج است بقاد و دو دامت سیر کبری سنی و ادمخه است سیر شاهی
عبادت از دامخه بود و سیر شاهجهانی چهل دامخه است سیر عالمگیری چهل چهار
دامخه است سیر فرخ سیری چهل دشت دامخه است شعیر که جو نیز گویند چار سیم
ست طسوج و دو جو یا نه است قیراط و طسوج است ماشه هشت سرخ است شقال
چار و نیم ماشه است من و رطل است فقط

نفسه زوالی مشتاق ششام بیباک زاری خاتمه خواستام

[illegible]

مکونات به کمال المطالع خوش فراوان لطبا عیش مروان و بنامی صحت یک یک کاپی را
 بقا پیش فرزانگان بر نماند و بعد از تصانیف مقابله بجمع حرف فرش اجمالا خطه قدس آوردند و غلط
 و استقامت اندرین نسخه از نو آید آیم در مانده بود بیان خارا از انبار گل بر آوردند گوی که نام این
 که چندین شش و کوشش بنام سوری ششست بر دست همت فرا گرفتند چنانچه وی انداخت
 هر کی را در تحت به نود و موایسیر بر خیره تحریکیم تا خوانی و شفت هر کی را خوانی که تا کماست تا
 پایان رسیدن و طبع گردیدن این نامه دوازدهم شهر رجب الحرام یوم شنبه است و این چه خوشا
 به و ستوری خالصه روح الصدق است و اختیار طبع یافتن این صحیفه ناجائز و نادرست است
 باد که در صورت نافرمانی از مولف سر خط است آبی آمده که بایف و تصحیح و قشیر بر آید
 قلبی مراتب علوی رساناد و آنرا که خود سنگار و در تدریس میرزا لعل شایسته تصدیق گردان
 حکیم غلام مرتضی خان حکیم غلام رضا خان حکیم آغا جان خان حکیم محمد علی خان حکیم محمد علی خان

خاتمه المطبع مطبوع به اهل طبع این مطبع

خازن التعليم اب التعلیم محمد آبی و ثبت رسالت پناهی صلی الله علی خیر خلقه محمد و آل محمد
 الی یوم الدین تواند بود که تقوا و محروم و وقوع روح از ان وقف جیب دامن تواند نمود اما بعد
 پوشیده بسا که این کتاب را جواب حاوی کلیات مفردات و معالجات و مرکبات طب حال
 و تدبیر می برنجازن التعليم تصنیف لطیف بقراط اوان سقراط دوران حکیم محمد رضا و علی خان
 علی بن ابی طالب و کمالات آب حکیم محمد سرمد اهل زبان غلام مرتضی خان مغفور و سبزو
 خلف با شرف مصنف علام سابق الکلام که پیشتر در مطبع دیگر طبع گردیده و در نیولا اجازت
 از مطبع آن صاحبزاده مولف کتاب این مطبع بهم رسیده چنانچه نقل کلاصل اجازت تصاحب
 در وقت در ذیل سند رج و در المطبوعه جناب ایشان بر لایحه معاصران در ان مندرج بصحت

و نظر ثانی کاپی از جالبینوس نامی بود که از بدنه الاطبا جناب خطانت ایاب حکیم سید محمدیوسف
صاحب دایم بالمشرب در ماه ذی قعد ۱۲۹۹ شمسی مطابق بربیع الاول ۱۲۹۹ هجری با تمام
پسندیده و انام خلاصه چار انگشت مرزا محمد ابراهیم بیگ پزیرستوده محضورین مطبع
مشهور شعله طور واقع دار اسر در کانپور مطبوع گشت لطباع خاص و عام مطبوع گشت

قطعه تاسیخ

شعله طور مطبع نامی	نور افرازی مطبع شکیم	در فن طب ساله نادری	بی بدل بعدیل غیر حکیم
طبع گردید اندرین مطبع	تصحیح کامل تقدیم	سال تاریخ طب غم	گفت زیبا خان زن تعلیم
			۱۲۹۹ هـ

نقل اجازت نامه صاحبزاده مؤلف کتاب

کتاب زاد غریب که تاریخی نام آن مخازن تعلیم باشد مؤلفه جناب حکیم غلام مرتضی خان صاحب
مرحوم والد بنده درگاه است که جناب ایشان بزمان حیات خویش تصحیح و لطباعش پرخته
بودند و بر خاتمه آن اعلانی تحریر فرموده تا دیگری قصد لطباعش نسازد و بعد انتقال جناب
والد مرحوم حق تالیفش وراثت بمن رسید حال منشی جفا پرشاد صاحب مالک مطبع شعله طور
برستوری من این کتاب را بقابل مطبع در آورده اند آئینه جله ابالی مطالع را آگاه میکنم
که تا از من نخواست لطباعش نیابند زیرا بطبعش نیز از دوزخه بانیان کجا نوزیانی خواهد

العبد

غلام رضا عنفی عن غلام مرتضی خان حرم

صفحه	عظم	فاصله	مجموع
۳	۱	میاناب	ثواب
۱۱	۳	در علم مبرور	در علم مبرور
۲۵	۱۵	اقل	اول
۵	۱۸	اخر	اخر
۵۹	۱۳	مرض است اگر باشد	مرض است بشوایم اگر باشد
۷۰	۷۰	منا و مگر اگر باشد	۷۰
۱۶۹	۱۸	بکس و بکس	بکس و بکس
۱۹۱	۱۸	بکس و بکس	بکس و بکس
۳۱۲	۱۲	بکس و بکس	بکس و بکس

ص ۱۱۱ م
۲۵

DUE DATE

ف
۶۱۵

ص ۱۱۱ م
۲۵

۹۲۵

ف
۶۱۵

خازنه العظیم

Date	No.	Date	No.

۹۲۵.